روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن

مشهور به:

تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی

تألیف:

حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی نیشابوری

(نیمهٔ اول قرن ششم هجری)

جلد ۹

[illegible]

به کوشش و تصحیح

دکتر محمد جعفر یاحقی - دکتر محمد مهدی ناصح

بسم الله الرحمن الرحیم

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیرالقرآن

نویسنده:

ابوالفتوح رازی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵
روض الجنان و روح الجنان فی تفسیرالقرآن - جلد۹ ----- ۷
مشخصات کتاب ----- ۷
[ادامه سوره اعراف] ----- ۷
[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۷۱ تا ۱۸۸] ----- ۸
[اشاره] ----- ۸
[ترجمه] ----- ۸
[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۸۹ تا ۲۰۶] ----- ۳۶
[اشاره] ----- ۳۶
[ترجمه] ----- ۳۷
[سوره الأنفال (۸): آیات ۱ تا ۱۴] ----- ۵۰
[اشاره] ----- ۵۱
[ترجمه] ----- ۵۱
[سوره الأنفال (۸): آیات ۱۵ تا ۳۵] ----- ۶۸
[اشاره] ----- ۶۸
[ترجمه] ----- ۶۹
[سوره الأنفال (۸): آیات ۳۶ تا ۵۱] ----- ۸۸
[اشاره] ----- ۸۸
[سوره الأنفال (۸): آیات ۵۲ تا ۶۶] ----- ۱۰۶
[اشاره] ----- ۱۰۶
[ترجمه] ----- ۱۰۷
[سوره الأنفال (۸): آیات ۶۷ تا ۷۵] ----- ۱۱۸
[اشاره] ----- ۱۱۸

[ترجمه] ----- ۱۱۸

[سورة التّوبة] ----- ۱۲۹

[سوره التوبة (۹): آیات ۱ تا ۱۶] ----- ۱۳۰

[اشاره] ----- ۱۳۰

[ترجمه] ----- ۱۳۰

[سوره التوبة (۹): آیات ۱۷ تا ۲۷] ----- ۱۴۹

[اشاره] ----- ۱۴۹

[ترجمه] ----- ۱۴۹

[سوره التوبة (۹): آیات ۲۸ تا ۳۷] ----- ۱۶۵

[اشاره] ----- ۱۶۵

[ترجمه] ----- ۱۶۵

[سوره التوبة (۹): آیات ۳۸ تا ۵۷] ----- ۱۸۳

[اشاره] ----- ۱۸۳

[ترجمه] ----- ۱۸۴

[سوره التوبة (۹): آیات ۵۸ تا ۷۰] ----- ۱۹۵

[اشاره] ----- ۱۹۵

[ترجمه] ----- ۱۹۵

[سوره التوبة (۹): آیات ۷۱ تا ۸۹] ----- ۲۰۶

[اشاره] ----- ۲۰۶

[ترجمه] ----- ۲۰۷

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ----- ۲۲۲

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن - جلد۹

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، قرن ۶ق.

عنوان قراردادی : روض‌الجنان و روح‌الجنان

عنوان و نام پدیدآور : روض‌الجنان و روح‌الجنان فی تفسیرالقرآن/ تالیف حسین‌بن علی‌بن محمدبن احمدالخزاعی‌النیشابوری مشهور به ابوالفتوح رازی، به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی، محمدمهدی ناصح.

مشخصات نشر : مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳ -.

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد شانزدهم، چاپ ۱۳۶۵.

یادداشت : ج. ۳ (چاپ: ۱۳۷۰).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ: ۱۳۷۲).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ: ۱۳۶۶).

یادداشت : ج. ۱۸ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۱۹ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۲۰ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : عنوان دیگر کتاب" تفسیر ابوالفتوح رازی."

عنوان دیگر : تفسیر ابوالفتوح رازی.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۶ق.

موضوع : نثر فارسی-- قرن ۶ق.

شناسه افزوده : یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۲۶-، مصحح

شناسه افزوده : ناصح، محمدمهدی، ۱۳۱۸ -، مصحح

شناسه افزوده : آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : BP۹۴/۵/الف۲ر۹ ۱۳۰۰ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی : م۶۵-۲۰۲۲

شماره جلد : ۹ صفحه : ۹

صفحه : ۱ [جلد پنجم]

[ادامه سوره اعراف]

[بسم اللّه الرّحمن الرّحیم]

به نام خدای بخشاینده مهربان«۱» [قوله تعالی:

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۷۱ تا ۱۸۸]

[اشاره]

وَ إِذ نَتَقنَا الجَبَلَ فَوقَهُم كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ واقِعٌ بِهِم خُذُوا ما آتَيناكُم بِقُوَّةٍ وَ اذكُرُوا ما فِيهِ لَعَلَّكُم تَتَّقُونَ (۱۷۱) وَ إِذ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِم ذُرِّيَّتَهُم وَ أَشهَدَهُم عَلى أَنفُسِهِم أَ لَستُ بِرَبِّكُم قالُوا بَلى شَهِدنا أَن تَقُولُوا يَومَ القِيامَةِ إِنّا كُنّا عَن هذا غافِلِينَ (۱۷۲) أَو تَقُولُوا إِنَّما أَشرَكَ آباؤُنا مِن قَبلُ وَ كُنّا ذُرِّيَّةً مِن بَعدِهِم أَ فَتُهلِكُنا بِما فَعَلَ المُبطِلُونَ (۱۷۳) وَ كَذلِكَ نُفَصِّلُ الآياتِ وَ لَعَلَّهُم يَرجِعُونَ (۱۷۴) وَ اتلُ عَلَيهِم نَبَأَ الَّذِي آتَيناهُ آياتِنا فَانسَلَخَ مِنها فَأَتبَعَهُ الشَّيطانُ فَكانَ مِنَ الغاوِينَ (۱۷۵)

وَ لَو شِئنا لَرَفَعناهُ بِها وَ لكِنَّهُ أَخلَدَ إِلَى الأَرضِ وَ اتَّبَعَ هَواهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الكَلبِ إِن تَحمِل عَلَيهِ يَلهَث أَو تَترُكهُ يَلهَث ذلِكَ مَثَلُ القَومِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا فَاقصُصِ القَصَصَ لَعَلَّهُم يَتَفَكَّرُونَ (۱۷۶) ساءَ مَثَلاً القَومُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ أَنفُسَهُم كانُوا يَظلِمُونَ (۱۷۷) مَن يَهدِ اللّهُ فَهُوَ المُهتَدِي وَ مَن يُضلِل فَأُولئِكَ هُمُ الخاسِرُونَ (۱۷۸) وَ لَقَد ذَرَأنا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الجِنِّ وَ الإِنسِ لَهُم قُلُوبٌ لا يَفقَهُونَ بِها وَ لَهُم أَعيُنٌ لا يُبصِرُونَ بِها وَ لَهُم آذانٌ لا يَسمَعُونَ بِها أُولئِكَ كَالأَنعامِ بَل هُم أَضَلُّ أُولئِكَ هُمُ الغافِلُونَ (۱۷۹) وَ لِلّهِ الأَسماءُ الحُسنى فَادعُوهُ بِها وَ ذَرُوا الَّذِينَ يُلحِدُونَ فِي أَسمائِهِ سَيُجزَونَ ما كانُوا يَعمَلُونَ (۱۸۰)

وَ مِمَّن خَلَقنا أُمَّةٌ يَهدُونَ بِالحَقِّ وَ بِهِ يَعدِلُونَ (۱۸۱) وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا سَنَستَدرِجُهُم مِن حَيثُ لا يَعلَمُونَ (۱۸۲) وَ أُملِي لَهُم إِنَّ كَيدِي مَتِينٌ (۱۸۳) أَ وَ لَم يَتَفَكَّرُوا ما بِصاحِبِهِم مِن جِنَّةٍ إِن هُوَ إِلّا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۱۸۴) أَ وَ لَم يَنظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ ما خَلَقَ اللّهُ مِن شَيءٍ وَ أَن عَسى أَن يَكُونَ قَدِ اقتَرَبَ أَجَلُهُم فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعدَهُ يُؤمِنُونَ (۱۸۵)

مَن يُضلِلِ اللّهُ فَلا هادِيَ لَهُ وَ يَذَرُهُم فِي طُغيانِهِم يَعمَهُونَ (۱۸۶) يَسئَلُونَكَ عَنِ السّاعَةِ أَيّانَ مُرساها قُل إِنَّما عِلمُها عِندَ رَبِّي لا يُجَلِّيها لِوَقتِها إِلّا هُوَ ثَقُلَت فِي السَّماواتِ وَ الأَرضِ لا تَأتِيكُم إِلّا بَغتَةً يَسئَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنها قُل إِنَّما عِلمُها عِندَ اللّهِ وَ لكِنَّ أَكثَرَ النّاسِ لا يَعلَمُونَ (۱۸۷) قُل لا أَملِكُ لِنَفسِي نَفعاً وَ لا ضَرًّا إِلّا ما شاءَ اللّهُ وَ لَو كُنتُ أَعلَمُ الغَيبَ لَاستَكثَرتُ مِنَ الخَيرِ وَ ما مَسَّنِيَ السُّوءُ إِن أَنَا إِلّا نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ لِقَومٍ يُؤمِنُونَ (۱۸۸)

[ترجمه]

و که برکندیم«۲» کوه«۳» زبر ایشان چنان که سایه‌بان، و چنان داشتند که آن افتد بر ایشان بگیرید آنچه بدادیم شما را به نیرو«۴» و یاد کنید آنچه اندر آن است تا مگر شما بترسید«۵».

و چون بگرفت«۶» خدای تو از فرزندان آدم از پشتهاشان فرزندانشان و گواه کردشان بر تنهاشان، آیا نیستم خدای شما«۷»! گفتند: آری، گواهی دهیم تا گویید روز رستاخیز که ما بودیم از غافلان.

یا گویید که شرک آوردند«۸» پدران ما از پیش، و بودیم فرزندان از پس ایشان، همی هلاک کنی ما را بدانچه کردند تباهکاران!

و همچنین فصل کنیم«۹» آیتها تا مگر

---

(۱). آو: افتادگی دارد از لب، آورده شد.

(۲). آج، مج، لب، لت: برداشتیم.

(۳). آج، لب طور.

(۴). آن: نیروا/ نیرو.

(۵). آج، مج، لب، لت: پرهیزگار شوید.

(۶). مج، لت: ها گرفت. [.....]

(۷). آج، لب: ای نه‌ام من پروردگار شما مج، لت: نه من خدای شمایم.

(۸). آو: کافر بودند به قیاس با نسخه لب، آورده شد.

(۹). آج، لب: تمیز می‌کنیم.

صفحه : ۲

ایشان برگردند.

و برخوان بر ایشان خبر آن که بداده بودیم او را نام [آیتهای]«۱» بزرگ ما، بیرون کشید خویشتن از آن متابع او کرد دیو و بود از بی راهان.

و اگر خواهیم برداشتیمی«۲» او را بـدان و لکن او بست به سوی«۳» زمین و متابع شـد هوای خویش را، مانند«۴» او چون مانند سگ است اگر برنهی«۵» چیزی بر وی زبـان فرو هلـد یا دست بازداری«۶» زبان فروهلـد، اینکه است مثل«۷» اینکه قوم آنـان که به دروغ داشتند آیتهای ما، پس بازگوی خبر تا مگر فکر کنند.

بد«۸» مثل«۹» آن قوم، آن کسانی که به دروغ داشتند حجّتهای [ما را]«۱۰» و بر تنهای خویشان«۱۱» بودند ستمکاران.

هر که راه نماید او را خدای، اوست راه راست یافته، و هر که بی گردد«۱۲» اینانند زیانکاران.

«۱۳»

و بدرستی که بیافریدیم دوزخ را بسـیاری از پریان و مردم، ایشان را دلهایی کن که اندر نیابند بدان و ایشان را چشمها نبینند بدان، و ایشان را گوشها که نشنوند به آن، ایشان چون چهارپایان‌اند، بل ایشان گمراهتراند، ایشانند که بی‌خبرانند.

---

(۱). آو: ندارد، از آج، افزوده شد.

(۲). مج، لت: خواستمانی بلند کردمانی.

(۳). مج، لت: ساکن شد در، آج، لب: میل می‌کرد سوی. (۹- ۷- ۴). آج، لب: داستان، مج، لت: مثل.

(۵). آج، لب: حمله آری، مج، لت: حمله کنی.

(۶). مج: رهاش کنی.

(۸). مج، لب: بدا آرزوی.

(۱۰). آو: ندارد، ازلت افزوده شد.

(۱۱). آن: خودشان.

(۱۲). کذا در آو و بم، بی‌گردد/ بگردد (با یای مجهول)، آن: برگردد، مج، لت: را گمراه کند.

(۱۳). اساس تا اینکه جا افتادگی دارد، از آو، آورده شد. [.....]

صفحه : ۳

و خـدای راست نامهای نیکو، پس بخوانی او را به آن و رها کنی«۱» آنان را که میل کننـد از راستی در نامهای او، که پاداشت دهند ایشان را به آنچه کرده باشند.

و از آنان که آفریدیم جماعتی هستند که راه نمایند به راستی و به آن داد دهند.

آنان که به دروغ داشتند آیتهای ما را، در نوردیم«۲» ایشان را [از]«۳» آن جا که ندانند.

و فرو گذارم«۴» ایشان را که کید من قوی است.

[۱- ر]

[همی نکنند اندیشه]«۵» که نیست به صاحب ایشان از دیوانگی، نیست او مگر ترساننده‌ای بیان کننده.

نمی‌نگرند در پادشاهی آسمانها و زمین و آنچه آفرید خدای از چیزی و آن که که باشد«۶» که نزدیک رسید وقت مرگ ایشان به کدام حدیث پس«۷» او بگروند!

هر که را گمراه کند خدای او را راهنمای نباشد و بگذاردشان«۸» در جهالتشان تا متحیّر می‌باشند.

می‌پرسند تو را از قیامت«۹» کی باشد وقت بودنش«۱۰»! بگو که: علم آن بنزدیک خدای من است، روشن

---

(۱). آو، بم، آن: دست باز داری.

(۲). آج، لب: فرا گیریم.

(۳). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۴). آو، بم، آن: زمان دهیم.

(۵). اساس: افتادگی دارد، از قم، آورده شد.

(۶). آو، بم، آن: و اگر نباشد که باشد.

(۷). آو، بم، آن: از پس.

(۸). اساس: رها کنیم ایشان، به قیاس نسخه بم، تصحیح شد.

(۹). آو، بم: روستاخیز/ رستاخیز، آن: روختاخیز.

(۱۰). آو، بم: برخاستن آن.

صفحه : ۴

باز نکند آن را [مگر او گران شده]«۱» در آسمانها و زمین نیاید به شما مگر ناگاه.

می‌پرسند از تو پنداری تو پرسیده‌ای«۲» از آن، بگو که: علم آن نزدیک خدای است و لکن بیشتر مردمان ندانند.

بگو که: قادر نباشم«۳» برای خود سودی و نه زیانی مگر آنچه خواهد خدای و اگر دانستمی غیب، بسیار کردمی از نیکی و نرسیدی مرا بدی، نیستم من مگر ترساننده و بشارت دهنده گروهی مؤمنان را.

قوله تعالی: وَ إِذ نَتَقنَا الجَبَلَ فَوقَهُم- الایة، بیان کردیم که هر کجا «إذ» باشد و در کلام عاملی ظاهر نباشد لا بد عاملی مضمر باید، و تقدیر آن است که: اذکر، یاد کن ای محمّد چون ما برداشتیم کوه را از بالای سر ایشان، کَأَنَّهُ ظُلَّةٌ، پنداشتی سایه بانی است. إبن الاعرابی گفت: النتق، الفتق و الرفع و البسط جمیعا، نتق، برداشتن باشد و شکافتن و گستردن و هر سه معنی محتمل است اینکه جا، قال العجّاج:

نتق انتقا«۴» السلیل نتقا،

[یروی: اقتاد السلیل]«۵». یعنی، یرفعه علی ظهره و قال آخر:

نتقوا احلامنا الا ثاقلا

و امرأة منتقا و ناتق، كثيرة الولد، قال النّابغة:

لم يحرموا حسن الغذاء و امهم دحقت عليک بناتق مذكار

و النتق «التّحريک بقوّة، يقال: نتقنى الكثير«۶» إذا حرّكه.

ابان بن تغلب گفت: از عربى فصيح شنيدم كه غلامش را مى‌گفت:

خذ الجوالق فانتقه [۲- ر]، اى نكسه، و قولهم: انتق برجلک، مثل: اركُض بِرِجلِک«۷»، يعنى پاى به چهارپاى فرو زن«۸» تا برود و اصل كلمه جنبانيدن باشد به قوّت، كَأَنَّهُ

---

(۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۲). آو، بم، آن: آگاهى آج: دانايى.

(۳). آو، بم، آن: نه پادشاهى.

(۴). آو، آج، بم: ائتاق. [.....]

(۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۶). آو، بم، مل: المسير آج، مج: السير.

(۷). سوره ص (۳۸) آيه ۴۲.

(۸). آج: فرازن.

صفحه : ۵

ظُلَّةٌ، پنداشتى سايه بانى است. عطا گفت: سقيفه باشد. مفسّران گفتند: چون بنى اسرائيل احكام توريت قبول نمى‌كردند و كار نمى‌بستند، خداى تعالى كوهى از جاى بركند و بر بالاى سر ايشان بداشت به مقدار لشكرگاه ايشان يک فرسنگ در يک فرسنگ به مقدار قامت مردى، گفت: اگر قبول نكنى، اينكه كوه بر شما فگنم«۱». حسن بصرى گفت: چون بديدند كه كوه بر بالاى سر ايشان آمد، به سجده در افتادند بر يک روى، ابروى چپ بر زمين نهادند و به نيمه روى سجده كردند و به نيمه روى در كوه مى‌نگريدند ترس آن را كه بر ايشان افتد، و ذلک قوله: وَ ظَنُّوا أَنَّهُ واقِعٌ بِهِم و گمان بردند كه بر ايشان خواهد افتادن، ازين كار را جهودان همه سجده بر ابروى چپ كنند، و گويند: اينكه سجده‌اى است مبارک آن«۲» سجده است كه به آن سجده عذاب از ما برداشتند و آن سجده‌اى بود از صدق دل كه خداى تعالى بپسنديد ازيشان و آن عذاب از ايشان برداشت. خُذُوا ما آتَيناكُم بِقُوَّةٍ، يعنى و قلنا لهم و گفتيم ايشان را، و عرب قول بسيار بيفگنند از كلام چون در كلام دليل باشد بر او. و گفتيم: ايشان را بگيرى آنچه ما داديم شما را به قوّت، يعنى توريت بجدّ و اجتهاد و عزم عمل بستانى، و گفته‌اند: به نشاط و گشادگى.

مفسّران گفتند: چون موسى- عليه السّلام- آن الواح كه توريت بر او نوشته بود اظهار كرد، هيچ سنگى و درختى و كوهى نماند إلّا اهتزاز كرد لا جرم هيچ جهود نباشد كه توريت بر او خوانند الّا اهتزاز كند و به نشاط شود و سر بجنباند. وَ اذكُرُوا ما فِيهِ و آنچه در توريت است ياد دارى تا همانا متّقى و پرهيزگار باشى و از معاصى مجتنب شوى، عين لطف باشد شما را در اداى واجبات و اجتناب مقبّحات.

قوله: وَ إِذ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِم ذُرِّیَّتَهُم، جماعتی مفسّران سلف و اصحاب حدیث گفتند که: معنی آیت آن است که، خدای تعالی پشت آدم بمالید و جمله فرزندان او را بیرون آورد بر صورت ذرّ«۳»، اعنی مورچه خرد، و خلاف کردند که اینکه کجا بود، بعضی گفتند: به بطن نعمان وادی است در پهلوی عرفات«۴»، و گفته‌اند: به دهنا بود از زمین هند. و آن، آن جا بود که آدم آن جا فرود آمد از آسمان. کلبی گفت: از میان مکّه و طایف بود، و سدّی گفت: در آسمان بود که

---

(۱). آو، بم، آج، لب، آن: افگنم.

(۲). آو، بم، آج، آن، لت: از آن.

(۳). آج: ذرّه.

(۴). آو، بم، آج، لب، آن: عرافات.

صفحه : ۶

خدای تعالی پشت آدم بمالید جانب راست و فرزندان او را از آن جا«۱» بیرون آورد چون مروارید سپید و ایشان را گفت: به رحمت من به بهشت شوی، و از جانب چپ، پشتش بمالید و فرزندانی از او بیرون آورد سیاه، و گفت: به دوزخ شوی، و لا ـ ابالی باک ندارم. و با ایشان خطاب کرد و گفت: بدانی که جز من خدای نیست و من خدای شمایم، به من شرک میاری و من پیغامبرانی خواهم فرستادن به شما تا عهد من با یاد دهند و با شما بیان کنند و بر شما کتابها خواهم فرستادن، بگوی«۲» تا چه می گوی«۳»! ایشان گفتند: گوای«۴» می‌دهیم که تو خدای مایی«۵» و آفریدگار مایی«۶»، و ما را خدای نیست جز تو. گروهی آن روز اینکه اقرار دادند بطوع و گروهی بر وجه تقیّه.

خدای تعالی از ایشان بر اینکه عهد بستد«۷». آنگه آجال و ارزاق و مصایب ایشان بنوشت. آدم در ایشان نگرید«۸»، ایشان را دید مختلف اشکال و الوان و متفاوت الصّور، بعضی نکو و بعضی زشت و بعضی کوتاه و بعضی دراز و بعضی توانگر و بعضی درویش، گفت: بار خدایا؟ چرا اینان را متساوی نیافریدی! گفت: خواستم تا ایشان شکر من زیادت کنند. سدّی گفت: و در میان ایشان پیغامبران بودند به مانند چراغ رخشان. آدم از آن میانه نوری دید بلند، گفت: بار خدایا، اینکه کیست! گفت:

اینکه پیغامبری است از فرزندان تو نام او داود، گفت: بار خدایا؟ عمر او چند است!

گفت: شست«۹» سال، گفت [۲- پ]: بار خدایا؟ بیفزای. گفت: قلم برفت به آجال«۱۰» بندگان. گفت: بار خدایا؟ از عمر من چهل سال در عمر او فزای«۱۱»، و عمر آدم هزار سال بود، چون چهل سال بدو داد«۱۲» هزار سال«۱۳» کم چهل سال باشد، چون عمر او به نهصد و شست«۱۴» رسید ملك الموت به او آمد. آدم گفت: چه کار را آمده‌ای! گفت:

تا جانت بردارم. گفت: مرا چهل سال عمر مانده است. گفت: نه به داود دادی!

---

(۱). آج، لب: جانب.

(۲). مل، مج: بگویید.

(۳). مل، مج: گویید.

(۴). همه نسخه بدلها: گواهی.

(۶- ۵). اساس، لت: ما ای/ مایی.

(۷). آو، آج، بم، آن: بست. [.....]

(۸). آج، مج، لب: نگریست.

(۹). همه نسخه بدلها: شصت.

(۱۰). آو، بم: با حال.

(۱۱). همه نسخه بدلها، بجز مج: افزای.

(۱۲). همه نسخه بدلها، بجز مل: به داود، مل: بداد.

(۱۳). آن شد.

(۱۴). همه نسخه بدلها: شصت.

صفحه : ۷

انکار کرد و جحود پیش آورد و گفت: ندادم، لا جرم فرزندانش جاحد شدند و نسیان افتاد و فراموش کرد عهد خدای تا فرزندانش فراموشکار شدند، و خطا کرد تا فرزندانش مخطی شدند، نعوذ باللّه من مثل هذه المقالات المحالات و التُّرّهات الشّنیعات؟ ملک الموت با پیش خدای آمد و گفت: بار خدایا؟ آدم چهل سال دعوی می‌کند. گفت: برو بگو او را، نه به داود دادی! گفت: بگفتم. جحود می کند.

گفت: برو و جانش بردار و بگو که: آنگه که قلم تر«۱» بود بدادی و ما در عمر او نوشتیم، با ما جحود از پیش بنشود«۲». حوشی- علیه السّلام- من ذلک، او برفت و آدم را جان برداشت آنگه چون عهد فرزندان آدم بسته بود، ایشان را گفت: با پشت آدم شوی که من قیامت بر نه انگیزم تا از شما یکی مانده باشد تا در وجود نیاید و عمر و روزی خود مستوفی بنستاند. اینکه خبر «ذرّ» است که مخالفان ما و بعضی موافقان از اهل اخبار گفتند و اینکه درست نیست برای مخالفت او دلیل عقل و ظاهر قرآن را. امّا مخالفت او دلیل عقل را از آن جاست که حال اینکه فرزندان که دعوی می‌کنند که خدای تعالی ایشان را بیرون آورد بر صورت ذرّ«۳» و با ایشان خطاب کرد و تقریر کرد ایشان را بقوله: أَ لَسْتُ بِرَبِّکُم از دو بیرون نبود: یا کامل عقل بودند یا نبودند، اگر کامل عقل نبودند، از حکیم نیکو نیاید خطاب با ایشان و تقریر با ایشان، و اگر کامل عقل بودند، لا محال«۴» باید تا آن حال یاد دارند و فراموش نکنند که عاقل مثل اینکه حال و کمتر آن در شهرت و نادرگی با کمال عقل فراموش نکند. چون هر دو قسمت باطل است، دلیل کند بر بطلان اینکه قول. اگر گویند طول مدّت و تخلّل مرگ در اینکه میانه از یاد ایشان ببرد، گوییم: طول مدّت اگر نسیان آرد از تفصیل آن باشد، آن«۵» جمله به یک بار ناسی نشوند، آنگه همه خلایق به یک بار حالی چنان غریب و نادر«۶» رفته و ایشان کامل عقل با کمال عقل چگونه فراموش کنند آن را و امّا تخلّل مرگ را اگر در اینکه تأثیر بودی، بایستی که تخلّل نوم و سکر و جنون و اغماء و زوال عقل را در اینکه اثر بودی، که اینکه جمله مزیل عقل است، و ما دانیم که خفته چون بیدار شود و مغمی علیه چون با هوش آید و مست چون هشیار شود آنچه دانسته باشد

---

(۱). آج: تو.

(۲). اساس: بنه شود/ بنشود.

(۳). آج، آن: ذرّه.

(۴). آو، آج، بم، آن، لت: لا محاله.

(۵). همه نسخه بدلها: از.

(۶). همه نسخه بدلها: نادره.

صفحه : ۸

یادش آید و علمش«۱» به آن حاصل شود، نبینی که اصحاب الکهف با آن که سیصد و نه سال خفته بودند، چون برخاستند«۲»، هر چه دانستند همه را یاد آمد و هیچ خلل نبود و اینکه حال به اوقات و اشخاص مختلف نشود. [دیگر آن که خدای تعالی بیان کرد که: غرض من از اینکه آن است تا فردای قیامت نگویند: إِنّا کُنّا عَن هذا غافِلِینَ، و اگر اینکه جا ندانند یا فراموش کرده باشند اولیتر که در قیامت ندانند]«۳». اگر گویند نه کودک آنچه کرده باشد در حال طفولیّت یاد ندارد! گوییم: ما از اینکه احتراز کردیم به آنکه گفتیم: عاقل با کمال عقل، و طفل عاقل نباشد. امّا خلاف از ظاهر قرآن را آن است که خدای تعالی گفت: وَ إِذ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ، و نگفت: من ادم، و گفت: مِن ظُهُورِهِم، و نگفت: من ظهره، و گفت: ذُرِّیَّتَهُم، و نگفت: ذرّیته. دگر آن که گفت: أَن تَقُولُوا یَومَ القِیامَةِ إِنّا کُنّا عَن هذا غافِلِینَ، و المعنی لئلّا تقولوا یوم القیامهٔ، تا روز قیامت نگویید که ما از اینکه غافل بودیم، باز نمود که اینکه برای آن کردم تا روز قیامت دعوی غفلت نکنند تا حجّت بر ایشان قایم شود. اگر فراموش کنند و غافل شوند، حجّت ساقط شود از ایشان و اینکه غرض حاصل نباشد.

دیگر آن که گفت: أَو تَقُولُوا إِنَّما أَشرَکَ [۳- پ]

آباؤُنا مِن قَبلُ تا نگویید که پدران ما مشرک بودند، به شرک پدران عذر نیارند و اینکه در حقّ کسانی صورت بندد که ایشان را پدران مشرک بوده باشند. امّا آنان را که از پشت آدم بیرون آرند«۴» ایشان را چگونه گویند: أَشرَکَ آباؤُنا مِن قَبلُ وَ کُنّا ذُرِّیَّةً مِن بَعدِهِم، اگر گویند چون تأویل مخالفان و اخباریان باطل بکردی تأویل صحیح چیست آیت را بنزدیک شما!

گوییم: ما را در تأویل آیت دو وجه است یکی آن که: مراد به اینکه جماعتی‌اند از فرزندان آدم که خدای تعالی ایشان را بیافرید و کمال عقل داد و آلات و تمکین و تکلیف کرد ایشان را و بر زبان پیغامبران با ایشان تقریر کرد که: أَ لَستُ بِرَبِّکُم، ایشان از پس نظر در ادلّه و تحصیل علم و معرفت به خدای تعالی گفتند: بلی، و ایشان را بر یکدیگر گواه کرد«۵» تا فردای قیامت نگویند که، ما از اینکه غافل بودیم یا تعلیل«۶» کنند به شرک پدران، و گویند: ما را پدران مشرک بودند، ما نیز به آن شرک

---

(۱). لب، لت: عملش. [.....]

(۲). آج، لب، لت: برخواستند.

(۳). اساس: ندارد، از آج، افزوده شد.

(۴). آج، لب: آمده باشند، أو، بم: آمدند.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و لت: گرفت.

(۶). اساس: لعیل، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

صفحه : ۹

آوردیم که ما اطفال بودیم و به ایشان اقتدا کردیم و ایشان را شبهت از آن افتاد که گمان بردند که لفظ «ذرّیه» متناول نباشد الّا اطفال صغار را و پنداشتند که اشتقاق آن از «ذرّ» است، و اینکه اندیشه‌ای خطاست برای آن که جمله بشر را ذرّیّت آدم خوانند از کوچک و بزرگ و بالغ و نابالغ، قال اللّه تعالی: رَبَّنا وَ أَدخِلهُم جَنّاتِ عَدنٍ الَّتِی وَعَدتَهُم وَ مَن صَلَحَ مِن آبائِهِم وَ أَزواجِهِم وَ ذُرِّیّاتِهِم«۱» ثُمَّ استَوی إِلَی السَّماءِ وَ هِیَ دُخانٌ فَقالَ لَها وَ لِلأَرضِ ائتِیا طَوعاً أَو کَرهاً قالَتا أَتَینا طائِعِینَ«۵»، و بر حقیقت نه از خدای تعالی قولی بود و نه از آسمان و زمین، و مثله قوله: شاهِدِینَ عَلی أَنفُسِهِم بِالکُفرِ ...«۶»، و ما دانیم که هیچ کس به کفر بر خود

گوای ندهد، و مراد آن است که فعلی کند که دلیل کفر کند و مانند اینکه قول قایل است: جوارحی تشهد بنعمتک و حالی معترفة باحسانک، و مثله فی التوسّع قول الشّاعر:

فلئن نطقت بشکر بربک جاهدا فلسان حالی بالشکایة انطق

و آنچه روایت کرده‌اند از بعضی خطبا مانند اینکه است: سل الارض من شق انهارک و غرس اشجارک و جنی ثمارک فان لم تجبک حوارا اجابتک اعتبارا، و اینکه بابی واسع است و اینکه را استشهاد بسیار باشد از نظم و نثر. مردی نظام را پرسید«۷»: ما الامور الصّامتة النّاطقة! قال: الدّلایل المخبرة و العبر الواعظة، قوله: وَ إِذ أَخَذَ رَبُّکَ

---

(۱). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۸.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل: دلیل اند.

(۳). آو، بم، مل، لت: کرد.

(۴). اساس: متعرفی، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۵). سوره فصّلت (۴۱) آیه ۱۱.

(۶). سوره توبه (۹) آیه ۱۷.

(۷). اساس: پرسیدند، با توجّه به اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

صفحه : ۱۰

مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِم، [گفت: یاد کن چون فرا گرفت خدای تو از بنی آدم]«۱» از پشتهای ایشان فرزندان ایشان را، و اینکه کنایت باشد از خلق ایشان و ایجاد ایشان و اخراج و نقل ایشان از اصلاب آبا و ارحام امّهات. وَ أَشهَدَهُم عَلی أَنفُسِهِم، و گواه کرد ایشان را بر خود بر آن تفسیر که دادیم تا«۲» بعضی را بر بعضی که، هم کَنَفس ٍواحِدَةٍ«۳» أَ لَستُ بِرَبِّکُم، تقریری است با عقلا- و کاملان، نه من خدای شماام! قالُوا بَلی جواب ایشان است که دادند، و بَلی، جواب استفهامی باشد متضمّن نفی و نعم جواب کلامی مثبت باشد، شَهِدنا، گواه«۴» شدیم و گوای دادیم، أَن تَقُولُوا تقدیر آن است که، لئلّا تقولوا او حذرا من ان تقولوا، و اینکه جا مقدّری محذوف«۵» باشد، و المعنی: انّما فعلنا ذلک لئلّا تقولوا، و کلام بر نظایر اینکه برفته است، من قوله: یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُم أَن تَضِلُّوا ...«۶»، و المعنی لئلّا تضلّوا، و قوله: وَ أَلقی فِی الأَرضِ رَواسِیَ أَن تَمِیدَ بِکُم ...«۷»، و المعنی [۴- ر] لئلّا تمید بکم، او حذرا من أن تمید بکم، أَو تَقُولُوا، عطف است علی قوله: أَن تَقُولُوا، که گویی«۸»: ما برای آن شرک آوردیم که پدران ما مشرک بودند، وَ کُنّا ذُرِّیَّةً مِن بَعدِهِم، و ما فرزندان بودیم از پس ایشان. و اشتقاق «ذرّیّة»، من ذرأ اللّه«۹» الخلق، ای خلقهم باشد، و وزن او فعلیّه باشد، [و قول آن کس که گفت: اصل او «ذرّووه» است من الذّرو، درست نیست، و ایشان گفتند: فرزند طفل را ذرّیه خوانند تشبیها بالذّر، و اینکه قول درست نیست، لقوله تعالی: وَ مَن صَلَحَ مِن آبائِهِم وَ أَزواجِهِم وَ ذُرِّیّاتِهِم«۱۰» ...، و اطفال را به صلاح وصف نکنند.]«۱۱» أَ فَتُهلِکُنا بِما فَعَلَ المُبطِلُونَ، اینکه نیز دلیل است بر آن که قول به ذرّ باطل است برای آن که بیان کرد که: اینکه آنان گفتند که ایشان را پدرانی مبطل بودند و گویندگان به ذرّ، نخواهند گفتن که ایشان را جز آدم پدری بود یا آدم مبطل بود. أبو الهذیل در بعضی کتب خود گفت: حسن بصری به ذرّ گفتی، و گفتی:

---

(۱). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۲). آو، آج، بم: یا . [.....]

(۳). سوره لقمان (۳۱) آیه ۲۸.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: ما گواه.

(۵). آو، آج، لب، آن: محذوفی مقدّر.

(۶). سوره نساء (۴) آیه ۱۷۶.

(۷). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۵.

(۸). اساس: گویند، با توجه به اتّفاق نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). آو، آج، بم، مل، آن: ذرّ اللّه.

(۱۰). سوره رعد (۱۳) آیه ۲۳.

(۱۱). اساس: ندارد، از نسخه مج، آورده شد.

صفحه : ۱۱

خدای تعالی اطفال را که به بهشت برد به ثواب ایمان ایشان برد در ذرّ، و رمّانی حکایت کرد از إبن الاخشاد«۱»، که او به خبر ذرّ گفتی، و لکن نه از آیت از خبر. و از جمله ادلّه بر فساد اینکه قول، قوله تعالی: وَ اللّهُ أَخرَجَکُم مِن بُطُونِ أُمَّهاتِکُم لا تَعلَمُونَ شَیئاً«۲» ...، گفت: شما را از شکم مادر بیرون آوردم، چیزی ندانستی، اگر آن که از شکم مادر به در«۳» آید چیزی نداند آن که از صلب پدر بیرون آید اولی و احری که چیزی نداند.

إبن کثیر و اهل کوفه خواندند: ذرّیّتهم علی التّوحید و باقی قرّاء بر جمع، ذرّیّاتهم. و ذرّیّت لفظی است صالح واحد را و جمع را، و چون واحد باشد او را دو جمع بود، یکی: سلامت و هو ذرّیّات، و یکی: تکسیر و آن ذراریّ است. و ابو عمرو«۴» خواند: یقولوا، بالیا فیهما جمیعا خبرا عن الغائب، و باقی قرّاء، به «تا» ی خطاب خواندند.

وَ کَذلِکَ نُفَصِّلُ الآیاتِ، حق تعالی: گفت: ما تفصیل آیات و بیّنات و ادلّه چنین کنیم. و تفصیل آیات، تمیز و جدا باز کردن آن باشد تا ممکن بود که مستدلّ به آن استدلال کند. آنگه بیان کرد که: غرض من از اینکه آن است تا اینکه گمراهان با راه راست آیند. [وَ لَعَلَّهُم یَرجِعُونَ قیل المعنی لکی یرجعوا، «لعل» به معنی «لام» غرض است، و محقّقان گفتند: بر اصل خود است و معنی ترجّی، جز که بر سبیل توسّع. و برای آن به لفظ «لعل» گفت تا مبنی باشد از آن که اینکه ادلّه موجب رجوع نیست، بل مقرّب و مسهّل«۵» است]«۶».

قوله: وَ اتلُ عَلَیهِم نَبَأَ الَّذِی آتَیناهُ آیاتِنا فَانسَلَخَ مِنها- الایهٔ، حق تعالی در اینکه آیت گفت رسول را- صلّی اللّه علیه و آله: بر خوان بر ایشان یعنی بر امّت«۷» خبر آن کس که ما آیات خود به او دادیم، او از آن بیرون آمد چون مار که از پوست بیرون آید. خلاف کردند در آن که که بود، عبد اللّه مسعود گفت: بلعم بن ابر«۸» بود. عبد اللّه عبّاس گفت از بنی اسرایل بود. علیّ بن ابی طلحه گفت: از کنعانیان بود از مدینه

---

(۱). آج، لب: إبن الرّشاد.

(۲). سوره نحل (۱۶) آیه ۷۸.

(۳). همه نسخه بدلها: برون/ بیرون.

(۴). آج، بم، مل، لب: ابو عمر.

(۵). اساس: مستهل، به قیاس نسخه لب، تصحیح شد. [.....]

(۶). اساس: ندارد، از مج آورده شد.

(۷). مج، لب خود.

(۸). کذا در اکثر نسخه‌ها، آج، امر، مج: افنر.

صفحه : ۱۲

جبّاران، مقاتل گفت: بلعام بن باعور بن مار بن«۱» لوط. مقاتل گفت: از مدینه بلقا بود، و آن شهر را برای آن بلقا خواندند که او را پادشاهی بود نام او بالق و قصّه او به روایت عبد اللّه عبّاس و محمّد بن اسحاق و سدّی آن بود که: چون موسی- علیه السّلام- قصد کارزار جبّاران کرد و به زمین کنعان فرود آمد از زمین شام، قوم بلعم به بلعم آمدند و او مردی مجاب«۲» الدّعوه بود و او را گفتند: تو دانی که موسی مردی تیز است و لشکر بسیار دارد و به کارزار ما می‌آید تا مردمان«۳» ما را بکشد و زنان ما را به بردگی ببرد و شهر ما به دست فروگیرد و ما را قوّت او نباشد، و تو مردی مجاب«۴» الدّعوه‌ای و نام اعظم بنزدیک تو است و پسر عمّ مایی، بیرون آی و دعای کن برای ما تا خدای تعالی او را دفع کند از ما، او گفت: ویلکم، او پیغامبر خدای است و به فرمان خدای می‌آید و مدد او فرشتگان‌اند، من بر او چگونه دعا کنم، و اگر من اینکه کنم دین و دنیا بشود مرا، و من از خدای آن دانم که ندانی شما. الحاح کردند و مراجعت کردند. او گفت: تا من دستوری با خدای برم و به طریقی که او را بود مؤامرت کرد با خدای تعالی، هیچ جواب نیامد. ایشان گفتند: دیدی اگر خدای کاره بودی دعای تو را، تو را نهی کردی، و اینکه که نهی نکرد تو را دلیل آن است که خدای کاره نیست دعای تو را، و چندان«۵» تملّق و چاپلوسی کردند تا او را بفریفتند و مفتون کردند. برخاست و بر خری نشست و بر کوهی آمد که از آن جا بر لشکر موسی مطّلع توانستی بود. آن کوه را حسبان«۶» گفتند. چون پاره‌ای برفت، خر فرو خفت، فرو آمد و بزد آن چهار پای را بسیار«۷»، [برخاست، او بر]«۸» نشست [۴- ر]

و پاره‌ای دگر برفت، دگر باره فرو خفت.

دگر باره بزد او را، برخاست و پاره‌ای برفت و فرو خفت. به بار سهام«۹» خدای تعالی او را به آواز«۱۰» آورد تا با او سخن گفت. گفت: ویحک یا بلعم؟ کجا می‌روی و مرا چه«۱۱» می‌زنی! نمی‌بینی که فریشتگان پر بر روی من می‌زنند! تو خرد رها کرده‌ای می‌روی تا بر پیغامبر خدای دعا کنی. او اینکه بشنید هم متّعظ نشد و خدای تعالی

---

(۱). آب، آج، بم، آن: داب بن.

(۴- ۲). اج، لب: مستجاب.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مج: مردان که به نظر مرجّح می‌رسد.

(۵). همه نسخه بدلها: چندانی.

(۶). مل: حسان.

(۷). مل، لت تا.

(۸). اساس: افتادگی دارد، از آو، افزوده شد.

(۹). آج، مج، لب: سیوم.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مل و لت: سخن.

(۱۱). همه نسخه بدلها: چرا.

صفحه : ۱۳

چون به اینکه معنی بر او حجّت انگیخته بود او را تخلیت کرد تا برفت و بر آن کوه شد و قوم او با او، چون لشکر موسی را دید دست برداشت و دعا کردن گرفت، خواست تا قوم خود را دعا کند و بر موسی و قومش نفرین کند، خدای تعالی زبان او برگردانید تا موسی را دعا کرد و قوم خود را نفرین کرد. قوم او، او را گفتند: یا بلعم؟ اینکه چیست که می‌گوی! ما تو را به اینکه آوردیم تا ما را لعنت کنی و موسی را دعا کنی! گفت:

من نخواستم تا چنین گویم، قصد من خلاف اینکه بود و لکن«۱» زبانم چنین رفت که شنیدی، اینکه کاری است خدایی و خدای را غلبه نتوان کردن بر کارش. حق تعالی فرمان داد تا زبانش از دهن بیرون افتاد و بر سینه افتاد، گفت: نه من گفتم که دین و دنیا از من بشود؟ اکنون رفت و هیچ چاره نماند مگر مکر و حیلت. گفتند: چه حیلت سازیم! گفت زنان را بیارایی«۲» و متاعها و چیزها به ایشان دهی تا به لشکرگاه موسی برند و خویشتن بر ایشان عرض کنند و اگر کسی مراودت کند ایشان را منع نکنند که«۳» اگر یک تن از ایشان زنا کند ایشان را نصرت و ظفر نباشد. ایشان همچنین کردند، زنان را بیاراستند و متاعها«۴» در دست ایشان دادند و اینکه وصایت کردند و آن جا فرستادند. چون زنان آن جا رفتند، زنی بجمال نام او کُتی«۵» بنت صور، به مردی بگذشت از بزرگان بنی اسرائیل نام او زمری بن سلوم و او پسر«۶» سبط شمعون بن یعقوب بود، او را بدید از جمال او متعجّب بماند او را استدعا کرد، او اجابت کرد و او دست آن زن گرفت و آورد تا پیش موسی، و گفت: یا موسی؟ دانم تا خواهی گفتن که اینکه زن با اینکه جمال بر ما حرام است. گفت: ای و اللّه؟ حرام است، دست بدار از او. گفت:

لا ـ و اللّه، که هرگز فرمان تو نبرم در اینکه باب و دست او گرفت و او را به خیمه خود برد و با او خلوت کرد و همچنین دیگر مردان با دیگر زنان کنعانیان خلوت کردند و زنا کردند. خدای تعالی طاعونی را فرستاد بر ایشان و مردی بود در لشکر موسی نام او فنحاص بن العیزار«۷» بن هارون، او مردی بود قوی و با شوکت و قوّت و اسفهسالار«۸»

---

(۱). آو، بم، لت بر. [.....]

(۲). اساس: بیارای/ بیارایی/ بیارایید.

(۳). همه نسخه بدلها: چه.

(۴). آو، آج، بم، لب، آن و چیزها.

(۵). آو، آج، بم، آن: کستی، مل: ستی، مج: کشتی، لب: کسی.

(۶). آو، آج، بم، لب، آن: پسر پسر.

(۷). آج: فیحاص بن العزار.

(۸). آن: اسپهسالار، مج: اسفهسلار.

صفحه : ۱۴

لشکر موسی بود و در اینکه وقت که زمری اینکه سخن گفت موسی را«۱»، او غایب بود، چون باز آمد آن طاعون دید در بنی اسرایل افتاده، گفت: چه رسید اینان را و چه کردند اینان! قصّه با او بگفتند. او بیامد و حربه‌ای برداشت و آمد و حربه او جمله از آهن بود و به خیمه زمری آمد و ایشان را- آن زن را و مرد را- به یک جای خفته دید.

حربه‌ای فرو کرد و هر دو را در هم دوخت و هر دو را برگرفت و بر هوا داشت و در لشکرگاه می‌گردانید و می‌گفت:«۲» هذا جزاء

من یعصیک، خدای تعالی طاعون از ایشان برداشت.

اصحاب اخبار گفتند از آنگه که طاعون در ایشان افتاد، تا آن گه که فنحاص«۳» اینکه عمل کرد با آن فاسق شمردند هفتاد هزار مرد به طاعون هلاک شده بودند و اینکه در یک ساعت از روز بود. از اینکه جاست که بنی اسرایل هنوز عادت دارند و رسم نهاده‌اند که از هر ذبیحه‌ای که بکشند فرزندان فنحاص را نصیبی کنند. خدای تعالی اینکه آیت در بلعم بن باعور انزله کرد و طرفی از حدیث او با رسول بگفت. مقاتل گفت: قصه او چنان بود که پادشاه جبّاران او را بخواند و گفت: بر موسی دعا کن.

گفت: او پیغامبر خدای است. او گفت: اگر نکنی تو را بردار کنم. او را تهدید کرد، او [بیامد و]«۴» دعا کرد، گفت: بار خدایا؟ تمکین مکن موسی را از آن که در شهر ما آید. موسی به دعای او در تیه افتاد چهل سال، گفت: [۴- پ]

بار خدایا؟ اینکه چه حال است! گفت: تو به دعای بلعم در اینکه جا افتادی. گفت: بار خدایا؟ چنان که دعای او بر من شنیدی، دعای من بر او بشنو. گفت: بگو. گفت: بار خدایا؟ اسم اعظم و ایمان از او بستان. ایمان از سینه او بپرید چنان به مانند کبوتری سپید«۵»، فذلک قوله: فَانسَلَخَ مِنها، و اینکه از جمله آن خرافات است که اصحاب حدیث گویند و روا دارند، و اینکه محال است و مخالف عقل و شرع است، و لکن من برای آن آوردم تا مردم مقالات مخالفان و محالات ایشان نیز بشنوند و بدانند. عبد اللّه بن عمرو«۶» و سعید بن المسیّب و زید بن اسلم و ابو روق گفتند: آیت در امیّة بن«۷» الصّلت

---

(۱). آو، بم از.

(۲). همه نسخه بدلها اللّهم.

(۳). آو، بم، آج: فیحاص.

(۴). اساس: افتادگی دارد، از آو، افزوده شد.

(۵). مج، لب: سفید.

(۶). آو، آج، بم، لب، آن: عبد اللّه بن عمر.

(۷). مج، لب ابی. [.....]

صفحه : ۱۵

الثّقفی آمد، و او مردی بود که کتب اوایل برخوانده«۱» و علم حکمت شناخت«۲» و در کتب خوانده بود که: خدای تعالی در آن عهد پیغامبری خواهد فرستادن و طمع او داشت که او باشد. او در آن وقت که خدای تعالی پیغامبر را فرستاد بنزدیک بعضی ملوک بود، چون باز آمد به بدر بگذشت و آن کشتگان را دید، گفت: اینان را که کشت! گفتند: محمّد که به پیغامبری آمده است. گفت: اگر او پیغامبر بودی خویشان خود را نکشتی. چون بمرد، خواهرش فارعه بنزدیک رسول آمد، رسول- علیه السّلام- گفت:

اخبرینی عن وفات اخیک،

مرا خبر ده از وفات برادرت. گفت: او شبی از شبها خفته بود و من بر بالین او بودم سقف خانه شکافته شد و دو شخص فرود آمدند و یکی بر بالین او بنشست و یکی بر پایین او. آن که بنزدیک پایین بود، آن را گفت که بر بالین بود: اوعی! قال: وعی، قال: از کی! قال: ابی، گفت: بدانست! گفت:

بلی بدانست گفت: زکی شد! گفت: نه ابا کرد و سر باز زد. از خواب در آمد من او را خبر دادم«۳» از آن حال، گفت: خیری بود که از من بگردانیدند«۴»، آنگه از هوش بشد، چون با هوش آمد اینکه بیتها بگفت:

كلّ عيش و ان تطاول دهرا صائر امره«۵» الى ان يزولا

ليتنى كنت قبل ما قد بدا لى فى قلال الجبال ارعى الوعولا

إنّ [يوم]«۶» الحساب يوم شديد شاب فيه الصّغير يوما ثقيلا
نصب على تقدير فعل، كانّه قال: اعنى يوما. رسول- عليه السّلام- او را گفت:
چیزی بخوان از شعر او، گفت:

لك الحمد و النّعماء و الفضل ربّنا و لا شىء اعلى منك جدّا و امجد

مليك على عرش السّماء مهيمن لعزّته تعنو الوجوه و تسجد
اینکه قصیده‌ای دراز است تا به آخر بخواند، آنگه قصیده‌ای دیگر بخواند که در او می‌گوید:

يوقف«۷» النّاس للحساب جميعا فشقىّ معذّب و سعيد

---

(۱). آو، آج، بم، لب، آن: خوانده، مج: خوانده بود.
(۲). آو، آج، بم، مج، لب، آن: شناخته.
(۳). آو، آج، بم، لب، آن، لت: خبر کردم.
(۴). آو، آج، بم، مل، لب، آن: بگردانیدن/ بگردانیدند.
(۵). اساس: مرّه، به قیاس با نسخه آج تصحیح شد.
(۶). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.
(۷). آو، آج، مل، آن: توقف.

صفحه : ۱۶

آنگه قصیده‌ای دیگر بخواند که در او می‌گوید:

عند ذى العرش يعرضون عليه يعلم الجهر و السّرار الخفيّا

يوم نأتى الرّحمن و هو رحيم انّه كان وعده مأتيّا

يوم نأتيه مثل ما قال فردا ثمّ لا بدّ راشدا او غويّا

ا سعيدا سعادة انا ارجوا ام مهانا بما اكتسبت شقيّا

او اؤاخذ بما اجترمت فانّی سوف القی من العذاب فريّا

ربّ إن تعف فالمعافاة ظنّی او تعاقب فلم تعاقب بريّا

رسول گفت- صلّی اللّه علیه و آله:

امن شعره و کفر قلبه،

گفت: شعرش مؤمن بود و دلش کافر. حق تعالی در او اینکه آیت بفرستاد.

بعضی دگر از مفسّران گفتند: آیت در مردی آمد نام او بسوس«۱»، و او مردی بود که او را سه دعای مستجاب دادند و او زنی داشت و از آن زن فرزندان داشت، او را گفت: از اینکه دعاها تو یکی در کار من کن. گفت: روا باشد، یکی در کار تو کردم«۲»، چه خواهی! گفت: دعا کن تا خدای تعالی مرا نکوتر زنی کند در بنی اسرایل. دعا کرد، خدای تعالی او را جمالی داد که نکوتر اهل زمانه شد و مردم به او فتنه [۵- ر]

شدند، و او چون جمال خود بدید، گفت: تو را نخواهم و از او رغبت نمود، مرد را خشم آمد. خدای را دعا کرد تا او را باز سگی«۳» کرد گزنده، بانگ دارنده. دو دعا در کار او شد. فرزندان بیامدند و پدر را ملامت کردند و گفتند: ما را بر اینکه صبر نیست که مادر ما سگی نبّاحه«۴» باشد، دعا کن تا خدای تعالی او را با حال اوّل برد. او دعا کرد، خدای تعالی او را با حال اوّل برد. پس هر سه دعا در کار او شد.

سعید بن المسیّب گفت: آیت در ابو عامر بن النّعمان بن الصیفی آمد، و او از جمله زهّاد ترسایان بود، و او آن بود که رسول- صلّی اللّه علیه و آله- او را فاسق خواند، و او در جاهلیّت زاهد بود و پلاس پوش. برخاست و به مدینه آمد و رسول را- علیه السّلام- گفت: تو به کدام دین آمده‌ای و چه آورده‌ای! گفت: دین ابراهیم و ملّت مسلمانی، گفت: من بر آن دینم. رسول- علیه السّلام- گفت: تو بر اینکه دین نه‌ای

---

(۱). آج: یونس آو، بم: پوس آن: نسوس.

(۲). همه نسخه بدلها: کنم.

(۳). مل، مج: به سگی.

(۴). آو، آج، بم، آن: ساخته.

صفحه : ۱۷

که چیزهایی در دین ابراهیم آورده‌ای که از آن نیست، ابو عامر گفت: خدای از میان من و تو آن را که دروغ می‌گوید طرید وحید جان برداراد. آنگه برخاست و به شام شد و کسی فرستاد به منافقان که بچارده و مستعد باشی که من لشکری می‌آرم که با محمّد کارزار کند و برای من مسجدی بنا کنی. آنگه بر قیصر روم رفت و از او لشکری خواست تا محمّد را و اصحابش را از مدینه بیرون کنم«۱»، فذلک قوله. وَ إِرصاداً لِمَن حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِن قَبلُ...«۲»، قیصر لشکر نداد او را، و او با شام رفت و آن جا طرید«۳» وحید بمرد. عبادة بن الصّامت«۴» گفت: آیت در قریش آمد که خدای تعالی کتاب قرآن به ایشان داد از آن منسلخ شدند و قبول نکردند. حسن بصری و إبن کیسان گفتند: آیت در منافقان اهل کتاب آمد که رسول را می‌شناختند چنان که فرزندان خویش و ایمان نیاوردند. عکرمه گفت: آیت عامّ است در حقّ همه کافران.

قتاده گفت: اینکه مثلی است که خدای تعالی بزد در حقّ آنان که هدی بر ایشان عرضه کنند، ایشان اعراض کنند از آن و قبول نکنند آن را. عبد اللّه بن عبّاس و سدّی گفتند:

مراد به آیات نام مهمترین«۵» خدای است. روایتی دیگر از او آن است که: کتابی از کتابها به او دادند. فَانسَلَخَ مِنها، ای خرج منها کانسلاخ الحیّهٔ من جلدها.

فَأَتبَعَهُ الشَّیطانُ، یقال: تبعه و اتبعه و اتّبعه بمعنی واحد، و بعضی دیگر گفتند: تبعه و اتبعه، اذا قفاه و اتّبعه اذا اقتدی به. فَکانَ مِنَ الغاوِینَ، و الغیّ ها هنا ضدّ الرّشد، و اینکه، قول آن کس است که گفت: آیت بر سبیل مثل است. از باقر- علیه السّلام- روایت کرده‌اند: فَکانَ مِنَ الغاوِینَ از جمله ضالّان«۶» گمراهان جاهلان بود.

وَ لَو شِئنا لَرَفَعناهُ بِها، اگر خواستمانی«۷» او را به آن آیت رفیع کردمانی، به معنی«۸» به آن آیات اگر در او تأمّل و تدبّر کردی و به آن ایمان آوردی برای آن که رفعت به آیات بر حقیقت نباشد، برای آن که آیات، فعل خدای بود- جلّ جلاله- و خدای به فعل خود کس را رفع نکند، چه اگر چنین بودی اینکه رفعت مبتدا بکردی یا عند

---

(۱). همه نسخه بدلها: کند.

(۲). سوره توبه (۹) آیه ۱۰۷.

(۳). آو، بم و. [.....]

(۴). آو، آج، بم، آن، لت: عبادین الصّامت.

(۵). بم، آج، لب: بهترین.

(۶). مل، لت و.

(۷). همه نسخه بدلها بجز، مل و لت: خواستمی که.

(۸). همه نسخه بدلها: یعنی.

صفحه : ۱۸

بعضی دیگر از افعال چون معلّل نخواهد بودن وَ لکِنَّهُ أَخلَدَ إِلَی الأَرضِ، سعید جبیر گفت: رکن. مجاهد گفت: سکن. مقاتل گفت: رضی بالدّنیا، و عرب «مخلد» گویند کسی را که دیر پیر شود. زجّاج گفت: خلّد و اخلد بمعنی واحد، و اصل کلمه از «خلود» باشد و آن دوام است، یقال: اخلد«۱» فلان بالمکان اذا اقام«۲» به، و منه قول زهیر:

لمن الدّیار غشیتها«۳» بالغرقد کالوحی فی حجر المسیل«۴» المخلد

یعنی المقیم، و قال مالک بن نویره:

بابناء حیّ من قبائل مالک و عمرو بن یربوع اقاموا فاخلدوا

و لکن او در زمینی«۵» مقام کرد، مقام کسی که گمان برد که همیشه بخواهد ماندن، و گفته‌اند: اینکه کنایت است از عمر دراز، کانّه قال: اقام فیها طویلا. وَ اتَّبَعَ هَواهُ و به دنبال هوای نفس برفت. ابو روق گفت: [۵- پ]

اختیار کرد دنیا را بر آخرت. عطا گفت: طلب الدّنیا و اطاع الشّیطان. یمان گفت: اتّبع هواه، ای امرأته آنگه مشتهی را به شهوت نام کرد، چنان که شاعر گفت:

وای مع الرّکب الیمانین مصعد

ای محبوبی. مجاهد گفت: اینکه مثل کسی است که کتاب خواند و بر آن کار نکند.

انگه حق تعالی، آن را که آیات او ترک کند و از آن عدول و اعراض نماید، او را مثل زد به خسیس‌تر چیزی و پلیدتر چیزی در جمله احوالش، گفت: مثل او، چون مثل سگ است«۶» اگر بار بر او نهی و اگر ننهی زبان بیرون افگند«۷» فی حالهٔ الرّاحهٔ و الکدّ و العطش و الرّیّ» دگر حیوانات در حال رنج و تشنگی و ماندگی زبان بیرون افگنند مگر سگ که بر جمیع احوال زبان بیرون افگند. و وجه تمثّل و جای شبه«۸» آن است که: اگر وعظ کنی، اینکه کافر را سود ندارد، و اگر نکنی همان هر دو به یک مثابت باشد، چون سگ اگر برانیش زبان بیرون کند و اگر رهاش کنی همان کند. و بر اینکه

---

(۱). بم: اخلده.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و لت: اذا قام.

(۳). آو، بم، آج، لب: عشیشها.

(۴). اساس: المسیر، که به قیاس دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). همه نسخه بدلها: زمین.

(۶). آو، بم، آج، لب، آن، لت که.

(۷). همه نسخه بدلها یعنی.

(۸). آو، بم، آج، مج، لب، آن: شبهه.

صفحه : ۱۹

قول، تَحمِل عَلَیهِ محمول باشد علی الحملهٔ الّتی هی الصّولهٔ و الطّرد. و وجهی دگر آن که من الحمل باشد، اگر باری بر او نهی، یعنی اگر او را بر کاری حمل کنی که کار او باشد چون رفتن و تاختن و صید کردن لهث کند، و اگر رهایش کنی همان کند.

عبد اللّه عبّاس گفت: معنی آن است که، اگر کلمت حکمت بر او حمل کنی بر نگیرد و اگر رهایش کنی مهتدی نشود چون سگ که اگر مطرود باشد و اگر رابض، لهث کند و به یک منزلت باشد، حسن بصری گفت: مثل منافق است که اگر دعوت کنی و اگر نه با حق رجوع نکند، و اینکه در معنی مانند آن است که گفت: وَ إِن تَدعُوهُم«۱»که که.

ذلِکَ» اشارت است به اینکه مثل که زد، گفت: اینکه مثل آن قوم است که آیات ما دروغ داشتند. فَاقصُصِ القَصَصَ» تو که محمّدی، قصّه گذشتگان با ایشان بگوی تا باشد که تفکّر کنند. محمّد بن اسحاق گفت، معنی آن است که: خبر اسلاف با اینکه اهل کتاب بگو تا چون بشنوند بدانند که اینکه خبرها موافق کتابهای ایشان است و تو مرد کتاب خوان«۳» نه‌ای، باشد که اندیشه کنند و بدانند که اینکه به وحی خدای و پیغام جبریل می‌گوی.

ساءَ مَثَلًا، تقدیر آن است که: ساء المثل مثلا مثل القوم الّذین کذبوا بآیاتنا، و مانند اینکه قول جریر است:

نعم الزاد زاد ابیک زادا

اگر کلام مفسّر و مشروح آمدی چنین بودی که در بیت هست، برای آن که «نعم» و «بئس» و «ساء» از حقّ ایشان آن است که اسنادشان با اسمی کنند که در او «الف» و «لام» جنس باشد، آنگه اسمی دگر باید معرفه که مخصوص بالمدح و الذّم باشد آنگه

باشد که آن اسم که در او «لام» جنس باشد بیفگنند و نصب کنند آن را بر تمییز، چنان که اینکه جا هست. و مثله: نعم رجلا زید و بئس غلاما عمرو، و

---

(۱). اساس: تدعهم، که با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. [.....]

(۲). سوره اعراف (۷) آیه ۱۹۳.

(۳). مج: خوانده.

صفحه : ۲۰

اینکه تمیزی باشد بعد تمام الکلام، و تمیز«۱» که از اینکه قسمت باشد به لفظ منصوب بود و به معنی مرفوع، کقولهم: طاب زید نفسا و قرّبه عینا و ضاق به ذرعا و تصبّب عرقا، و المعنی طابت نفسه و قرّت عینه و ضاق ذرعه و تصبّب عرقه. و برای آن گفتیم که، مثلی دیگر اضمار باید کردن، برای آن که باید که مخصوص بالمدح و الذّم از جنس آن باشد که «نعم» و «بئس» با آن مسند بود، تا اگر گویی: نعم الرّجل حمار، مستقیم نباشد، پس مضاف را حذف کردند و مضاف الیه به جای او بنهادند کما قال: وَ سئَلِ الْقَریَةَ«۲» ...، وَ جاءَ رَبُّکَ«۳» أَنْفُسَهُم، به یَظلِمُونَ است.

مَن یَهدِ اللّهُ فَهُوَ المُهتَدِی، اجماع قرّاء است که در همه قرآن «مهتدی»، اینکه جا به « یا » باید نوشتن و خواندن و دگر جایها بی « یا ». اینکه بر اصل باشد و آن بر تخفیف، اکتفاء بالکسرهٔ عن الیاء. و در آیت سه وجه گفتند از«۴» معنی جبّائی گفت: معنی آن است که هر که را هدایت کند خدای تعالی به ثواب و نعیم بهشت، او مهتدی باشد به«۵» اسلام و ایمان، بمثابت آن که گفتی: من دخل الجنّهٔ [فهو مؤمن]«۶» مطیع، [۶- ر]

و هر که را گمراه کنند از ره ثواب و بهشت، ایشان آنانند که خویشتن زیانکار کردند به کفر و حظّ نفس خویشتن بر خود تباه کردند.

ابو القاسم بلخی گفت: معنی آن است که، حق تعالی گفت: «مهتدی» آن باشد که خدای هدایت کند او را به الطاف و تمکین و او قبول هدایت کند و اجابت کند دعوت او را و آن را که خدای اضلال کند بمعنی التّخلیهٔ بینه و بین الضّلال و ترک المنع بالجبر، او خاسر و زیانکار است با آن که روا باشد که چون ضلال عند امتحان و تکلیف خدای باشد او را که نسبت و اضافت با خدای کند، کزیادهٔ الایمان و الکفر الی السورهٔ«۷». فی قوله: فَزادَتهُم«۸»أبی‌ازأبی‌از،

---

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: تمیزی.

(۲). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲.

(۳). سوره فجر (۸۹) آیه ۲۲.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل، مج اینکه.

(۵). آو، بم، آج: بر مل، مج، لب، لت: به ره.

(۶). اساس: افتادگی دارد از آو، افزوده شد.

(۷). آو، بم، آن، لت: السّویّهٔ.

(۸). اساس: زادتهم با توجه به متن قرآن مجید اصلاح شد.

(۹). سوره توبه (۹) آیه ۱۲۴.

صفحه : ۲۱

وَ أَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ فَزادَتهُم رِجساً إِلَی رِجسِهِم ...«۱»، ای، ازدادوا عند نزول السّورة ایمانا او کفرا. و اینکه طریقه را تربیت کرده‌ایم در آیات دیگر.

و وجه سهام«۲» در آیت آن است که: هر که را خدای به هدایت او حکم کند مهتدی باشد، و هر که را به ضلال او حکم کند، او خاسر و خایب و زیانکار باشد و تا محکوم چنان نباشد، حاکم به او حکم نکند که حکم حاکم تبع حال محکوم له او علیه باشد. آنگاه گفت: گروهی بسیار هستند که ایشان بر کفر اصرار کردند و با دعوت رسول اصغا نکردند و حجّت عقل را کار نبستند و در سابق علم من چنان بود که، ایشان هرگز ایمان نیارند و جز اختیار کفر نکنند و لا محال از اینکه جهت را مرجع و مآب ایشان دوزخ باشد. پس در حکم چنان بودند که پنداشتی ایشان را در اصل خلقت برای دوزخ آفریدند تا اگر خواهند«۳» که ایشان را از آن محیص و معدلی بود، نبود. پس علی سبیل المبالغة فی التّشبیه، «لام» غرض آورد و گفت:

وَ لَقَد ذَرَأنا لِجَهَنَّمَ ما بیافریدیم برای دوزخ بسیاری از جنّیان و انسیان، و اینکه «لام» را گروهی مفسّران و متکلّمان، «لام» عاقبت می‌خوانند و تحقیق و اصل او اینکه است که بیان کرده شد تا اصل وضع مراعی باشد و نیز طاعنی را نبود که طعن زند که: عرب، «لام» عاقبت نشناسد، و اینکه را مثالها بسیار است در قرآن و کلام عرب، منها قوله: فَالتَقَطَهُ آلُ فِرعَونَ لِیَکُونَ لَهُم عَدُوًّا وَ حَزَناً ...«۴»، چون مآل کار لا بد با عداوت و حزن خواست بودن، گفت: پنداری که او را برای عداوت و حزن برگرفتند، و منها قوله: إِنَّما نُملِی لَهُم لِیَزدادُوا إِثماً ...«۵»، و منها قوله: رَبَّنا إِنَّکَ آتَیتَ فِرعَونَ وَ مَلَأَهُ زِینَةً وَ أَموالًا فِی الحَیاةِ الدُّنیا رَبَّنا لِیُضِلُّوا عَن سَبِیلِکَ ...«۶»، و مثله قول القائل: أعددت«۷» هذه الخشبة لیمیل الحائط فاسنده بها. و «لام» در میل دیوار نه برای [آن]«۸» آورد که او مرید باشد میل دیوار را و امّا اشعار بر اینکه هم بسیار آمد، منها قول الشّاعر:

و للموت تغذوا الوالدات سخالها کما لخراب الدّهر تبنی المساکن

---

(۱). سوره توبه (۹) آیه ۱۲۵.

(۲). آو، بم، لب، آن: سیم، آج: سیوم بل، مج: سوم.

(۳). آو، بم، آج، لب، آن، لت: خواهد. [.....]

(۴). سوره قصص (۲۸) آیه ۸.

(۵). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷۸.

(۶). سوره یونس (۱۰) آیه ۸۸.

(۷). آو، بم، آج، آن: اعدّت.

(۸). اساس: ندارد، از آو افزوده شد.

صفحه : ۲۲

و قال آخر:

اموالنا لذوی المیراث نجمعها و دورنا لخراب الدّهر نبنیها

و قال آخر:

و امّ سمّاك فلا تجزعى فللموت ما تلد«۱» الوالدة

و قال آخر:

له ملك ينادى كلّ يوم لدوا للموت و ابنوا للخراب

و قال آخر:

الا كلّ مولود فللموت يولد«۲» و لست ارى حيّا لحىّ يخلّد

آنگه ایشـان را وصف کرد به بلادت و بعـد فهم و قلّت فکر و نفی انتفـاع به محـلّ علم و حواسّ بر وجه مبالغت گفت: لَهُم قُلُوبٌ لا يَفقَهُونَ بِها ایشان را دلها هست که به آن چیزی نمی‌داننـد و چشـمها دارنـد و به کار نمی‌دارنـد، و به آن چیزی نمی‌بیننـد و گوشـها دارند و چیزی نمی‌شنوند به آن، و اینکه مانند آن است که گفت:

صُمٌّ بُكمٌ عُمىٌ فَهُم لا يَرجِعُون«۳». چـون حواسّ و جوارح هست و انتفـاع نیست، به مشـابت آن است که نیست. هم چنین در آیت ما چون سـماع و ابصار و علم نه بر وجه انتفاع دینی است، انگار که نیست و الّا معلوم است به ضـرورت که ایشان می‌دانند و می‌بینند و می‌شنوند، و لکن چون بدیدن و شنیدن و دانستن منتفع نه‌اند، گفت:

هم چنان است که نمی‌بینند و نمی‌شنوند و نمی‌دانند و مانند اینکه، قول مسکین دارمی است:

اعمى اذا ما جارتى خرجت حتّى يوارى جارتى الخدر

و يصمّ عمّا كان بينهما سمعى و مالى غيره و قر [۶- پ]

چون نمی‌شنود و گوش نمی‌دارد و نگاه نمی‌کند به زنان همسایگان، خود را از آن کور و کر می‌خواند، و قال آخر:

و كلام ساءنى«۴» قد و قرت أذنى عنه و ما بى من صمم

---

(۱). آو، بم، آج: يلد.

(۲). اساس: تولد به قیاس نسخه آو، و اتفاق جمیع نسخ، تصحیح شد.

(۳). سوره بقره (۲) آیه ۱۸.

(۴). اساس، مل، مج: سيئنى که به قیاس با نسخه آج، و معنی بیت تصحیح شد.

صفحه : ۲۳

و قال آخر:

صمّ اذا سمعوا خيرا ذكرت به و ان ذكرت بسوء عندهم أذنوا

و ماننـد اینکه بسیار است. و بعضـی اهل تأویل وجهی گفتنـد در آیت و اگر چه در او بعـدی هست، گفتنـد: هـذا من قولهم: ذریت الطّعام و ذریت الشّعیر اذا حثوته لیتمیّز منه التّبن، و منه المذراة«۱» للآلة الّتی یذری بها، و منه قوله: وَ الذّارِیاتِ ذَرواً«۲»، و منه قوله: ... تَذرُوهُ الرِّیاحُ ...«۳»، یعنی ما بسیاری«۴» از اهل دوزخ جدا کنیم- از جنّیان و انسیان- از اهل بهشت، چنان که گفت: ما کانَ اللّهُ لِیَذَرَ المُؤمِنِینَ عَلی ما أَنتُم عَلَیهِ حَتّی یَمِیزَ الخَبِیثَ مِنَ الطَّیِّبِ«۵»ما «۶» او «واو» است و « یا » هـم لغـت است در او، یقـال: ذروته و ذریته اذروه و اذریه و ذریا. و آنچه مهموز باشـد تخفیف همزه کنند نه تثقیل. در آیت وجهی دیگر گفتند، و آن وجهی قریب است و آن، آن است که ماضـی به معنی مستقبل است و ذرأنا به معنی سنذرأ باشد، چنان که، وَ نادی أَصحابُ الجَنَّةِ ...«۷»، وَ نادی أَصحابُ النّارِ ...«۸»، وَ نادی أَصحابُ الأَعرافِ ...«۹»، المعنی، سینادی آنگه معنی آن باشـد که، در نشأت اخری خدای تعالی اینان را باز آفریند و برای آن باز آفرینـد ایشان را تا به دوزخ بردشان و عقوبت کند به جزای کفر و معاصـی که در دنیا کرده باشـند و اعتراض، کثیرا. [و کس را]«۱۰» بر اینکه وجه طعن نباشـد برای آن که خـدای تعالی بسـیاری مسـتحقّان دوزخ را عفو خواهـد کردن. پس اینکه وجهی باشـد در آیت از قدح و اعتراض دور«۱۱»، و اسـتعمال ماضـی به معنی مسـتقبل در کلام عرب شایع و جایز است و در قرآن و اشعار بسیار است. امّا آن که «لام»، برای غرض

---

(۱). اساس: الذّاره که با توجّه به نسخه آج، تصحیح شد.

(۲). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۱.

(۳). سوره کهف (۱۸) آیه ۴۵.

(۴). آو، بم، آج، لب، لت را.

(۵). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷۹. [.....]

(۶). آو، بم، آج، لب، آن: لام الفعل.

(۷). سوره اعراف (۷) آیه ۴۴.

(۸). سوره اعراف (۷) آیه ۵۰.

(۹). سوره اعراف (۷) آیه ۴۸.

(۱۰). اساس: افتادگی دارد از آو، افزوده شد.

(۱۱). مج، لب، لت: در او.

صفحه : ۲۴

باشـد بر حقیقت چنان که خـدای تعالی ایشان را در اصل خلقت برای دوزخ آفریده باشد و برای آن تا کفر آرند و معصـیت کنند تا ایشان را به آن علّت به دوزخ برد و از ایشان کفر و معاصی خواهد، اینکه نشاید برای آن که اینکه قبیح باشد و قدیم«۱» از فعل قبیح و ارادت قبیـح متعالی است، برای آن که عالم است به قبـح قبیـح و مسـتغنی است از فعل قبیـح و عالم است به آن که مسـتغنی است. دگر آن که، فاعل قبیح منقوص باشد و بر صـفت نقص حاصل بود. دگر آن که، قرآن سراسـر به خلاف اینکه است و هر کجا «لام» غرض گفت بر حقیقت تعلیق کرد به ایمان و طاعت، گفت: وَ ما خَلَقتُ الجِنَّ وَ الإِنسَ إِلّا لِیَعبُدُونِ«۲»، گفت جن و انس را بر عموم جز برای عبادت نیافریدم، دگر گفت: وَ ما أَرسَلنا مِن رَسُولٍ إِلّا لِیُطاعَ بِإِذنِ اللّهِ ...«۳»، دگر گفت: وَ لَقَد صَرَّفناهُ بَینَهُم لِیَذَّکَّرُوا ...«۴»، دگر گفت: لَقَد«۵»ما «۶»، دگر آن که: إِنّا أَرسَلناکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً، لِتُؤمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ«۷»- الایة، و مانند اینکه بسیار است اگر اینکه لامهـا غرض را باشـد و آن لام نیز غرض باشـد مناقضه باشـد و قرآن منزّه است از آن که در او تناقض باشـد. آنگه گفت:

أُولئِكَ كَالأنعامِ بَل هُم أَضَلُّ اینان، اینانانـد که تـدبّر نکننـد و تأمّل نکننـد در آیات من و از آن عـدول و اعراض نماینـد، ایشان به نادانى و قلّت تأمّل و تـدبّر با چهار پایان و بهایم مانند که چیزى ندانند و فرق نکنند میان خیر و شـر و نیک و بد. آنگه گفت: ایشان از بهایم و چهارپاى گمراهتر و نادانتراند براى آن که بهایم به زجر منزجر شوند و به هدایت مهتدى [شوند]«۸» و از«۹» الهام [۷- ر] اشارت بشناسـند و ایشان از کفر و قساوت قلب تا آن جاانـد که به وعظ متّعظ نمى‌شونـد و به زجر منزجر نمى‌شوند و به آیات منتفع نمى‌شوند، پس ایشان از بهایم بتر باشند. آنگه گفت: أُولئِکَ هُمُ الغافِلُونَ ایشان غافلان‌اند از آیات و حجج و بیّنات و از تأمّل و تدبّر آن.

---

(۱). آو، بم، آج، لب، آن، لت: خداى تعالى.

(۲). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۵۶.

(۳). سوره نساء (۴) آیه ۶۴.

(۴). سوره فرقان (۲۵) آیه ۵۰.

(۵). اساس و دیگر نسخه بدلها: و لقد، که با توجّه به متن قرآن مجید «واو» حذف شد.

(۶). سوره حدید (۵۷) آیه ۲۵.

(۷). سوره فتح (۴۸) آیات ۸ و ۹.

(۸). اساس: افتادگى دارد از آو، افزوده شد. [.....]

(۹). همه نسخه بدلها، بجز مج و لب: با.

صفحه : ۲۵

قوله: وَ لِلّهِ الأَسماءُ الحُسنى، چون ذکر کافران و مذمّت و ملامت ایشان بگفت، استدعا کرد مؤمنان را و ترغیب افگند، گفت: خداى راست نامهـاى نیکو [او را به آن نامها]«۱»، بخوانید. و اینکه دلیل است بر آن که اسم جز مسـمّى باشد«۲»، براى آن که خداى تعالى یکى است و او را نامهـاى بسـیار است تا نود و نه«۳» و تا هزار و یک، وَ ذَرُوا الَّذِینَ یُلحِدُونَ فِی أَسـمائِهِ، حمزه خوانـد: یلحدون [به فتح « یا » و «حا» از بناى ثلاثى از لحد یلحد، و دگر قرّاء یلحدون]«۴» من الالحاد، و در سورة النّحل، کسائى و خلف موافقت کنند با حمزه در فتح « یا » و «حا». ابو الحسن اخفش گفت: لحد و الحد، لغتان إلّا آن که الحد در اسـتعمال بیشتر است، قال اللّه تعالى: وَ مَن یُرِد فِیهِ بِإِلحادٍ ...«۵»، و اسم فاعل از اینکه بنا و از آن در استعمال شایعتر است، قال الشّاعر:

یس الامام بالشّحیح الملحد

و ابو عبیـده گفت عن الاحمر«۶» که: لحـد اذا مال، و الحد اذا جادل«۷»، و معنى کلمه عدول باشد از سـنن اسـتقامت، و از اینکه جا گوینـد: لحـد، گور را براى آن که از اسـتقامت و راستى منحرف باشـد، و معنى آن که: یُلحِدُونَ فِی أَسـمائِهِ، یعنى میل مى‌کنند در نامهاى او از حق و او را به اوصافى وصف مى‌کنند که به او لایق نباشد.

إبن جریـج گفت: مراد آن است که، ایشان در برابر نام اللّه بتى را «لات» خواندنـد و در برابر عزیز بتى را «عزّى» خواندنـد و در برابر منّان«۸»، «منات» گفتند. عبد اللّه عبّاس گفت: الحاد ایشان تکذیب ایشان بود. قتاده گفت: شـرک ایشان بود. بعضـى دگر گفتند: آن بود که بتـان را خـداى خواندنـد. اهل معانى گفتنـد: الحاد در اسـماء خـداى آن بود که او را به نامى خوانـد که او خود را به آن نام خوانده نباشد و در کتاب و سنّت آمده نباشد و آیت دلیل است بر آن که، خداى را تعالى جز به نامى نشاید خواندن که سمعى وارد

باشد به آن مقطوع به از آیتی و خبری معلوم. سَیُجزَونَ ما کانُوا یَعمَلُونَ جزا کنند ایشان را و پاداشت دهند ایشان را به آنچه کرده باشند.

---

(۱). اساس: ندارد از او، افزوده شد.

(۲). مج: نباشد.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مج نام.

(۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۵). سوره حج (۲۲) آیه ۲۵.

(۶). اساس: الاصم، به قیاس با نسخه مل، مج، لب، تصحیح شد آو، بم، آج، آن، لت: العاصم.

(۷). آو، بم، آج، لب، آن: عدل.

(۸). آو، آج، بم، مل، لب، آن بتی را.

صفحه : ۲۶

مقاتل گفت: سبب نزول آیت آن بود که، بعضی مشرکان عرب شنیدند که [رسول- علیه السّلام- خلق را دعوت می‌کند با خدایی به نام «اللّه». آنگه شنیدند که]«۱» او خدای را می‌خواند به «رحمان» و «رحیم». گفتند: نه محمّد دعوی می‌کند که من یک خدای را می‌خوانم و یک خدای را می‌پرستم که اللّه است! اکنون رحمان کیست و رحیم! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: خدای را نامهای نیکوست او را به آن بخوانی. و «حسنی» تأنیث احسن باشد که افعل تفضیل بود، کالکبری و الصّغری فی«۲» تأنیث الاکبر و الاصغر.

و ابو هریره روایت کرد که رسول- صلّی اللّه علیه و آله- گفت:

انّ للّه تسعهٔ و تسعین اسماء مائهٔ غیر واحد من احصاها کلّها دخل الجنّهٔ

، گفت: خدای را- جلّ جلاله- نود و نه نام است- صد کم یک- هر که آن را بر شمارد و او را به آن بخواند به بهشت شود. اکنون بدان که آن اسماء که خدای را به آن بخوانند، بعضی صفات است و بعضی نه صفات است. آنچه صفات است، چون: قادر است و عالم و حیّ و موجود و مرید و کاره و مدرک، و بعضی [را]«۳» مرجع با اینکه صفات است، چون: سمیع و بصیر و حکیم و مالک، که سمیعی و بصیری را مرجع با حیّ است و حکیمی را با عالمی و مالکی را با قادری. و بعضی را صفات افعال گویند یعنی«۴» از آن نام صفت فعل را باشد نه او را، و آن چون: خالق و رازق«۵» و منعم و متفضّل«۶» و محیی و ممیت است.

قوله: وَ مِمَّن خَلَقنا أُمَّهٌ یَهدُونَ بِالحَقِّ وَ بِهِ یَعدِلُونَ، حق تعالی در اینکه آیت وصف قومی کرد که ایشان راهنمایان به حق و عادلان‌اند، گفت: از آنان که ما بیافریدیم ایشان را، امّتی و گروهی و طایفه‌ای هستند و «من»، تبعیض را باشد، و «من» موصوله است و ضمیری که با «من» عاید باشد محذوف است. و تقدیر آن است که: و ممّن [۷- پ]

خلقناهم و از آنان که ما آفریدیم ایشان را. و امّت، اینکه جا فرقت است. یَهدُونَ بِالحَقِّ به حق هدایت کنند و راه نمایند. قتاده و إبن جریج

---

(۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۲). اساس: و، که با توجّه به نسخه آو، تصحیح شد.

(۳). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۴). اساس و مل: بعضی، با توجه به ضبط دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل: خالقی و رازقی. [.....]

(۶). همه نسخها بدلها: مفضل.

صفحه : ۲۷

گفتند: روایت کردند ما را که- رسول صلّی اللّه علیه و آله- اینکه آیت بخواند، گفت:

اینکه آیات امّت مراست که ایشان به حق گیرند و به حق دهند و به حق حکم کنند، و از پیش شما قومی بوده‌اند چنین. آنگه اینکه آیت برخواند:

وَ مِن قَومِ مُوسی أُمَّةٌ یَهدُونَ بِالحَقِّ وَ بِهِ یَعدِلُونَ«۱». ربیع انس گفت، رسول- علیه السّلام- اینکه آیت برخواند و گفت: از امّت من قومی باشند بر حق ثبات کرده و ایستاده باشند تا آنگه که عیسی مریم«۲» فرود آید. و رسول- علیه السّلام- گفت:

لا یزال طائفة من امّتی علی الحقّ ظاهرین حتّی یأتی امر اللّه لا یضرّهم من خذلهم و لا من خالفهم،

گفت: زایل نشدند گروهی از امّت من بر حق ایستاده و اظهار کنند تا فرمان خدای آید و ایشان را زیان ندارد خذلان خاذلی یا خلاف مخالفی. عطا گفت:

مهاجر و انصارند، و آنان که به احسان اتباع ایشان‌اند. و در تفسیر اهل البیت- علیهم السّلام- آمد که: آیت مخصوص است به ائمّه معصوم- علیهم السّلام- برای آن که اینکه صفات به ایشان لایق است. یَهدُونَ بِالحَقِّ[هدایت کنند به حق، و چون قدیم تعالی اطلاق فرمود هدایت به حق]«۳» حمل کردن بر کسانی که مأمون الجانب باشند و مقطوع علی عصمتهم اولیتر باشد. آنگه گفت: وَ بِهِ یَعدِلُونَ و عدل کنند در احکام [به حق]«۴» و مانند اینکه آیت، قوله: وَ جَعَلناهُم أَئِمَّةً یَهدُونَ بِأَمرِنا ...«۵»، و استدلال به اینکه آیت نزدیک اجماع اهل هر عصری حجّت است جز چنین نرود که گویند: هیچ عصری خالی نباشد از شخصی که قول او حجّت بود در دین، و امّا از اینکه قاعده گذشته در آیت دلیل نیست بر اینکه برای آن که خدای تعالی گفت: از خلقان ما گروهی هستند که به حق راه نمایند و به آن عدل کنند، و اینکه دلیل نکند بر آن که باید که در هر عصری باشند، چه اگر در یک عصر باشند فایده آیت حاصل بود جز بر آن طریقه که گویند به ادلّه عقل و سمع درست شده است که هیچ عصری خالی نباشد از حجّتی از حجّتان خدای«۶».

حق تعالی پس از اینکه گفت: آنان که به آیات من تکذیب کنند و دروغ دارند

____

(۱). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۹.

(۲). مج: عیسی بن مریم.

(۴- ۳). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۵). سوره انبیا (۲۱) آیه ۷۳.

(۶). آو، بم، آن: حق.

صفحه : ۲۸

من ایشان را استدراج کنم از آن جا که ایشان ندانند«۱». عطا گفت: یعنی مکر کنم با ایشان از آن جا که ایشان ندانند. کلبی گفت:

اعمال ایشان مزیّن کنم ایشان را تا وقت هلاکشان. ضحّاک گفت: معنی آن است که، هر گه ایشان معصیتی نو کنند من ایشان را نعمتی نودهم. خلیل احمد گفت: عمر ایشان در نوردم بر غفلت ایشان.

ابو عبیده و مؤرّج گفتند: بگیرم ایشان را از آن جا که ایشان ندانند. اهل معانی گفتند:

«استدراج»، طلب درج«۲» و«۳» در نوشتن باشد یعنی چنان سازم که کار ایشان در خفیه ایشان، اندك اندك پایه پایه می‌درنوردم و مجاهره نکنم با ایشان به عذاب، و اشتقاق او من درج الصّحیفهٔ باشد که اندك اندك نوردند«۴». أو من درج المرقاهٔ، که پایه پایه برشوند و فرود آیند. و درج القوم اذا مات بعضهم فی اثر بعض. و درج الصّبیّ اذا قارب بین خطاه. و منه قولهم: کلّ ما دبّ و درج. و اینکه آیت از جمله معجزات است برای آن که اخبار است از غیب در آنچه خواهد بودن در مستقبل ایّام و مخبر بر وفق خبر آمد. آنگه گفت: وَ أُمْلِی لَهُم بگذارم ایشان را روزگاری دراز، ای اترکهم ملاوهٔ من الدّهر. و ملاوهٔ، و هی الحین، یقال: تملّیته حینا و دهرا و ایّاما، ای عشت معه ملیّا، قال الشّاعر:

لو تملّتهم عشیرتهم لاقتناء العزّ او ولدوا

هان من بعض الرّزیّهٔ او هان من بعض الّذی اجد

اینکه لفظ هم نزدیک است به معنی استدراج، گفت: فرا«۵» گذارم اینان را و مهلت دهم و تعجیل نکنم بر اینان به عقاب، که انّ اللّه یمهل و لا یهمل خدای تعالی امهال کند و اهمال نکنند مهلت دهد و لکن مهمل فرو نگذارد، حلیم«۶» است تعجیل نفرماید، انّما یعجل من یخاف الفوت تعجیل آن کند که ترسد که فایت شود و هیچ چیز از قبضه قدرت او فوت نیست. إِنَّ کَیدِی مَتِینٌ ای عذابی شدید، که عذاب من

---

(۱). عبارت مربوط است به معنای آیه شماره ۱۸۲ در همین سوره وَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا سَنَستَدرِجُهُم الایهٔ.

(۲). آو، بم، آج، لب، آن بود.

(۳). آو، بم، آج، لب، آن درج.

(۴). آو، بم، آج، مج، لب: در نوردند.

(۵). آو، بم، آج، لب، آن: فرو گذارم مل، لت: واگذارم.

(۶). آو، بم، آج، آن: حکیم.

صفحه : ۲۹

سخت است. [۸- ر]

و عذاب بر اینکه وجه استدراج و امهال و انظار و اتراف در ملك و نعمت را کید خواند، برای آن که صورت کید دارد، و دگر جایها عذاب را مکر خواند بر اینکه تأویل. و المتین، القوی و المتانهٔ، القوّهٔ و الشدّهٔ، و منه المتن لجانب الصّلب لمتانته، ای لقوّته، و کذلك سمّی الصّلب لصلابته. و «کید» و «مکر»، قتل باشد یا مکروه در خفیه. و کاد یکید کیدا، نزدیک است، من کاد یکاد کیدودهٔ اذا قارب الشّیء، برای آن که آن را نیز وقت پوشیده است«۱». و آنگه گفت: اینکه کافران«۲» مکذّبان اندیشه نمی‌کنند که«۳» صاحب ایشان را یعنی محمّد را- صلّی اللّه علیه و آله- هیچ اثر دیوانگی نیست به او و صورت استفهام است و معنی تقریع و توبیخ. قتاده گفت: سبب نزول آیت آن بود که، رسول- علیه السّلام- در وقت موسم بر کوه صفا بایستاد و قبایل و بطون و افخاذ«۴» قریش

را و جز قریش را یک یک را به نام می‌خواند و دعوت می کرد: یا بنی فلان و یا بنی فلان؟ اتّقوا اللّه از خدای بترسی. و ایشان را تخویف و تحذیر می‌کرد. گروهی از ایشان گفتند: انّ صاحبکم لمجنون یصیح صیاح المجانین اینکه صاحب شما همانا دیوانه است که بانگ می‌دارد چو دیوانگان. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد که: صاحب ایشان یعنی محمّد دیوانه نیست. و الجنّهٔ الجنون، و الجنّهٔ الجنّ، و الجنّهٔ التّرس، و الجنّهٔ البستان. و اصل کلمه از ستر است، و بیان اینکه رفته است. و روا باشد که از قلّت فهم و فکر ایشان، دیوانه ایشان را خوانند چون او شخصی را با حلم و سکینت و وقار و کمال عقل و وفور فضل و اجتماع«۵» خصال خیر، او را دیوانه نخوانند«۶»، به آن جمع کردند در حق او میان دو وصف متناقض، گاه گفتند: دیوانه است، گاه گفتند:

ساحر است و کاهن. و سحر و کهانت از کسی آید که او به غایت کمال باشد در ذکاء و دهاء، و هیچ عاقل چگونه روا دارد که اینکه دو لفظ به یک جای بگوید و لکن از سر تحیّر گفتند چون اخبار غیب شنیدند از او. گفتند: کاهن است، چون

---

(۱). مج او لم یتفکّروا.

(۲). آج، لب و. [.....]

(۳). آو، بم، آن ما.

(۴). لت: احفاد.

(۵). اساس: اجتمال به قیاس نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۶). همه نسخه بدلها: خوانند.

صفحه : ۳۰

معجزات خارق عادت دیدند«۱». گفتند«۲»: ساحر است، چون نظم قرآن دیدند که عرب و عجم از نظم آن عاجز بودند. گفتند: شاعر است، چون خدای را بی چون، بی چگونه، بی مثل، بی‌مانند، بی‌ضدّ، بی‌ندّ، بی‌جای، بی‌مکان، مخالف اشیاء گفت. گفتند: دیوانه است، که اینکه که او می گوید نتواند بودن. آنگه حق تعالی ردّ بر ایشان گفت:

إِن هُوَ، و المعنی ما هو، «ان» به معنی مای نافیه است نیست او یعنی رسول- علیه السّلام- مگر نذیری و ترسانده‌ای بیان کننده. و «انذار»، اعلام با تخویف باشد.

آنگه گفت: أَ وَ لَم یَنظُرُوا نظر و تفکّر نمی‌کنند! و «نظر»، به معنی فکر است، فِی مَلَکُوتِ السَّماواتِ وَ الأَرضِ، «ملکوت» فعلوت باشد من الملک، و اینکه بنا مبالغت بود، کالجبروت و الرّغبوت و الرّهبوت، گفت: نظر نمی‌کنید در ملک اینکه آسمانها که من چگونه آفریده‌ام آنرا با عظم خلق و ثقل جرمش در هوا معلّق بداشته‌ام بی عمادی و ستونی که از زیر او هست و بی علاقه‌ای که از بالای او هست، و آنگه آن را به زینت ستاره«۳» بیاراسته‌ام تا بر حسابی«۴» مقدّر که اینکه هفت ستاره را در اینکه دوازده برج می گردانم به حسابی راست به سیری متفاوت و در اینکه زمین گسترده با انواع نبات و خلایق و اصناف بدایع از جماد و حیوان. وَ ما خَلَقَ اللّهُ «ما» موصوله است و آنچه آفریده است از چیزی، یعنی از همه چیزی که نام شیء بر او واقع باشد، یعنی هر چه اینکه نام بر اوست آفریده اوست امّا بنفسه و امّا بواسطه. و نیز تفکّر و اندیشه نمی‌کنند در آن که باشد که اجل مرگ ایشان نزدیک رسیده است تا اینکه اندیشه داعی باشد ایشان را با آن که در دین احتیاطی به جای آرند و مآل و مرجع خود را نگرند و از دنیا و حرص بر او دور شوند، و اندیشه با آن صرف کنند که ایشان را عزّ ابدی و فخر جاودانگی«۵» بار آرد. آنگه گفت: فَبِأَیِّ حَدِیثٍ بَعدَهُ یُؤمِنُونَ پس از اینکه قرآن، به کدام [۸- پ]

حدیث ایمان خواهند آوردن اگر فصاحتش گویند و بلاغتش«۶» و اسلوبش که معجز است و عالمیان از اتیان به مانند آن عاجزاند از

او گذشته به

---

(۱). آو، بم، آج، لب، آن: دیدندی.

(۲). آو، بم، آن: گفتندی.

(۳). آن: ستارگان.

(۴). آو، بم، آن: جایی.

(۵). آو، بم، آج، لب، آن: جاویدانگی.

(۶). آو، بم، آج، لب، آن گویند.

صفحه : ۳۱

کدام حدیث ایمان خواهند آوردن«۱»؟ و اینکه دلیل است بر آن که، قرآن محدث است برای آن که اگر قدیم بودی نگفتی، فَبِأَیِّ حَدِیثٍ بَعدَهُ، و تقدیر آن که: فبایّ حدیث بعد هذا الحدیث پس از اینکه حدیث، به کدام حدیث ایمان خواهند آوردن«۲»؟ و «حدیث»، ضدّ قدیم باشد، و در آیت دلیل است بر وجوب نظر برای آن که حق تعالی بر سبیل تقریع و ملامت و مذمّت [گفت حدیث آنان که ترک نظر کنند و ملامت و مذمّت]«۳» بر ترک واجب باشد و فعل قبیح، و چون آیت حثّ باشد بر وجوب نظر، دلیل بود بر فساد تقلید.

مَن یُضلِلِ اللّهُ فَلا هادِیَ لَهُ، گفت: هر که را خدای اضلال کند، او را هادیی نباشد که راه نماید. معنی آن است که، آن را که خدای تعالی به تکلیف امتحان کند تا او عند آن ضالّ شود، او را هادی نباشد، یعنی کسی نباشد که او را دلیلی آرد و برهانی انگیزد به مانند آن ادلّه که خدای نصب کرده است برای او یا مقارب آن یا پیش از آن، و رها کند ایشان را در جهالتشان و نادانی و بی نوایی‌شان تا سر در نهاده می‌روند متحیّر و از«۴» آن«۵» که ایشان را با خود رها کند و منع نکند ایشان را به قهر و جبر و الطافی که با مؤمنان کرد با ایشان نکند، چه معلوم بود که آن، ایشان را لطف نخواهد بودن. و وجهی دیگر در آیت آن است که، محتمل است که مراد آن بود که آن را که خدای راه ننماید به بهشت بر سبیل استحقاق عقاب بر کفرش، بدون خدای او را راهنمای نباشد و او را رها کند تا در ظلمات قیامت و عرصات موقف متحیّر و متردّد می‌گردد تا فریشتگان عذاب به او رسند که او را به دوزخ برند. و وجه سوم«۶» در آیت آن باشد که، آن را که خدای تعالی حکم کند به ضلال او و او را ضالّ خواند در همه عالم کس نباشد که اینکه حکم از او زایل کند و اینکه نام از او بردارد. اهل عراق، حمزه و کسائی و خلف خواندند: و یذرهم، به « یا » و جزم «را» و باقی قرّاء به «نون» خواندند و ضمّ «را». وجه قراءت اوّل آن بود که معطوف است [بر جمله]«۷» که محلّ او جزم است به جزای شرط برای آن که تقدیر اینکه است: من یضلل اللّه فلا

---

(۱). بم، لب، آن: خواهند آوردند.

(۲). همه نسخه بدلها: خواهی آوردن.

(۳). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۴). آو، آج، مج، لب، لت،، آن: متحیّروار. [.....]

(۵). آو، آج، مج، لب، لت: به آن بم: از آنان.

(۶). آو، بم، آج، لب، لت، آن: سیم مج: سیوم.

(۷). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

صفحه : ۳۲

يهده احد و يذرهم اللّه، و نظير او قوله: ... لَو لا أَخَّرتَنِي إِلى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُن مِنَ الصّالِحِينَ«۱» لَو لا أَخَّرتَنِي، و المعنى: هلّا اخّرتنى اصّدّق و اكن و اينكه عطف بر محل باشد. و امّا قراءت آن كسى كه به رفع خواند و «نون» در نذرهم بر استيناف حمل كند و اينكه را به جواب لو لا تخصيصى«۲» نكند. و «طغيان»، از حد در گذشتن باشد در كفر. و «عمه» تحيّر و تردّد باشد در ضلال و گمراهى.

آنگه گفت، اينكه كافران و منكران بعث و نشور از تو مى‌پرسند كه: قيامت كى خواهد بودن! يقال: سألته«۳» عن كذا به مفعول أوّل متعدّى شود بى«۴» حرف جرّ، و به دوم متعدّى شود به حرف جرّ. و «السّاعة»، اسم القيامة«۵» بمنزلة العلم لها. «ايّان»، سؤال باشد از زمان به منزله «متى» و نصب او بر ظرف است. مُرساها، اى مثبتها، اى متى وقت قيامها و ثباتها، قال الرّاجز:

ايّان تقضى حاجتى ايّانا اما ترى لنجحها ابّانا

و «مرسى» مصدر است اينكه جا، و بيان كرديم كه، مفعل مصدر باشد و مفعول باشد و موضع باشد، اينكه جا مصدر است، اى متى وقوعها و ثبوتها كى خواهد بودن كه واقع شود و در وجود آيد. و ساعت، عبارت باشد از وقت نفخ صور اوّل و دوم كه خلايق«۶» همه بميرند و باز همه زنده شوند. حق تعالى گفت: جواب ده اى محمّد و بگو كه، علم آن بنزديك خداى من است. لا يُجَلِّيها لِوَقتِها إِلّا هُوَ آن را اظهار نكند و پديد نيارد در وقت خود جز خداى تعالى. و حكمت در آن كه خداى تعالى وقت قيام ساعت از خلقان بپوشيد آن است كه، تا ايشان مجوّز باشند و روا دارند [۹- ر]

كه هر وقت و هر روز و هر شب خواهد بودن ايمن نباشند و پشت باز نگذارند و مستعد باشند و بر سر توبه و طاعت باشند چه اگر وقت آن با وقت مرگ و اجل خود معيّن دانستندى به اوّل مغرى بودندى به قبيح و به آخر ملجأ بودندى به توبه و طاعت و اينكه هر دو منافى تكليف است. ثَقُلَت فِي السَّماواتِ وَ الأَرضِ، در او دو قول

---

(۱). سوره منافقون (۶۳) آيه ۱۰.

(۲). آو، بم، آج، آن: مخصّص.

(۳). آو، بم، آن: سألت آج: سألتك.

(۴). لب: نه.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مج: للقيامة.

(۶). آو، بم، آج، لب، آن: خلق.

صفحه : ۳۳

گفتند يكى آن كه: علم او بر اهل آسمان و زمين گران است، و دگر آن كه: وقوع او بر اهل آسمان و زمين گران است. قول اوّل سدّى گفت و جماعتى مفسّران، و دوم إبن جريح و جماعتى مفسّران. آنگه حق تعالى خبر داد به كيفيّت وقوع آن، گفت:

لا تَأتِيكُم إِلّا بَغتَةً به شما نيايد جز به ناگاه. آنگاه گفت: از تو مى‌پرسند مادام تا وقت قيامت، كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنها، در او سه قول گفتند يكى آن كه: پندارى تو آن را كه اينكه علم داند سؤال بليغ كرده‌اى و علم تمام حاصل كرده‌اى به اينكه، من قولهم«۱»:

احفی فلان فی المسئلهٔ اذا بالغ فیه، و اینکه قول مجاهد است. و دگر آن که: کَأَنَّکَ حَفِیٌّ عَنها، ای عالم بها. و اینکه قول را مرجع با قول اوّل است و الّا حفیّ به معنی علم نیامد. قول سه دیگر، کَأَنَّکَ حَفِیٌّ عَنها، ای مسرور فرح بسؤالهم من قولهم: تحفّیت بفلان فی المسئلهٔ اذا سألته سؤالا یظهر فیه المحبّهٔ و المسرّهٔ، قال الشّاعر:

سؤال حفیّ عن اخیه کانّه یذکّره و سنان ام متواسن

و اینکه هم راجع است با قول اوّل، و آن که گفتند: «حفیّ»، مهربان باشد، اینکه قول از آن جاست. و اصل همه من احفی فی المسئلهٔ و تحفّی«۲» اذا بالغ فی المسئلهٔ. و مبالغت در مسئله [از]«۳» مهربانی باشد. و بعضی دگر گفتند: سؤالی که از سر رقّت قلب و فرط اشتیاق باشد، آن را احفاء و تحفّی گویند، من قولهم: حفیت الدّابّهٔ تحفی حفا، چون بی نعل بسیار برود سمش سوده گردد. و الوحا ابلغ من الحفا، آنگه گفت:

قُل إِنَّما عِلمُها عِندَ اللّهِ، یا محمّد؟ بگو که: علم آن بنزدیک من است که خدایم و لکن بیشتر مردم ندانند که اینکه علم جز خدای ندانـد، و گمان برنـد که اینکه علم پیغامبران دانند. اگر گویند: چرا تکرار کرد! فی قوله: إِنَّما عِلمُها عِندَ رَبِّی به اوّل گفت، و«۴» دوم بار: عِندَ اللّهِ، جواب گفتند از اینکه که: به اوّل علم وقوع و وقت وجود خواست، و به دوم: علم به کیفیّت و احوال و اهوال آن، چون متعلّق علم مختلف باشد، فایده مختلف بود و تکرار نباشد. قتاده گفت، اینکه سؤال قریش کردند [عبد اللّه عبّاس گفت: جهودان کردند. قتاده گفت روایت کردند]«۵» ما را از رسول- علیه السّلام- که او گفت: قیامت برخیزد به ناگاه و مردم هر کسی به شغل خود

---

(۱). آو، بم، آج، آن: قوله.

(۲). همه نسخه بدلها است.

(۳). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۴). آو، بم، آج، لب، آن: به.

(۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. [.....]

صفحه : ۳۴

مشغول یکی حوض را اصلاح می‌کند و یکی چهار پای را آب می‌دهد و یکی در بازار قیمت«۱» متاع می‌کند و یکی میراث برگرفتن«۲» را ترتیب«۳» می‌کند و جای می‌سازد.

زید ارقم روایت نکرد از رسول- صلّی اللّه علیه و آله- که او گفت: جبریل مرا گفت، قیامت برنخیزد تا سه خصلت پیدا نشود قول بسیار شود و عمل اندک شود و مردم وصیّت نکنند و هر کس به آن که دارد بخل کند و چون مجالسی باشد که آن جا ذکر خدای کنند، گویند: اینکه بدعت است.

که کهقُل لا أَملِکُ لِنَفسِی نَفعاً وَ لا ضَرًّا، عبد اللّه عبّاس گفت: سبب نزول آیت آن بود که، اهل مکّه رسول را گفتند: خدای تو، تو را خبر ندهد که نرخ گران کی خواهد بودن و ارزان کی! تا تو در وقت ارزانی برای وقت گرانی بخری تا بر آن سود کنی!

خدای تعالی اینکه آیت فرستاد که، بگو: ای محمّد؟ که من مالک نه‌ام برای نفس خود نفعی و ضرّی را و سودی و زیانی را از خیر و شرّ [و نفع و ضرّ، خیر و شرّ]«۴» من و نفع و ضرّ من که«۵» به خدای تعلّق دارد، به دست من چیزی نیست،که که إِلّا ما شاءَ اللّهُ» مگر آنچه خدای خواهد که من مالک باشم آن را به تملیک او. به اوّل نفی کرد آن که او مالک باشد هیچ نفع و ضرّ را، آنگه

استثناء کرد از آن میانه آن را که او مالك باشد از منافع و مضارّ خود به انواع تصرّف به تملیك«۶» و تمکین او،که که وَ لَو کُنتُ أَعلَمُ الغَیبَ، اگر من غیب دانستمی که متاعی کی ارزان باشد و کی گران خواهد شدن، خیر بسیار بکردمی خود را در باب تجارت، به آن که ارزان بخریدمی و گران بفروختمی [۹- پ]

تا سود و خیرم بسیار شدی و هیچ بدی و زیانی به من نرسیدی و لکن ندانم و مرا به اینکه راه نیست. و وجه اتّصال آیت به آیت مقدّم آن است که، چون آنچه راجع است با منافع و مضارّ عاجل«۷» در باب معاش نمی‌دانم الّا باعلام اللّه، احوال قیامت و وقت«۸» قیام ساعت از کجا دانم، چون خدای مرا اعلام نکند؟که که إِن أَنَا إِلّا نَذِیرٌ وَ بَشِیرٌ لِقَومٍ یُؤمِنُونَ من نیستم الّا ترساننده و مژده دهنده‌ای آنان را که ایمان دارند و مرا تصدیق کنند و قول من«۹» باور دارند. و در آیت، دلیل است بر آن که قدرت قبل الفعل

---

(۱). بم، آج، لت: قسمت.

(۲). همه نسخه بدلها: بر گرفته.

(۳). آو، بم، آج: تربیت.

(۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۵). کذا: در اساس، مج، لب، لت مل: که آن.

(۶). آو، بم، آج، آن، لت: تملّك.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مج و لت: عاجلا.

(۸). آو، بم، آن: وجه.

(۹). مج اوّل.

صفحه : ۳۵

است، فی قوله:که که وَ لَو کُنتُ أَعلَمُ الغَیبَ لَاستَکثَرتُ مِنَ الخَیرِ اگر من غیب دانستمی خیر بسیار کردمی باید تا قادر باشد بر آن چه«۱» اگر قدرت مع الفعل بودی اگر نیز«۲» غیب دانستی«۳» استکثار خیر نتوانستی کردن«۴».

[قوله تعالی]«۵»:

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۸۹ تا ۲۰۶]

[اشاره]

هُوَ الَّذِی خَلَقَکُم مِن نَفسٍ واحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنها زَوجَها لِیَسکُنَ إِلَیها فَلَمّا تَغَشّاها حَمَلَت حَملاً خَفِیفاً فَمَرَّت بِهِ فَلَمّا أَثقَلَت دَعَوَا اللّهَ رَبَّهُما لَئِن آتَیتَنا صالِحاً لَنَکُونَنَّ مِنَ الشّاکِرِینَ (۱۸۹) فَلَمّا آتاهُما صالِحاً جَعَلا لَهُ شُرَکاءَ فِیما آتاهُما فَتَعالَی اللّهُ عَمّا یُشرِکُونَ (۱۹۰) أَ یُشرِکُونَ ما لا یَخلُقُ شَیئاً وَ هُم یُخلَقُونَ (۱۹۱) وَ لا یَستَطِیعُونَ لَهُم نَصراً وَ لا أَنفُسَهُم یَنصُرُونَ (۱۹۲) وَ إِن تَدعُوهُم إِلَی الهُدی لا یَتَّبِعُوکُم سَواءٌ عَلَیکُم أَ دَعَوتُمُوهُم أَم أَنتُم صامِتُونَ (۱۹۳)

إِنَّ الَّذِینَ تَدعُونَ مِن دُونِ اللّهِ عِبادٌ أَمثالُکُم فَادعُوهُم فَلیَستَجِیبُوا لَکُم إِن کُنتُم صادِقِینَ (۱۹۴) أَ لَهُم أَرجُلٌ یَمشُونَ بِها أَم لَهُم أَیدٍ یَبطِشُونَ بِها أَم لَهُم أَعیُنٌ یُبصِرُونَ بِها أَم لَهُم آذانٌ یَسمَعُونَ بِها قُلِ ادعُوا شُرَکاءَکُم ثُمَّ کِیدُونِ فَلا تُنظِرُونِ (۱۹۵) إِنَّ وَلِیِّیَ اللّهُ الَّذِی نَزَّلَ الکِتابَ وَ هُوَ یَتَوَلَّی الصّالِحِینَ (۱۹۶) وَ الَّذِینَ تَدعُونَ مِن دُونِهِ لا یَستَطِیعُونَ نَصرَکُم وَ لا أَنفُسَهُم یَنصُرُونَ (۱۹۷) وَ إِن تَدعُوهُم

إِلَى الهُدى لا يَسمَعُوا وَ تَراهُم يَنظُرُونَ إِلَيكَ وَ هُم لا يُبصِرُونَ (۱۹۸)
خُذِ العَفوَ وَ أمُر بِالعُرفِ وَ أَعرِض عَنِ الجاهِلِينَ (۱۹۹) وَ إِمّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيطانِ نَزغٌ فَاستَعِذ بِاللّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۰۰) إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوا إِذا مَسَّهُم طائِفٌ مِنَ الشَّيطانِ تَذَكَّرُوا فَإِذا هُم مُبصِرُونَ (۲۰۱) وَ إِخوانُهُم يَمُدُّونَهُم فِي الغَيِّ ثُمَّ لا يُقصِرُونَ (۲۰۲) وَ إِذا لَم تَأتِهِم بِآيَةٍ قالُوا لَو لا اجتَبَيتَها قُل إِنَّما أَتَّبِعُ ما يُوحى إِلَيَّ مِن رَبِّي هذا بَصائِرُ مِن رَبِّكُم وَ هُدىً وَ رَحمَةٌ لِقَومٍ يُؤمِنُونَ (۲۰۳)
وَ إِذا قُرِئَ القُرآنُ فَاستَمِعُوا لَهُ وَ أَنصِتُوا لَعَلَّكُم تُرحَمُونَ (۲۰۴) وَ اذكُر رَبَّكَ فِي نَفسِكَ تَضَرُّعاً وَ خِيفَةً وَ دُونَ الجَهرِ مِنَ القَولِ بِالغُدُوِّ وَ الآصالِ وَ لا تَكُن مِنَ الغافِلِينَ (۲۰۵) إِنَّ الَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ لا يَستَكبِرُونَ عَن عِبادَتِهِ وَ يُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسجُدُونَ (۲۰۶)

[ترجمه]

او آن است که بیافرید شما را از یک تن و کرد از او جفت او تا ساکن شود با او چون خلوت کرد با او برداشت باری سبک، مستمر شد به او. چون گران شد«۶» بخواندند«۷» خدای را که خدای ایشان است، اگر بدهی ما را فرزندی نیک، باشیم از جمله شکر کنندگان«۸».

چون بداد ایشان را فرزندی نیک، کردند او را انبازان در آنچه دادشان، بزرگوار است خدای [از آنچه او را انباز گیرند]«۹» [۱۰- ر].

انباز«۱۰» می‌گردانند«۱۱» آنچه نیافریند چیزی و ایشان را آفرینند!

و نتوانند ایشان را یاری دادن و نه خود را یاری دهند.

و اگر بخوانی ایشان را با راه راست پی شما نگیرند. راست«۱۲» است بر شما اگر بخوانی ایشان یا شما خاموش باشی.

---

(۱). مل، مج، آن: آن وجه.

(۲). مل: من.

(۳). مل، لب، آن: دانستمی.

(۴). مل: توانستمی کردن.

(۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. [.....]

(۶). آج، لب، لت: گرانبار شد.

(۷). اساس: بخواند به قیاس نسخه مج، تصحیح شد.

(۸). آج، لب: سپاس داران.

(۹). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۱۰). آو، آن: هنباز بم: همباز.

(۱۱). اساس: می گیری/ می گیرید به قیاس با نسخه آج و معنی آیه تصحیح شد.

(۱۲). آو، بم، آج، لب، آن: یکسان.

صفحه : ۳۶

آنان را که می‌خوانی بدون خدای بندگانی‌اند مانند شما، بخوانی ایشان را و بگوی تا اجابت کنند شما را اگر راست می گویی.

ایشان را هست پایها که بروند به آن یا هست ایشان را دستهایی که بگیرند به آن یا هست ایشان را [چشمها که ببینند بدان]«۱» یا هست ایشان را گوشهایی که بشنوند به آن بگو بخوانی انبازانتان را پس آنگه کید کنی با من و مهلت مدهی مرا.

یار من خدای است آن که بفرستاد کتاب قرآن و او تولّا کند نیکان را«۲».

و آنان [را که]«۳» می‌خوانی فرود او نتوانند یاری شما و نه خود را یاری کنند.

و اگر بخوانی شان با راه راست نشنوند و بینی ایشان را می‌نگرند به تو و ایشان نمی‌بینند.

بگیر عفو و بفرمای به معروف و بگرد«۴» از نادانان.

[۱۱- ر]

و اگر تباه کند تو را از دیو تباهی، پناه جوی [به خدای که او شنوا و داناست]«۵».

که آنان که ترسند«۶»، چون برسد به ایشان خیالی از دیو، یاد کنند خدای را، چه«۷» بینی ایشان را می‌بینند.

و برادرانشان می‌کشند ایشان را در نادانی، پس باز نمی‌استند«۸».

---

(۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۲). او، بم: یار نیکویان است.

(۳). اساس: ندارد از مج، افزوده شد.

(۴). آو، بم، آن: برگرد.

(۵). اساس: ندارد از مج، افزوده شد.

(۶). آو، بم، آن: بپرهیزیدند آج، لب: پرهیزگاری نمودند.

(۷). مج: که. [.....]

(۸). آو، بم، آن: نه سستی کنند آج، لب: نقصان نمی‌کنند.

صفحه : ۳۷

و چون نیاری به ایشان آیتی گویند: چرا برنگزیدی آن را! بگو که: من پیروی می‌کنم آن را که وحی کنند به من از خدای من، اینکه حجّتهاست«۱» از خدایتان و بیان و بخشایش برای گروهی که بگروند.

و چون خوانند قرآن، بشنوی آن را و خاموش باشی

[تا مگر شما را ببخشایند]«۲».

[۱۱- پ]

و یاد کن خدای تو را در تنت به لابه و ترس بی‌آواز بلند«۳» از گفتار به بامداد و شبانگاه، و مباش از غافلان.

که آنان که بنزدیک خدای تواند تکبّر نکنند«۴» از پرستش او و تسبیح کنند او را و او را سجده کنند.

قوله تعالی: هُوَ الَّذِی خَلَقَکُم، قدیم تعالی- جلّ جلاله- در اینکه آیت منّت نهاد بر خلقان و یاد داد ایشان را نعمت خویشتن به خلق او ایشان را از آدم و حوّا، گفت:

او آن خدای است که بیافرید شما را از یک تن، یعنی آدم- علیه السّلام- که پدر ماست. وَ جَعَلَ«۵» لِیَسکُنَ إِلَیها تا آدم به او ساکن شود و آرام گیرد و سکن او باشد. فَلَمّا تَغَشّاها چون خلوت کرد با او. و تغشّی کنایت باشد از جماع، حَمَلَت بار برگرفت حوّا از آدم، حَملًا خَفِیفاً باری سبک برای آن که هنوز آب«۶» بود در رحم او. فَمَرَّت بِهِ، ای استمرّت به، مستمرّ گشت به آن حمل و روزگار«۷» بر او برآمد، فَلَمّا أَثقَلَت چون گران شد، ای صارت ذات ثقل چنان که: اثمرت الشّجرة ای صارت ذات ثمرة و

---

(۱). آو، بم، آن: بیناهاست.

(۲). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۳). آو، بم، آن: بیرون از آشکارا.

(۴). آو، بم، آن: نه گردن کشی کنند.

(۵). اساس: خلق که با توجه به متن قرآن مجید تصحیح شد.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل، مج، لت: آبی.

(۷). آج، لب: روزگاری.

صفحه : ۳۸

امرّ الشّیء اذا صارت«۱» ذا مرارهٔ، دَعَوَا اللّٰه رَبَّهُما خدای را بخواندند، که پروردگار ایشان است، و گفتند: لَئِن آتَیتَنا صالِحاً اگر ما را فرزندی صالح دهی، لَنَکُونَنَّ مِنَ الشّاکِرِین، ما از جمله شاکران و معترفان نعمت تو باشیم.

فَلَمّا آتاهُما صالِحاً چون بداد ایشان را [فرزند]«۲» صالح [صفت موصوفی محذوف است، ای ولدا صالحا، جَعَلا لَه شُرَکاءَ]«۳» کردند او را همتایان و انبازان در آنچه داد، فَتَعالَی اللّٰه عَمّا یُشرِکُونَ متعالی است خدای ما- جل جلاله- از آنچه«۴» به او شرک آرند. امّا مخالفان ما آیت را تفسیر چنین دادند که: چون حوّا بار برگرفت، ابلیس پیش او آمد بر صورت مردی، او را گفت: تو دانی که اینکه که در شکم تو است چیست! گفت: [نه، گفت:]«۵» چه ایمن باشی که حیوانی باشد نه از جنس شما بل حیوانی باشد از جنس سگ و خرس و خوک و سباع که در زمین می‌بینی نه همه زمین از اینکه مملو است و از [جنس شما کس]«۶» نیست! [۱۲- ر]. گفت: پس چه باید کردن! گفت: من مردی‌ام که مرا از خدای من منزلتی هست و دعای مستجاب، اگر من دعا کنم فرزند تو«۷» از جنس شما باشد، گفت: پس دعا کن. گفت: نکنم، تا با من شرط کنی که عبد الحارثش نام کنی و ابلیس را نام حارث بود. شرط کردند که چنین کنند، چون بزاد، عبد الحارثش نام کردند، فذلک«۸» قوله: فَلَمّا آتاهُما صالِحاً جَعَلا لَه شُرَکاءَ فِیما آتاهُما، یعنی فی التّسمیهٔ، و اینکه روایت کلبی است.

سدّی گفت: آدم و حوّا را فرزند نمی‌ماند، چند فرزند بزادند، بمرد. یک روز ابلیس بیامد و ایشان را وسوسه کرد و گفت: من درمانی دانم که فرزند شما بماند و هلاک نشود. گفتند: آن چیست! گفت: عبد الحارثش نام کنی تا بماند که اینکه مجرّب است مرا. عبد الحارثش نام نهادند. و روایاتی دگر آوردند که اگر چه در آن جا بعضی اختلاف و کما بیش هست، مرجع با اینکه است که ما گفتیم، و اینکه از جمله فریت«۹» عظیم باشد بر آدم و حوّا که حوالت شرک کنند بدیشان که ایشان کافر شدند و مشرک، و دروغ است بر خدای تعالی، [و خدای تعالی]«۱۰» به آیت نه اینکه خواست

---

(۱). آو، بم، مج، لب، آن: صار. (۶- ۵- ۳- ۲). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز لت: آن که.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مج، مل: فرزندان شما.

(۸). آو، بم، آج، لب، آن معنی.

(۹). آو، آج، بم، لب، آن، لت: فریه، مل: فریب. [.....]

(۱۰). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

صفحه : ۳۹

که ایشان گمان بردند بل مراد خدای تعالی به آیت آن باشد که مطابق ادلّه عقل است از نفی شرک و سایر معاصی از آدم و جمله پیغامبران- علیهم السّلام. و ما در اینکه کتاب بیان کرده‌ایم که هیچ کبیره و صغیره بر پیغامبران روا نیست از آنجا که مؤدّی بود بانفار طبع از قبول قولشان و استماع وعظشان و امتثال امرشان. و چون صغیره و کبیره منفّر باشند«۱»، کفر و شرک چگونه باشد! و کفر در حقّ پیغامبران جز کافر روا ندارد.

امّا تأویل صحیح آیت را آن است که: شرک مضاف است با فرزندان آدم دو«۲» جنس یا دو قبیل از جمله ایشان یا با ذکور و اناث ایشان، و به هیچ حال منسوب نباشد با آدم و حوّا. اگر گویند: در آیت ذکری رفته نیست فرزندان آدم را تا ردّ کنایت کنند با ایشان و انّما ذکر آدم و حوّا رفته است، گوییم روا باشد که: [ردّ ضمیر کنند با آن که او را ذکر نرفته باشد، و اینکه طریقی است عرب را که]«۳» ضمیر قبل الذّکر گویند، قال اللّه تعالی: حَتّی تَوارَت بِالحِجابِ«۴»، یعنی الشّمس و آفتاب را ذکری نرفته است، [و قال اللّه تعالی: إِنّا أَنزَلناهُ فِی لَیلَةِ القَدرِ«۵»، و قرآن را ذکری نرفته است]«۶» که اینکه اوّل سورت است، و قال الشّاعر:

لعمرک ما تغنی الثّراء عن الفتی اذا حشرجت یوما و ضاق بها الصّدر

و نفس را ذکری نرفته است.

جوابی دیگر از اینکه سؤال آن است که: ذکر فرزندان آدم رفته است در آیت فی قوله: هُوَ الَّذِی خَلَقَکُم مِن نَفسٍ واحِدَةٍ، و «کم» خطاب است با جمله فرزندان آدم ذکور و اناث. و دگر جای ذکر ایشان رفت، فی قوله: فَلَمّا آتاهُما صالِحاً، و المعنی ولدا صالحا. و ولد، جنس را باشد صالح بود واحد را و جمع را، و چون در کلام ذکر دو مذکور برود آنگه عقیب آن چیزی آید که به یکی از ایشان لایق بود به دیگری لایق نبود ردّش با آن باید کردن که به او لایق بود. چون در کلام ذکر آدم و حوّا رفته است و ذکر فرزندان ایشان، و کفر و شرک لایق نیست به آدم و حوّا، و به اولاد ایشان لایق است ردّ باید کردن با ایشان دون آدم و حوّا. اگر گویند: نظم آیت

---

(۱). همه نسخه بدلها: باشد.

(۲). آو، بم، آج، آن: در.

(۶- ۳). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۴). سوره ص (۳۸) آیه ۳۲.

(۵). سوره قدر (۹۷) آیه ۱.

صفحه : ۴۰

و معنی او چگونه باشد بر اینکه وجه که گفتی! گوییم: تقدیر کلام اینکه باشد که فَلَمّا آتاهُما صالِحاً، چون خدای تعالی آدم و حوّا را بداد آن فرزند نرینه صالح که خواستند و تمنّا کردند، کفّار«۱» اولاد ایشان آن را اضافت کردند با خدای و آنچه مقوّی اینکه تأویل است، قوله تعالی: فَتَعالَی اللّهُ عَمّا یُشرِکُونَ، به لفظ جمع گفت، و نگفت: عمّا یشرکان. امّا در تثنیه ضمیر در چند جای از آیت آن است که گفتیم که راجع است با دو جنس از مشرکان اولاد ایشان یا با ذکور و اناث ایشان. و فصیح را عادت بود که انتقال کند از کلامی به کلامی و از خطاب مخاطبی به خطابی دیگری«۲» و از کنایتی به کنایتی، قال اللّه تعالی: إِنّا أَرسَلناکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً، لِتُؤمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ«۳» إِنّا أَرسَلناکَ، آنگه عدول کرد از خطاب رسول به خطاب مرسل الیهم از امّت او، آنگه گفت: وَ

تُعَزِّرُوهُ وَ تُوَقِّرُوهُ وَ تُسَبِّحُوهُ بُكرَةً وَ أَصِيلًا«۴» هُوَ الَّذِي خَلَقَكُم مِن نَفسٍ واحِدَةٍ، به اوّل آیت خطاب کرد با جمله خلقان

---

(۱). آج، لب و.

(۲). آو، آج، بم، مل، آن: دیگر.

(۳). سوره فتح (۴۸) آیات ۸ و ۹.

(۴). سوره فتح (۴۸) آیه ۹.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز، لب و لت: اغفر.

(۶). لت: ملولة.

صفحه : ۴۱

مؤمن و کافر و برّ و فاجر، آنگه از او در گذشته تخصیص کرد کافران را و خبر داد از ایشان به آنچه کردند و گفتند، چنان که گفت: هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُم فِي البَرِّ وَ البَحرِ حَتّى إِذا كُنتُم فِي الفُلكِ وَ جَرَينَ بِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ«۱» حَتّى إِذا كُنتُم فِي الفُلكِ«۲» خَلَقَكُم، خطاب است با مشرکان برای آن که همه فرزندان آدم را از حوّا آفریده‌اند، و تقدیر در خَلَقَكُم، آن باشد که خلق کلّ واحد منکم، و نظایر اینکه در قرآن و کلام عرب بسیار بود، قال اللّه تعالی: وَ الَّذِينَ يَرمُونَ المُحصَناتِ ثُمَّ لَم يَأتُوا بِأَربَعَةِ شُهَداءَ فَاجلِدُوهُم ثَمانِينَ جَلدَةً«۳»فَتَعالَى اللّهُ عَمّا يُشرِكُونَ، و خدای متعالی نیست از آن که از او طلب فرزندی کنند پس از دیگر! گوییم، ممتنع نباشد که اینکه کلام منقطع باشد از حکم کلام اوّل و اینکه مستأنف چیزی دیگر باشد و متّصل باشد بما بعده من قوله: أَ يُشرِكُونَ ما لا يَخلُقُ شَيئاً وَ هُم يُخلَقُونَ، پس حق تعالی تنزیه نفس [خود]«۵» کرد از آن که به او شرک آرند چون در کلام لفظ شرک رفت، و اینکه چنان باشد که رسول را- علیه السّلام- از عقیقه پرسیدند، گفت:

امّا انا فلا احبّ العقوقة فمن اراد ان يعقّ عن ولده فليفعل

چون ذکر عقیقه رفت، ذکر عقوقه کرد برای تجنیس لفظ. اهل مدینه و ابو بکر خواندند و عکرمه و اعرج در شاذّ: «شرکا» به کسر الشّین و اسکان الرّاء علی المصدر. آنگه آن را چند تقدیر بود، یکی آن که: شرک، به معنی شریک بود، کالصّوم بمعنی الصّائم«۶»، و الفطر بمعنی المفطر. و تقدیری دیگر آن بود که: ذا شرک، علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه

(۲- ۱). سوره یونس (۱۰) آیه ۲۲.

(۳). سوره نور (۲۴) آیه ۴. [.....]

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل: فرزندان مل: فرزندی.

(۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۶). آو، بم، آن: الصّیام.

صفحه : ۴۲

مقامه. آنگه در «له» خلاف کردند با اینکه قراءت«۱» بعضی گفتند: جعلا للّه شرکا، ای نصیبا. و قیل جعلا لغیر«۲» اللّه شرکا، ای نصیبا. و هر دو را معنی یکی باشد، برای آن که شرک غیری با خدای همان باشد که شرک خدای با غیری. امّا اقوالی که از اینکه پیش گفتیم و اخباری که در اینکه باب مخالفان ما آوردند، بجز آنکه مخالف ادلّه عقل است و هر چه چنین باشد مقبول نبود«۳»،

مطعون است در سندش برای آن که از قتاده روایت [۱۳- ر]

کرده‌اند«۴»، از حسن از سمره- و حسن سمره را ندید و از وی چیزی نشنید- علی قول البغدادیّین. دگر آن که، حسن بخلاف اینکه گفت در روایت عروه از او، نیز از سعید جبیر و عکرمه روایت کردند که: «شرک» منسوب نیست با آدم و حوّا بل منسوب است الی غیرهما من کفّار«۵» اولادهما.

قوله: أ یُشرِکُونَ ما لا یَخلُقُ شَیئاً وَ هُم یُخلَقُونَ با خدای انباز می‌گردانند«۶» آن را که چیزی نتواند آفریدن از اینکه بتان جماد، و آن را آفریدگاری و موجدی و مقدّری می‌باید؟ و مورد کلام استفهام است و معنی تقریع و انکار است بر مشرکان که جماداتی را می‌پرستند که ایشان قادر نه‌اند بر اصول نعم که به آن مستحقّ عبادت شوند و از آن که«۷» ایشان عبادت خدای تعالی که قادر الذّات است و بر همه مقدورات قادر است رها کرده‌اند. و عبادت اصنامی می‌کنند که او مخلوق و محدث است و بر هیچ خالق قادر نیست.

آنگه گفت بر سبیل ملامت و تقریع که: ایشان را به چه امید و طمع می‌پرستند و آن بتان ایشان را یاری نمی‌توانند کردن و نه نیز خویشتن را یاری می‌توانند کردن؟ و آن که چونین بود در غایت عجز و مذلّت و مهانت بود، الهیّت را و عبادت را نشاید، قوله: وَ إِن تَدعُوهُم إِلَی الهُدی. در اینکه ضمیر خلاف کردند، بهری گفتند: راجع است با بتان و برای آن «هم» گفت، «ها» نگفت به لفظ کنایت جمادات که کافران آن را معبود ساخته بودند بمنزلهٔ الاحیاء العالمین، چنان که گفت: وَ الشَّمسَ وَ القَمَرَ رَأَیتُهُم لِی ساجِدِینَ«۸» وَ سَواءٌ عَلَیهِم أ أَنذَرتَهُم أم لَم تُنذِرهُم لا یُؤمِنُونَ«۲» سَواءٌ عَلَیکُم أ دَعَوتُمُوهُم أم أَنتُم صامِتُونَ، و نگفت: ام صمتم«۳»، تا مطابق بودی با سر آیت نگاه داشته بود، که رءوس الآی فی القران بمثابهٔ القوافی فی الشّعر. و آن جا که عذر نباشد هم اینکه مراعات نمی‌کنند، یک بار چنان می‌گویند و یک بار چنین، کما قال الشّاعر:

سواء اذا ما اصلح اللّه امرهم علینا ادثر ما لهم ام اصارم

و قال الآخر:

سواء علیک النّفر ام بت لیلهٔ باهل القباب من نمیر بن عامر

إِنَّ الَّذِینَ تَدعُونَ مِن دُونِ اللّهِ عِبادٌ أَمثالُکُم آنگه خطاب کرد با بت پرستان و ایشان را تقریع و ملامت کرد. گفت آنان را که شما می‌خوانی و عبادت می‌کنی، بندگانند هم چون شما عاجزاند و اسیر و محتاج، و اگر باور نداری ایشان را بخوانی تا اجابت کنند شما را و التماس اجابت کنید اگر راست می‌گویید. و برای آن بتان را «عباد» گفت که اشتقاق عبد و عبودیّت از مذلّت است، یعنی ذلیلان‌اند، من قولهم: طریق معبّد، ای موطّؤ مذلّل، و بعیر معبّد اذا کان مطلیّا بالقطران فهو اذا ذلیل.

و جبّائی گفت: معنی آن است که: ملک خدای‌اند- جلّ جلاله- چنان که بنده ملک مالک باشد، چون می‌دانند«۴» که ایشان عبیداند و ممالیک‌اند و مالک نه‌اند، از عقل چگونه روا می‌دارند«۵» که ایشان را پرستند«۶»، [قال الشّاعر]«۷»:

[لا اعبدنّک یوما لا ابتغی منک رفدا]«۸» فانت مثلی عبد ففیم اعبد عبدا

و قوله: فَلیَستَجِیبُوا لَکُم، لام امر غایب است، بگویید تا اجابت کنند شما را

---

(۱). اساس: ندارد از آج، افزوده شد.

(۲). سوره یس (۳۶) آیه ۱۰.

(۳). اساس: صمتم، با توجه به آو، تصحيح شد. [.....]

(۴). آو، بم، مل، لب، آن، لت: می‌دانی.

(۵). آو، آج، بم، لب، آن، لت: داری.

(۶). آو، آج، بم، لب، آن، لت: پرستی.

(۷). اساس: ندارد به قياس با نسخه مل، افزوده شد.

(۸). اساس: ندارد از مل، آورده شد.

صفحه : ۴۴

اگر راست می‌گوييد چون اجابت خواهيد به دعوت و نيابيد بدانيد که از آن است که نشنوند و نبينند و ندانند [۱۳- پ] و قادر و عالم نه‌اند، و غنا و کفاف نکنند.

آنگه ايشان را بر وجه ديگر تنبيه کرد، گفت: أَ لَهُم أَرجُلٌ يَمشُونَ بِها، گفت:

ايشان پای دارند که به آن بروند؟ أَم لَهُم أَيدٍ يَبطِشُونَ بِها يا دست دارند که به آن بگيرند؟ ابو جعفر، «يبطشون» خواند هر کجا باشد، به ضمّ الطّاء، و اينکه هر دو لغت است و کسر فصيحتر است يا چشم دارند که به آن ببينند؟ يا گوش دارند که به آن بشنوند؟ و اينکه جمله را صورت استفهام است و معنی انکار و تقريع، يعنی نه پای رونده و نه دست گيرنده و نه چشم بينا و نه گوش شنوا«۱». و آن که جسم«۲» باشد، او ادراک چيزها به اينکه حواس کند و فعل به اينکه آلت کند چون دانند که ايشان اينکه آلت ندارند- از آن جا که جمادانند- بدانند که قادر نه‌اند و مدرک نه‌اند، و آن که چنين باشد صلاحيّت الهيّت ندارد و سزای عبادت نباشد. و شما را اينکه همه آلات هست و بر اينکه اوصاف حاصل«۳»، پس عابد از معبود به باشد. آنگه رسول را- عليه السّلام- می‌گويد: بگو اينکه کافران را تا شريکان خود را بخوانند، يعنی اينکه بتان را که می‌پرستند و دعوی الهيّت ايشان می‌کنند، و آنگه همه يکی شويد و با من کيد سازيد و در مضرّت من رای زنيد و مرا مهلت«۴» مدهيد و بنگريد تا چه زيان دارد مرا.

حلوانی عن هشام «کيدونی» به « يا » خواند فی حالتی الوصل و الوقف، و يعقوب هم چنين. و ابو عمرو و ابو جعفر و اسماعيل و داجونی عن هشام در وصل موافقت کردند و در وقف « يا » بيفگندند و باقی قرّاء بی « يا » [خواندند در هر دو حال، و يعقوب «تنظرونی» خواند به يا در هر دو حال و باقی قرّاءبی يا]«۵».

ابو علی گفت: رؤوس الايات در باب وقف بمثابت قوافی شعر بود در آن باب که بر او وقف بايد کردن، و چون « يا » افتد در اواخر آيات و ابيات می‌بيفگنند، يعنی « يا »«۶» ی اضافت [الی نفس المتکلّم]«۷». نبينی که شاعر چگونه گفت:

فهل يمنعنّی ارتياد«۸» البلاد من قدر الموت ان يأتين

---

(۱). آو، بم، آن: اشنوا.

(۲). آو، آج، بم، لب، آن: آنک او را چشم باشد مل، مج: آنک چشم باشد.

(۳). همه نسخه بدلها بجز مل: حاصلی.

(۴). نسخه اساس: مهللت با توجّه به آو، تصحيح شد.

(۵). نسخه اساس ندارد از آو افزوده شد.

(۶). مج: باء اضافت.

(۷). اساس: ندارد از آج، افزوده شد.

(۸). اساس: ارتیادی با توجه به نسخه آو، تصحیح شد.

صفحه : ۴۵

و التّقدیر: أن یأتینی، و آن « یا » که از پس «لام» آید با او هم اینکه معاملت کردند و اگر چه « یا » نه اضافت باشد، چنان که گفت:

یلمس الاحلاس فی منزله بیدیه کالیهودیّ المصلّ

اراد المصلّی.

إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتابَ، آنگه گفت: بگو ای محمّد که: ولیّ من و اولیتر به کار من و خداوندگار من خدای است، آن که او تولّای کار صالحان کند، و کتاب قرآن او فرستاد و تولّای کار آن باشد که مباشرت آن کنند به نفس خود و با کسی دیگر نگذارند. وَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ و آنان که شما ایشان را می‌خوانید و می‌پرستید بدون خدای- عزّ و جلّ- نصرت شما نتوانند کردن، و نه نیز نصرت خویشتن، از آن جا که جمادانـد صلاحیّت حیّی و قادری ندارنـد. و اینکه بر سبیل توبیخ و تقریع می‌گوینـد ایشان را در پرستیدن چیزها که ایشان چنین عاجز و درمانده و مضطرّاند.

وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدى لا يَسْمَعُوا و«۱» اگر چنان که ایشان را با هدی و دین مسلمانی و راه راست خوانید، نشنوند از آن که آلت شنیدن ندارند. و گفته‌اند: سماع، به معنی قبول است، یعنی نپذیرند. وَ تَراهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لا يُبْصِرُونَ و بینی ایشان را که در تو می‌نگرنـد و نمی‌بیننـد یعنی بر آن جمله که ایشان را کرده‌انـد و پیراسته‌اند از آنچه هستند، چشمها درست به شکل کرده«۲» و صورت نـاظران و نگرنـدگان دارنـد و نمی‌بیننـد، جز آن که لفظ نظر اینکه جا مجاز باشـد، برای آن که نظر به چشم تقلیب الحدقهٔ الصّحیحهٔ نحو المرئیّ طلبا لرؤیته باشد و ایشان حدقه صحیح ندارند و نه طالب رؤیت‌اند، و لکن چون شکل ناظران دارند و صورت حدقه درست دارنـد ایشان را ناظر خوانـد. پس شکل نظر هست به صورت و ابصار نیست به هیچ وجه. بعضی دگر گفتند: مراد به نظر، مقابله است، یعنی و تریهم یقابلونک باعینهم و هم لا- یبصرون، چنان که گفت: اما رأیت الجبل ینظر الیك، و دور بنی فلان متناظرهٔ«۳»، ای متقابلهٔ، قال الشّاعر:

اذا نظرت بلاد بنی تمیم لعینی او بلاد بنی صباح

____

(۱). همه نسخه بدلها: گفت و. [.....]

(۲). آو، آج، بم: بکرده مج، لت: نکرده.

(۳). آو، آج، بم، آن: مناظره.

صفحه : ۴۶

یرید یقابلنی، و قول اوّل درست‌تر است. و گفته‌اند: مراد آن است که، [وَ تَراهُمْ يَنْظُرُونَ]، [۱۴- ر]

الیك، کما قال [اللّه]«۱» تعالی: وَ تَرَى النَّاسَ سُكارى وَ ما هُمْ بِسُكارى«۲» وَ تَراهُمْ، معنی آن است که: و تظنّهم ینظرون الیك. چون رؤیت به معنی ظن باشد، به اینکه تقدیر حاجت نبود. و گفته‌اند: مراد به «هم»، مشرکان‌اند و کنایت از عقلاست، و چون چنین باشد نظر حقیقت باشد. وَ هُمْ لا يُبْصِرُونَ، مجاز بود و المعنی: و هم لا یعلمون، برای آن که ایشان بر حقیقت می‌بینند و لکن منتفع نیستند

به دیدن چنان که گفت: وَ لَهُم أَعیُنٌ لا یُبصِرُونَ بِها«۳» رَأَیتُهُم لِی ساجِدِینَ«۴»خُذِ العَفوَ، حق تعالی در اینکه آیت رسول را- علیه السّلام- می‌فرماید که: عفو بستان. مجاهد گفت: مراد به عفو، مسامحت و مساهلت است در معاملت و معاشرت و مکارم اخلاق کار بستن و ترک تشدید و تعسیر. و معنی «اخذ»، عمل باشد، چنان که گویند: انا اخذ بقولك من قول تو خواهم گرفتن، یعنی بر آن کار خواهم کردن.

عبد اللّه بن عبّاس و سدّی و ضحّاک و کلبی گفتند: مراد آن است که، آنچه به تو دهند از زکات اموال و صدقات برای درویشان و حقوقی که واجب باشد بر ایشان آنچه عفو باشد و سهل، از ایشان بستان و استقصا و مبالغت در تقدیر و تشدید مکن. و گفتند: اینکه، پیش از نزول [آیت]«۵» صدقات بود و وجوب زکات چون آیت زکات آمد، اینکه آیت منسوخ شد و چون زکات واجب شد ستدن آن بطوع و کره فرمودند از اینکه کار رسول- علیه السّلام- عمّال را بر گماشت به ستدن آن. وَ أمُر بِالعُرفِ، ای بالمعروف. و اینکه فعل باشد به معنی مفعول، کالخبز بمعنی المخبوز. و عیسی بن عمرو در شاذّ خواند: بالعرف، به دو «ضمّه»، و هو لغهٔ فیه، کالحلم و الحلم و الخلق و الخلق و العرف و العرف و المعروف و العارفهٔ کلّ فعل حسن فی العقل و الشّرع و نقیضه

---

(۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۲). سوره حج (۲۲) آیه ۲.

(۳). سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۹.

(۴). سوره یوسف (۱۲) آیه ۴.

(۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

صفحه : ۴۷

النّکر و المنکر. گفتا«۱»: نیز امر به معروف«۲» که مردمان را طاعت فرمای از واجبات و مندوبات، و قال الشّاعر فی العرف:

من یفعل الخیر لا یعدم جوازیه لن یذهب العرف بین اللّه و النّاس

عطا گفت: وَ أمُر بِالعُرفِ، یعنی به لا اله الّا اللّه. و روایت کرده‌اند از رسول- علیه السّلام- که گفت: جبرئیل- علیه السّلام- مرا گفت در اینکه آیت که: وَ أمُر بِالعُرفِ، معنی آن است

ان تصل من قطعک و تعطی من حرمک و تصفح عمّن ظلمک

آن که بپیوندی با آن که از تو ببرد، و بدهی آن را که تو را ندهد، و عفو کنی آن را که بر تو ظلم کند پس شاعری آن را نظم کرد و گفت:

[مکارم الاخلاق فی ثلاثهٔ]«۳» من کملت فیه فذا کلّ الفتی

اعطاء من تحرمه و وصل من تقطعه و العفو عمّن اعتدی

صادق- علیه السّلام- گفت: خدای تعالی مکارم اخلاق فرمود و در همه قرآن آیتی نیست جامعتر مکارم اخلاق را از اینکه آیت. و رسول- علیه السّلام- گفت:

بعثت لا تمّم مکارم الاخلاق.

و بعضی گفتند«۴» زنان رسول گفتند«۵». مکارم اخلاق ده چيز است: آن که راست گويد، و مسلمانان را به راست دارد، و سائل را عطا دهد، و مکافات نيکوی کند، و صلت رحم کند، و ادای امانت کند، و همسايه را حرمت دارد، و رفيق را با پناه گيرد، و مهمان را طعام دهد و سر همه مکارم اخلاق شرم است، ابو جعفر القرشیّ گفت:

کلّ الأمور تزول عنک و تنقضی الّا الثّناء فانّه لک باق

و لو انّنی خيّرت کلّ فضيلة ما اخترت غير مکارم الاخلاق

وَ أَعرِض عَنِ الجاهِلِينَ بگرد از جاهلان و با ايشان مخالطت مکن، يعنی با کافران. مفسّران گفتند: ابو جهل را خواست و اصحابش را و اينکه منسوخ کرد به آيهٔ السّيف.

وَ إِمّا يَنزَغَنَّکَ، عبد الرّحمن بن زيد گفت: چون آيت اوّل آمد خُذِ العَفوَ وَ أمُر بِالعُرفِ وَ أَعرِض عَنِ الجاهِلِينَ، رسول- عليه السّلام- گفت: يا رب: با خشم چه

---

(۱). آو، آن، لب: گفت.

(۲). همه نسخه بدلها کن.

(۳). اساس: مصراع دوم همين بيت را به صورت تکرار در مصراع اوّل آورده از آو، آورده شد.

(۴). همه نسخه بدلها از.

(۵). آو، بم، آن: گفت.

صفحه : ۴۸

کنيم«۱»! خدای تعالی اينکه آيت فرستاد: وَ إِمّا يَنزَغَنَّکَ، ای يصيبنّک و ينالنّک اگر به تو [۱۴- پ]

رسد از شيطان نزغی و اصل آن حرکت باشد، يقال: نزغه [ينزغه]«۲» اذا حرّکه، و نزعه«۳» عرقه اذا نبض و هاج. و فيه لغتان: نزغ و نغز، يقال: ايّاک و النّزّاغ و النّغاز، و هو الولوع بالفساد. قال اللّه تعالی: مِن بَعدِ أن نَزَغَ الشَّيطانُ بَينِی وَ بَينَ إِخوَتِی«۴» إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوا إِذا مَسَّهُم طائِفٌ مِنَ الشَّيطانِ- الآيهٔ إبن کثير و کسائی و ابو عمرو خواندند و اهل بصره: طيف بی «الف» و باقی قرّاء طائف به «الف»، و اينکه هر دو لغت است کالميت و المائت. و بعضی اهل علم فرق کردند ابو زيد گفت:

طاف الرّجل اذا اقبل و ادبر، و اطاف يطيف اذا جعل يستدير بالقوم و يأتيهم من نواحيهم. و طاف الخيال يطيف طيفا اذا المّ فی المنام. بعضی دگر گفتند: الطّائف ما طاف بک من وسوسهٔ الباطل. طايف آن وسوسه‌ای باشد که تو را در دل آيد از باطلی، و طيف ديوانگی باشد، و طيف نيز خيال باشد، قال [الشّاعر]«۵»:

مرّ طيف علی الاهوال طرّاق«۶».

و قال الاعشی:

و تصبح من غب«۷» السّری و کأنّما المّ بها من طائف الجنّ اولق

حق تعالی گفت: آنان که متّقی و پرهيزکار باشند و خدای ترس، چون وسوسه‌ای از شيطان به ايشان رسد يا رنجی که جنس سودا و

جنون باشد، تَذَکَّرُوا، خدای را یاد کنند و نام خدای برند. عبد اللّه عبّاس گفت: طایف نزغتی باشد از نزغات شیطان. کلبی گفت: گناهی. مجاهد گفت: خشمی، تَذَکَّرُوا، خدای را یاد

---

(۱). همه نسخه بدلها، چه کنم.

(۲). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. [.....]

(۳). اساس: نزغ به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۴). سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۰.

(۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۶). آو، آج، بم، مج، آن: طرّاف.

(۷). اساس و دیگر نسخه بدلها: غیب به قیاس با نسخه چاپی مرحوم شعرانی و منابع و شواهد مربوط به شعر و لغت تصحیح شد.

صفحه : ۴۹

بعضی دگر گفتند: تفکّر کنند در آلاء و نعماء خدای. ابو روق گفت: ابتهال و تضرّع کنند با خدای تعالی. سعید جبیر گفت: اینکه مردی باشد که او خشم گیرد خدای را یاد کند و خشم فرو برد. مجاهد گفت: آن مردی باشد که معصیتی خواهد کردن خدای را یاد کند، رها کند آن معصیت. سدّی گفت: چون یاد کند توبه کند.

بعضی دگر گفتند: اندیشه کند در آنچه خلاص او در آن بود، و آن توبه است، و توبه کند، فَإِذا هُم مُبصِرُونَ «اذا» مفاجات راست که نگاه کنی ایشان مبصر و مستبصر باشند، و اینکه عبارت بود از سرعت. و بعضی علما گفتند: المتّقی من یشتهی فینتهی و یبصر فیقصر.

آنگه ذکر کفّار کرد و گفت: وَ إِخوانُهُم یَمُدُّونَهُم فِی الغَیِّ و برادران ایشان، یعنی برادران شیطان، شیطان«۱» ایشان را در نادانی و غوایت و جهالت می‌کشند«۲».

من المدّ. و بعضی دگر گفتند: یزیدونهم ایشان را در غوایت مدد می‌کنند«۳» و زیادت می‌گردانند. و نافع خواند: یمدّونهم من الامداد، و باقی قرّاء یمدّونهم من المدّ. و فرق گفته‌ایم میان مدّ و أمدّ، و در او چند وجه گفتیم«۴». ثُمَّ لا یُقصِرُونَ آنگه باز نمی‌ایستند«۵» چنان که متّقیان باز می‌ایستند«۶» از گناه بل که اصرار می‌کنند، اینکه قوله عبد اللّه عبّاس و سدّی و إبن جریج است. قتاده گفت: یعنی«۷» شیاطین باز نمی‌استند و اقصار نمی‌کنند از استغواء ایشان، یقال: قصرت عن الشّیء و اقصرت اذا احتبست عنه. و وجه قراءت نافع و عذر او از آن که «امدّ» در خیر گویند و «مدّ» در شرّ، چنان که فرمود: وَ أَمدَدناکُم بِأَموالٍ وَ بَنِینَ«۸»، أَنَّما نُمِدُّهُم بِهِ مِن مالٍ وَ بَنِینَ«۹»، و قوله:

وَ یَمُدُّهُم فِی طُغیانِهِم یَعمَهُونَ«۱۰»، آن است که توسّع کرد و اینکه معنی در جای آن به

---

(۱). کذا در اساس دیگر نسخه بدلها فاقد اینکه کلمه است محتمل است کلمه «شیاطین» یا نوع شیطان مراد باشد.

(۲). آج: می‌کشد.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و لب: می‌دهند.

(۴). اساس: گفتند به قیاس با آو، تصحیح شد.

(۵). آج، مج: استند.

(۶). همه نسخه بدلها: باز می‌آیند.

(۷). ساس: بعضی به قیاس با آو، تصحیح شد.

(۸). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۶.

(۹). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۵۵. [.....]

(۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۱۵.

صفحه : ۵۰

کار داشت چنان که حق تعالی بشارت در عذاب استعمال کرد، فی قوله: فَبَشِّرهُم بِعَذابٍ أَلِیمٍ«۱»، و عیسی بن عمرو در شاذّ خواند: یقصرون، من القصر و لغت معروف اقصار است [۱۵- ر]، قال امرؤ القیس:

سمالک شوق بعد ما کان اقصرا و حلّت سلیمی بطن خبث فعرعرا

و قوله: وَ إِذا لَم تَأتِهِم بِآیَةٍ حق تعالی در اینکه آیت با رسول- علیه السّلام- خطاب کرد و گفت: چون آیتی بدیشان نیاری اقتراح کنند و گویند: لَو لا و المعنی «هلّا» بمعنی تحضیض چرا اجتباء نکردی، یعنی انشا نکردی و ارتجال من قبل نفسک از خویشتن اینکه قول زجّاج و فرّاء است، قال الفرّاء: اجتبیت الکلام، ای اختلقته، و اینکه قول حسن و ضحّاک و قتاده و إبن زید است و یک روایت از عبد اللّه عبّاس، [روایتی دگر از عبد اللّه عبّاس]«۲» آن است که: هلّا تلقّیتها و اخذتها من ربّک و سألتها چرا تلقّی نکردی و تقبّل و سؤال از خدای تعالی تا بفرستادی. آنگه گفت: بگو ای محمّد؟ و جواب ده که من متابعت آن کنم که بر من وحی کنند از خدای تعالی، مرا نباشد که اقتراح کنم و سؤال کنم یا اختلاق کنم و فرو بافم دروغ بر خدای تعالی.

ابو زید گفت: لفظ اجتباء در کلام جایی استعمال کنند که کسی کلامی نا- اندیشیده گوید، و اصل اجتباء اختیار بود. آنگه گفت: مبتدا. هذا بَصائِرُ مِن رَبِّکُم اینکه قرآن بصیرتهاست از خدای تعالی. و واحد او «بصیرت» باشد، و آن دلیلی باشد که عند او حق از باطل ببیند و بداند«۳»، و البصیرة، التّرس لأنّها تبصر، و البصیرة«۴» بقیّة الدّم علی القاتل لأنّها تبصر و تراعی، قال [شعر]«۵»:

علی بصائرنا و ان لم تبصر

وَ هُدیً و بیان و حجّت است و رحمتی است جماعتی مؤمنان را برای آن که منتفع ایشان بودند دون کافران، ایشان را تخصیص کردند به ذکر.

وَ إِذا قُرِئَ القُرآنُ عبد اللّه مسعود گفت: سبب نزول آیت آن بود که، در ابتدای شرع در نماز روا بودی که بر یکدیگر سلام کردندی، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و حرام کرد. و ابو هریره گفت: سبب نزولش آن بود که، مردم در نماز سخن گفتندی، اینکه آیت آمد و سخن گفتن در نماز حرام شد. زهری گفت: آیت در مردی انصاری

---

(۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۲۱.

(۲). اساس: ندارد از مل، آورده شد.

(۳). همه نسخه بدلها: ببینند و بدانند.

(۴). آج، مل، مج: تبصروا البصیرة.

(۵). اساس: ندارد از مج، آورده شد.

صفحه : ۵۱

آمد که چون رسول- علیه السّلام- در نماز آیتی خواندی، او با رسول- علیه السّلام- می‌خواندی به آوازی بلند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و او را و دیگران را فرمود تا در نماز خاموش باشند و گوش با قراءت امام کنند. بشیر بن جابر روایت کرد که:

روزی در قفای عبد اللّه مسعود نماز می‌کردم، بعضی مردمان قراءت«۱» می‌خواندند، چون سلام باز داد، روی در ایشان نهاد و گفت: (اما آن لکم ان تفقهوا اما آن لکم ان تعقلوا) وقت نیامد شما را که فقیه و عاقل شوید! نشنودید«۲». که خدای تعالی چگونه گفت: وَ إِذا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا.

ابو هریره گفت«۳»: آیت برای آن آمد که، جماعتی در قفای رسول چون او نماز کردی آواز به قرآن بلند کردندی، خدای اینکه آیت فرستاد. کلبی گفت: چون ذکر دوزخ شنیدندی، جزع«۴» کردندی، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. قتاده گفت: در نماز به حوائج خود سخن گفتندی و از یکدیگر پرسیدندی که: نماز چند رکعت کردی! و جواب دادندی، خدای تعالی حرام کرد و اینکه آیت فرستاد. و بیشتر مفسّران و اهل علم بر آنند که، استماع و انصات در نماز فرمود برای آن که اوامر قرآن بر وجوب باشد و اتّفاق است که استماع قرآن جز در نماز واجب نیست. سعید بن المسیّب گفت:

آیت به مکّه آمد چون قریش و کفّار دیگر گفتند: لا تَسْمَعُوا لِهذَا الْقُرْآنِ وَ الْغَوْا فِیهِ«۵»هذه ما «۷» گفتند: اینکه در خطبه روز آدینه است که امام خواند و در آن جا«۸» قوارع قرآن خواند گوش باز [۱۵- پ]

کردن بدان واجب بود و اگر چه قرآن گفت در آیت به سنّت و اجماع معلوم شده است که استماع خطبه واجب است مأموم را، برای آن که دو خطبه به جای دو رکعت نماز است. و مجاهد و عطا گفتند: آن جا که کسی قرآن خواند استماع آن واجب است، و اینکه قول شاذّ است. و

---

(۱). آج، لب قرآن.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مج: نشنوی مج: بشنوید.

(۳). آج، لب اینکه.

(۴). لت: فزع.

(۵). سوره فصّلت (۴۱) آیه ۲۶.

(۶). آو، آج، لت: القسم بن یحمر.

(۷). آو، آج، بم، آن، لت: مسلم بن کبار.

(۸). آو، آج، آن، لت: آنچه. [.....]

صفحه : ۵۲

علما جمله برآنند که: استماع سنّت است. سعید جبیر گفت: خطبه روز آدینه است و عیدین، و انصات اصغاء و گوش باز کردن باشد و نگاه داشتن و محافظت کردن، قال الشّاعر:

قال الامام علیکم امر سیّدکم فلم نخالف و انصتنا لما قالا

زجّاج گفت: روا باشد که معنی آن بود که، عمل کنی بدانچه در قرآن هست و از او تعدّی مکنید، من قول القایل«۱»: سمع اللّه لمن

حمده، ای اجاب اللّه من دعاه، لَعَلَّكُم تُرحَمُونَ تا بر شما رحمت کنند.

وَ اذكُر رَبَّكَ فِي نَفسِكَ، آنگه حق تعالی خطاب کرد با رسول و گفت: یاد کن خدایت را در خویشتن به تضرّع، و نصب او«۲» بر مفعول است و شاید که در جای حال بود، و التّقدیر: متضرّعا و خیفة«۳»، ای خوفا من عذاب اللّه، و اگر چه خطاب است با رسول، مراد امّت‌اند.

عبد اللّه عبّاس گفت: مراد قراءت در نماز است که مأموم در قفای امام قراءت خواند فیما بینه و بین نفسه، و اینکه محمول باشد بر آن جا که امام به قراءت جهر نکند امّا آن جا که امام جهر کند به قراءت، به اتّفاق استماع واجب است،

لقوله- علیه السّلام-:«۴» من صلّی خلف امام موافق فقراءة الامام« له قراءة

هر که در قفای امامی موافق نماز کند، قراءت امام قراءت اوست امّا چون امام جهر نکند در قراءت، و حال حال اخفات باشد، مأموم بنزدیک ما الحمد«۵» بخواند فیما بینه و بین نفسه نه به جهر و سورت نخواند«۶». و اگر به امام نزدیک باشد و همهمه او شنود هم استماع باید کردن. مجاهد و إبن جریح گفتند: خدای تعالی فرمود تا مکلّفان او را یاد کنند در دل و فراموش نکنند و تضرّع کنند در دعا و استکانت و خضوع کنند و به دعا و حاجت که خواهند آواز بر ندارند، چه با کسی می‌گویند که بر او پوشیده نیست احوال ایشان. اهل معانی گفتند: معنی آن است که به قرآن متّعظ شو و به آیاتش معتبر شو و خدای را یاد کن به طاعت در اوامر او به تضرّع و تواضع و تخشّع و تملّق و بر

---

(۱). آو، آج، بم، لب، آن قد.

(۲). آو، آج، بم، لب، آن، لت: تضرّعا.

(۳). اساس: خفیة با توجه به نسخه آو و اتفاق نسخ تصحیح شد.

(۴). آو، آج، بم، آن قراءته.

(۵). آو، آج، بم، لت: بنزدیک مأموم الحمد.

(۶). بم، لت: بخواند.

صفحه : ۵۳

سبیل خوف از عقاب او. و چون قرآن خوانی و دعا کنی جهر مکن و آواز بلند بر- مدار. آنگه وقتش معیّن کرد، گفت: بِالغُدُوِّ وَ الآصالِ بامداد«۱» و شبانگاه و «آصال» جمع اصیل باشد:، کایمان و یمین. و اهل لغت گفتند: از نماز دیگر باشد تا نماز شام، آنگه آن را مؤکّد کرد و بند زد بقوله: وَ لا تَكُن مِنَ الغافِلِينَ گفت از جمله غافلان مباش.

إِنَّ الَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ که آنان که بنزدیک خدای توانا از فریشتگان، و مراد به «عند»: نه قرب مسافت است، بل قرب ایشان است از فضل و رحمت خدای.

استکبار و بزرگواری ننمایند از عبادت و پرستش او، و او را تسبیح و تنزیه می‌کنند و او را سجده می‌کنند. و معنی آیت، حثّ است بندگان خدای را بر طاعت خدای و آن که اخلال نکند در اوامر و امتثال آنچه فریشتگان با رفعت منزلتشان و قرب مقامشان به رحمت او اینکه استکبار و استعظام نکنند و نیارند، بل بنده‌وار به شب و روز تسبیح و تهلیل او می‌کنند و او را سجده و خشوع می‌نمایند، چنان که گفت:

يُسَبِّحُونَ اللَّيلَ وَ النَّهارَ لا يَفتُرُونَ«۲» وَ إِذ يَمكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا«۳»

[سوره الأنفال (۸): آیات ۱ تا ۱۴]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِيَسئَلُونَکَ عَنِ الأَنفالِ قُلِ الأَنفالُ لِلّهِ وَ الرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللّهَ وَ أَصلِحُوا ذاتَ بَينِکُم وَ أَطِيعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ إِن کُنتُم مُؤمِنِينَ (۱) إِنَّمَا المُؤمِنُونَ الَّذِينَ إِذا ذُکِرَ اللّهُ وَجِلَت قُلُوبُهُم وَ إِذا تُلِيَت عَلَيهِم آياتُهُ زادَتهُم إِيماناً وَ عَلى رَبِّهِم يَتَوَکَّلُونَ (۲) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ مِمّا رَزَقناهُم يُنفِقُونَ (۳) أُولئِکَ هُمُ المُؤمِنُونَ حَقًّا لَهُم دَرَجاتٌ عِندَ رَبِّهِم وَ مَغفِرَةٌ وَ رِزقٌ کَرِيمٌ (۴)

کَما أَخرَجَکَ رَبُّکَ مِن بَيتِکَ بِالحَقِّ وَ إِنَّ فَرِيقاً مِنَ المُؤمِنِينَ لَکارِهُونَ (۵) يُجادِلُونَکَ فِي الحَقِّ بَعدَ ما تَبَيَّنَ کَأَنَّما يُساقُونَ إِلَى المَوتِ وَ هُم يَنظُرُونَ (۶) وَ إِذ يَعِدُکُمُ اللّهُ إِحدَى الطّائِفَتَينِ أَنَّها لَکُم وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَيرَ ذاتِ الشَّوکَةِ تَکُونُ لَکُم وَ يُرِيدُ اللّهُ أَن يُحِقَّ الحَقَّ بِکَلِماتِهِ وَ يَقطَعَ دابِرَ الکافِرِينَ (۷) لِيُحِقَّ الحَقَّ وَ يُبطِلَ الباطِلَ وَ لَو کَرِهَ المُجرِمُونَ (۸) إِذ تَستَغِيثُونَ رَبَّکُم فَاستَجابَ لَکُم أَنِّي مُمِدُّکُم بِأَلفٍ مِنَ المَلائِکَةِ مُردِفِينَ (۹)

وَ ما جَعَلَهُ اللّهُ إِلاّ بُشرى وَ لِتَطمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُکُم وَ مَا النَّصرُ إِلاّ مِن عِندِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ عَزِيزٌ حَکِيمٌ (۱۰) إِذ يُغَشِّيکُمُ النُّعاسَ أَمَنَةً مِنهُ وَ يُنَزِّلُ عَلَيکُم مِنَ السَّماءِ ماءً لِيُطَهِّرَکُم بِهِ وَ يُذهِبَ عَنکُم رِجزَ الشَّيطانِ وَ لِيَربِطَ عَلى قُلُوبِکُم وَ يُثَبِّتَ بِهِ الأَقدامَ (۱۱) إِذ يُوحِي رَبُّکَ إِلَى المَلائِکَةِ أَنِّي مَعَکُم فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأُلقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ کَفَرُوا الرُّعبَ فَاضرِبُوا فَوقَ الأَعناقِ وَ اضرِبُوا مِنهُم کُلَّ بَنانٍ (۱۲) ذلِکَ بِأَنَّهُم شَاقُّوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَن يُشاقِقِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ اللّهَ شَدِيدُ العِقابِ (۱۳) ذلِکُم فَذُوقُوهُ وَ أَنَّ لِلکافِرِينَ عَذابَ النّارِ (۱۴)

[ترجمه]

[به نام خدای بخشاینده مهربان]«۷»

---

(۱). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۲). اساس: و گفت با توجه به اتفاق نسخ و سیاق عبارت، «واو» حذف شد.

(۳). سوره انفال (۸) آیه ۳۰.

(۴). همه نسخه بدلها: تا به آخر.

(۵). آو، آج، بم، مج، لب، آن: رفیع مل، لت: رفع.

(۶). مل، آن: صلوات. [.....]

(۷). اساس: ندارد از بم، افزوده شد.

صفحه : ۵۵

می‌پرسند تو را از غنیمتها، بگو که غنیمتها خدای راست و رسول را، بترسی از خدای و به اصلاح آری«۱» آنچه میان شماست و فرمان بری خدای را و رسول را اگر ایمان آورده‌ای.

[۱۶- پ]

ای«۲»، گرویدگان آنان باشند که چون یاد کنند خدای را، بترسد دلهای ایشان و چون بخوانند«۳» بر ایشان آیتهای او، بیفزاید ایشان را ایمان و بر خدایشان توکّل کنند.

آنان که به پای دارند نماز و از آنچه روزی داده باشیم ایشان را هزینه کنند«۴».

ایشان‌اند که گروندگانند براستی ایشان را پایه‌ها باشد نزدیک خدای ایشان و آمرزشی و روزی با کرامت.

چنان که بیرون آورد تو را خدای تو از خانه تو بدرستی، و گروهی از مؤمنان کاره بودند.

جدل می‌کنند با تو در حق پس از آن که روشن شد، پنداری می‌رانند ایشان را به مرگ و ایشان می‌نگرند.

[۱۷- ر]

[و چون وعده دهد شما را]«۵» خدای، یک گروه«۶» که آن شما راست و خواستی که جز خداوند سلاح باشد شما را، و می‌خواهد خدای که درست کند حق به سخنهاش، ببرد اصل کافران.

---

(۱). آج، لب: به سامان آری.

(۲). آج، لب: بدرستی که.

(۳). آج، لب: خوانده شود آج، لب: برسد.

(۴). آج، لب: نفقه می‌کنند.

(۵). اساس: افتادگی دارد از آو، افزوده شد.

(۶). آج: یکی از دو گروه.

صفحه : ۵۶

تا درست کند حق را و باطل کند باطل«۱» را و اگر چه نخواهند گناهکاران.

چون فریاد می‌خواستی از خدایتان، پاسخ داد شما را که من مدد فرستم«۲» شما را به هزار از فریشتگان از«۳» پس یکدیگر«۴».

نکرد آن را خدای مگر مژدگان تا ساکن بود به آن [دلهای شما]«۵» و نیست یاری مگر از نزدیک خدای که خدای بازدارنده«۶» محکم کار است [۱۷- پ].

چون در شما پوشید«۷» خواب به ایمنی از وی«۸» و فرو فرستاد«۹» بر شما از آسمان آبی تا پاک کند شما را به وی و ببرد از شما پلیدی دیو و تا باز بندد بر دلهای شما و بر جای دارد به آن پایها«۱۰».

چون وحی کرد«۱۱» خدای تو به فریشتگان که من با شماام بر جای داری آن مؤمنان را، در افگنم«۱۲» در دلهای آنان که کافر شدند ترس، بزنی بالای«۱۳» گردنها و بزنی از ایشان هر«۱۴» سر انگشتی.

آن«۱۵» به آن است که ایشان نا فرمانی کردند خدای را و [رسولش را و هر

---

(۱). آج، لب: خلاف راستی.

(۲). آج، لب: مدد نماینده‌ام.

(۳). آج، لب پی درآوردگان امثال خود را.

(۴). مج برنشسته.

(۵). اساس: افتادگی دارد از آو، افزوده شد.

(۶). همه نسخه بدلها: غالب.

(۷). آو، بم، آن: پوشند. [.....]

(۸). آج، لب: برای ایمنی از او.

(۹). آو، آن: فرستد بم: فرستند آج، لب: می‌فرستد.

(۱۰). آج، لب: قدمها را.

(۱۱). آج، لب: وحی می‌فرستاد.

(۱۲). آج، لب: زود باشد که افگنم.

(۱۳). آج، لب: بالاهای.

(۱۴). آو، بم: همه او، بم، آن انگشتی.

(۱۵). آج، لب عقاب.

صفحه : ۵۷

که]«۱» نافرمانی کند خدای را و رسولش را، خدای سخت عقوبت است.

آن را بچشی و کافران راست عذاب دوزخ.

[قوله تعالی: یَسئَلُونَکَ عَنِ الأَنفالِ- الآیه]«۲» عبد اللّه عبّاس گفت: سبب نزول آیت آن بود که، رسول- علیه السّلام- گفت: هر که به فلان جای شود وی را از نفل چندین باشد، و هر که کسی را بکشد او را چندین باشد، و هر که اسیری بیارد او را چندین باشد. چون قوم روی به هم آوردند، جوانان بشتافتند و پیران و مردمان معروف با رسول- علیه السّلام- بایستادند در زیر رایت. چون خدای تعالی ظفر داد مسلمانان را بر کافران، آمدند و آنچه رسول گفته بود طلب کردند. پیران و بزرگان که با رسول بودند و با رایت بودند، گفتند: چنین نباشد، ما نه برای آن نشتافتیم که ما را اینکه قوّت و هنر نبود، و لکن ما خدمت رسول و مراعات رایت اولیتر شناختیم چه اگر رسول«۳» تنها بودی امن نشایستی بودن که جماعتی مشرکان بر او حمله آوردندی و رنجی به او رسانیدندی و یا رایت بیفگندندی، و ما در اینکه مقام که ایستاده بودیم مدد شما بودیم و مردی«۴» ما کمتر از مردی«۵» شما نباشد، ما رها نکنیم تا شما غنیمت ببری بی ما. مردی از انصاریان از بنی سلمه برخاست نام او ابو الیسر«۶» بن عمرو، و گفت: یا رسول اللّه؟ تو گفتی هر که مردی را بکشد او را چندین غنیمت باشد، و هر که اسیری بیارد او را چندینی باشد، ما هفتاد مرد را کشتیم و هفتاد مرد را اسیر آوردیم. سعد معاذ گفت: یا رسول اللّه؟ آن مزد که ایشان طلب کردند ما را نبایست یا ما از ایشان بد- دلتر بودیم! و لکن ما نخواستیم که صف تو تنها و خالی رها کنیم. رسول- علیه السّلام- در آن کار توقّف کرد، مردم در اینکه گفت و گوی افتادند، سعد گفت: یا رسول اللّه؟ مردم بسیارند و غنیمت کم از مردم است، اگر آنچه وعده داده‌ای اینان را به اینان دهی برای اینکه دگر قوم چیزی نماند و متشکّی شوند. خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد و رسول- علیه السّلام- غنیمت«۷» از میان ایشان بسویّت قسمت کرد.

---

(۱). اساس: افتادگی دارد از آو، افزوده شد.

(۲). اساس: ندارد از لت، افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها را تنها رها کردمانی.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز لت از.

(۵). مل، مج: مردمان آو، بم، آج، لب: مردان.

(۶). آو، آج، لب: ابو یسر. [.....]

(۷). اساس: قسمت با توجه به آو، و اتّفاق همه نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۵۸

مکحول روایت کرد از ابو امامه، که او گفت، من عباده صامت را پرسیدم از اینکه آیت، گفت: آیت در اهل بدر«۱» آمد، چون ما خلاف کردیم در آن و بدخویی کردیم، خدای تعالی از ما بستد«۲» و قسمت آن با رسول افگند، و در اینکه، تقوی بود و طاعت خدای و رسول و صلاح ذات البین. رسول- علیه السّلام- میان ما بسویّت قسمت کرد.

سعد ابو وقّاص گفت: آیت در من آمد، و سبب آن بود که برادرم را بکشتند روز بدر- عمیر را- و من سعید بن العاص بن امیّه را بکشتم و تیغ او را برگرفتم- و آن تیغی نیکو بود معروف آن را «ذوا الکتیفه«۳»» گفتند- پیش رسول آوردم و گفتم: یا رسول اللّه؟ اینکه تیغ مرا ده که من خداوندش را بکشتم. گفت: اینکه تیغ مرا نیست و تو را نیست، مسلمانان راست، برو و بر سر غنایم نه. من بیامدم و آن بر سر دگر غنایم نهادم و رنجی عظیم به دل من رسید، گفتم: باشد که آن تیغ به کسی افتد [۱۸- پ]

که اینکه رنج نبرده باشد که من. خدای تعالی آیت [اینکه]«۴» فرستاد و رسول- علیه السّلام- قسمت غنایم بکرد و آن تیغ با رسول افتاد به من بخشید.

ابو اسید مالک بن ربیعه گفت: روز بدر تیغی گران‌مایه به دست من افتاد که آن را «مرزبان» گفتند. رسول- علیه السّلام- بفرمود تا هر کس که چیزی دارد از غنیمت باز جای آرد، من آن تیغ با سر غنیمت نهادم، ارقم بن ارقم از رسول- علیه السّلام- بخواست، به او بخشید.

إبن جریح گفت: آیت در مهاجر و انصار آمد که بر سه فرقه شدند و [در]«۵» غنیمت خلاف کردند، خدای تعالی کار آن با رسول افگند تا چنان که صواب داند قسمت کند بسویّه. قوله: یَسئَلُونَکَ عَنِ الْأَنفالِ، گفت: تو را می‌پرسند ای رسول من از انفال که، که راست بگو که خدای راست و پیغامبر را. بعضی مفسّران گفتند: «عن»، به معنی «من» است، من تبعیض، ای من الانفال، یعنی بعض الانفال. آنگه سؤال، نه سؤال استفادت باشد، سؤال استماحت باشد. و بعضی دگر گفتند: «عن»، صله است و زیادت، و التّقدیر: یسئلونک الانفال، و قراءت عبد اللّه مسعود بر اینکه است.

---

(۱). اساس: بیت با توجه به آو، و اکثر نسخ تصحیح شد.

(۲). آو، آج، بم، لب، آن: نپسندید.

(۳). آو، آج، بم: ذوی الکثیف.

(۵- ۴). از آو، افزوده شد.

صفحه : ۵۹

مفسّران در معنی انفال خلاف کردند، بعضی گفتند: مراد آن غنایم است که رسول- علیه السّلام- روز بدر برگرفت، صحابه گفتند: اینکه که راست! خدای تعالی گفت: خدای و پیغامبر راست. و اینکه قول عبد اللّه بن عبّاس است و عکرمه و مجاهد و ضحّاک و قتاده و إبن زید. علی بن صالح بن حیّ«۱» گفت: آن انفال سرایاست که رسول- علیه السّلام- سریّتی را، ای جماعتی را، به جایی فرستادی، آمدندی و غنیمتی آوردندی، آنگه پرسیدند که: آن که راست! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: خدای راست و پیغامبر را.

عطا گفت: آن چیزی باشد که از«۲» مشرکان به دست مسلمانان افتادی بی‌قتالی، از بنده‌ای و پرستاری و اسپی و مانند اینکه، گفت: آن خاصّ پیغامبر را باشد.

روایتی دگر از عبد اللّه عبّاس آن است که: انفال، آن بود که از غنایم فرو افتد از درعی و رمحی و مانند آن. و روایتی دگر آن است که: آن«۳» سلب و سلاح و جامه و اسپ که مرد مقتول را باشد، رسول را بودی، به آن«۴» دادی که او خواستی.

مجاهد گفت: خمس است، برای آن که مهاجر گفتند: اینکه خمس مال که از ما باز می‌گیرند که را خواهد بودن! خدای تعالی گفت: خدای و پیغامبر را.

امّا آنچه روایت کرده‌اند از باقر و صادق- علیهما السّلام- آن است که، انفال چند چیز است: هر زمینی خراب که آن را اهلی و مستحقّی نباشد، یا اگر باشد بمیرند بجمله و هر زمینی که بی‌قتالی اهلش بسپارند، و سر کوهها و میان رودها و بیشه‌ها و زمینهای موات که بر آن زرع نکرده باشند و آن را ارباب نباشد، و اقطاعهای پادشاهان که در دست ایشان نه بر وجه غصب باشد، و میراث کسی که او را وارث نباشد. از جمله غنایم پیش از قسمت آن کنیزکی نیکو و اسپی قیمتی و جامه گران مایه از آنچه آن را نظیری نباشد در غنیمت از هر جنس متاع. و چون قومی قتال کنند بی‌دستوری امام، هر غنیمت که آرند از آن جا جمله امام را باشد. اینکه جمله آن است که رسول را باشد- علیه السّلام- و از پس او قائم مقام او را که ناظر باشد در کار مسلمانان به فرمان او، چون ظاهر باشد. فامّا در حال غیبت امام شیعه«۵» را مرخّص

---

(۱). اساس: حیی با توجه به نسخه آو، و اتفاق نسخ تصحیح شد.

(۲). اساس: آن با توجه به نسخه آو، تصحیح شد.

(۳). مل، مج: از.

(۴). لب کس.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز لت او.

صفحه : ۶۰

کرده‌اند«۱» که در آن تصرّف کنند«۲» از آنچه ایشان را از آن چاره نباشد از متاجر و مناکح و مساکن. و چون پیغامبر- علیه السّلام- یا امام زمینی از اینکه زمینها به کسی دهد به اجارتی معلوم یا به ربع دخل آن یا به ثلث و کمتر و بیشتر آن«۳» مال اجارت بدهد، باقی او را حلال باشد. و در قراءت اهل البیت نیز چنین آمد که قراءت عبد اللّه مسعود است. یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنفالِ از تو می‌خواهند«۴» انفال، بگو: انفال خدای راست و پیغامبر را. [و اگر ایشان مستحق آن بودندی، خدای نگفتی: فَاتَّقُوا اللّهَ از خدای بترسی]«۵»، و انفال، جمع «نفل» باشد، و نفل، در لغت زیادت باشد، و منه النّافلة لأنّها زیادة علی الفرض«۶»، قال لبید:

انّ تقوی ربّنا خیر نفل و باذن اللّه ریثی و العجل [۹۱- ر]

و فرزندزاده را نیز نافله برای آن گویند که زیادت باشد [بر فرزند]«۷»، قال اللّه تعالی: وَ وَهَبنا لَهُ إِسحاقَ وَ یَعقُوبَ نافِلَةً«۸» وَ اعلَمُوا أَنَّما غَنِمتُم مِن شَیءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ«۹»هذه ما «۱۱» حیات او و ائمّه را از پس او که قائم باشند مقام او. آنگه گفت: فَاتَّقُوا اللّهَ از خدای بترسی و طاعت او را کار بندید و از معاصی او اجتناب

---

(۱). همه نسخه بدلها، بجز لت: است.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: کند.

(۳). همه نسخه بدلها: او.

(۴). لت: می‌پرسند. [.....]

(۵). اساس: ندارد از آو، آورده شد.

(۶). آو، آج، بم، آن: الفرایض.

(۷). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۸). سوره انبیا (۲۱) آیه ۷۲.

(۹). سوره انفال (۸) آیه ۴۱.

(۱۰). لت از.

(۱۱). آو، بم، آج، لب، آن حال.

صفحه : ۶۱

کنید و اصلاح ذات البین کنید. و در معنی او خلاف کردند، قتاده و إبن جریح گفتند: آن خواست که در عهد رسول چون مسلمانی کافری را بکشتی سلب و سلاحش [آن]«۱» مرد را بودی. چون اینکه آیت آمد، رسول بفرمود تا بعضی [بر بعضی]«۲» رد می‌کردند بر وجه مصالحت و توسّط. مجاهد گفت: اینکه امر به اصلاح ذات البین در معنی«۳» نهی است از آن اختلاف که ایشان کردند روز بدر در غنیمت و اینکه، قول عبد اللّه عبّاس و سفیان و سدّی است. و خلاف کردند در آن که چرا به لفظ تأنیث گفت «ذات» و «بین»«۴» مذکّر است؟ بعضی گفتند: ذهب الی الحال الّتی کانت بینهم و حال مؤنّث است، چنان که گویند: جاءنی فلان ذات العشاء، ای السّاعهٔ الّتی فیها العشاء. زجّاج گفت: آن حال خواست که کار مسلمانان به آن به اصلاح آید. و اخفش گفت: اینکه از جمله آن است که، تأنیث او به سماع دانند نه به قیاس، کالدّار و النّار و الدّلو و العصا و غیرها. و اینکه را علّتی نباشد که ایشان گویند، «بیت» مذکّر باشد و «دار» مؤنّث، و «رمح» مذکّر باشد و «عصا» مؤنّث، و آب مذکّر باشد و آتش مؤنّث، و ماه مذکّر باشد و آفتاب مؤنّث. وَ أَطِیعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ و طاعت خدای دارید و طاعت رسول و اوامر ایشان را امتثال کنید و از نواهی ایشان منتهی شوید اگر از آن که گرویده‌اید و ایمان دارید، که آن به که ایمان دارد به خدای و ثواب و عقاب، ایمان ایشان را حامل و باعث باشد بر طاعت خدای و رسول داشتن.

آنگه درآمد و وصف کرد مؤمنان مخلص مستکمل شرایط ایمان را و اسلام را، گفت: إِنَّمَا، و بیان کردیم که او، لاثبات الشّیء«۵» و نفی ما سواه باشد، جز که در اینکه آیت بر وجه مبالغت است نه بر طریق حقیقت. گفت: مؤمنان آنان باشند که، چون ذکر خدای کنند پیش ایشان و نام خدای برند دلهای ایشان بترسد. و در مصحف عبد اللّه مسعود هست که: فرقت قلوبهم، و معنی یکی باشد. الخوف و الخشیهٔ و الوجل و الفرق و الفزع و الروع، همه ترس باشد. وَ إِذا تُلِیَت عَلَیهِم آیاتُهُ و چون آیات او بر ایشان خوانند، ایشان را ایمان بیفزاید و ایشان بر خدای توکّل کنند، و به اینکه آیت تمسّک کردند آنان که گفتند: ایمان زیادت و نقصان پذیرد، و افعال جوارح از جمله ایمان باشد، به آن که گفتند نبینی که خدای تعالی گفت: چون آیات خدای

(۲- ۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۳). آو، آج، بم، لب، آن: به معنی.

(۴). آو، آج، بم، مل، آن: ذات البین.

(۵). آو، بم، آن الا.

صفحه : ۶۲

بر ایشان خوانی، ایشان را ایمان بیفزاید آنگه گفت: نماز به پای دارند و نفقه کنند، و از پس اینکه جمله شرایط و افعال گفت: ایشان مؤمنان‌اند بر حقیقت، دلیل کند بر آن که هر که نه چنین باشد مؤمن نبود، جواب گوئیم: اوّلا گفتن«۱» که هر که نه چنین بود مؤمن نبود، قول به دلیل الخطاب باشد و دلیل الخطاب درست نیست بنزدیک محقّقان اهل علم. دگر آن که، خدای تعالی در اینکه آیت وصف افاضل و خیار مؤمنان کرد، و ممتنع نباشد که مؤمنان در طاعات متفاضل باشند و اگر چه در ایمان [۱۹- پ]

متساوی باشند دلیل بر اینکه آن است که، در آیت گفت: وَجِلَت قُلُوبُهُم، و به اجماع امّت و جل«۲» القلب در ایمان شرط نیست نه بینی که در دگر آیت گفت: الَّذِینَ آمَنُوا وَ تَطمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِکرِ اللّهِ«۳» الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ مِمّا رَزَقناهُم یُنفِقُونَ، اینکه هر دو، اعنی نماز و انفاق، از فضل ایمان است نه از شرط ایمان. دلیل بر آن که چنین است، آن است که: نماز و انفاق هر یکی از آن مشتمل است بر فریضه و سنّت، و در آیت مطلق است، و گفتن که: اخلال به نماز سنّت و ترک نفقه سنّت، ایمان را خلل و نقصان کند خلاف اجماع باشد، پس به آیت تمسّکی نیست ایشان را از اینکه وجه که گفتیم.

امّا قوله: أُولئِکَ هُمُ المُؤمِنُونَ حَقًّا، دلیل نکند بر آن که آنان که نه چنین باشند نه مؤمن باشند حقّا، که اینکه دلیل الخطاب بود و آن باطل بود. و امّا نصب «حقّا»، نصب آن بر مصدر است، کانّه قال: او حق«۶» ذلک لهم حقّا، اوحقوا فی ایمانهم

---

(۱). مل، لت: گفتی.

(۲). آو، آج، بم، لب، آن: وجلت.

(۳). سوره رعد (۱۳) آیه ۲۸. [.....]

(۵- ۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۶). آو، بم، آن: قال الحق.

صفحه : ۶۳

حقّا، کما تقول: صدقوا صدقا. عبد اللّه عبّاس گفت: یعنی، برئوا من الکفر از کفر بیزار شدند، فهذه حقیقهٔ ایمانهم. مقاتل گفت: معنی آن است که، در ایمانشان شکّی نیست چنان که در ایمان منافقان. قتاده گفت: ایشان مستحقّ نام و حکم ایمانند بحق و درستی. و عبد اللّه عبّاس گفت: هر که منافق نباشد او مؤمن است حقّا.

إبن ابی نجیح گفت: مردی حسن بصری را گفت: تو مؤمن هستی! گفت: ایمان دو است، اگر ایمان به خدای و فریشتگان و کتابها و رسولان و قیامت و بهشت و دوزخ و بعث و نشور و حساب و کتاب و ثواب و عقاب خواستی، من بدین جمله مؤمنم و ایمان دارم و اگر آن خواستی که آیت متضمّن آن است، اعنی قوله: إِنَّمَا المُؤمِنُونَ الَّذِینَ إِذا ذُکِرَ اللّهُ وَجِلَت قُلُوبُهُم- الایهٔ، من نمی‌دانم«۱» که من از ایشان هستم یا نه؟ و اینکه قول از حسن بصری دلیل صحّت مذهب ما می‌کند که به اوّل، مجرّد ایمان خواست که باتّفاق ایمان است، و دوم فضل ایمان خواست و فضیلت او. علقمه گفت«۲»: ما در سفری بودیم جماعتی را دیدیم گفتیم ایشان را: شما چه مردمانی!

گفتند: ما مؤمنانیم حقّا، ما ندانستیم که ایشان را چه جواب دهیم، تا عبد اللّه مسعود را دیدیم، گفتیم: چنین حال«۳» افتاد، گفت: بایستی گفتن ایشان را که، اگر راست می‌گوی«۴» قطع کنی که از اهل بهشتی، که مؤمن حقیقی بهشتی بود لا محال. سفیان ثوری گفت: هر که او گوایی دهد که او مؤمن است حقّا و قطع نکند بر آن که از اهل بهشت است [او مؤمن باشد]«۵» به نیم آیت و به نیمه دیگر مؤمن نباشد.

و بیشتر مقریان«۶» وقف کردند عند قوله: حَقًّا، و بعضی مقریان«۷» وقف کردند عند قوله. أُولئِکَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ آنگه ابتدا کردند: حَقًّا لَهُم دَرَجاتٌ ای لهم درجات عند ربّهم حقّا. مجاهد گفت: اعمال رفیعهٔ اینکه درجات اعمالی رفیع مقبول است. عطا گفت: درجات بهشت خواست. هشام بن عروه گفت: مراد آن است که، خدای

---

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و لت: چه دانم.

(۲). آو، آج، بم، آن: فضیل از علقمه گفت فضیل و علقمه گفتند.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز لت: حالی.

(۴). می گوی/ می گویی/ می گویید.

(۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۶). آن: مفسّران.

(۷). آو، آج، بم، آن: صوفیان.

صفحه : ۶۴

تعالی برای ایشان بجارده«۱» است در بهشت از نعیم و لذّات مآکل«۲» و مشارب«۳» و هنأت عیش. إبن صخر«۴» گفت: لَهُم دَرَجاتٌ عِنْدَ رَبِّهِم ایشان را درجاتی باشد بنزدیک خدای تعالی یعنی در بهشت، و آن هفتاد درجه باشد هر درجتی چندان که اسپ نیکرو هفتاد سال تاختن کند. و اصل درجه، نردبان پایه باشد، و منه التّدریج.

وَ مَغفِرَةٌ و آمرزش گناهان ایشان، [۲۰- ر]

و اینکه دلیل است بر صحّت قول ما که اگر ایشان را گناه نبودی، مغفرت در حقّ ایشان مصوّر نبودی، و اگر ایشان به گناه کافر بودندی یا ناقص ایمان بودندی، مغفرت به ایشان نرسیدی پس دلیل می‌کند ظاهر آیت بر آن که، گناهکار به گناه از آن بنشود«۵» که مؤمن باشد«۶» حقّا. و آنان که آن مقالت گفتند از معتزله و اصحاب اخبار، گفتند که: گناه کبیره. و بعضی گفتند: صغیره نیز، و ترک«۷» نوافل ایمان را خلل و نقصان کند، و اینکه قولی است ظاهر الفساد چه بر اینکه قاعده هیچ پیغامبر و امام و صدّیق و شهید تمام ایمان نباشند- نعوذ باللّه من مثل هذه المقالات و تجویز هذه المحالات. وَ رِزقٌ کَرِیمٌ و روزی با کرامت. قتاده گفت: بهشت است، و بعضی دگر گفتند: لا حساب علیهم فی ذلک حساب نباشد ایشان را بر آن.

قوله: کَما أَخرَجَکَ رَبُّکَ مِن بَیتِکَ بِالحَقِّ خلاف کردند مفسّران در اینکه «کاف» تشبیه تا اخراج رسول- علیه السّلام- از خانه‌اش به چه مشبّه است؟ عکرمه گفت وجه تشبیه آن است که: فاتّقوا [اللّه]«۸» و اصلحوا ذات بینکم فانّ ذلک خیر لکم کما کان اخراج اللّه محمّدا من بیته بالحقّ خیرا له و لکم و ان کرهتم ذلک، گفت:

از خدای بترسی و اصلاح ذات البین کنی که شما را آن به بود چنان که خدای تعالی رسول را از خانه خود بیرون آورد و او را آن به بود و اگر چه گروهی آن را کاره بود«۹»، مجاهد گفت وجه تشبیه آن است که: چنان که خدای تعالی تو را از خانه بیرون آورد

---

(۱). لت: بچارده/ بجارده/ پچارده.

(۲). مج: ما اکل.

(۳). آو، آج، بم، لب، آن: مشرب.

(۴). اساس: إبن صحین به نظر می‌رسد کلمه تحریف شده است، لذا با توجّه به نسخه لت، تصحیح شد.

(۵). آو، آج، بم، لب، آن: نبوشند. [.....]

(۶). آو، آج، بم، لب، آن: باشند.

(۷). آو، آج، بم، آن: و نیز ترک.

(۸). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۹). آج، لب، لت: بودند.

صفحه : ۶۵

و مسلمانان آن را کاره بودند، همچنین قتال خواهد فرمودن شما را و جماعتی آن را کاره. زجّاج گفت: مردود است، الی قوله: یَسئَلُونَکَ عَنِ الأَنفالِ برای آن که خدای تعالی انفال را تخصیص کرد به خدای و رسول و صحابه آن را کاره، همچنین تو را از خانه بیرون آورد و جماعتی آن را کاره. بعضی دگر گفتند، وجه تشبیه آن است که: یَسئَلُونَکَ عَنِ الأَنفالِ مجادلهٔ کما جادلوک فی اخراج اللّه ایّاک من بیتک تو را بر سبیل مجادله می‌پرسند از انفال، همچنان که جدل کردند با تو آنگه که خدای گفت: از خانه بیرون شو به طلب عیر«۱»: و گفتند: ما را نگفتی که ما را کارزار می‌باید کردن تا ما سازکرده بودیمان«۲». بعضی دگر گفتند وجه تشبیه در حقّ، آن است [که]«۳» خدای تعالی گفت: أُولئِکَ هُمُ المُؤمِنُونَ حَقًّا ...، کَما أَخرَجَکَ رَبُّکَ مِن بَیتِکَ بِالحَقِّ مجاهد گفت: کما اخرجک ربّک من بیتک بالحقّ یجادلونک فی الحقّ، یعنی چنان که آن حق بود و در آن جدل کردند، همچنین در حق جدل کنند با تو پس از آن که حق«۴» روشن باشد. فرّاء گفت: وجه تشبیه آن است که: چنان که خدای تو را از خانه بیرون آورد و ایشان کاره، تو با کراهت ایشان ننگریدی و بر آن برفتی، [هم]«۵» در باب غنایم بر فرمان خدای برو و با کراهت ایشان منگر. و کسائی گفت: «ما»، موصوله است و در جای قسم است، و تقدیر آن است که: و الّذی اخرجک من بیتک بالحق [انّهم]«۶» یجادلونک فی الحقّ. و در اینکه مخالفت ظاهر است در چند جای، و اینکه قولی بعید است. و ابو عبیده معمر بن المثنّی گفت: «ما» مصدریّه است، ای کاخراجک ربّک من بیتک بالحقّ، و درست آن است که «ما» کافّه است که در «کاف» تشبیه پیوسته است، چنان که «انّما» و «کأنّما»«۷». حق تعالی گفت: چنان که بیرون آورد تو را خدای تو از خانه‌یت«۸» در مدینه برای عیر«۹» قریش. وَ إِنَّ فَرِیقاً گروهی از مؤمنان آن را کاره بودند و اینکه قول بیشتر مفسّران است.

(۹- ۱). همه نسخه بدلها، بجز مج: غیر.

(۲). آو، آج، بم، مج، لب، آن: بودمانی لت: سامان کرده‌مانی.

(۳). اساس: ندارد از لت، افزوده شد.

(۴). آو، آج، بم، لب، آن تو.

(۶- ۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۷). اساس: کلّما به قیاس با نسخه آو، و اتفاق جمیع نسخه‌ها تصحیح شد.

(۸). خانه‌یت/ خانه‌ات آو، آج، بم، لب، آن: خانه تو.

صفحه : ۶۶

یُجادِلُونَکَ جدل می‌کردند با تو، فِی الحَقِّ ای فی القتال، در قول مجاهد و جماعتی مفسّران. و یُجادِلُونَکَ، حکایت حال است، ای مجادلین لک فِی الحَقِّ

و اصل جدل در لغت، سختی باشد، من قولهم: جدلت الحبل اذا احکمت فتله و الاجدل الصّقر لشدّته، و الجدالة الارض لصلابتها، و الجدیل الزّمام من الادیم«۱» لشدّته و احکامه. بَعدَ ما تَبَیَّنَ پس از آن که روشن شد که آن حق است و از قبل خدای است و به فرمان اوست. کَأَنَّما یُساقُونَ إِلَی [۲۰- پ]

المَوتِ بغایت کراهت و شدّت مجادلت با کسی مانند که پنداری ایشان را به مرگ می‌رانند، و ایشان در آن می‌نگرند یعنی بکام و ناکام، اگر خواهند و اگر نه، می‌باید رفتن ایشان را چنان که مرد را«۲» به ره مرگ بباید رفتن، اگر خواهد و اگر نه.

قوله: وَ إِذ یَعِدُکُمُ اللّهُ إِحدَی الطّائِفَتَینِ یاد کن ای محمّد؟ چون خدای تعالی وعده داد که از اینکه دو طایفه و دو گروه یکی شما رااند امّا عیر و امّا قریش، وَ تَوَدُّونَ«۳» إِحدَی الطّائِفَتَینِ، در محلّ نصب است بدان که«۵» مفعول دوم وعد است، و أَنَّها لَکُم، در محلّ نصب است به آن که بدل احدی الطّائفتین است. وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَیرَ ذاتِ الشَّوکَةِ تَکُونُ لَکُم و شما آن دوست داشتید که شما را آن بود که در او حدّتی و شوکتی و سلاحی نباشد. وددت الشّیء اذا تمنّیته اودّه ودادة، و وددت الرّجل اذا احببته اوده ودّا و مودّة، و هو ودّی و ودیدی، و هر دو معنی محتمل است اینکه جا، هم محبّت و هم تمنّا، و برای آن ذاتِ الشَّوکَةِ گفت«۶»، صفت احدی الطائفتین«۷». و سلاح را شوکت برای تیزی خواند، من الشّوک الّذی هو النّبت تشبیه [به خار نبت]«۸» و شوکت، کنایت باشد از حدّت، یقال: لفلان شوکة، ای حدّة و الشّوکة

---

(۱). همه نسخه بدلها، بجز لت: الأدم.

(۲). آج، لب: مرده را.

(۳). اساس: تریدون با توجه به متن قرآن مجید تصحیح شد. [.....]

(۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها: به آن که.

(۶). همه نسخه بدلها که.

(۷). همه نسخه بدلها است.

(۸). اساس: ناخواناست از آو، افزوده شد لت: به تیه و خار نبت کرد.

صفحه : ۶۷

و الشّکّة السّلاح، یقال: فلان شاك فی السّلاج و شائک فی السّلاح، و شاك من الشکّة، قال الشّاعر:

فتوهّمونی انّنی انا ذلکم شاك سلاحی فی الحوادث معلم.

وَ یُرِیدُ اللّهُ أَن یُحِقَّ الحَقَّ یعنی محمّدا. خدای تعالی می‌خواهد تا حقّی«۱» محمّد آشکارا کند و او را ظفر دهد بر دشمن بِکَلِماتِهِ، قیل: بامره، و قیل: بوعده به فرمانی که داد شما را به قتل کفّار یا به وعده‌ای که داد شما را به ظفر. وَ یَقطَعَ دابِرَ الکافِرِینَ و ببرّد اصل کافران، و استیصال کند ایشان را و نیز تا حق به حق کند یعنی تا حق آشکارا بکند به ادلّه چنان که مردمان بدانند که حق است، و باطل به باطل کند، یعنی اظهار دلیل کند بر بطلان باطل و الّا خود حق، حق باشد و باطل باطل نه اینکه به حق باید کردن نه آن به باطل، و اگر چه کافران و گناهکاران آن را کاره باشند.

قصّه آیت آن است که، عبد اللّه عبّاس و عبد اللّه زبیر و سدّی و إبن یسار روایت کردند که: مردی نام او کرز بن جابر القرشیّ غارت کرد بر گلّه مدینه و براند تا به منزلی که آن را صفرا خوانند. خبر به«۲» رسول- علیه السّلام- رسید بر اثر او برفت، او رفته

بود، او را در نیافت، باز آمد و آن سال مقام کرد. آنگه خبر آوردند که ابو سفیان از شام می‌آید با کاروانی از آن قریش. عمرو بن عاص با ایشان بود و عمرو بن هشام و مخرمهٔ بن نوفل الزّهری با چهل سوار از بزرگان قریش، و مالی عظیم با خویشتن داشتند از مال و تجارت و مبلغی عطر داشتند. چون بنزدیک بدر رسیدند- و آن نام چاهی است- خبر به«۳» رسول رسید از آمدن ایشان. رسول- علیه السّلام- اصحابان«۴» را حثّ کرد و خبر داد به قلّت قوم و کثرت مال و گفت: اینک کاروان قریش با مال جهان، بیرون شوید تا باشد که خدای تعالی مال ایشان به غنیمت«۵» شما کند. صحابه که اینکه بشنیدند بشتافتند به طمع مال و غنیمت با سلاح و بی سلاح و چنان که اتّفاق افتاد و ایشان را گمان چنان بود که کارزاری«۶» نباشد آن جا. چون ابو سفیان بشنید که

---

(۱). حقّی/ حقّ (یای مجهول به جای کسره): بم، مج، آن، لت: حقّ

(۳- ۲). همه نسخه بدلها، بجز آو، مل: بر.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مج: اصحاب.

(۵). آج: قسمت مل: نعمت.

(۶). آو، بم: کارزاری.

صفحه : ۶۸

رسول- علیه السّلام- به راه ایشان آمد، ضمضم بن عمرو الغفاری را به مکّه فرستاد تا مکّیان را«۱» خبر کرد و بگفت که: محمّد به راه کاروان آمده است و اگر تقاعد و تکاسل کنید مالها ببرند و ایشان توانگر شوند و ما درویش مانیم. و ابلیس«۲» بیامد به مکّه بر صورت سراقهٔ بن جعشم و اینکه خبر بداد و گفت: لا غالِبَ لَکُمُ الْیَوْمَ مِنَ النّاسِ وَ إِنِّی [۲۱- ر]

جارٌ لَکُم«۳» فَاذهَب أَنتَ وَ رَبُّکَ فَقاتِلا إِنّا هاهُنا قاعِدُون«۳»هذه ما «۱» ایشان از پس کاروان روند، قریش از پس ایشان درآید و کاروانیان روی با پس کنند«۲» و ایشان را در میان گیرند، و رسول را- علیه السّلام- قریش بایست، از آن جا که دانست که، چون قریش را کشته و اسیر کرده باشد«۳»، مال و اموال ایشان جمله او را بود [۲۱- پ]. پس حق تعالی در اینکه آیت خبر داد که: شما که مسلمانانید، آن دوست«۴» می‌دارید که کاروان و مال و کار آسانتر و به نفع نزدیکتر«۵» شما را باشد و آنچه مراد خدای است، خلاف اینکه است، درست کردن حقّ است و باطل کردن باطل، یعنی ذلیل کردن قریش به کارزار بدر تا مسلمانی«۶» ظاهر شود، و رسول- علیه السّلام- قوّت گیرد و کافران مستأصل شوند.

آنگه گفت: إِذ تَستَغِیثُونَ رَبَّکُم یاد کنید ای مسلمانان چون استغاثت می‌کردید و فریاد می‌خواستید از خدای تعالی، راوی خبر گوید که: چون رسول- علیه السّلام- به بدر رسید، در نگرید آن«۷» کثرت و شوکت و ساز و عدّت مشرکان دید و قلّت مسلمانان- چنان که طرفی شرح داده‌ایم در سورت آل عمران- در عریش شد و روی به قبله کرد و جماعتی صحابه با او، و دست برداشت و می‌گفت:

اللّهم انجز لی ما وعدتنی

بار خدایا؟ به رواکن«۸» آنچه مرا وعده دادی؟ بار خدایا؟ تو دانی که اگر اینکه گروه اندک هلاک شوند، تو را در زمین عابدی نباشد که تو را پرستد. چندانی تضرّع بکرد تا ردا از دوشش بیفتاد. یکی از جمله صحابه گفت: یا رسول اللّه؟ مناشدت تو با خدای چنین باشد؟ هیچ اندیشه مدار که خدای تعالی وعده تو را انجاز کند. و استغاثت، طلب غوث باشد و فریاد، و اغاثت فریاد رسیدن باشد، و مستغیث فریاد- خواه باشد، و مغیث فریاد رس، یقال: استغاثه و استغاث به. و در آیت به نفس خود متعدّی است. فَاستَجابَ لَکُم، ای اجاب و استفعل اوّل به معنی طلب الفعل است و دوم به معنی افعل اجابت کرد شما را. أَنِّی، متعلّق باشد به استجاب. و

گفتند: تقدیر آن است که، بانّی. و عیسی بن عمرو در شاذّ خواند: انّی، به کسر «الف» علی تقدیر و

---

(۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها، باز پس کنند.

(۳). آج، مج، لب: باشند.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مج و لت: دوستر/ دوست‌تر.

(۵). آو، آج، بم، لب، آن: به نفعتر.

(۶). آو، آن: مسلمانانی.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و لت: از.

(۸). لت: روا کن.

صفحه : ۷۱

قال: انّی. مُمِدُّکُم، ای زایدکم من شما را مدد فرستم. و امداد، مدد فرستادن باشد.

و اصل کلمه از زیادت است، و «مادّهٔ» و «مـدّه» از اینکه جاست و «مـدّت» نیز از اینکه جاست و «مدّ» نیز از اینکه جاست که کشیـدن باشـد. بِأَلف ٍبه هزار فریشـته، مِنَ‌الْمَلائِکَهِٔ، «من»، تبیین است. مُردِفِین، اهل مـدینه و یعقوب خواندنـد: مردفین، به فتـح «دال»، و باقی قرّاء به کسر «دال».

ابو علی گفت: هر که او مردفین خواند به کسر، قراءت او محتمل بود دو وجه را:

یکی آن کـه، مردفیـن مثلهم به ردیـف برگرفته دیگران را، یقـال: أردفت فلانـا اذا جعلته ردیفـا لـک. و وجه دوم آن که: مردفین به معنی تابعین. اخفش گفت، یقول العرب: بنو فلانا یردفوننا ای یجیئون بعدنا. و بر اینکه قول ردفنی و اردفنی واحد، قال الشّاعر:

اذا الجوزاء اردفت الثّریّا ظننت بآل فاطمهٔ الظّنونا

و بیشتر عرب بر آنند که ردفه اذا تبعه، و اردفه [و ردفه]«۱» اذا جعله ردیفا تابعا له.

و امّا بر قراءت آن که مردفین خوانـد [به فتـح «دال»]«۲» معنی آن باشـد که: مجعولین ردیفـا. و در معنی او سه قول گفتنـد: عبـد اللّه عبّاس گفت: هر فریشـته دیگری را ردیـف است«۳»، جبّائی گفت: فریشـته دو هزار بودنـد، لکن خـدای تعـالی ردیفـان را در اینکه حساب نیاورد. وجه دوم، سدّی و قتاده گفتند: متتابعین«۴» از پس یکدیگر می‌آمدند.

قول سهام«۵» مجاهد گفت: ممدّین«۶» بالارداف مدد داده به توابع، و یقول العرب: هذه دابّهٔ لا تردف و لا ترادف اذا لم تحمل ردیفا. خدای تعالی گفت: یاد کنید چون اندک بودید روز بدر، استغاثت کردید به من و فریاد خواستید، من دعای شـما را اجابت کردم و هزار فریشته را به مدد به شما فرستادم«۷».

راوی خبر گوید که: روز بدر، جبریل فرود آمد با پانصد فریشـته و میکائیل فرود آمد با پانصد فریشته. جبریل با اینکه گروه به میمنه رسول رفت و میکائیل با آن جماعت با میسره رسول رفت، همه با جامه‌های«۸» سپید و عمامه‌های سپید دنبال

(۲- ۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها: داشت.

(۴). آو، آج، بم، مج، آن: متابعین.

(۵). بم، آن: سیم مل، مج: سیوم.

(۶). اساس: ممتدین، به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۷). مج: فرو فرستادم. [.....]

(۸). اساس: جامها/ جامه‌ها.

صفحه : ۷۲

دستارها میان کتفها فرو گذاشته و کارزار کردند با مشرکان و پیش از آن [۲۲- ر]
نکرده بودند و پس از آن نکردند. و چون فرود آمدندی عدد«۱» را مدد کردندی و قتال نکردندی. عبد اللّه عبّاس گفت که«۲»: مردی از مشرکان حمله بردی بر مردی از مسلمانان، از بالای سر آن مشرک آواز تازیانه برآمدی، مرد مسلمان که نگاه کردی مشرک افتاده بودی و اثر تازیانه بر سر و روی او پیدا. و مرد کس را ندیدی جز که او را مرده یافتندی. بیامدند و رسول را اینکه حال بگفتند، گفت: راست می‌گویید، آن فریشتگان‌اند که خدای تعالی ایشان را به یاری ما فرستاده است. و امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- پرسید رسول را- علیه السّلام- که: یا رسول اللّه؟ فرق میان کشتگان ما و کشتگان فریشتگان چیست! گفت: آن که کشته شما را خون و جراحت و زخم پیدا باشد و کشته فریشتگان زخم ندارد و اثر جراحتش پیدا نشود. و اینکه روز هفتاد مرد را بکشتند و هفتاد را اسیر کردند، و قوله: إِذ تَستَغِيثُونَ، اگر چه به لفظ جمع است، مراد رسول است- علیه السّلام. از قول عمر خطّاب و عبد اللّه عبّاس و سدّی و ابو صالح و روایت باقر- علیه السّلام- حسن بصری گفت: اینکه هزار با آن که در آل عمران گفت، پنج هزار بودند که روز بدر به مدد آمدند. و بعضی دگر گفتند: اوّل سه هزار بودند، آنگه اینکه هزار که اینکه جا گفت و هزار ردیفان ایشان تا جمله پنج هزار شدند. و بعضی دگر گفتند: پنج هزار جدا بودند و سه هزار جدا، جمله هشت هزار بودند- و اللّه اعلم بذلک.

وَ ما جَعَلَهُ اللّهُ نکرد خدای آن را. در ضمیر خلاف کردند که عاید با چیست!

فرّاء گفت: با امداد است، مدد فرستادن. بعضی دگر گفتند: راجع است با اخبار از امداد برای آن که اینکه خبر بر سبیل بشارت متقدّم شده بود. حق تعالی گفت: نکرد خدای آن را مگر بشارت، یعنی آن مدد یا آن خبر که داد بفرستادن مدد نبود الّا بر وجه بشارت، و جعل خلق باشد و به معنی تصییر«۳» باشد و بمعنی الحکم باشد، مثال اوّل: وَ جَعَلَ الظُّلُماتِ وَ النُّورَ ...«۴»، و قوله: وَ جَعَلَ مِنها زَوجَها«۵» وَ جَعَلُوا المَلائِكَةَ الَّذِينَ هُم عِبادُ الرَّحمنِ إِناثاً«۳»وَ لِتَطمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُم و تا دلهای شما به آن بیارامد و ساکن شود، و الاطمینان، السّکون، و نقیضه الانزعاج. وَ مَا النَّصرُ إِلّا مِن عِندِ اللّهِ، و نصرت و یاری و ظفر نباشد مگر از نزدیک خدای، یعنی به توفیق و تأیید او، نه به بأس و شدّت شما. و برای آن با خدای اضافت کرد تا گمان نبرند که از جهت فریشتگان بود که اگر نه فرمان خدای بودی فریشتگان فرو نیامدندی، و مؤمنان همیشه منصور باشند [من قبل اللّه، اگر غالب باشند و اگر مغلوب چه اگر مغلوب باشند منصور باشند]«۴» به حجّت پس یک بار به حجّت منصور باشند و یک بار به قهر و غلبه، و برای آن گفت که: إِلّا بُشری لَكُم«۵» فَجَعَلنا عالِيَها سافِلَها«۷» إِذ يُغَشِّيكُمُ النُّعاسَ أَمَنَةً مِنهُ، إبن کثیر و ابو عمرو خواندند: اذ یغشاکم النّعاس، من غشی یغشی، علی فعل یفعل، و بر اینکه قراءت فعلی ثلاثی بود متعدّی به یک مفعول، و بر قراءت باقی قرّاء، إِذ يُغَشِّيكُمُ النُّعاسَ به ضمّ« یا » و تشدید «شین» از افعال مزید باشد، من التّغشیة فعل متعدّی الی مفعولین. معنی قراءت عامه آن است که: یاد کنی چون در شما پوشانید خوابی. و معنی قراءت ابو عمرو و إبن کثیر آن است

---

(۱). اساس: ندارد از مج، افزوده شد.

(۲). مل: قسمی.

(۳). سوره زخرف (۴۳) آیه ۱۹.

(۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۵). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۲۶.

(۶). آج، مل، لب، آن از.

(۷). سوره حجر (۱۵) آیه ۷۴. [.....]

(۸). آو، بم، مل، آن، لت: قومی آج، لب: قوم.

(۹). آج، مل: می‌گفت.

صفحه : ۷۴

که: یاد کنی چون باز پوشید شما را خوابی، یعنی [۲۲- پ]

چون به شما رسید خوابی، یقال: غشیه الامر اذا أصابه و غشی الرّجل امرأته اذا وطئها، و غشی علی الرّجل اذا اغمی علیه، و الغشیان النّکاح، و الغشاوة الغطاء، و غاشیة السّرج ما یستره، و نعاس ابتدای خواب باشد، و نعس ینعس نعاسا، فهو ناعس و نعسان. أَمَنَةً مِنه مصدر امن باشد، یقال: امن یأمن امنا و امنة و امانا، و نصب او بر مفعول له است.

مفسّران گفتند: خدای تعالی خوابی و نعاسی بر مؤمنان افگند تا از آنچه کافران می‌کردند غافل بودند و خوفی به دل ایشان نرسید. عبد اللّه مسعود گفت: [نعاس]«۱» در قتال مؤمنان را امنی باشد از خدای تعالی، و در نماز غفلتی از قبل شیطان. وَ یُنَزِّلُ عَلَیکُم مِنَ السَّماءِ ماءً لِیُطَهِّرَکُم بِهِ وَ یُذهِبَ عَنکُم رِجزَ الشَّیطانِ و فرو فرستاد«۲» شما را از آسمان آبی تا شما را به آن آب پاک کند و کید و وسوسه شیطان از شما ببرد و دلهای شما بر جای بدارد و پایهای شما ثابت گرداند و بر جای بدارد. سبب [نزول]«۳» اینکه آن بود که، مسلمانان چون برسیدند، مشرکان بر سر چاه بدر فرود آمده بودند و آب به دست گرفته بودند، مسلمانان بر اثر ایشان بر پشته‌ای«۴» فرود آمدند از ریگی سرخ که پای بنمی داشت و سم اسپ بر او نمی‌استاد، و آب نداشتند و بعضی را جنابت رسیده بود و بعضی را حدث، و تشنگی غالب شد بر ایشان و شیطان وسواس آورد«۵» ایشان را و گفت: شما دعوی می‌کنی که پیغامبر خدای در میان شماست و شما اولیای خدایی و مشرکان شما را بر آب غلبه کردند و شما اینکه جامانـدی بر زمین خارکه قرار«۶» قدم نیست«۷» بر او«۸» بعضی جنب و بعضی محدث و تشنه و متحیّر، چگونه اومید داری که شما را بر ایشان ظفر و غلبه باشد؟ خدای تعالی باران فرستاد که چندان سیل خاست از او که وادی مملو شد و مسلمانان آبها«۹» برگرفتند و

---

(۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۲). اساس: فرو فرستادم به قیاس نسخه مل، تصحیح شد.

(۳). اساس: ندارد از مل، افزوده شد.

(۴). اساس: تشنه با توجه به آو و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۵). آو، آج، بم، لب، آن: وسوسه کرد.

(۶). آو، آج، بم، لب: جای.

(۷). آج، لب: نی/ نه.

(۸). مل برای آن که.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز مج و مل: آب.

صفحه : ۷۵

طهارت و غسل بکردند، فذلک [قوله]«۱»: وَ یُنَزِّلُ«۲» وَ یُذهِبَ عَنکُم رِجزَ الشَّیطانِ، ای عذابه بوسوسته.

وَ لِیَربِطَ عَلی قُلُوبِکُم و تا دلهای شما ببندد و به آن«۳» باران زمین سخت شد تا ثبات قدم ایشان و چهار پایان پدید آمد، فذلک قوله: وَ یُثَبِّتَ بِهِ الأَقدامَ. و إبن محیصن«۴» در شاذّ خواند: رجز [به ضمّ «را»]«۵»، و هما لغتان، و ابو العالیه رجس خواند به «سین» هم در شاذّ و عرب معاقبه کنند میان «سین» و «زا»، فی قولهم: بسق و رزق«۶» و السّراط و الزّراط، و گفتند: ثبات قدم به تأیید و توفیق و صبر کرد که ایشان را داد.

إِذ یُوحِی رَبُّکَ، و یاد کن ای محمّد چون وحی کرد خدای

[تو]«۷» به فریشتگان که، من با شماام به معاونت و یاری دادن و نصرت، یقال: فلان مع فلان علی عدوّه وحی کرد به ایشان که: مؤمنان را بر جای داری، یعنی به قوّت دل و صحّت عزیمت و نیّت در جهاد کفّار، و گفتند: به حضور با ایشان در کارزار. و گفته‌اند: به معونت ایشان مؤمنان را در حرب ابو روق گفت فریشته‌ای آمد بر صورت مردی و با اصحابان رسول می‌گفت: واثق باشی به فتح و ظفر که ایشان با یکدیگر می‌گویند که، اگر مسلمانان بر ما حمله آرند«۸»، از ما کس بر جای بنماند. مسلمانان قوی دل می‌شدند، آنگه بشارتی دیگر اینکه بود که می‌گفت: من ترس در دل کافران افکنم، رسول- علیه السّلام- گفت:

نصرت بالرّعب مسیرهٔ شهر

، [گفت:]«۹» مرا به ترس یاری دادند یک ماهه راه، آنگه کیفیّت ضرب و تیغ زدن و مبارزت کردن باز آموخت ایشان را، گفت: فَاضرِبُوا فَوقَ الأَعناقِ گردنهاشان بزنید. اینکه قول عطیّه و ضحّاک است. و گفتند: «فوق»، صله است و المعنی فاضربوا الاعناق. و بعضی دگر گفتند: «فوق»، به معنی «علی» است. رسول- علیه السّلام- گفت: خدای تعالی مرا نه برای آن فرستاد تا عذاب خدای کنم، انّما«۱۰» عذاب من، ضرب الاعناق و شدّ الوثاق [باشد]«۱۱»، یعنی قتل و اسر، دون سوختن به آتش. عبد اللّه [۲۳- ر] عبّاس

(۱۱- ۹- ۷- ۵- ۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۲). اساس: و انزل، به قیاس با نسخه مل و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مج و مل: آب. [.....]

(۴). اساس: محیص، با توجّه به نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز لب: نسق و نزق.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز مل، و مج: ظفر یابند.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: و انّما.

صفحه : ۷۶

گفت: معنی آن است که: فاضربوا الاعناق و ما فوقها من الرّؤوس، کقوله: فَإِن کُنَّ نِساءً فَوقَ اثنَتَینِ«۱» وَ اضرِبُوا مِنهُم کُلَّ بَنانٍ، عطیّه گفت: کلّ مفصل، مراد هر بند و گشادی«۲» است. عبد اللّه عبّاس و إبن جریح و ضحّاک گفتند: مراد اطراف است، و اصل او سر

انگشتان دست و پای باشد، و اشتقاق او من ابنّ بالمکان اذا اقام به و لزمه باشد، برای آن که ملازم باشد بر جای خود [یا]«۳» بر آنچه قبض کند بر او، قال الشّاعر:

الا لیتنی قطّعت منه«۴» بنانهٔ و لا قیته فی البیت یقظان حاذرا

یمان بن رباب گفت: فَاضرِبُوا فَوقَ الأَعناقِ، کنایت است از صنادید و رؤوس، و کُلَّ بَنانٍ، کنایت است از سفله، و اینکه قولی لطیف است. سهل بن حنیف گفت. روز بدر ما تیغ بنزدیک سر کافران می‌بردیم، تیغ بدو نارسیده سر ایشان از تن می‌بیوفتاد، دانستیم که آن کار ما نیست، فریشتگان می کنند. عبد اللّه عبّاس گفت: مردی از بنی غفار مرا حکایت کرد، گفت: من و پسر عمّی از آن من روز بدر بیامدیم و بر بالای کوهی شدیم منتظر آن تا دست که را باشد و کجا غارت کنند تا ما«۵» چیزی برباییم، گفت: ابری برآمد و نزدیک ما آمد و«۶» ما در میان آن ابر خمخمه«۷» اسپان شنیدیم و آواز سواران که می گفتند: اقدم حیزوم«۸». امّا پسر عمّم از آن ترس بر جای بیوفتاد و بمرد، و امّا من تماسک کردم پس از آن که مرا هیچ قوّت نماند و نزدیک بود تا هلاک شوم. عکرمه گفت که، از ابو رافع شنیدم- مولی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله- که گفت: من غلام عبّاس عبد المطّلب بودم و اسلام در خانه ما آمده بود، من اسلام آورده بودم و امّ الفضل زن عبّاس بن عبد المطّلب ایمان آورده بود و عبّاس نیز مایل بود به اسلام و اظهار نمی‌یارست کردن برای قومش که مخالفت ایشان نمی‌خواست چه او را مالی بسیار بر مردمان بود پراگنده و ابو لهب به بدر نرفته بود و بدل خود عاصم بن هشام بن المغیره را بفرستاده بود، و همچنین هر مردی که

---

(۱). سوره نساء (۴) آیه ۱۱.

(۲). همه نسخه بدلها: بند گشایی.

(۳). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۴). اساس: منّی، به قیاس با نسخه مل تصحیح شد.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مج و مل نیز.

(۶). اساس: از، با توجه به نسخه آو، و اتّفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۷). اساس: بدون نقطه آو، آج، مج، لب، آن: خمجمه بم: حمجه مل: جمحمه.

(۸). اساس: حزوم به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

صفحه : ۷۷

نرفته بود، بدلی فرستاده بود. چون خبر آمد که خدای تعالی ظفر داد مسلمانان را بر مشرکان، آن قوم که به مکّه بودند از ابو لهب و جز او ذلیل و مهین و دل شکسته شدند و ما در خویشتن قوّتی و منعتی بیافتیم، و من مردی ضعیف بودم و تیر تراشیدمی و اینکه روز بنزدیک زمزم خیمه‌ای زده بودم«۱» و امّ الفضل در آن خیمه بود و من در کسر«۲» خیمه تیر می‌تراشیدم و ما شادمانه بودیم به آن خبر که به ما رسیده بود از ظفر رسول- علیه السّلام- که نگاه کردم«۳» ابو لهب بیامد و در پس آن خیمه بنشست و پشت او با پشت من بود [و من در خیمه بودم]«۴» خبر آمد که ابو سفیان رسید، گفت: بگوی رنجه شو«۵» تا من از او خبری پرسم. او بیامد و«۶» بر او بنشست. ابو لهب گفت: یا برادر؟ بگو تا اینکه حال چگونه افتاد! گفت: چه گویم، چندان بود که ما ایشان را بدیدیم پشت به هزیمت دادیم و ایشان تیغ در ما نهادند از ما می کشتند و اسیر می کردند چنان که خواستند و من مردم را ملامت نمی کنم که ما جماعتی را بدیدیم مردانی سپید روی بر اسپانی ابلق«۷» از میان آسمان و زمین که کس پیش ایشان نمی‌توانست ایستادن.

ابو رافع گفت: من دامن خیمه برداشتم و گفتم آن فریشتگان بودند. ابو لهب دست برآورد و تپانچه‌ای«۸» بر روی من زد، برخاستم در او جستم و او در من آویخت و مرا بر زمین زد و در«۹» سر من افتاد و مرا می‌زد. امّ الفضل از خیمه بیرون آمد و عمودی از عمودهای خیمه به دست گرفت و بزد بر سر ابو لهب و سر او بشکست شجّه‌ای منکر، و گفت: او را زبون گرفته‌ای برای آن که سیّد او غایب است؟ او برخاست و برفت ذلیل و مهین. به خدای که بعد از آن بیشتر از هفت روز زنده نماند تا خدای تعالی طاعونی بر او افگند و او در آن بمرد. و او دو پسر داشت [۲۳- پ]، آن پسران او را در خانه رها کردند و از او بگریختند ترس تعدّی آن طاعون را که ایشان از طاعون سخت ترسیدندی تا در خانه بگندید. مردم ایشان را ملامت کردند، آخر تنی چند را به مزد بستدند تا بیامدند و آبی بر او ریختند از دور و او را بیاوردند و او را در زیر دیواری

---

(۱). اساس: بود به قیاس نسخه آج، تصحیح شد.

(۲). مل: پس لب: درک. [.....]

(۳). آو، آج، بم، لب، آن: کردیم.

(۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: تا رنجه شود.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج ذر.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مج و مل بنشسته.

(۸). مل: تپنچه آج، لب، مج: طپانچه.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: بر.

صفحه : ۷۸

بنهادند و سنگ بر او انبار کردند. مقسم روایت کند از عبد اللّه عبّاس که گفت: آن مرد که پدر مرا- عبّاس را- به اسیری بگرفت، او را ابو الیسر«۱» کعب بن عمرو گفتند از بنو سلمه، و اینکه مردی بود کوتاه بالا، و عبّاس مردی بلند بالا قوی فربه بود. رسول- علیه السّلام- گفت او را: عبّاس را چگونه اسیر گرفتی! گفت: با من یار بود بر اسر«۲» او مردی، که آن مرد را پیش از آن ندیده بودم، و نیز دگر ندیدم او را بر اینکه شکل و بر اینکه هیأت. رسول- علیه السّلام- گفت:

لقد اعانك علیه ملك كریم

آن فریشته کریم بوده است که یار تو بود بر اسیر کردن او.

ذلِكَ بِأَنَّهُم شَاقُّوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ ذلک اشارت است بدان قتل و اسر. گفت:

آن برای آن بود که ایشان مشاقّت«۳» و مخالفت کردند با خدای و پیغامبر. و مشاقّه، مفاعله باشد من الشّقّ و الشّقّ، یعنی ایشان در شقّی بودند و خدای و پیغامبر در شقّی و جانبی دگر از مخالفت ایشان خدای و پیغامبر را، و هر کس که با خدای و پیغامبر مشاقّت و مخالفت کند، خدای تعالی سخت عقوبت است.

ذلِکُم فَذُوقُوهُ اشارت است به فرمان تعجیل عقوبت از قتل و اسر، گفت:

بچشی اینکه که می‌بینید از کشتن و اسیر کردن در عاجل؟ امّا عامل «ذلکم»، در او دو قول گفتند: یکی آن که، محلّ رفع باشد علی انّه خبر مبتدأ محذوف، و التّقدیر:

الامر ذلکم. زجّاج گفت: نشاید که «ذلکم»، مبتدا باشد و «فذوقوه»، خبر او برای «فا»، چه آنچه از پس «فا» آید نشاید تا خبر مبتدا

بود، لا يجوز زيد فمنطلق و لا زيد فاضربه الّا على تقدير هذا زيد فاضربه، و كما قال الشّاعر:

و قائلة خولان فانكح فتاتهم و اكرومة الحيّين خلو كماهيا

اى هذه خولان. و وجه دوم آن است كه: محلّ او نصب باشد به فعلى مقدّر، چنان كه زيدا فاضربه، اى اضرب زيدا فاضربه. و ذوق در باب عذاب توسّع باشد براى آن كه متألّم چون ادراك الم كند، بمثابت ذائق باشد و ذوق، طلب ادراك طعم باشد به تناول اندكى از مذوق، و به نفس خود معنى«۴» نباشد و ادراك نباشد، براى آن گويند: ذقته فلم اجد له طعما، و براى آن ذوق گفت كه، اينكه كه در دنيا رفت با ايشان به اضافت آنچه در قيامت خواهد رفتن بمثابت ذوق است مر آكل را، و

---

(۱). اساس و مل: ابو البشر ديگر نسخه بدلها: ابو اليسير با توجّه به كتب رجال تصحيح شد.

(۲). آج، لب: اثر.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: مناقشه.

(۴). آو، بم، مل، آن: مغنى.

صفحه : ۷۹

معظم طعمه عذاب پس از اينكه خواهد بودن. وَ أَنَّ لِلْكافِرِينَ عَذابَ النَّارِ، موضع آن محتمل است دو وجه را از اعراب: يكى، رفع به تقدير تكرير«۱» «ذلكم»، اى ذلكم فذوقوه و ذلكم انّ للكافرين. و وجه دوم نصب، امّا به فعلى مضمر، چنان كه: فاعلموا انّ اللّه، و امّا به تقدير «با» اى، بانّ اللّه، چون «با» بيفگند منصوب بكرد آن را.

[قوله تعالى]«۲»

[سوره الأنفال (۸): آيات ۱۵ تا ۳۵]

[اشاره]

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفاً فَلا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبارَ (۱۵) وَ مَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلى فِئَةٍ فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۶) فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لكِنَّ اللَّهَ رَمى وَ لِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلاءً حَسَناً إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۷) ذلِكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ مُوهِنُ كَيْدِ الْكافِرِينَ (۱۸) إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جاءَكُمُ الْفَتْحُ وَ إِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ إِنْ تَعُودُوا نَعُدْ وَ لَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئاً وَ لَوْ كَثُرَتْ وَ أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۹)

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ (۲۰) وَ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قالُوا سَمِعْنا وَ هُمْ لا يَسْمَعُونَ (۲۱) إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لا يَعْقِلُونَ (۲۲) وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْراً لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ (۲۳) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاكُمْ لِما يُحْيِيكُمْ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۲۴)

وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ (۲۵) وَ اذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآواكُمْ وَ أَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۲۶) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَماناتِكُمْ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۷) وَ اعْلَمُوا أَنَّما أَمْوالُكُمْ وَ أَوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ وَ أَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۲۸) يا أَيُّهَا الَّذِينَ

آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللّه یَجعَل لَکم فُرقاناً وَ یُکَفِّر عَنکم سَیِّئاتِکم وَ یَغفِر لَکم وَ اللّه ذُو الفَضلِ العَظِیمِ (۲۹)
وَ إِذ یَمکُرُ بِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِیُثبِتُوکَ أَو یَقتُلُوکَ أَو یُخرِجُوکَ وَ یَمکُرُونَ وَ یَمکُرُ اللّه وَ اللّه خَیرُ الماکِرِینَ (۳۰) وَ إِذا تُتلی عَلَیهِم آیاتُنا قالُوا قَد سَمِعنا لَو نَشاءُ لَقُلنا مِثلَ هذا إِن هذا إِلاّ أَساطِیرُ الأَوَّلِینَ (۳۱) وَ إِذ قالُوا اللّهُمَّ إِن کانَ هذا هُوَ الحَقَّ مِن عِندِکَ فَأَمطِر عَلَینا حِجارَةً مِنَ السَّماءِ أَوِ ائتِنا بِعَذابٍ أَلِیمٍ (۳۲) وَ ما کانَ اللّه لِیُعَذِّبَهُم وَ أَنتَ فِیهِم وَ ما کانَ اللّه مُعَذِّبَهُم وَ هُم یَستَغفِرُونَ (۳۳) وَ ما لَهُم أَلاّ یُعَذِّبَهُمُ اللّه وَ هُم یَصُدُّونَ عَنِ المَسجِدِ الحَرامِ وَ ما کانُوا أَولِیاءَهُ إِن أَولِیاؤُهُ إِلاَّ المُتَّقُونَ وَ لکِنَّ أَکثَرَهُم لا یَعلَمُونَ (۳۴)
وَ ما کانَ صَلاتُهُم عِندَ البَیتِ إِلاّ مُکاءً وَ تَصدِیَةً فَذُوقُوا العَذابَ بِما کُنتُم تَکفُرُونَ (۳۵)

[ترجمه]

ای آنان که ایمان آورده‌ای، چون بینی آنان را که کافر شدند جمع شده، مکنی بر ایشان پشتهایتان.

و هر که دهد ایشان را آن روز پشتش [مگر ساز کننده]«۳» کارزار را، یا باز شونده با گروهی باز آید به خشمی از خدای، و جای او دوزخ بود و بد جایی«۴» آن.

نکشتی شما ایشان«۵» و لکن خدای بکشت ایشان را و نه انداختی تو«۶» چون انداختی و لکن خدای انداخت تا بیازماید مؤمنان را از وی آزمایش نیکو که خدای شنواست و دانا.

آن برای آن است که خدای ضعیف کننده کید کافران است.

اگر فتح می‌خواستی، آمد به شما فتح و اگر باز استی«۷» وی بهتر بود [شما را]«۸» و اگر باز آیی«۹» ما باز آییم و غنا نکند از شما گروه شما چیزی و اگر چه بسیار بود و خدای با«۱۰» مؤمنان است.

---

(۱). اساس: تکوین به قیاس نسخه آو، تصحیح شد. (۸- ۳- ۲). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۴). آو، بم، آن است. [.....]

(۵). همه نسخه بدلها را.

(۶). لب سنگریزه در روی ایشان.

(۷). آو، بم، آن: ایستی/ ایستید.

(۹). اساس: باز آی.

(۱۰). آو، بم: وا/ با.

صفحه : ۸۰

ای آنان که بگرویدند، طاعت داری خدای را و رسول را و برمگردی از وی و شما می‌شنوی.

و مباشی چنان که آنان که گفتند شنیدیم و ایشان نشنوند.

بترین جانوران بنزدیک خدای، کران‌اند، گنگان‌اند آنان که ندانند.

و اگر دانستی خدای در ایشان خیری بشنوانیدی ایشان را و اگر شنوانیدی [ایشان را]«۱» برگردیدندی«۲» و ایشان برگشته بودند.

[۲۵- ر]

ای آنان که گرویدی، اجابت کنی خدای را و رسول را [چون بخواند شما را]«۳» برای آنچه زنده گرداند شما را و بدانید که خدای تعالی جدایی افگند«۴» میان مرد و دل او، و آن که سوی او گرد کنند«۵» شما را.

و بترسید و پرهیزید از فتنه‌ای که نرسد آنان را که ستم کردند از شما خاصّه، و بدانید که خدای سخت عقوبت است.

و یاد کنید چون شما اندک بودید ضعیف و سست شمرده در زمین می‌ترسیدید که بربایند«۶» شما را مردمان پس جای داد شما را و نیرومند گردانید شما را به نصرت و یاری خویش و روزی کرد شما را از پاکیها«۷» تا مگر شما شکر گزارید.

ای

(۳- ۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۲). آو، بم، آن: پشت ور کردندی.

(۴). لب: حجاب می‌شود.

(۵). آو، بم: به او جمع کند.

(۶). آو، بم: برانند.

(۷). آو، بم، مج: خوشیها.

صفحه : ۸۱

آنان که بگرویدی، خیانت مکنید خدای [را و رسول را]«۱» و خیانت مکنید امانتهای شما را، و شما می‌دانید.

و بدانید که خواسته‌های«۲» شما و فرزندان شما فتنه است و بدرستی که خدای بنزدیک اوست مزد«۳» بزرگ.

ای آنان که بگرویده‌ای اگر بپرهیزید از خدای، کند شما را حجّتی و بپوشاند از شما بدیهای شما و بیامرزد شما را و خدای خداوند فضل و افزونی بزرگ است.

و یاد کن ای محمّد چون می‌سگالیدند«۴» تو را از آنان که کافر شدند تا باز دارند تو را یاد بکشند تو را یا بیرون کنند تو را و می‌سگالیدند«۵» ایشان و می‌سگالید«۶» خدای تعالی و خدای تعالی بهترین سگالندگان«۷» است.

[۲۶- ر]

و چون برخوانند بر ایشان آیتهای ما، گویند بدرستی که بشنیدیم اگر خواهیم ما هر آینه بگوییم ما مانند اینکه نیست اینکه مگر افسانه‌های [پیشینیان]«۸».

و چون گفتند بار خدای اگر هست اینکه راست و حق از نزدیک تو، فرو باران«۹» بر ما«۱۰» سنگها از آسمان یا بیاور به ما عذابی دردناک.

و نه

---

(۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۲). اساس: خواستهاء.

(۳). لب، مج: مزدی. [.....]

(۴). بم، مج، آن: مکر کردند آو: مکر کنند.

(۵). آو، بم، مج، آن: مکر می‌کنند آج: فریب می‌نمایند.

(۶). آو، بم، آن: مکر می‌کند آج: فریب می‌دهد.

(۷). آو، بم، مج، آن: مکر کنندگان آج، لب: جزا دهندگان مکر.

(۸). اساس: ندارد از آو، افزوده شد بم، مج: پیشینگان.

(۹). آو، بم، مج، لب: بباران.

(۱۰). آو، بم: ورما/ برما.

صفحه : ۸۲

باشد خدای که عذاب کند ایشان را و تو یا محمّد در میان ایشان باشی، و نه باشد«۱» خدای سبحانه و تعالی عذاب کننده ایشان، و ایشان آمرزش می‌خواهند.

و چِبُوَد«۲» ایشان [را]«۳» که عذاب نکند ایشان را خدای تعالی و ایشان می‌بگردانند و می‌بگردند از مزکت«۴» حرام«۵» و نبودند و نیستند دوستان او، نباشد دوستان او مگر پرهیزکاران و لکن بیشتر ایشان ندانند.

[و نبود]«۶» نماز ایشان نزدیک خانه مگر صفیر و دست بر هم زدن، بچشی عذاب به آنچه کافر شدی.

قوله

[تعالی]«۷»: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا لَقِیتُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا زَحفاً فَلا تُوَلُّوهُمُ الْأَدبارَ- الایهٔ-. حق تعالی در اینکه آیت خطاب کرد با مؤمنان و گفت ایشان را: ای گرویدگان و باوردارندگان من و رسولان من؟ چون بینی کافران را که به یک بار«۸» به سر شما فرود آیند، نگر تا پشت بر نکنی و به هزیمت نروی. و الزّحف، الزّحمهٔ، و قوله: زحفا، ای مجتمعین متزاحفین«۹». و اصل او تدانی و تقارب باشد، قال الاعشی:

لمن«۱۰» الظّعائن سیرهنّ تزاحف عرض الشّفیر«۱۱» اذا تقاعس یحذف«۱۲»

و زحف، مصدر است، برای اینکه تثنیه و جمع نکرد او را، و نصب او محتمل است دو وجه را یکی: مصدر علی تقدیر زاحفین زحفا، و دوم: مصدری در موضع حال ای متزاحمین. فَلا تُوَلُّوهُمُ الْأَدبارَ پشتهای خود را به ایشان مدهی، و معنی آن که [به]«۱۳» هزیمت مروی. لفظ دبر برای استقباح حال گفت تا باشد که ایشان استنکاف کنند از آن که بگریزند و همه مبالات نکردند.

---

(۱). آو، بم، مج، آن: نکند آج: نسزد.

(۲). آج، لب: چیست آو، بم، آن: نباید مج: نباشد. (۱۳- ۷- ۶- ۳). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها: مسجد.

(۵). همه نسخه بدلها: مکّه.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: یکبارگی.

(۹). آو، بم، آن: مزاحفین آج: مزاحمین به هزیمت. [.....]

(۱۰). اساس: انّ به قیاس با نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۱۱). اساس: عوم السّفین به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۱۲). اساس: تحذف به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

صفحه : ۸۳

آنگه گفت: وَ مَن یُوَلِّهِم یَومَئِذٍ دُبُرَهُ و هر که پشت به ایشان دهد بهزیمت جز که به کاری از کارهای کارزار، بر جای خود رها کند

تا سازى و آلتى و سلاحى و عدّتى به دست آرد. أَو مُتَحَيِّزاً إِلى فِئَةٍ يا خواهد تا نزد جماعتى رود كه ايشان به او محتاجتر باشند هر كه بيرون از اينكه دو وجه صف كارزار رها كند و پشت بر دشمن كند، فَقَد باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللّهِ به خشم خداى تعالى باز آيد و مستحقّ خشم خداى شود و جاى او دوزخ باشد و آن بد جاى است. و اصل زحف، تقارب باشد، يقال:

زحف للعدوّ اذا تقارب منه، و منه الزّحف فى الشّعر تقارب الحروف على وجه يخرج من الطّبع. و امّا «توليه»، جعل چيزى باشد بحيث يلى غيره، و او متعدّى باشد به دو مفعول، يقال: ولّاه كذا و ولّاه قفاه و ولّاه البلد و غيره. و يَومَئِذٍ، هم اعرابش روا باشد هم بنايش، امّا اعراب و علّت او براى آن كه او اسمى است متمكّن بر تقدير اضافت، و نصب او بر ظرف باشد و امّا بنا، براى آن كه دو اسم است مركّب، كخمسة عشر و معديكرب و بعلبكّ. و «متحرّف»، و منحرف زايل باشد از جهت استواء و حرف الشّىء حدّه. و الحرفة، الصّنعة لأنّه ينحرف اليها. و الحرفة الحرمان لانحراف الرّزق عنه، و قد حورف الرّجل اذا حرم فهو محارف«۱»، و منه حروف الهجاء لأنّها اطراف الكلمة، و حرف الجبل، جانبه، و حرف السّيف حدّه، و الحرف البعير الضّامر تشبيها بحرف الهجاء، و الحرف«۲» البعير الصّلب، تشبيها بحرف الجبل. و «تحيّز»، طلب چيزى باشد تا در او متمكّن نشود، و انحاز اليه اذا انضمّ اليه، و حاز الشّىء اذا جمعه، و الحيّز، المكان الّذى فيه الجوهر. و «فئة»، جماعتى باشند از مردمان منقطع از ديگران. و گفتند: اشتقاق او من «فاء» اذا رجع باشد، و گفته‌اند: من فأوت رأسه بالسّيف اذا قطعته.

علما خلاف كردند در حكم آيت كه خاصّ است به روز بدر، يا عامّ در جميع مواضع ابو سعيد خدرى گفت و حسن بصرى و قتاده و ضحّاك: اينكه آيت مخصوص است و اينكه حكم به روز بدر، براى آن كه در زمين، مسلمانان همان بودند كه با پيغامبر حاضر بودند، اگر كسى از آن جا بگريختى او را جاى نبودى جز كه با مشركان گريختى، اگر امروز برود هم با جماعت مسلمانان شود اينكه حكم در حق او ثابت نباشد. يزيد بن ابى حبيب گفت: اينكه حكم روز بدر بود امّا روز احد چون

---

(۱). آج، بم: محارم.

(۲). اساس: الحرب به قياس با نسخه آو، تصحيح شد.

صفحه : ۸۴

بگريختند خداى تعالى عذر خواست [۲۷- ر]

براى ايشان، گفت: إِنَّمَا استَزَلَّهُمُ الشَّيطانُ بِبَعضِ ما كَسَبُوا وَ لَقَد عَفَا اللّهُ عَنهُم«۱» الآنَ خَفَّفَ اللّهُ عَنكُم وَ عَلِمَ أَنَّ فِيكُم ضَعفاً«۲» عَفَا اللّهُ عَنهُم«۴» فَقَد باءَ، اى رجع، و باء بكذا اقرّبه، و البواء، الكفو فى الدّم، و قوله: مُتَحَرِّفاً، أَو مُتَحَيِّزاً، نصب ايشان بر حال باشد و روا بود كه بر استثنا بود، كانّه قال: الّا رجلا متحرّفا او متحيّزا، آنگه صفت موصوفى محذوف باشد و هر دو وجه محتمل است.

قوله: فَلَم تَقتُلُوهُم وَ لكِنَّ اللّهَ قَتَلَهُم، إبن [عامر و]«۶» كسائى و حمزه«۷» و خلف خواندند: و لكنِ اللّه، به تخفيف «نون» و رفع «اللّه»، براى آن كه حرف «انّ» و «انّ» و «كأنّ» و «لكنّ»، اينكه هر چهار را چون تخفيف كنند«۸» عملشان باطل شود.

حق تعالى در اينكه آيت باز نمود بر سبيل مبالغت كه آنچه رفت روز بدر نه به قوّت و

(۴- ۱). سوره آل عمران (۳) آيه ۱۵۵.

(۲). سوره انفال (۸) آيه ۶۶.

(۶- ۳). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۵). آو، آج، بم، لب، آن آن كس كه گفت- عطا و جز او- كه آيت منسوخ است.

(۷). اساس و کسائی به قیاس دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید، لذا از متن حذف گردید.

(۸). اساس: کند به قیاس آو و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

صفحه : ۸۵

عزّت و منعت تو بود، بل به فضل و رحمت و تقویت و تأیید و نصرت من بود و تسبیب من [آن را]«۱» از مدد فریشتگان، تا مبالغت به حدّی رسانید که از او نفی کرد و با خود حوالت کرد، چنان که یکی از ما چون کسی را به دست یا به حجّت نصرت کند، گوید: خصم را نه تو غلبه کردی، بل من غلبه کردم او را. و اینکه ظاهر و شایع است در استعمال که فعل از متولّی فعل نفی کند و به مسبّب اضافت کند علی سبیل المبالغهٔ فی التّوسّع، چنان که یکی از ما گوید: اینکه کار در قدرت قوّت تو نبود، و اگر نه عنایت من بودی و یاری و نصرت من تو را اینکه کار برنیامدی. و باشد که او در آن کار کلمتی گفته باشد بیان اینکه قول شاعر که گفت:

ذا ردّ عافی القدر من یستعیرها

و العافی بقیّهٔ المرق فی القدر، و یقال: له العفوهٔ و العفاوهٔ، حواله ردّ با بقیّهٔ مرق کرد، و بر حقیبت آن فعل صاحب قدر باشد [و لکن]«۲» چون سبب ردّ او بود اضافت با او کرد. و قوله: وَ ما رَمَیتَ إِذ رَمَیتَ، مفسّران خلاف کردند در اینکه «رمی» که چی بود و کی بود! بعضی گفتند: چون رسول- صلّی اللّه علیه و آله- به بدر آمد، گفت:

۳» هذه« مصارع القوم ان شاء اللّه،

گفت: اینکه فتادنگاههای قوم است- ان شاء اللّه. چون برآمدند، گفت:

هذه قریش تجرّ بخیلائها و فخرها یکذّبون رسولک اللّهمّ انّی اسألک ما وعدتنی،

گفت: اینکه قریش‌اند که جامه به کبر و فخر می‌کشند و رسول تو را به دروغ می‌دارند، بار خدایا؟ من از تو می‌خواهم آنچه مرا وعده دادی. جبریل آمد و گفت: قبضه‌ای خاک بردار«۴» و در روی ایشان انداز. چون صفها راست کردند، رسول- علیه السّلام- امیر المؤمنین علی را گفت: پاره‌ای خاک مرا ده. امیر المؤمنین- علیه السّلام- دست کرد«۵» و کفی خاک و سنگ ریزه به رسول داد، رسول- علیه السّلام- در روی ایشان انداخت و گفت: شاهت الوجوه، زشت باد اینکه رویها، هیچ مشرک نماند و الّا خدای تعالی از آن خاک و سنگ ریزه پاره‌ای به چشم او رسانید و به دهن و بینی‌اش. آنگه مؤمنان روی فرو نهادند«۶» و ایشان را کشتن و اسیرکردن گرفتند. آن سبب هزیمت قوم بود.

(۲- ۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۳). اساس: هو به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۴). همه نسخه بدلها: برگیر. [.....]

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: فراز کرد.

(۶). آو، بم، آج: در ایشان.

صفحه : ۸۶

حکیم بن حزام گفت: چون روز بدر بود، ما از آسمان آوازی شنیدیم که پنداشتیم که آواز سنگ ریزه است [۲۷- پ] که در تشتی«۱» اندازند، و رسول- علیه السّلام- آن قبضه خاک در روی ما انداخت و ما هزیمت شدیم. قتاده و انس و إبن زید

گفتند، ما را چنین روایت کردند که: رسول- علیه السّلام- روز بدر سه کف ریگ بر گرفت و یکی در میمنه قریش انداخت و یکی در میسره و یکی در قلب، و گفت: شاهت الوجوه زشت باد اینکه رویها، [و]«۲» مشرکان [به]«۳» هزیمت رفتند.

سعید بن المسیّب گفت: اینکه آیت در قتل ابیّ بن خلف الجمحیّ آمد، و آن، آن بود که: او روزی استخوانی پوسیده پیش رسول آورد و به دست خرد کرد آن را، و گفت:

تو می گویی که، خدای اینکه را زنده خواهد کردن؟ و ذلک قوله: وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلًا وَ نَسِیَ خَلقَه قالَ مَن یُحیِ العِظامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ«۴» وَ ما رَمَیتَ إِذ رَمَیتَ وَ لکِنَّ اللّهَ رَمی. پس حق تعالی اضافت اینکه فعل با خود کرد از آن جا که توفیق و تسدید«۱» و تسبیب و تأیید از او بود، چنان که مثال گفته شد. بعضی دگر گفتند: برای آن گفت تا ایشان اعجاب نکنند و عجب نیارند و نگویند اینکه ما کردیم و دهن به فخر پر کنند«۲».

مجاهد گفت: سبب آن بود که، جماعتی [صحابه]«۳» در جماعتی کشتگان خلاف کردند اینکه گفت: من کشتم و آن گفت: من کشتم، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: فَلَم تَقتُلُوهُم وَ لکِنَّ اللّهَ قَتَلَهُم. حسین بن الفضل گفت: آنچه شما کردی جراحت بود، اماتت و قبض روح از من بود، و اینکه قول معتمد نباشد. وَ ما رَمَیتَ إِذ رَمَیتَ نه تو انداختی آنچه انداختی و لکن خدای انداخت، یعنی آن اجزای خاک و سنگ ریزه نه تو رسانیده‌ای به چشمهای ایشان، خدای برسانید و آن تیر که به خیبر انداختی، خدای رسانید، و اینکه بر وجه معجز باشد«۴».

محمّد بن اسحاق گفت: آن کسر و هزم ایشان نه به انداختی تو بود، بل به آن بود که خدای ترس تو در دل ایشان افگند.

ابو عبیده گفت: «رمی»، کنایت باشد از نصرت و خذلان، و عرب گوید:

رمی«۵» اللّه لک، ای نصرک، و رماک اللّه، ای خذلک. وَ لِیُبلِیَ المُؤمِنِینَ مِنهُ بَلاءً حَسَناً و تا امتحان کند مؤمنان را به آن امتحان و ابتلایی نکو. و گفته‌اند: تا نعمت کند به آن بر مؤمنان نعمتی نیکو به نصرت و غنیمت و اجر و مثوبت.

محمّد بن اسحاق گفت: معنی آن است تا مؤمنان بدانند که خدای چه نعمت کرد با ایشان در فتح و ظفر و مثل آن حال که ایشان اندک بودند و دشمن بسیار تا شکر اینکه نعمت بگزارند«۶». وَ أَنَّ اللّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ ای سمیع لأقوالهم، علیم باحوالهم، و قیل: سمیع لاسرارهم، علیم باضمارهم.

ذلِکُم آن، اشارت است [۲۸- ر]

به آن که رفت از قتل و اسر. و او در محلّ رفع

---

(۱). آو، آج، بم، مل، آن: تشدید.

(۲). آج، بم، مج، لب، آن: بر کنند.

(۳). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۴). آو، آج، بم، لب، آن: رسانید.

(۵). اساس: رضی به قیاس با نسخه آو و اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). اساس: بگذارد به قیاس نسخه آو، تصحیح شد. [.....]

صفحه : ۸۸

است علی قول الزّجّاج به خبر مبتدای محذوف، التّقدیر: الامر ذلکم کار آن بود که شما دیدی. وَ أَنَّ اللّهَ، در او دو قول گفتند: زجّاج گفت: محلّ او رفع است به خبر مبتدای محذوف، و التّقدیر: و الامر انّ اللّه، و دیگران گفتند: محلّ او نصب است به اضمار

فعلی مقدّر، و التّقدیر: و اعلموا انّ اللّه، مُوهِنُ [إبن عامر و حمزه و کسائی و ابو بکر و حفص عن عاصم خواندند: «موهن»]«۱»، به تخفیف و به تنوین و نصب «کید»، من الایهان، یقال: اوهنه یوهنه ایهانا. و ابو عمرو و إبن کثیر و نافع خواندند: موهن، مشدّد منوّن من التّوهین به نصب «کید». و حفص عن عاصم خواند به تخفیف و اضافت و جرّ «کید»: مُوهِنُ کَیدِ الکافِرِینَ، یقال: و هن الشّیء یهن وهنا، و هو واهن، و اوهنته و وهّنته ایهانا و توهینا، بر قیاس افعال لازم و متعدّی که چون تعدیه خواهی تا کنی به همزه کنی یا به تضعیف عین. و حق تعالی گفت: اینکه برای آن است تا بدانی که خدای تعالی آنچه کرد به آن«۲» کرد تا کید و مکر کافران ضعیف کند.

آنگه گفت: إِن تَستَفتِحُوا فَقَد جاءَکُمُ الفَتحُ اگر طلب فتح می‌کنی، فتح آمد شما را. خلاف کردند مفسّران در آن که خطاب با کی است و سبب نزول آیت چه بود بعضی گفتند: سبب آن بود که ابو جهل گفت روز بدر: اللّهمّ ایّنا کان افجر و اقطع للرّحم و اتانا بما لا نعرف فاجبهه الغداة. بار خدایا؟ هر که از ما فاجرتر است و قاطعتر است رحم را و چیزی آورده است [به ما]«۳» که ما نمی‌شناسیم او را باز زن فردا، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و دعای ایشان بر ایشان بنشنید«۴»: و ابو جهل را دو مرد زدند: نام ایشان عوف و معوّذ«۵»- ابناء عفراء، دو برادر بودند- و عبد اللّه مسعودش تمام بکشت«۶». سدّی و کلبی گفتند: مشرکان چون از مکّه بیرون می‌آمدند به خانه کعبه آمدند و به آستار«۷» کعبه در آویختند، و گفتند: اللّهم انصر اعلی الجندین و اهدی الفئتین و اکرم الحزبین و افضل الدّینین بار خدایا؟ نصرت کن از اینکه دو لشکر آن را که بلندتر است و از اینکه دو گروه آن را که راه یافته‌تر است و از اینکه دو جماعت آن را که گرامیتر است و از اینکه دو دین آن را که فاضلتر است. خدای تعالی رسول را نصرت کرد بر ایشان و اینکه آیت فرستاد.

(۳- ۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۲). آو، آج، مل، لب، آن: برای آن.

(۴). همه نسخه بدلها: بشنید.

(۵). مل، مج، لب: معود آو، آج، بم، آن: مسعود.

(۶). آو، آج، بم: تمام کرد.

(۷). آو، بم، مل، آن: آستان.

صفحه : ۸۹

عکرمه گفت، گفتند: بار خدایا؟ ما نمی‌دانیم که اینکه دین که محمّد آورده است چه دین است! بار خدایا؟ میان ما و محمّد حاکم تو باش و حکم بکن میان ما بحق. فتح، در آیت به معنی حکم است، و الفتّاح، الحاکم. ابیّ بن کعب و عطا الخراسانی«۱» گفتند: اینکه خطاب با اصحاب رسول است، خدای تعالی ایشان را گفت بر سبیل منّت که: اگر فتح می‌خواستی، فتح آمد شما را از خدای. خبّاب بن الأرت گفت، ما پیغامبر را گفتیم: یا رسول اللّه؟ برای ما از خدای فتح نخواهی! روی رسول سرخ شد و گفت: آنان که پیش شما«۲» بودند ایشان را انواع عذاب کردند و به دستره«۳» به دو نیمه کردند و از دین خود برنگشتند«۴» و اعضای ایشان مفصّل«۵» می‌کردند و ایشان از دین خود برنگشتند. آنگه چنان شد که سواری از صنعا«۶» به حضرموت آمدی آن کس نترسیدی مگر از خدای، و گوسپند از گرگ نترسیدی، شما را تعجیل است به فتح و نصرت، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. آنگه از خطاب مؤمنان عدول کرد به خطاب کافران، و گفت: وَ إِن تَنتَهُوا فَهُوَ خَیرٌ لَکُم اگر باز ایستید از اینکه کفر«۷» و تعدّی، شما را به باشد، یقال: نهیته فانتهی، افتعال مطاوع فعل باشد قیاسی مطّرد.

وَ إِن تَعُودُوا نَعُد و اگر شما با حرب محمّد آیید، ما با سر فتح و نصرت او شویم.
وَ لَن تُغنِیَ عَنکُم فِئَتُکُم شَیئاً و گروه و جمع شما، از شما اغنایی«۸» نکرد و اگر چه بسیار بودند. وَ أَنَّ اللّهَ مَعَ المُؤمِنِینَ نافع و إبن عامر و حفص خواندند: و انّ اللّه به فتح «الف» و علّت آن باشد که گفتند: حرف جرّ مقدّر است اینکه جا و محذوف، و التّقدیر: و لأنّ اللّه مع المؤمنین. و باقی قرّاء خواندند: و انّ اللّه، به کسر «الف» بر ابتدا و خدای- جلّ جلاله- به نصرت با مؤمنان است.
یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ آنگه حق [۲۸- پ]
تعالی خطاب کرد با مؤمنان، گفت: ای گرویدگان و ایمان آوردگان؟ طاعت دارید خدای را و پیغامبر را و امتثال فرمان ایشان کنید.
وَ لا تَوَلَّوا عَنهُ و از او بر مگردید، وَ أَنتُم تَسمَعُونَ و شما

---

(۱). خورآسانی/ خراسانی.

(۲). پیش شما/ پیش از شما.

(۳). آج، لب: دست اره آن: استره.

(۴). آو، بم، آن: بنگشتند.

(۵). لب: منفصل.

(۶). لب: صنعان.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مج: کفران.

(۸). همه نسخه بدلها: غنا. [.....]

صفحه : ۹۰

دعوت او می‌شنوید و کلام خدای می‌شنوید، «واو»«۱» اوّل عطف است و دوم حال.
وَ لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ قالُوا سَمِعنا وَ هُم لا یَسمَعُونَ و چنان«۲» مباشید که آنان که گفتند ما می‌شنویم و نمی‌شنیدند، یعنی به شنیدن منتفع نبودند بمنزلت آنان بودند که نشنوند«۳» و «واو» هم حال راست. ابو علی گفت: مراد به نفی سمع، نفی قبول است. بعضی گفتند: مراد منافقان‌اند، و اینکه قول محمّد بن اسحاق است. حسن بصری گفت: مشرکانند، بعضی دگر گفتند: اهل کتاب‌اند- جهودان و ترسایان.
قوله: إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِندَ اللّهِ، گفت: بترین جانوران، و کلّ ما دبّ علی الارض فهو دابّهٔ، و الدّبیب نرم رفتن باشد. اینکه جا کنایت است از جمله جانوران. گفت:
بترین جانوران بنزدیک خدای کرّان [و]«۴» گنگان باشند که عقل را کار نبندند و اندیشه نکنند. و مراد به کرّ و گنگ، آنان‌اند که حق نشنوند و نگویند، نه آنان که ایشان را آفتی و خللی باشد در گوش و زبان، چنان که گفت: صُمٌّ بُکمٌ عُمیٌ فَهُم لا یَرجِعُونَ«۵».
و کلام در اینکه معنی به استقصار رفته است.
آنگه گفت: وَ لَو عَلِمَ اللّهُ فِیهِم خَیراً لَأَسمَعَهُم و اگر خدای در ایشان خیری دانستی، بشنوانیدی ایشان را، یعنی اگر خدای از ایشان اختیار ایمان خیر و طاعت شناختی با ایشان لطف کردی تا بشنیدندی و کار بستندی و لکن از ایشان اختیار ایشان و اصرار ایشان بر کفران می‌داند که اگر ایشان را بشنواند نشنوند، و لکن از او برگردند و اعراض کنند و کار نبندند. إبن جریح و إبن [زید]«۶» گفتند:
لاسمعهم الحجج و المواعظ«۷». و ابو علی گفت: سبب نزول آیت آن بود، که ایشان گفتند: ما تو را آنگه باور داریم که جماعتی

من«۸» قصیّ بن کلاب که سالهاست تا بمرده‌اند ایشان را زنده کنی تا با ما سخن گویند و ما سخن ایشان را بشنویم، خدای تعالی آیت فرستاد که: وَ لَو عَلِمَ اللّهُ فِیهِم خَیراً لَأَسمَعَهُم که اگر خدای در ایشان خیری دانستی، یعنی از ایشان ایمان شناختی، لاسمعهم کلام الموتی کلام آن مردگان بشنوانیدی ایشان را، و اگر نیز بشنواند اعراض کنند و برگردند و عدول

(۶- ۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: آیت.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: چون آنان.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: آن بودند که نشنوند.

(۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۵). سوره بقره (۲) آیه ۱۸.

(۷). آج: الموعظهٔ.

(۸). آو، آج، بم، لب، آن: از.

صفحه : ۹۱

نمایند. حسن گفت اینکه اخبار است از علم او، چنان که گفت: وَ لَو رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنهُ«۱»یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا استَجِیبُوا لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ- الایه، خدای تعالی در اینکه آیت خطاب با مؤمنان کرد و گفت: ای گرویدگان؟ اجابت کنید خدای و پیغامبر را. و استجابت و اجابت یکی باشد، و آن طلب موافقت داعی باشد در آنچه با آن دعوت کند. و فرق میان امر و دعوت آن است که، رتبت در امر معتبر است و در دعوت معتبر نیست، إِذا دَعاکُم چون شما را دعوت کند یعنی رسول- علیه السّلام- با کاری که شما را زنده کند.

مفسّران خلاف کردند سدّی گفت: لِما یُحیِیکُم، ای للإیمان چون شما را با ایمان دعوت کند. آنگه ایمان را حیات خواندن از دو وجه نیکو باشد یکی آن که، کافر را مرده خوانده فی قوله: إِنَّکَ لا تُسمِعُ المَوتی«۵» وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَلَنُحیِیَنَّهُ حَیاةً طَیِّبَةً«۶» وَ لا تَحسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ أَمواتاً بَل أَحیاءٌ [۲۹- ر]

عِندَ رَبِّهِم یُرزَقُونَ فَرِحِینَ«۸» یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا استَجِیبُوا لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاکُم لِما یُحیِیکُم، گفت: ندانستم یا رسول اللّه؟ لا جرم از اینکه پس هر گه که مرا بخوانی اجابت کنم تو را، و اگر چه در نماز باشم. آنگه گفت: خواهی که خبر دهم تو را به سورتی که در توریت و انجیل و زبور و قرآن مثل آن سورت نفرستادند! گفت: بلی یا رسول اللّه؟ گفت: از مسجد بیرون نشوم تا تو را خبر ندهم. چون ساعتی برآمد، رسول برخاست تا بیرون شود. چون به در مسجد رسید، ابیّ گفت: یا رسول اللّه؟ آنچه مرا وعده دادی؟ گفت: آری در نماز چه خواندی! گفت: فاتحهٔ الکتاب. گفت: به آن خدای که جان من به امر اوست که مثل اینکه سورت در توریت و انجیل و زبور و قرآن نفرستادند، و آن سبع المثانی است، و خدای تعالی جز به من نداد«۱». وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ یَحُولُ بَینَ المَرءِ وَ قَلبِهِ، و بدانید که خدای تعالی منع کند میان مرد و دلش. در او چند قول گفتند:

یکی آن که، معنی آن است که خدای منع کند میان مرد و دلش به مرگ یا به جنون و زوال عقل، پس منتفع نباشد به دل خود و به آن تدارک فایت نتواند کردن. و آیت بر وجه تحریص باشد، علی مبادرهٔ التّوبهٔ قبل هذه الحالهٔ به توبه بشتابید پیش از آن که اینکه حال پیدا شود.

و وجهی دیگر آن است که: منع کند به ازالت عقل، و عقل را قلب خواند لما کان فیه. قال اللّه تعالی: إِنَّ فِی ذلِکَ لَذِکری لِمَن کانَ لَهُ قَلبٌ«۲» وَ نَحنُ أَقرَبُ إِلَیهِ مِن حَبلِ الوَرِیدِ«۵»هذه ما «۱» خوف تا خایف نباشند و خوفشان به امن بدل کنم، و کافران را ظنّ ظفر و

غلبه به ترس و بد دلی بدل کنم.

وجه ششم در او آن است که: من منع کنم میان بنده و دواعی او از آنچه او را دعوت کند با کفر و قبایح به امر و نهی و وعده و وعید، و خلافی نیست که تکلیف حایل است و مانع میان بنده و آنچه خواهد که کند از بسیاری فعلها و مکلّف خدای است- جلّ جلاله- پس حایل او باشد میان دل بنده و دواعی قبایح، و اینکه حیلولت منع و وعظ باشد نه حیلولت قهر و جبر، چنان که عبد اللّه بن قیس الرّقیّات گفت:

حال دون الهوی و دون سری اللّیل مصعب و سیاط علی اکفّ رجال تقلّب

و ما دانیم که اینکه منع به تخویف و ترهیب است نه به الجاء.

وجه هفتم آن است که: خدای تعالی منع کند میان دل مؤمن و ارتداد و کفر به ادلّه و حجج و میان آن، حالا بعد حال از الطاف و آنچه او را بدان تقریب کند، و اینکه وجه مخصوص باشد، بالدّلیل دون القهر و بالکفر دون الایمان. و انّما«۲» مجبّره را [۲۹- پ] در اینکه آیت«۳» تمسّکی نیست، برای آن که در آیت آن است که، خدای تعالی حیلولت کند میان بنده و دلش نگفته میان بنده و ایمان، و اگر آیت را ظاهر [ی]«۴» بودی که اقتضای اینکه کردی، واجب بودی عدول کردن از او به دلیل، فکیف و لا ظاهر لها یقتضی ما ظنّوه، چه از حکیم نیکو نبود که منع کند میان بنده و آنچه او را فرموده باشند و او را تکلیف کرده که اینکه قبیح بود و قبایح بر او روان نیست.

وَ أَنَّهُ إِلَيهِ تُحشَرُونَ و شما را با او حشر و جمع کنند. «ها»، ضمیر شأن و کار

---

(۱). همه نسخه بدلها: آن.

(۲). همه نسخه بدلها: امّا.

(۳). مل دلیل و.

(۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

صفحه : ۹۴

است، و التّقدیر: انّ الشّأن و الامر انّکم«۱» تحشرون الیه.

وَ اتَّقُوا فِتنَةً لا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنكُم خَاصَّةً، اصل فتنه اختبار و امتحان باشد و آزمایش، و آن بلیّت را که باطن آدمی بدان پیدا شود آن را فتنه خوانند [و خصلتی و حالتی که پدید آید که مردمان بر یکدیگر ظلم کنند، آن را فتنه خوانند]«۲».

و در آن که مراد به فتنه چیست در آیت، مفسّران خلاف کردند: عبد اللّه عبّاس گفت: معنی آیت آن است که خدای تعالی گفت: بر منکر خاموش مباشید و اغضا«۳» مکنید و رضا مدهید«۴»، عذاب خدای که بیاید ظالم را از ناظالم تمیز نکند، و اینکه قول بیشتر مفسّران است که «فتنه» در آیت عذاب است، پس عذاب چون بیاید ظالمان را بر ظلم«۵» باشد، و آنان را که آن ظلم نکرده باشند بر ترک امر معروف و نهی منکر، و آنان را که نامکلّف باشند از اطفال و مجانین و بهایم بر سبیل امتحان.

و تقدیر آیت آن است: و اتّقوا فتنهٔ عامّهٔ غیر خاصّهٔ بالظّالمین.

قوله: لا تُصِيبَنَّ محتمل است دو وجه را: یکی، نفی«۶» یکی، نهی غایب بر قول عامّه مفسّران. و عبد اللّه عبّاس گفت: نفی«۷» است و در جای صفت فتنه افتاده است. اگر گویند فعل مضارع را که جواب قسم نباشد و شرط نباشد به قرینه ما، نون تأکید در او نشود، لا یقال: رأیت رجلا [لا]«۸» تفعلنّ کذا، انّما یقال: و اللّه تفعلنّ«۹» کذا، گوییم. امّا فرّاء و کسائی گفتند: کلام متضمّن تحذیر است

برای آن نون در آورد، کما قالوا: اتّق الاسد لا- یأکلنّک، و در اینکه وجه ضعفی هست برای آن که در اینکه مثال که آورد فعل مضارع در جای جواب امر است نه در جای صفت، و جواب درست از او آن است که: کلام متضمّن شرط و جزاست و تقدیر آن است که: و اتّقوا فتنهٔ لئن لم تتّقوها تصیبنّکم ظالمین و غیر ظالمین بپرهیزید از فتنه و بترسید از عذابی که چون بیاید [به ظالم و ناظالم و به خاص و عام برسد، یعنی از صفت او اینکه باشد که چون بیاید]

---

(۱). آج، مل، مج، لب، آن الیه تحشرون.

(۸- ۲). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۳). آو، آج، بم، آن: اصغا.

(۴). همه نسخه بدلها که. [.....]

(۵). آو، آج، بم، لب، آن: از کردن ظلم.

(۶). اساس: نهی به قیاس آو و اتّفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۷). اساس: نصب به قیاس نسخه آو و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۹). اساس: تفعل، با توجّه به نسخه آو، تصحیح شد.

صفحه : ۹۵

عام بود به همه کس برسد چون عذاب استیصال که امّت سلف را بود بر آن تأویل که ذکر کردیم، فلمّا اوقعه موقع الشّرط و الجزاء ادخل علیه نون التّأکید. وجه دیگر آن است که: لا تصیبنّ منهم نهی غایب است و در ظاهر نهی است فتنه را و در معنی مکلّف را، چنان که یکی از ما گوید: لا ارینّک«۱» هاهنا نبینما«۲» تو را اینکه جا، یعنی نباید تا اینکه جا باشی که من تو را اینکه جا بینم؟ و مثله قوله فی قصّهٔ سلیمان- علیه السّلام: یا أَیُّهَا النَّملُ ادخُلُوا مَساکِنَکُم لا یَحطِمَنَّکُم سُلَیمانُ وَ جُنُودُه«۳» وَ اتَّقُوا فِتنَةً، کلامی باشد و، لا تُصِیبَنَّ کلامی دیگر، یعنی و اتّقوا فتنهٔ مبهمهٔ غیر موصوفهٔ، و فایده تنکیر آن که: فتنه‌ای که آن را وصف نتوان کردن. آنگه گفت لا- تُصِیبَنَّ نبادا که آن فتنه به ظالمان رسد خاص، و بر اینکه قول، مغنی بر عکس معنی اوّل باشد، چه اوّل را معنی آن بود که: فتنهٔ عامّهٔ تصیب الظّالم و غیر الظّالم، و بر اینکه وجه آن که: تصیب الظّالم خاصّهٔ دون من لیس بظالم، گفت: بترسید از فتنه عظیم و نبادا که آن فتنه به ظالمان رسد از جمله شما- فسبحان من تحیّر فی نظم کلامه بدایهٔ العقول و ان تعاطی القول فی تفسیره بکلّ سمین و غثّ اهل الفضل و اصحاب الفصول.

بدان که: موقع نون تأکید، اگر ثقیل باشد و اگر خفیف، جایی بود که کلامی بود متوقّع غیر واقع کالامر و النّهی و جواب القسم و الشّرط و الجزاء فی قولک: افعلنّ کذا و لا تفعلنّ کذا، و اللّه لافعلنّ کذا و امّا تفعلنّ کذا افعل و لئن تفعل کذا لافعلنّ بک کذا، جز آن است که شرط را تا «ما» در او نبود، نون تاکید در او نبرند، نحو قوله:

فَإِمّا تَرَیِنَّ...«۴» وَ إِمّا تَخافَنَّ...«۵» وَ إِمّا تُعرِضَنَّ«۶» أَنَّما أَموالُکُم وَ أَولادُکُم فِتنَةٌ«۴» وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ شَدِیدُ العِقابِ و بدانی که خدای سخت عقوبت است.

وَ اذکُرُوا إِذ أَنتُم قَلِیلٌ مُستَضعَفُونَ فِی الأَرضِ حق تعالی به اینکه آیت خطاب کرد با مهاجر، گفت: یاد کنید چون شما در زمین مکّه اندک عدد بودید و ضعیف قوّت بودید در ابتدای اسلام، تَخافُونَ می‌ترسید«۳» از آن که مردمان در ربایند«۴» شما را، یعنی اهل پارس و روم، فَآواکُم شما را با مدینه برد، وَ أَیَّدَکُم بِنَصرِهِ و دست شما قوی بکرد به نصرت و فتح که داد شما را روز بدر و مدد فریشتگان، وَ رَزَقَکُم و روزی داد شما را از روزیهای حلال پاکیزه، و آن غنیمت است که شما را حلال کرد که پیش از شما حلال

نبود امّتان دیگر را، و اینکه برای آن کرد تا شما شاکر نعمت او باشید. قتاده گفت: مراد جمله عرب است که پیش از آمدن رسول- علیه السّلام- از همه جهان ذلیلتر بودند و به شکم گرسنه‌تر و به تن برهنه‌تر و به زندگانی شقی‌تر و به دیانت گمتر«۵» تر تا زنده بودند با شقاوت و شدّت بودند و چون بمردند مستحقّ دوزخ بودند، موقوف بودند بر دو دشمن سخت: پارسیان و رومیان، خورده همه جهان بودند و در همه زمین ایشان را چیزی نبود که کسی را بر ایشان به آن حسد آمدی، و در همه زمین از ایشان ذلیلتر کسی نبود تا خدای تعالی رسول [را]«۶» بفرستاد و اسلام ظاهر کرد، بدو ممکّن شدند و محترم و فراخ روزی و پادشاه و مسلّط بر مردمان، بر چنین حال شکر باید کردن که اینکه برای آن کرد تا شکر کنید.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَخُونُوا اللّهَ وَ الرَّسُولَ خدای تعالی، به اینکه آیت خطاب کرد با مؤمنان و بگفت: ای گرویدگان؟ با خدای و پیغامبر خیانت مکنید. عطاء بن ابی رباح گفت از جابر بن عبد اللّه الانصاریّ که گفت: سبب نزول آیت آن بود [۳۰- پ]

که، جبریل آمد و رسول را خبر داد که: ابو سفیان فلان جای فرود آمد با جماعتی مشرکان. و ساز بکنید و خبر پوشیده دارید و ناگاه به سر ایشان شوید. یکی از جمله منافقان نامه‌ای نوشت و خبر داد ابو سفیان را از آمدن مسلمانان، و گفت: بر حذر

(۳- ۱). آج، می‌ترسیدی.

(۲). همه نسخه بدلها: پست.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مج و مل: دریابند.

(۶- ۵). آو: گمراه‌تر.

صفحه : ۹۸

باشید«۱» از محمّد و اصحاب او؟ خدای- تعالی- اینکه آیت فرستاد. سدّی گفت: آیت در جماعتی آمد که ایشان سرّی بشنیدندی از رسول- علیه السّلام- [افشا کردندی تا به مشرکان رسیدی. زهری و کلبی گفتند: آیت در ابو لبابه آمد و در هارون بن عبد المنذر الانصاریّ من بنی عوف بن مالك، و اینکه آن‌گاه بود که]«۲» جهودان بنی قریظه را حصار می‌داد [رسول- علیه السّلام-]«۳» بیست و یک روز. کس فرستادند و طلب صلح کردند بر آنچه بنو النّضیر کرده بودند، و جای خود باز گذارند و به اذرعات و اریحا شوند از زمین شام. رسول- علیه السّلام- گفت: صلح نکنم الّا بر آن که بر حکم سعد معاذ فرود آیید. گفتند: نکنیم تا ابو لبابه را بر ما نفرستی«۴» تا با او مشورتی کنیم. رسول- علیه السّلام- ابو لبابه را آن جا فرستاد و او را با ایشان مناصحتی بود برای آن که مال او و فرزندان او در دست ایشان بود. او را گفتند: چه گویی در«۵» حدیث سعد معاذ و آن که ما را می‌فرمایند که بر حکم او فرود آیید! گفت: نباید، و اشارت کرد به دست فرا حلق و گفت: ذبح و کشتن باشد. ایشان گفتند: ما فرو نیاییم بر حکم او، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد که: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَخُونُوا اللّهَ وَ الرَّسُولَ ابو لبابه گفت:

من هنوز آیت ناشنیده و قدم من از جای خود زایل ناشده که من دانستم که من خیانت کرده‌ام با خدای و رسول، پشیمان شدم و فرود آمدم«۶». چون بیامدم، اینکه آیت در باب من آمده بود.

راوی خبر گوید که: ابو لبابه بیامد و خویشتن در ستون مسجد بست و سوگند بخورد که طعام و شراب نخورم تا بمیرم، یا خدای توبه‌ام قبول کند. هفت شبان روز طعام و شراب نخورد تا بیوفتاد و ضعیف شد و بی‌هوش گشت، خدای تعالی توبه او بپذیرفت. او را گفتند: خدای تعالی توبه تو بپذیرفت، گفت: و اللّه که من خود را باز نگشایم جز که رسول مرا باز گشاید. رسول- علیه السّلام- بیامد و او را باز گشود.

ابو لبابه گفت: تمام«۷» توبه من آن است که، از زمینی و سرایی که در او اینکه گناه کردم بروم و از جمله مال خود بیرون آیم.

رسول- علیه السّلام- گفت: نه ثلثی از مال

---

(۱). همه نسخه بدلها: بجز مج، مل، آن: باش.

(۳- ۲). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۴). مل، مج: فرستی.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج اینکه.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج و بیامدم.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: تمامی. [.....]

صفحه : ۹۹

به صدقه بده تا کفّارت گناهت باشد، و اینکه روایت کرده‌اند از باقر و صادق- علیهما السّلام.

محمّد بن اسحاق گفت: معنی آیت آن است که، اظهار حق مکنید«۱» رسول را تا به شما گمان نیک برد آنگه در سرّ مخالفت کنید او را، پس اینکه قول خطاب با منافقان باشد. عبد اللّه عبّاس گفت: با خدای خیانت مکنید به ترک فرایض و با رسول به ترک سنن. قوله: وَ تَخُونُوا أَماناتِکُم، در او دو قول گفتند یکی آن که: «واو» عطف است و محلّ او جزم است علی النّهی، و المعنی لا- تخونوا، ایضا اماناتکم وَ أَنتُم تَعلَمُون، «واو»، حال است و نیز با امانات خود خیانت مکنی و شما دانی که آنچه می‌کنی خیانت است. وجه دیگر آن است که: «واو» جمع است و محلّ او نصب است، و التّقدیر: و ان تخونوا اماناتکم، علی معنی مع ان تخونوا اماناتکم، با آن که خیانت کنی با امانات خود، و مثال او چنان باشد از کلام بر دو وجه که: لا تأکل السّمک و تشرب اللّبن، و تشرب اللّبن، در اوّل نهی باشد از هر دو، و در دوم نهی باشد عن الجمع منهما. قال الشّاعر فی الوجه الثّانی الّذی هو الجمع بینهما:

لا تنه عن خلق و تأتی مثله عار علیک اذا فعلت عظیم

ای، مع ان تأتی مثله.

عبد اللّه عبّاس گفت: مراد به امانات ایشان، هر چیزی است که از مردمان پوشیده باشد از فرایض خدای، چون: غسل جنابت و روزه و نماز و زکات. إبن زید گفت: معنی امانات، دیانات است اینکه جا، و اینکه خطاب با منافقان است که: در سرّ مداری آنچه به علانیه خلاف آن گویی؟ قتاده گفت: مراد، دین خدای است [۳۱- ر]، یعنی اینکه دین که از خدای به امانت‌داری نگاه‌داری تا با او سپاری که ادای امانت واجب بود. و خیانت در تعارف«۲» منع حقّی باشد که ادای آن واجب بود، و او ضدّ امانت باشد، و اصل او در لغت نقصان بود،

قال النّبی- علیه السّلام: ادّ الامانة الی من ائتمنک و لا تخن من خانک

امانت با آن ده که تو را امین دارد و خیانت مکن با آن که با تو خیانت کند.

جبّائی گفت: نهی است از خیانت در غنیمت. و امانت از امن باشد و آن حالتی بود

---

(۱). آن: می‌کنی.

(۲). اساس: تفاوت، به قیاس نسخه آج و اتّفاق نسخه‌ها، تصحیح شد.

صفحه : ۱۰۰

که بـا آن ایمن باشـند از منع حق کردن از اداء. وَ أَنتُم تَعلَمُون، در او دو قول است یکی آن که: تعلمونهـا امانـهٔ و شـما دانی که آن امانت است، و دوم آن که: شما دانی که عقاب آن چه باشد، بخلاف آنان که ندانند.

وَ اعلَمُوا أَنَّما أَموالُکُم وَ أَولادُکُم فِتنَهٌ، یعنی آن مالها و فرزنـدان که بنزدیک بنی قریظه است. گفت: بـدانی که آن مالها و فرزنـدان فتنه و بلای شـماست، و بر اینکه قول آیت مخصوص باشـد به ابو لبابه و ممتنع نباشـد که آیت در حقّ او آمده باشد و دیگران داخل باشـند در آن حکم و مراد به آن خطاب. و بیان کردیم که: «فتنه»، اصل او، اختبار و امتحان باشد. و مورد و معنی آیت آن است که: زنهار تا به مال و فرزندان مفتون نشوی که آن سبب فتنه شماست؟ و در اینکه منگری و آن یاد کنی که بنزدیک خدای تعالی مزدی عظیم هست و ثوابی جزیل، آن را که متابعت حق کند در اینکه باب و مخالفت هوا.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا، حق تعالی گفت، در اینکه آیت: ای گرویـدگان؟ اگر از خدای بترسـی و از معاصـی او اجتناب کنی و از خیانت دور باشـی، یَجعَل لَکُم فُرقاناً، خدای تعالی شما را [فرقانی]«۱» و مفارقتی کنـد. مجاهد گفت: مخرجا فی الدّنیا و الاخرهٔ، ای مخلصـا خدای شـما را در دنیا و آخرت خلاص و رسـتگاری دهد. إبن زید و إبن اسـحاق گفتند: هدایت دهد شـما را در دلهایتان که به آن فرق کنی میان حقّ و باطل. سدّی گفت: نجات و رستگاری دهد شما را. فرّاء گفت:

فتحا و نصرا شما را فتح و نصرت دهد، کقوله«۲»: یوم الفرقان، ای یوم بدر و هو یوم الفتح و الظّفر. جبّائی گفت: فرقی کند میان شما و دشمنان شما در ظاهر و در حکم به نصرت شما و خذلان ایشان به اعزاز شما و اذلال ایشان به ثواب شما و عقاب ایشان.

و «فرقان» مصدر باشد، کالسّبحان و الغفران و الرّجحان. وَ یُکَفِّر عَنکُم سَیِّئاتِکُم و سیّئات شما مکفّر کند و آن تقوی و پرهیزکاری به کفّارت گناهان شما کند، وَ یَغفِر لَکُم و بیامرزد شما را، و خدای تعالی خداوند فضل و نعمت عظیم است.

وَ إِذ یَمکُرُ بِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا و یاد کن ای محمّد چون مکر کردند به تو کافران. و المکر الفتل الی جههٔ الشّر فی خفیهٔ مکر کسـی را با جهت شر پیختن

---

(۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مج: لقوله.

صفحه : ۱۰۱

باشـد در خفیه و پوشـیدگی، من قولهم: امرأهٔ ممکورهٔ، ای مفتولهٔ الخلق محکمته. تا باز دارند تو را یا بکشـندت یا از شـهر«۱» بیرون کنند. و عبد اللّه عبّاس و جماعتی مفسّران گفتند که: چون انصاریان ایمان آوردند و با رسول- علیه السّلام- بیعت کردند، قریش از آن بشکوهیدند«۲» و ترسیدند که کار رسول- علیه السّلام- بلند شود«۳». مشایخ ایشان مجتمع شدند در سرای ندوه تا مشورتی کنند در کار او. و رؤسای ایشان آن روز عتبه بود و شـیبه- پسـران ربیع- و ابو جهل و ابو سفیان بود و طعیمهٔ بن عدیّ و النّضر بن الحارث و ابو البختری بن هشـام و زمعـهٔ بن الاسود و حکیم بن حزام و نبیه و منبّه- پسـران حجّـاج- و امیّـهٔ بن خلف چون، مجتمع شدنـد و بنشستند ابلیس- علیه اللّعنه- بیامد بر صورت پیری. چون او را دیدند گفتند: تو کیستی! گفت: من مردی از اهل نجد، شنیدم که شما رای خواهید زدن در حقّ اینکه محمّد، خواسـتم تا من نیز حاضـر باشم و رای شما بشنوم و اگر صواب باشد از پیش ببریم و اگر خطا باشد من نیز رای زنم که شما از من نصیحت بینید و شنوید. گفتند: روا باشد.

ابو البختریّ گفت: رای من در او آن است که، او را بگیری و در خانه‌ای محبوس کنی و بند برنهی و در خانه برآری و سوراخی رها کنی که طعامی و شرابی به او می‌دهید، و او را آن جا رها کنید [۳۱- پ]

تا بمردن چنان که با دگر شاعران کردند از زهیر و نابغه. ابلیس بانگ بر او زد و گفت: بد رای است اینکه که دیدی، اینکه با کسی توان کردن که او را اهلی و عشیرتی و عزّتی«۴» و منعتی نباشد، امّا محمّد که از بنی هاشم باشد و از قوم خود اتباع دارد و از برون اتباع دارد [اگر]«۵» او را یک دو روز محبوس کنید خویشان او بر شما بیرون آیند و مدد خواهند از انصاریان و با شما قتال کنند و او را بیرون آرند و رای شما باطل شود. از سر آن برفتند و گفتند: راست گفت اینکه شیخ نجدی. هاشم بن عمرو من بنی عامر بن لویّ گفت: رای«۶» آن است که اینکه مرد را بیارید و بر شتری نشانید و سر شتر در بیابان نهید«۷» و از میان خودش«۸» بیرون

---

(۱). همه نسخه بدلها: شهرت.

(۲). آو، بم: بشکوهیدن/ بشکوهیدند.

(۳). آو، آج، لب، آن: بلند شد.

(۴). آو، آج، بم: غوثی آن: دعوتی.

(۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج من.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مج: دهید.

(۸). خودش/ خود او را.

صفحه : ۱۰۲

کنید تا برود و از وی گفتاگوی«۱» او برهید. ابلیس گفت: بئس الرّأی ما رأیتم«۲» بد رای است اینکه که دیدی؟ مردی به اینکه صفت که اوست با حسن خلق و خلق و حلاوت منطق و ذلاقت لسان و فصاحت تمام از میان شما بشود، هر کجا شود و هر که را دعوت کند اجابت کنند و مفتون شوند، تا نه بس، لشکری جمع کند و بیاید و جهان بر شما تنگ کند و مردانتان را بکشد و زنانتان را آواره کند. گفتند: صدق الشّیخ النّجدیّ. ابو جهل گفت: رای من آن است که، ده مرد را از بطون امّهات«۳» قریش اختیار کنند«۴» و نصب کنند تا او را بکشند آشکارا، چنان که مردمان دانند که او را که کشته است تا خون او در قبایل متفرّق شود، طلب قصاص نتوانند کردن لا بد به دیت راضی شوند. شیخ گفت: نعم ما رأیت، الرّأی رأیک نیک رای است اینکه که دیدی«۵»؟ و روایت دیگر آن است که: اینکه رای ابلیس زد، و اینکه درست‌تر است، همه با رأی او آمدند و گفتند: الرّأی رأی الشّیخ النّجدیّ رای، رای پیر نجدی است، و بر آن اتفاق کردند و ده مرد را از قریش اختیار کردند و نصب کردند بدان کار.

جبریل آمد و اینکه آیت آورد، رسول را- علیه السّلام- خبر داد از آن احوال و گفت، خدای تعالی می‌فرماید که: مضجع خود رها کن و از شهر بیرون شو. رسول- صلّی اللّه علیه و آله- امیر المؤمنین علی را بخواند و گفت: خدای امر فرموده«۶» است که: از اینکه شهر برود«۷»، تو را امشب بر جای من می‌باید خفتن تا قریش اگر تعرّض من کنند، جای من خالی نبینند که بر سر«۸» بر اثر من بیایند، و اگر مکروهی به من خواهند رسانیدن به من نرسد، و جامه خود برکشید و بدو داد و گفت: جامه من درپوش و بر جای من بخسب. امیر المؤمنین- علیه السّلام- همچنان کرد، و رسول- علیه السّلام- از سرای بیرون آمد و اینکه جماعت بر در سرای بودند اینکه آیات می‌خواند: إِنّا جَعَلنا فِی أَعناقِهِم أَغلالًا فَهِیَ إِلَی الأَذقانِ فَهُم مُقمَحُون- الی قوله: فَهُم لا یُبصِرُون«۹» وَ مِنَ النّاسِ مَن یَشرِی نَفسَه ابتِغاءَ مَرضاتِ اللّهِ«۵» وَ إِذ یَمکُرُ بِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِیُثبِتُوک، ای لیوثقوک، فی قول إبن عبّاس و مجاهد و السّدی. و مقسم«۷» گفت: تا بندت برنهند. عطا گفت و عبد اللّه بن کثیر: تا تو را محبوس کنند. ابو حاتم و ابان بن تغلب گفت: لیثخنوک بالجراحات و الضّرب تا [۳۲- ر]

تو را بزنند و مجروح کنند، قال [الشّاعر، شعر]«۸»:

فقلت ویحک ماذا فی صحیفتکم قالوا الخلیفهٔ امسی مثبتا وجعا.

ابراهیم النّخعی در شاذ خوانـد: لیبیّتوک تـا بر تو شبیخون آرنـد، و اینکه قراءت لایق است جز آن است که شاذّ است، و نیز معنی او داخل باشد فی قوله:

أو یَقتُلُوکَ أو یُخرِجُوکَ تا تو را از شـهر بیرون کنند- چنان که برفت. وَ یَمکُرُونَ وَ یَمکُرُ اللّه‌ایشان مکر می‌کردند«۹» و خدای مکر می‌کرد«۱۰». در او چند قول گفتند یکی آن که: جزای مکر ایشان کند«۱۱» آنگه «جزا» را به لفظ مجزی برخواند برای ازدواج

---

(۱). آج، لب چه کسانید.

(۳- ۲). دیگر نسخه بدلها، عبارت «گفت کجاست» را ندارد.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: بتنید.

(۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۰۷.

(۶). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۷). آج، آن: مقیم.

(۸). اساس: ندارد از مل، افزوده شد. [.....]

(۹). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: مکر می‌کنند.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: می‌کند.

(۱۱). آو، آج، لب، آن: می‌کند بم: می‌کنند.

صفحه : ۱۰۴

را، کقوله: وَ جَزاءُ سَیِّئَهٍٔ سَیِّئَهٌٔ مِثلُها«۱» فَمَنِ اعتَدی عَلَیکُم فَاعتَدُوا عَلَیهِ بِمِثلِ مَا اعتَدی عَلَیکُم«۲» وَ اللّه‌خَیرُ الماکِرِینَ و خدای بهترین مکر- کنندگان است برای آن که مکر ایشان بیفتاد و آنچه خدای کرد موافق خواست و رضای او آمد.

وَ إِذا تُتلی عَلَیهِم آیاتُنـا قالُوا قَـد سَـمِعنا لَو نَشاءُ لَقُلنا مِثلَ هـذا- الایه، حق تعالی در اینکه آیت حکایت کرد از عناد و جحود کافران، گفت: چون آیات ما از قرآن بر ایشان خوانند، گویند: بشنیدیم اینکه قرآن را اگر ما نیز خواهیم مانند اینکه بگوییم، که اینکه نیست الّا فسانه«۳» پیشـینگان. خـدای تعالی تکذیب ایشان کرد به تحدّی«۴» تـا عـاجز شدنـد، و آنگه خبر داد که: نه عرب تنها، اگر جنّ و انس جمع شوند بر آن که مثل اینکه قرآن بیارند نتوانند آوردن، و اگر چه بعضـی را معاونت کنند، فی قوله: قُل لَئِنِ اجتَمَعَتِ الإِنسُ وَ الجِنُّ«۵»وَ إِذ قالُوا اللّهُمَّ إِن کانَ هذا هُوَ الحَقَّ مِن عِندِکَ- الایهٔ، اینکه آیت«۷» در

---

(۱). سوره شوری (۴۲) آیه ۴۰.

(۲). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۴.

(۳). آج، لب: افسانه.

(۴). آج، مل: به حدّی.

(۵). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸۸.

(۶). اساس: اساطره به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.

(۷). همه نسخه بدلها نیز.

صفحه : ۱۰۵

النّضربن«۱» الحارث آمد، چون گفتند: لَو نَشاءُ لَقُلنا مِثلَ هذا اگر ما خواهیم، مثل اینکه بگوییم، و اینکه اساطیر اوّلینان است. عثمان بن مظعون گفت: اتّق اللّه، از خدای بترسی که محمّد حق می‌گوید. گفت: من نیز حق می‌گویم. گفت: محمّد می‌گوید:

لا ـ اله الّا اللّه گفت: من نیز می‌گویم: لا ـ اله الّا اللّه و لکن می‌گویم: هؤلاء بنات اللّه [یعنی]«۲» بتان را، و «حق» منصوب است به خبر «کان» و «هو»، عماد است و توکید«۳».

آنگه اینکه کافر گفت: بار خدایا؟ اگر چنان که اینکه کلام تو است و حق است و از نزدیک تو است بباران بر ما سنگ از آسمان. ابو عبیده گفت: در رحمت مطر گویند، و در عذاب امطر گویند، قال اللّه تعالی: وَ أَمطَرنا عَلَیهِم حِجارَةً ...«۴»،

وَ أَمطَرنا عَلَیهِم مَطَراً فَساءَ مَطَرُ المُنذَرِینَ ...«۵»، و در حق او آمد: سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ، لِلکافِرینَ لَیسَ لَهُ دافِعٌ«۶» سَأَلَ سائِلٌ ده آیت و بسی«۷» از قرآن فرود آمد. سعید جبیر گفت: رسول- علیه السّلام- روز بدر سه کس را بکشت به صبر، و کشتن صبر آن باشد که، کسی را محبوس بکنند و طعامش ندهند و شراب تا بمیرد- مطعم بن عدیّ را و عقبة بن ابی معیط را و نضر بن الحارث را- و نضر، اسیر مقداد بود، چون رسول- علیه السّلام- فرمود تا او را بکشند، مقداد گفت: یا رسول اللّه؟ اسیر من است. رسول- علیه السّلام- گفت: دانی که او در کتاب خدای چه گفت: مقداد دگر باره شفاعت کرد. رسول همان باز گفت: بار«۸» سوم رسول- علیه السّلام- گفت:

۹» اللّهم اغن« المقداد من فضلک

بار خدایا؟ مدد فضلت از مقداد باز مگیر. مقداد گفت: یا رسول اللّه؟ [۳۲- پ]

من نیز اینکه دعا طمع داشتم.

قوله: وَ ما کانَ اللّهُ لِیُعَذِّبَهُم وَ أَنتَ فِیهِم- الایة. مفسّران خلاف کردند محمّد بن اسحاق گفت: اینکه حکایت کلام مشرکان است، و معنی مردود است بر کلام اوّل که از ایشان حکایت کرد که ایشان گفتند: ما از عذاب ایمنیم اگر محمّد

---

(۱). همه نسخه بدلها: نضر بن.

(۲). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۳). بم: توکیل.

(۴). سوره حجرات (۱۵) آیه ۷۴. [.....]

(۵). سوره شعراء (۲۶) آیه ۱۷۳ سوره نمل (۲۷) آیه ۵۸.

(۶). سوره معارج (۷۰) آیات ۱ و ۲.

(۷). آو، آج، بم، مج، لب، آن: بیشتر.

(۸). همه نسخه بدلها: به بار.

(۹). همه نسخه بدلها: اعن.

صفحه : ۱۰۶

راست می‌گوید که پیغامبر است، برای آن که هیچ امّت را عذاب نکنند و پیغامبران در میان ایشان باشد، و نیز آن که ما استغفار می‌کنیم و تا استغفار کنیم عذاب نیاید.

خدای تعالی بر ایشان رد کرد، بقوله: وَ ما لَهُم أَلّا یُعَذِّبَهُمُ اللّه و بعضی دگر گفتند: اینکه کلامی است مستأنف، و عطف نیست بر کلام مشرکان، و حکایت کلام ایشان نیست، بل خدای تعالی گفت: یا محمّد؟ تو در میان ایشان باشی خدای اینان را عذاب نکند و نیز عذاب نکند اینان را تا استغفار کنند.

آنگه در تأویلش خلاف کردند إبن ابری«۱» و ابو مالک و ضحّاک گفتند: خدای تعالی اینکه آیت به مکّه فرستاد و رسول در میان ایشان بود. چون رسول- علیه السّلام- از آن جا بیرون آمد، جماعتی مسلمانان آن جا بماندند، ایشان چاره دیگر ندیدند جز استغفار، استغفار می‌کردند. چون آن جماعت مسلمانان از میان ایشان بیرون آمدند، خدای تعالی ایشان را عذاب کرد به فتح مکّه و قتل و اسر، و ایشان را پراکنده و مستاصل کرد. عبد اللّه عبّاس گفت: هیچ کس را با وجود پیغامبر هلاک نکنند و تا مؤمنان در میان ایشان باشند ایشان را عذاب نیاید. چون پیغامبر و آنان که بدو ایمان دارند بروند، خدای عذاب فرستد، چون رسول بیامد و مؤمنان به مدینه هجرت کردند، خدای تعالی ایشان را روز بدر هلاک کرد.

روایتی دگر از عبد اللّه عبّاس آن است که: استغفار راجع است با مشرکان، و استغفار ایشان آن بودی که ایشان گرد خانه طواف کردندی و گفتندی: لبّیک لبّیک لبّیک لا شریک لک الّا شریک هو لک تملکه و ما ملک غفرانک [اللّهمّ]«۲» غفرانک. یزید بن«۳» رومان گفت و محمّد بن قیس که، قریش گفتند: چون افتاد اینکه که محمّد را خدای از میان ما اکرام کرد! اللّهُمَّ إِن کانَ هذا هُوَ الحَقَّ مِن عِندِکَ فَأَمطِر عَلَینا حِجارَةً مِنَ السَّماءِ أَوِ ائتِنا بِعَذابٍ أَلِیمٍ، چون شب در آمد پشیمان شدند از اینکه گفتار و بترسیدند و گفتند: غفرانک اللّهم غفرانک، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. ابو موسی اشعری گفت: دو امان در میان ما بود، یکی: رسول- علیه السّلام- و یکی: استغفار. رسول- علیه السّلام- از میان ما برفت و استغفار ماند. قتاده و سدّی و إبن زید گفتند: معنی آیت آن است که، خدای تعالی عذاب نکند ایشان را تا تو در

---

(۱). مل: إبن آمدی.

(۲). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۳). آو، آج، بم، آن: مرثد بن.

صفحه : ۱۰۷

میان ایشان باشی، و مادام تا ایشان استغفار کنند اگر کنند جز که استغفار نکردند و نیز نکنند، و اگر کردندی مؤمن بودندی. مجاهد و عکرمه گفتند: مراد به استغفار، اسلام است می‌گوید: اگر اسلام آوردندی ایشان را عذاب نکردندی. و روایتی دگر از عبد اللّه عبّاس آن است که: مراد به استغفار نماز است مادام تا نماز کنند عذاب نیاید. حسن بصری گفت: آیت منسوخ است به آیت دگر که از دنبال آن است، وَ ما لَهُم أَلّا یُعَذِّبَهُمُ اللّه نبینی که ایشان را به حصار مکّه و قحط و قتل در فتح مکّه عذاب کرد، و اینکه درست نیست برای آن که خبر محض است و نسخ در اوامر و احکام شود دون اخبار.

وَ ما لَهُم أَلّا یُعَذِّبَهُمُ اللّه و نباشد ایشان را که خدای عذابشان نکند، یعنی نرسد ایشان را، و اینکه منزلت و مرتبت نبود ایشان را که خدای تعالی بر ایشان ابقا کند، و فعل و سیرت ایشان اینکه که خدای تعالی حکایت کرد از ایشان که: وَ هُم یَصُدُّونَ، اینکه «واو»، حال است، و حال ایشان آن که مانع بودند رسول را و مؤمنان را از خانه خدای که مسجد الحرام است. بعضی دگر گفتند که: «ان» صله است و زیاده، و تقدیر آن است که: (و ما لهم لا یعذبهم الله) چه بوده ایشان را که خدای ایشان را عذاب نکند، و حال ایشان

اینکه حال! و بر اینکه قول «ما» استفهامی باشد، و بر قول اوّل «ما» نفی باشد و «صدّ» منع باشد و صدود اعراض باشد، و صدد معرض
[۳۳- ر]
کار باشد و «صدید»، زرداب باشد. وَ ما کانُوا أَولِیاءَهُ ایشان دوستان و خاصّگان خدای نیستند اگر چه دعوی می‌کنند اولیا [اند]«۱»، و دوستان خدای جز متّقیان نباشند. باقر- علیه السّلام- گفت و حسن بصری که: ضمیر عاید است با مسجد الحرام، و سبب آن بود که قریش گفتند که: ما اولیای مسجد الحرامیم و والیان آنیم، حق تعالی گفت: دروغ می‌گویند، ولاءُ و اولیا و اولی النّاس بالمسجد الحرام جز متّقیان نباشند، و اینکه اختیار ابو علی است. اگر گویند بر قول درست که گفتی به آیت اوّل منسوخ نیست چگونه جمع کنی میان اینکه آیت و آیت دیگر که از پس او است که متناقض می‌نماید که در آیت اوّل نفی عذاب کرد و در آیت دوم اثبات عذاب! گوئیم: عذاب آخرت خواست، و تقدیر آن است که: (و ما لهم الا یعذبهم الله فی الاخرة)، تا نفی عذاب در دنیا باشد و اثباتش در آخرت تا مناقضت زایل بود. و

---

(۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

صفحه : ۱۰۸

جواب دوم، آن است که: آن عذاب که نفی کرد در آیت اوّل عذاب استیصال است، و آن که اثبات کرد در دوم، آیت عذاب [قتل]«۱» و اسر است. و امّا شرط استغفار، مراد به آن ایمان است برای آن که هر که ایمان ندارد استغفار از او درست نیاید، و چون ایمان آرند عذاب از ایشان ساقط شود در دنیا و آخرت [مادام]«۲» تا چیزی نکنند که در آخرت مستحقّ عقاب شوند. وَ لکِنَّ أَکثَرَهُم لا یَعلَمُونَ و لکن بیشترینه اینان ندانند و اینکه دلیل است بر بطلان قول اصحاب معارف که گفتند: معارف ضروری است. وَ ما کانَ صَلاتُهُم عِندَ البَیتِ إِلّا مُکاءً وَ تَصدِیَةً، حق تعالی در اینکه آیت بیان کرد که: اگر بینید ایشان را- اعنی مشرکان را- که نزدیک خانه خدای نماز می‌کنند، گمان مبرید که آن نماز قربت و عبادت است تا سبب دفع عذاب باشد یا بر سبیل استغفار است، بل نیست نماز ایشان آن جایگاه إِلّا مُکاءً مگر صفیر، یقال:

مکا الطّیر و الرّجل یمکو مکوا و مکاء، قال عنتره:

و حلیل غانیة ترکت مجدّلا تمکو فرایضه«۳» کشدق الأعلم

و مکاء، صفیر باشد به دهن. جعفر بن ربیعه گفت: ابو سلمة بن عبد الرّحمن را پرسیدم از اینکه آیت، دستها به هم باز نهاد و باد در او کرد تا از آن جا صفیری بیامد، و گفت: چنین کردندی. عبد اللّه عبّاس گفت: قریش چون گرد خانه طواف کردندی، به دهن صفیر می‌زدندی و دست می‌زدندی. مجاهد گفت: جماعتی از عبد الدّار«۴» چون رسول- علیه السّلام- طواف کردی، ایشان بر طریق استهزا از پس او می‌رفتندی و به دهن صفیر می‌زدندی و دست می‌زدندی. مقاتل گفت: چون رسول- علیه السّلام- در مسجد الحرام نماز کردی، دو مشرک«۵» بیامدندی بر راست او بایستادندی، و دو بر چپش و صفیر می‌زدندی و دست می‌زدندی تا او را به غلط افگنند و خدای تعالی ایشان را به بدر گرفتار کرد- سدّی گفت: مکاء، صفیری باشد بر لحن مرغی سپید که به حجاز باشد، آن را مکّاء گویند، و به پارسی آن را شبان فریب می‌گویند، قال الشّاعر:

اذا غرّد المکّاء فی غیر روضة فویل لاهل الشّاء و الحمرات

و قال امرؤ القیس، فی جمع هذا الطّائر و قد جمع علی مکاکیّ:

(۲- ۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۳). مل: فریصته.

(۴). آج، مج، لب: بنی عبد الدّار.

(۵). آو، آج: مکوک بم، آن: ملوک.

صفحه : ۱۰۹

کأنّ مکاکیّ الجواء عدیّهٔ صبحن سلافا من رحیق مفلفل

قوله: و تصدیهٔ، عبد اللّه عبّاس گفت: تصفیقا لإحدی الیدین علی الاخری دست بر دست زدن باشد. سعید جبیر و إبن زید و إبن اسحاق گفتند: تصدیهٔ، صدّ ایشان [بود](۱) و منعشان مؤمنان را از خانه خدای، و بر اینکه تأویل، تصدیه به معنی تصدّی باشد، و تصدّی، به معنی تصدّد. آنگه یک «دال»(۲) با « یا » کردند، کقولهم:

تظنّیت، و المعنی تظنّنت، و قول الشّاعر:

قضی البازی اذ البازی کسر

ای تقضّض، و قال الرّاجز:

ضنّت بخدّ و جلت عن خدّ انّی لمن غرو الهوی اصدّی

ای، اصدّد، و قیل معناه: اصدّی، ای اصفّق بیدی تعجّبا، و الغرو، العجب. ابو علی گفت: و مکاء و تصدیهٔ ایشان را به جای دعا و تنبیه یکدیگر بودی، یعنی ایشان به جای نماز آن کردندی [و](۳) برای آن فعل ایشان را نماز خواند که بنزدیک ایشان به جای نماز بود [۳۳- پ]. و مفضّل عن عاصم خواند: و ما کان صلاتهم عند البیت، به نصب «صلاهٔ» بر خبر کان، الّا مکاء و تصدیهٔ به رفع بر اسم کان بر عکس قراءت قرّاء، کقول(۴) القطامیّ:

قفی قبل التّفرّق یا ضباعا و لا یک موقف منک الوداعا

فَذُوقُوا العَذابَ، در کلام محذوفی هست، و تقدیر آن است که: فیقال لهم ذوقوا العذاب فردای قیامت(۵) گویند ایشان را که: بچشید عذاب بدان کفر که آوردید، و «با» بدل و مجازات راست، و «ما» مصدریّه است، ای ببدل کفرکم، و جزاء علی کفرکم(۶).

[سوره الأنفال (۸): آیات ۳۶ تا ۵۱]

[اشاره]

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنفِقُونَ أَموالَهُم لِيَصُدُّوا عَن سَبِيلِ اللّهِ فَسَيُنفِقُونَها ثُمَّ تَكُونُ عَلَيهِم حَسرَةً ثُمَّ يُغلَبُونَ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلى جَهَنَّمَ يُحشَرُونَ (۳۶) لِيَمِيزَ اللّهُ الخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ يَجعَلَ الخَبِيثَ بَعضَهُ عَلى بَعضٍ فَيَركُمَهُ جَمِيعاً فَيَجعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ أُولئِكَ هُمُ الخاسِرُونَ (۳۷) قُل

لِلَّذِینَ کَفَرُوا إِن یَنتَهُوا یُغفَر لَهُم ما قَد سَلَفَ وَ إِن یَعُودُوا فَقَد مَضَت سُنَّتُ الأَوَّلِینَ (۳۸) وَ قاتِلُوهُم حَتّی لا تَکُونَ فِتنَةٌ وَ یَکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ لِلّهِ فَإِنِ انتَهَوا فَإِنَّ اللّهَ بِما یَعمَلُونَ بَصِیرٌ (۳۹) وَ إِن تَوَلَّوا فَاعلَمُوا أَنَّ اللّهَ مَولاکُم نِعمَ المَولی وَ نِعمَ النَّصِیرُ (۴۰)

وَ اعلَمُوا أَنَّما غَنِمتُم مِن شَیءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی القُربی وَ الیَتامی وَ المَساکِینِ وَ ابنِ السَّبِیلِ إِن کُنتُم آمَنتُم بِاللّهِ وَ ما أَنزَلنا عَلی عَبدِنا یَومَ الفُرقانِ یَومَ التَقَی الجَمعانِ وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ (۴۱) إِذ أَنتُم بِالعُدوَةِ الدُّنیا وَ هُم بِالعُدوَةِ القُصوی وَ الرَّکبُ أَسفَلَ مِنکُم وَ لَو تَواعَدتُم لاختَلَفتُم فِی المِیعادِ وَ لکِن لِیَقضِیَ اللّهُ أَمراً کانَ مَفعُولاً لِیَهلِکَ مَن هَلَکَ عَن بَیِّنَةٍ وَ یَحیی مَن حَیَّ عَن بَیِّنَةٍ وَ إِنَّ اللّهَ لَسَمِیعٌ عَلِیمٌ (۴۲) إِذ یُرِیکَهُمُ اللّهُ فِی مَنامِکَ قَلِیلاً وَ لَو أَراکَهُم کَثِیراً لَفَشِلتُم وَ لَتَنازَعتُم فِی الأَمرِ وَ لکِنَّ اللّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (۴۳) وَ إِذ یُرِیکُمُوهُم إِذِ التَقَیتُم فِی أَعیُنِکُم قَلِیلاً وَ یُقَلِّلُکُم فِی أَعیُنِهِم لِیَقضِیَ اللّهُ أَمراً کانَ مَفعُولاً وَ إِلَی اللّهِ تُرجَعُ الأُمُورُ (۴۴) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا لَقِیتُم فِئَةً فَاثبُتُوا وَ اذکُرُوا اللّهَ کَثِیراً لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ (۴۵)

وَ أَطِیعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لا تَنازَعُوا فَتَفشَلُوا وَ تَذهَبَ رِیحُکُم وَ اصبِرُوا إِنَّ اللّهَ مَعَ الصّابِرِینَ (۴۶) وَ لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ خَرَجُوا مِن دِیارِهِم بَطَراً وَ رِئاءَ النّاسِ وَ یَصُدُّونَ عَن سَبِیلِ اللّهِ وَ اللّهُ بِما یَعمَلُونَ مُحِیطٌ (۴۷) وَ إِذ زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیطانُ أَعمالَهُم وَ قالَ لا غالِبَ لَکُمُ الیَومَ مِنَ النّاسِ وَ إِنِّی جارٌ لَکُم فَلَمّا تَراءَتِ الفِئَتانِ نَکَصَ عَلی عَقِبَیهِ وَ قالَ إِنِّی بَرِیءٌ مِنکُم إِنِّی أَری ما لا تَرَونَ إِنِّی أَخافُ اللّهَ وَ اللّهُ شَدِیدُ العِقابِ (۴۸) إِذ یَقُولُ المُنافِقُونَ وَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ غَرَّ هؤُلاءِ دِینُهُم وَ مَن یَتَوَکَّل عَلَی اللّهِ فَإِنَّ اللّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ (۴۹) وَ لَو تَری إِذ یَتَوَفَّی الَّذِینَ کَفَرُوا المَلائِکَةُ یَضرِبُونَ وُجُوهَهُم وَ أَدبارَهُم وَ ذُوقُوا عَذابَ الحَرِیقِ (۵۰)

ذلِکَ بِما قَدَّمَت أَیدِیکُم وَ أَنَّ اللّهَ لَیسَ بِظَلّامٍ لِلعَبِیدِ (۵۱)

[ترجمه]

آنان که کافر شدند هزینه می‌کنند خواسته‌هاشان تا باز دارند از راه خدای، هزینه کنند آن را پس باشد بر ایشان دریغی، پس غلبه کنند آنها را و آنان که کافر شدند به دوزخ حشر کنند ایشان را.

(۳- ۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. [.....]

(۲). آج، لب را.

(۴). آو، آج، بم، آن: یقول.

(۵). آو، آج، بم، آن: فردا دقیامت/ فردا در قیامت.

(۶). آو، آج، بم، مل، لب، آن قوله تعالی.

صفحه : ۱۱۰

[۳۴- ر]

تا جدا کند خدای پلید را از پاک و کند«۱» پلید را بهری بر بهری، بر هم نهد آن را جمله پس کند«۲» آن را در دوزخ ایشان‌اند که زیانکاران‌اند.

بگو آنان را که کافر شدند، اگر باز ایستند بیامرزند ایشان را آنچه گذشت و اگر باز آیند گذشت طریقه پیشینگان.

کارزار کنی با ایشان تا نباشد فتنه و باشد دین همه خدای را«۳» اگر باز ایستند که خدای به آنچه می‌کنند بیناست.

و اگر برگردید بدانید که خدای، خداوند شماست، نیک«۴» خدای و نیک«۵» یاور است.

[۳۴- پ]

و بدانی که آنچه [به غنیمت برگیری]«۶» از چیزی خدای راست پنج یک آن و پیغامبر را و خویشان او و یتیمان و درویشان و راه

گذریان را«۷»، اگر شما ایمان آری به خدای و آنچه فرو فرستادیم بر بنده ما روز جدای«۸» یعنی روز بدر، آن روز که به هم آمدند دو گروه و خدای بر همه چیزی تواناست.

[۳۵- ر]

چون شما

---

(۱). آج، لب: گرداند.

(۲). آج: گرداند لب: برنشاند.

(۳). آج: دین همه آن مر خدای را.

(۵- ۴). آج، لب: نیکا.

(۶). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۷). آج: مسافران بی‌زاد را.

(۸). آج، لب: روز فرق میان حق و باطل.

صفحه : ۱۱۱

بودید به کرانه دنیا و ایشان به کناره دورتر و سواران«۱» فروتر از شما بودند و اگر وعده کرده بودید با یکدیگر، خلاف کردی در وعده و لکن تا بگزارد خدای کاری که بود کرده«۲» تا هلاک شود آن که هلاک می‌شود از حجّتی هویدا [و زنده ماند]«۳» آن که زنده ماند«۴» از حجّت، و بدرستی که خدای شنوا و داناست.

چون بنمود ایشان را خدای در خواب تو اندک، و اگر به تو نمودی ایشان را بسیار ضعیف شدی و منازعت و خلاف و خصومت کردید در کار و لکن خدای- عزّ و جلّ- سلامت داد، بدرستی که او داناست بدانچه در دلها و سینه‌هاست.

و چون فرا شما نمود ایشان را چون فراهم رسیدید در چشمهای شما اندک، و اندک گردانید شما را در چشمهای ایشان تا بگزارد خدای تعالی کاری که بود کرده«۵»، و با خدای«۶» تعالی باز گردانید [ه شود]«۷» کارها.

[۳۵- پ]

ای آنان که ایمان آوردی [چون]«۸» رسید فرا گروهی، بایستی و ذکر کنی خدای را بسیار تا مگر شما رستگاری یاوید«۹».

و طاعت دارید«۱۰» خدای را و رسول وی را و خصومت مکنی که بد دل شوید و بشود«۱۱» باد و دولت شما، و شکیبایی کنید، بدرستی که خدای با شکیبایان«۱۲» است.

و مه باشید چون آنان که بیرون آمدند از سرایهای

---

(۱). آو، آج، بم، لب، آن: شتر سواران.

(۲). آو، مج، آن: خواهد کردن.

(۸- ۳). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. [.....]

(۴). آج: زنده شد.

(۵). آو، مج، آن: کردنی بود.

(۶). آو، مج، آن شود کارها.

(۷). اساس: ندارد از آج، افزوده شد.

(۹). یاوید/ یابید آو، آن: یابی/ یابید.

(۱۰). آو، آج، مج، لب، آن: فرمان برید.

(۱۱). بم، لب: زایل شود آن: برود.

(۱۲). اساس: شکیبا ان.

صفحه : ۱۱۲

ایشان«۱» دنه گرفتگان و با مردمان ریا کنندگان و باز می‌دارند از راه خدای، و خدای بدانچه می‌کنند داناست.

[۳۶- ر]

و چون بیاراست ایشان را دیو کردارهای ایشان، و گفت نبود غلبه کننده شما را امروز از مردمان، و بدرستی که من همسایه‌ام شما را، پس چون فراهم رسیدند دو گروه برگشت دیو پس پشتهایش«۲» و گفت: من بیزارم از شما که من می‌بینم آنچه نمی‌بینید شما، که من می‌ترسم از خدای و خدای سخت عقوبت است.

چون می‌گفتند منافقان و آنان که در دلهای ایشان بیماری شک بود بفریفت اینان را دین ایشان، و هر که توکّل کند بر خدای بدرستی که خدای بی‌همتا و محکم کار است.

و اگر بینی تو چون جان می‌ستانند آنان که کافر شدند فریشتگان می‌زنند رویهای ایشان را و پشتهای ایشان را، و بچشید عذاب آتش سوزان.

اینکه بدان است که فرا- پیش داشت«۳» دستهای شما، و آن که خدای نیست بیداد کننده بر بندگان [۳۶- پ].

قوله تعالی: إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا یُنفِقُونَ أَموالَهُم- الایهٔ- حق تعالی در اینکه آیت ذکر آن کافرانی کرد که ایشان مالها خرج کردند تا مردمان را از راه دین خدای برگردانند. سعید بن جبیر و إبن ابی ابزی گفتند: آیت در أبو سفیان حرب آمد که روز احد دو هزار مرد را از احابیش«۴» به مزد بستد و به جنگ رسول آورد بیش«۵» از آن که از

---

(۱). آو، آج، آن: سرایهاشان.

(۲). آو، آج، مج، آن: برگردیدند بر پیهایش، بم، لب: بازگشت دیو بر دو پاشنه خود.

(۳). آو، آج، مج: در پیش افگند.

(۴). اساس: اجد بیش، به قیاس به نسخه آو، تصحیح شد.

(۵). آج، مل، مج، لب: بیرون.

صفحه : ۱۱۳

دیگر عرب جمع کرده بود، و در اینکه معنی کعب بن مالک گفت:

فجئنا إلی موج من البحر وسطه احابیش منهم حاسر و مقنّع

ثلاثهٔ الاف و نحن بقیّهٔ ثلاث مأین ان کثرنا فاربع

الحکم بن عیینه گفت: آیت در ابو سفیان آمد که روز احد چهل اوقیّه زر بر مشرکان خرج کرد، هر اوقیّه‌ای چهل و دو درم. محمّد بن اسحاق گفت: چون روز بدر آن واقعه افتاد قریش را، هزیمتیان با مکّه آمدند و ابو سفیان بیامد و کاروان خود با مکّه آورد. عبد اللّه بن ابی ربیع و عکرمهٔ بن ابی جهل و صفوان«۱» بن امیّه با جماعتی از قریش که پدران و برادران ایشان را کشته بودند به بدر بیامدند و ابو سفیان را گفتند- و آنان را که در آن کاروان مالی بود- که: ای جماعت قریش؟ دیدی که محمّد چه کرد و به سر ما چه آورد؟ و از ما کس نیست و الّا از او موتور و کینه رسیده است که مردمان«۲» را و عزیزان ما را بکشت، اکنون به اینکه مالی که بجهانیدی از او ما را یاری باید دادن تا باشد که ما کینه خود از او بجوییم. گفتند: همچنین کنیم، و هر کسی نصیبی«۳» از مال بدادند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. ضحّاک گفت: مراد اهل بدارند. مقاتل و کلبی گفتند: مراد آنان‌اند که روز بدر مقاتلان را طعام می‌دادند و ساز می‌کردند- و ایشان دوازده مرد بودند: ابو جهل هشام بود و عتبه و شیبه- پسران ربیعه، عبد شمس و نبیه و منبّه- پسران حجّاج، و ابو البختریّ بن هشام و النّضر بن الحارث و حکیم بن حزام و ابیّ بن خلف و زمعهٔ بن«۴» الأسود و الحارث بن عامر و العبّاس بن عبد المطّلب- و همه قرشی بودند، هر مردی ده مرد را برگ می‌کردند.

خدای تعالی در ایشان اینکه آیت بفرستاد، خدای تعالی گفت: اینکه مالها که نفقه«۵» می‌کنند به امید آن که تا باشد که غالب شوند، و ایشان را دستی و ظفری باشد. آنگه چون بر خلاف مراد ایشان بود مال از دست بشده باشد و نفقه کرده آن برایشان حسرت شود، و آنگه که بنگری مغلوب و مقهور شوند، و اینکه آیت از جمله اعلام معجزات است، برای آن که خبر است از غیب و مخبر بر وفق خبر آمد. آنگه گفت اینکه خود

---

(۱). آو، آج، بم، آن: ضرار بن امیّه. [.....]

(۲). آو، آج، بم، مج، لب، آن: مردان.

(۳). آج، لب را.

(۴). اساس: ربیعهٔ بن، به قیاس نسخه آو، تصحیح شد، مل: ربیعهٔ بن.

(۵). آو، آج، بم، لب، آن: به نفقه می‌کنند.

صفحه : ۱۱۴

حسرت دنیاست تا فردا که عقاب آخرت بود، وَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِلی جَهَنَّمَ یُحشَرُونَ، آنان را که کافر شوند حشر و جمع ایشان در دوزخ کنند. و جهنّم اسمی علم است دوزخ را، و گفته‌اند: نام درکتی از درکات دوزخ است.

لِیَمِیزَ اللّهُ «لام» غرض است تا خدای تعالی تمیز کند و جدا باز کند پلید را از پاک یعنی مؤمن را از کافر، مؤمن را به بهشت برد و کافر را به دوزخ.

کلبی گفت: یعنی عمل نیک را از عمل بد، تا اینکه عمل را مزکّی گرداند و زیادت کند و آن عمل را تزکیت نکند و جزا دهد آن را به دوزخ.

إبن زید گفت: یعنی نفقه حلال پاکیزه را که در سبیل خدای کنند از نفقه خبیث که در ره کفر و ضلالت و باطل کنند. بعضی دگر گفتند: تا مؤمنان را جدا کند به حکم از کافران. و خبیث، هر چیزی بد باشد، و خبیث نقیض طیّب بود، و منه: خبث الحدید و خبث الفضّهٔ، و خبث الشّیء خبثا«۱» فهو خبیث. و طیّب، پاک بود و طعام لذیذ را طعام طیّب گویند، و طیّب نیز حلال باشد و طیب فرزند حلال زاده بود. وَ یَجعَلَ الخَبِیثَ بَعضَهُ عَلی بَعضٍ، آنگه چون پلید از پاک جدا کرده باشد آن پلید را جمع کند و بر یکدیگر فگند، چنان که متاع بد که به هیچ [۳۷- ر]

کار، ها باز نیاید، کالقماش«۲» الـذی یرمی به، و اینکه کنایت باشد از استرذال او. فَیَرکُمَهُ آن«۳» را بر هم نشاند، یعنی بهری بر سر بهری فگنده، و منه قوله فی صفهٔ السّحاب. ثُمَّ یَجعَلُه رُکاماً«۴»هذه ما «۵» کرده‌اند که در کفر و معصیت و آزار صرف کرده‌اند.

آنگه فرمود رسولش را که، بگو اینکه کافران را که: اگر باز ایستید و امساك کنید از کفر و اصرار نکنید بر او آن گذشته بیامرزم«۶» شما را، و از اینکه جا گفت«۷»- علیه السّلام:

الاسلام یجب ما قبله،

اسلام ببرد آن را که پیش او باشد. و اجماع امّت است که: خدای تعالی، کفر و جمله معاصی به توبه بیامرزد، و توبه از کفر به

---

(۱). بم، مج: خبیثا.

(۲). او، آج، بم، آن: کالفراش.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: آنان.

(۴). سوره نور (۲۴) آیه ۴۳.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: زیادت.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: بیامرزد.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج رسول.

صفحه : ۱۱۵

ایمان باشد و از معاصی به ندم و عزم- چنان که بیان کرده شده است. و الانتهاء، الکف عن الشّیء، و هو مطاوع النّهی، یقال: نهیته فانتهی، و سلف ای مضی. یقال:

سلف الشّیء یسلف سلوفا اذا تقدّم، و منه: السّلف فی البیع، و اسلف اذا باع الشّیء سلفا و استسلف اذا اشتری سلفا، و السّالف الماضی و السّالفتان صفحتا العنق، و السّلاف الخالص من الخمر لأنّه اوّل ما اعتصر منها، و السّلفان، المتزوّجان باختین. و شاعری اینکه بر گرفته است و نظم کرده می‌گوید:

یستوجب العفو الفتی اذا اعترف بما انتهی ممّا اتاه و اقترف

لقوله: قل للّذین کفروا ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف

وَ إِن یَعُودُوا«۱»، و اگر باز آیند«۲»، یعنی با معصیت. گفته‌اند: عود، اینکه جا به معنی اصرار است، و گفته‌اند: برای آن عود گفت که، در اوّل آیت انتها گفت: یعنی اگر از کفر باز آیند«۳» باز دگر باره با سر دین و طریقه اوّل شوند«۴». فَقَد مَضَت، «فا»، برای جواب شرط است، سنّت و طریقت و عادت ما«۵» گذشته و رفته است در نصرت مؤمنان و خذلان کافران.

آنگه خطاب کرد با مؤمنان و رسول- علیه السّلام- داخل در آن خطاب، گفت کارزار کنید با اینکه کافران، گفت: وَ قاتِلُوهُم حَتّی لا تَکُونَ فِتنَهٌ، تا آنگه که فتنه بنماند و فتنه نباشد، یعنی کفر«۶». و فتنه، در اینکه آیت کفر است، و نیز فی قوله تعالی: وَ الفِتنَهُ أَشَدُّ مِنَ القَتلِ«۷» وَ یَکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ لِلّهِ، و دین همه خدای را بود، یعنی دین اسلام، و هیچ شیطان را نبود. و روا باشد که دین در آیت به معنی طاعت بود، یعنی تا خلقان همه خدای را فرمانبردار شوند. و در آیت، دلیل است بر بطلان مذهب مجبّره که گفت: دین همه خدای را باشد اگر کفر کافر هم خدای آفریند دین او نیز خدای را باشد، و اینکه خلاف آیت بود، یعنی همه جهان متدیّن به دین

خدای باشند و گردن نهاده فرمان او را.

فَإِنِ انْتَهَوا، اگر اینکه کافران باز آیند و باز ایستند از اینکه اصرار«۱» بر کفر، خدای تعالی به اعمال و احوال ایشان بصیر و داناست، جزا دهد ایشان را بر وفق عملشان و به حسب نیّتشان.

و اگر چنان که بر گردند و روی برگردانند از اسلام، بدانید که اعتماد شما بر ایشان نیست، خداوند شما و ولی نعمت شما و اولیتر«۲» به شما خدای است- جلّ جلاله. و گفته‌اند: مولی، ناصر است اینکه جا، یعنی اعتماد نصرت بر خدای کنید که ناصر شما بر حقیقت اوست، و «فا» فی قوله: فَاعلَمُوا، برای جواب شرط آمد، و اقسام مولی گفته‌ایم در سورة المائده و شرح داده. نِعمَ المَولی [۳۷- پ]، التّقدیر: نعم المولی هو و نعم النّصیر هو، نیک خداوندگار است او، و نیک یار است او، مخصوص بالمدح از لفظ بیفگند در آیت لدلالهٔ الکلام علیه. و امّا قول آن کس که آیت را تأویل بر ناصر داد، اعنی لفظ مولی را، در آیت تکرار باشد برای آن که نصیر، ناصر باشد، و تا حمل توان کردن بر معنی مستأنف [مستقلّ]«۳» حمل نباید کردن بر تکرار، چه اینکه جا آن ضرورت نیست«۴» که در او قول شاعر گفت:

هند اتی من دونها النّأی و البعد

لاختلاف اللّفظین، برای آن که اینکه جا دگر معنی احتمال نکند، و در آیت به خلاف اینکه است لفظ مولی، پس مولی در آیت حمل باید کردن بر اولی، تا معنی مختلف شود، و هر لفظ به فایده خود مستقل گردد، و اینکه آیت نیز از شواهد قول رسول شود- علیه و آله السّلام- که گفت:

من کنت مولاه فعلیّ مولاه

، چه بر هر معنی که حمل کنند مرجع معنی با اولی بود چنان که شرح داده شده است- و اللّه ولیّ التّوفیق.

---

(۱). آو: اضرار.

(۲). آج، لب: اولی.

(۳). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل، مج، لب: است.

صفحه : ۱۱۷

وَ اعلَمُوا أَنَّما غَنِمتُم مِن شَیءٍ- الایهٔ، آنگه حق تعالی خطاب کرد با مؤمنان، گفت: بدانی، و «واو» واو عطف است علی قوله: فَاعلَمُوا، که هر غنیمت که گیری از چیزی، و غنیمت مال اهل حرب باشد از کفّار که مسلمانان به قتال برگیرند، و آن هبه‌ای است از خدای تعالی مسلمانان را.

علما خلاف کردند در غنیمت و فیء، بعضی گفتند: هر دو یکی باشد، و اینکه قول قتاده است و جز او، و«۱» گفتند: اینکه آیت ناسخ آن آیت است که در سورهٔ الحشر گفت: ما أَفاءَ اللّه عَلی رَسُولِهِ مِن أَهلِ القُری فَلِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی القُربی وَ الیَتامی وَ المَساکِینِ وَ ابنِ السَّبِیلِ«۲» ما أَفاءَ اللّه عَلی رَسُولِهِ مِن أَهلِ القُری فَلِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی القُربی وَ الیَتامی وَ المَساکِینِ وَ ابنِ السَّبِیلِ«۱۰» وَ الیَتامی وَ المَساکِینِ وَ ابنِ السَّبِیلِ]«۱۱»، بدل اضافت است، کانّه قال: و لیتاماهم و مساکینهم«۱۲» و ابناء سبیلهم، برای آن که [به اتفاق]«۱۳»،

---

(۱). مل، آن: ندارد.

(۲). سوره حشر (۵۹) آیه ۷.

(۳). همه نسخه بدلها: ندارد. [.....]

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل: کردند.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج

(۶). مل: اولیتر که دارد، مج: اولیتر دارد، لب: که بر او آرد.

(۷). آج، لب، إبن السّبیل.

(۸). همه نسخه بدلها رسول.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز آو: علیه السلام.

(۱۰). سوره حشر (۵۹) آیه ۷.

(۱۳- ۱۱). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۱۲). آو، آن: و لمساکینهم.

صفحه : ۱۱۸

«لام»، در ذی القربی به جای اضافت است، و التّقدیر: و للرّسول و لذی قرباه«۱»، و کما قال الشّاعر«۲»:

[................]«۳»

و امّا قول آن کس که گفت منسوخ است، درست نیست، برای آن که تنافی نیست میان هر دو آیت و جمع میانشان صحیح است. دگر آن که بر نسخ آیت دلیل«۴» نیست، و حکم کردن به نسخ قرآن بی‌دلیلی محال باشد.

امّا فرق میان فیء و غنیمت، از آن وجه باشد که گفتیم، و مذهب درست«۵» در اینکه مسأله موافق مذهب ماست، و قوله: مِن شَیءٍ، «من» برای تأکید تنکیر آورد«۶»، فایده او استغراق باشد. مفسّران گفتند: حتّی الخیط و المخیط برای آن گفت، تا هیچ چیز از او بیرون نشود، تا رشته و سوزن. فَأَنَ‌لِلّهِ خُمُسَهُ، اکنون غنیمت«۷» باشد که از سرای حرب به قتال برگیرند به پنج قسمت باید کردن، یک خمس از او جدا کردن و اربعهٔ اخماس او قسمت کردن میان مقاتله، آنان که قتال کرده باشند و به قتال حاضر باشند، سوار را دو سهم و پیاده را یک سهم، و اگر مردی باشد که اسبان بسیار دارد او را دو اسبه«۸» بیشتر ندهند، یک سهم او را زیادت باشد. و اگر گروهی برسند به یاری اینکه مسلمانان، پیش«۹» قسمت غنیمت، ایشان نیز در قسمت باشند، و اگر بعد الفراغ من القسمهٔ باشد، ایشان را چیزی نرسد. آنگه آن خمس به شش قسمت کنند [۳۸- ر]

چنان که خدای تعالی فرمود، یک سهم خدای را باشد، و یک سهم رسول را، و یک سهم خویشان رسول را- اعنی قایم مقام او را- که متولّی کار باشد از پس او از اقربای او، و قسمتی یتیمان«۱۰» ایشان را، و قسمتی مسکینان ایشان را، و قسمتی ابناء السّبیل ایشان را خاص. و اینکه، مذهب اهل البیت است و روایت«۱۱»

---

(۱). آج، مج، لب و بیان اینکه آن است که به اتفاق «لام»، تعریف، و رسول به جای اضافت است و التقدیر: فللّه و لرسوله، و کذلک فی باقی الاسماء.

(۲). کذا در اساس، آو، مل، ان، لکن پس از عبارت قال الشّاعر، بیتی ذکر نشده است.

(۳). داخل قلاب بیتی است که ظاهرا از نسخه‌ها ساقط شده است

(۴). مل: دلیلی.

(۵). همه نسخه بدلها: شافعی. [.....]

(۶). همه نسخه بدلها، آمد.

(۷). آو، آج، بم، لب، آن آن.

(۸). همه نسخ بدلها، بجز مل و مج: سهم.

(۹). پیش/ پیش از.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مج: یتامی.

(۱۱). همه نسخه بدلها از.

صفحه : ۱۱۹

زین العابدین و باقر و صادق- علیهم السّلام.

امّا از پس رسول، سه سهم که سهم خدای و رسول و ذوی القربی است، خاص امام را باشد که نایب مناب رسول بود، و از پس او، آن که به جای او بود. و سه سهم دیگر که سهم اینکه [نام]«۱» بردگان است از: یتامی و مساکین و ابناء سبیل، بنی هاشم را باشد بنزدیک اهل البیت- علیهم السّلام- و ایشان فرزندان علی باشند و عبّاس و جعفر و عقیل. و چون تلخیص کنی، دو گروه را باشد: طالبیان را و عبّاسیان را. و از فرزندان عبد المطّلب، جز هاشم معقب نبوده است برای آن که حارثیان را و لهبیان را عقب نیست، امّا مطّلبه«۲» من اولاد«۳» عبد مناف بنزدیک اهل البیت ایشان را از خمس چیزی نرسد و بنزدیک بیشتر علما. و شافعی گفت: ایشان نیز با بنی هاشم در اینکه باب قسمت گیرند. عبد اللّه عبّاس و ابراهیم و قتاده و عطا گفتند: خمس به پنج قسمت کنند، قسمت خدای و پیغامبر یکی کردند. و بعضی دگر گفتند: به چهار قسمت کنند. سهمی بنو هاشم را باشد، و سه سهم یتیمان و مسکینان و ابناء سبیل مسلمانان را علی العموم، و اینکه مذهب شافعی است. و اهل عراق گفتند ابو حنیفه و اصحابش و إبن ابی لیلی و إبن شبرمه: خمس، به سه قسمت کنند، آن سه قسمت که سهم خدای و رسول و ذوی القربی باشد، آن یک قسمت است، برای آن که صحابه در عهد خود صرف آن با«۴» سلاح و کراع غازیان کردند، و سه قسمت به اینکه موسومان من افناء النّاس«۵». و مذهب مالك آن است که، علی ما ذکره اللّه جز که متصرّف امام باشد به حسب مصلحت قسمت می‌کند، و اینکه قریب است به مذهب ما.

و ابو العالیه گفت- و او مردی است صالح از تابعین: بر شش سهم قسمت کنند، چنان که خدای فرمود، جز که او گفت: سهم خدای کعبه را باشد و تأویل چنین کرد: فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ ای لبیت اللّه، علی حذف المضاف و اقامهٔ المضاف الیه مقامه، و ما نیز هم اینکه طریقت گفتیم: لرسول اللّه و لذی القربی.

عبد اللّه عبّاس و مجاهد گفتند: ذو القربی بنو هاشم‌اند: و اینکه مذهب ماست و روایت اهل البیت. حسن و قتاده گفتند: سهم خدای و رسول و ذو القربی امام را باشد

---

(۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۲). اساس: مطلب به قیاس نسخه آج، تصحیح شد.

(۳). اساس: من الاولاد به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز، مل و مج: در.

(۵). آج: من النّاس.

صفحه : ۱۲۰

که قایم مقام پیغامبر بود، و اینکه در معنی مثل مذهب ماست.

و جبیر بن مطعم خبری روایت کرد که: فرزندان هاشم و مطّلب را باشد، و اینکه اختیار شافعی«۱» است. و بنزدیک ما خمس واجب باشد برون کردن«۲» از بیست و پنج جنس«۳» غنیمت که در سرای حرب یابند«۴» و در ارباح تجارات و زراعات و مکاسب، پس از آن که مؤنث او و عیال«۵» از آن جا بشود، و هر چه از معدن بیرون آرند از جمله معادن از زر و سیم و آهن و روی و مس و برنج و ارزیز«۶» و نمک و نفط«۷» و کبریت و هر چه نام معدن بر او آید، از زرنیخ و مومیا و کنزی که کسی یابد از زر و درم، و در عنبر و در انواع آنچه به غوص از دریا برآرند از: مروارید و یاقوت و زمرّد و بلخش«۸» و فیروزه و هر مالی که حرام با حلال آمیخته بود و تمیز نتوان کردن، و نیز در اینکه قسمت شود مالی که به میراث یابند از کسی که کسب او حرام و حلال بوده باشد، و اینکه جمله آن است که به دست هر که افتد، آن را در عرف غنیمت خوانند برای آن که غنیمت نامی است شامل هر فایده‌ای را که به مردم رسد، و به عموم آیت«۹» استدلال توان کردن بر وجوب اخراج خمس از اینکه جمله، برای آن که لفظ عموم متناول است آن را امّا در حال ظهور امام و تمکّن او از تصرّف در آنچه [۳۸- پ]

خواهد او اینکه«۱۰» شش سهم برد، و قسمت کند، یک قسمت او بردارد که سهم خدای و رسول و ذو القربی باشد، و سه سهم به مستحقّان آن دهد از یتامی و مساکین و ابناء سبیل بنی هاشم. و امّا در حال قصور دست امام از تصرّف، آن را که خمس واجب باشد در مالش، آن سه قسمت جدا کند و بنهد برای امام، اگر عمرش کناره شود، وصایت کند، و وصی نیز وصایت کند تا آنگه که به او رسد، و آن سه سهم دیگر ببخشد میان اینکه سه گروه. و بنزدیک ما، اینکه عوضی است که حق تعالی نهاد آل محمّد را و بنی هاشم را در مالهای ما عوض آن که ایشان را صیانت کرد از صدقات اموال و زکوات که آن غساله مال باشد تا آنچه به ایشان رسد بر وجه اعزاز و اکرام بود.

---

(۱). اساس رضی اللّه عنه.

(۲). مل: در کردن.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: چیز. [.....]

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مج: باشد.

(۵). آج، بم، مل، لب او.

(۶). آن: ارژیز.

(۷). نفط نفت.

(۸). آو، آج، بم، مل: بدخش آن: برخش مج: ببخش.

(۹). آج، لب، آن: او.

(۱۰). آو، آج، بم، آن: از اینکه.

صفحه : ۱۲۱

و تفسیر یتیم و مسکین و إبن السّبیل پیش از اینکه رفته است، فلا وجه لإعادته. و گفته‌اند: همه حیوان از قبل مادر یتیم باشد، مگر آدمی که از قبل پدر یتیم باشد. و إبن السّبیل غریب منقطع به باشد«۱»، و اگر چه در شهر خود توانگر باشد.

و قوله: فَأَنّ در فتح آن، دو وجه گفتند یکی آن که: عطف است بر اوّل من قوله: أَنَّما غَنِمتُم مِن شَیءٍ، و دوّم: به حذف حرف الجر، و التّقدیر: فعلی انّ للّه خمسه. و ما فی قوله: أَنَّما غَنِمتُم، جز است، و «فا»، به جواب شرط آمد، و قوله: إِن کُنتُم آمَنتُم بِاللّهِ، مورد او تقریع و توبیخ است«۲»، چنان که ما می‌گوییم: نماز بر تو واجب است اگر مسلمانی. مراد نه آن است که بر کافران واجب نیست، مراد آن است که: تو کافر سیرتی در ترک نماز. وَ ما أَنزَلنا، «ما» موصوله است به معنی الّذی و آنچه ما انزله کردیم بر بنده ما یعنی محمّد- صلّی اللّه علیه و آله- از قران«۳»، و قیل:

من الفتح و الظّفر و امداد الملائکة. یَومَ الفُرقانِ، روز فرقان یعنی روز بدر که خدای تعالی فرق کرد میان مؤمن و کافر و حق و باطل. و زجّاج گفت: روا باشد که إِن کُنتُم آمَنتُم بِاللّهِ، تعلّق دارد به قوله: فَاعلَمُوا أَنَّ اللّهَ مَولاکُم بدانی که خدای مولای شماست، اگر به خدای ایمان داری و آنچه بفرستاد روز بدر به رسولش آن روز که آن دو جمع روی به بهم آوردند و متلاقی و متقابل شدند، و آن روز آدینه بود، هفدهم«۴» ماه رمضان. و گفته‌اند: نوزدهم ماه رمضان سال دوّم از هجرت رسول- علیه السّلام- و اینکه روایت از صادق ابو عبد اللّه جعفر بن محمّد است- علیهما السّلام. وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ و خدای بر همه چیزی قادر است پس عاجز نباشد از جزای هر کسی«۵» بر وجه و وفق استحقاق بدادن.

إِذ أَنتُم بِالعُدوَةِ الدُّنیا، إبن کثیر و ابو عمرو «عدوة» خوانند«۶» بکسر العین، و باقی قرّاء «عدوة» بضمّ العین، و هما«۷» لغتان قال الرّاعی فی الکسر.

---

(۱). آج، لب: منقطع نباشد مل، آن: منقطع باشد.

(۲). اساس با خطی متفاوت از متن افزوده است: متعلّق به محذوف دلّ علیه و اعلموا، ای ان کنتم امنتم باللّه فاعلموا انّه جعل الخمس لهؤلاء فسلموا الیهم و اقتنعوا بالاخماس الاربعة بیضاوی: و بهذا ظهر انّ ما فی قوله ما غنمتم للجزاء (رک: تفسیر بیضاوی، جزء ۲، ص ۲۶۷).

(۳). آو، آج، بم، آن: و آن قرآن بود.

(۴). آو، بم: هودهم/ هفدهم.

(۵). همه نسخه بدلها: هر کس.

(۶). همه نسخه بدلها: خواندند.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: لهما. [.....]

صفحه : ۱۲۲

و عینان حمر مآقیهما کما نظر العدوة الجؤذر

و قال اوس بن حجر فی الضّم:

و فارس لا یحلّ الحیّ عدوته ولّوا سراعا و ما همّوا باقبال

و «عدوه» کناره رود باشد، و عدوتا الوادی شفیراه و جانباه، برای آن که چون از رود گذشته باشی«۱» تعدّی کرده، کنا [ر] ه بود. فالعدوة و العدوة، من العدو الّذی هو التّعدی. و بصریان گفتند: کسر بیشتر است. و احمد بن یحیی گفت: ضمّ بیشتر است، و گروهی گفتند: متساوی‌اند. و «دنیا» تأنیث ادون«۲» باشد، و «قصوی»، تأنیث اقصی، و فعلی تأنیث افعل تفضیل باشد. حق تعالی

گفت: یاد کنی چون شما به کناره وادی بودی آن که به مدینه نزدیکتر بود و ایشان یعنی مشرکان به کناره دیگر که از مدینه دورتر بود. و گفته‌اند«۳»: از مکّه دورتر بود، یعنی شما به خانه خود نزدیک«۴» بودی و قریش از خانه خود دور، وَ الرَّکْبُ أَسْفَلَ مِنْکُمْ و شترنشینان یعنی أبو سفیان و اهل کاروان فروتر از شما بودند به ساحل دریا. و تقدیر آن است که: و الرّکب فی مکان اسفل منکم. صفت موصوفی محذوف است و برای آن مفتوح است که لا ینصرف است. رسول- علیه السّلام- بأعلی الوادی فرود آمده بود و مشرکان باسفل الوادی [۳۹- ر]

و أبو سفیان کاروان را بر کنار دریا برد تا به مکّه آرد، وَ لَوْ تَواعَدْتُمْ لَاخْتَلَفْتُمْ فِی الْمِیعادِ و اگر شما را به یکدیگر یعنی مسلمانان را و مشرکان را با یکدیگر میعادی بودی ممکن بودی که راست نیامدی و مختلف شدی، و لکن خدای تعالی اینکه التقا و اینکه کار به اتّفاق راست برآورد بی‌تواعد و بی آن که شما را میعادی و و عدی بود، و لکن تا خدای تعالی کاری که کردنی بود قضا کند و تمام کند و از پیش ببرد. و محمّد بن اسحاق گفت: معنی آن است که: اگر میان شما میعادی بودی ممکن بودی که آن میعاد مختلف شدی از جهت شما. چون شما بشنیدی خبر کثرت ایشان و قلّت شما و ساز و اهبت«۵» ایشان و بی‌سازی شما و لکن خدای تعالی باتّفاق نیک از لطف و کرمش آن کار برآورد تا کاری که کردنی بود کرده شود. و اصل

---

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و.

(۲). کذا: در اساس و جمیع نسخه بدلها و چاپ مرحوم شعرانی (!) از لحاظ لغوی، «ادنی» صحیح است.

(۳). آو، بم که.

(۴). آج، لب: نزدیکتر.

(۵). آج: ابّهت.

صفحه : ۱۲۳

القضاء، الاتمام، و منه قوله: فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ«۱» فَوَکَزَهُ مُوسی فَقَضی عَلَیْهِ«۲» وَ إِنَّ اللَّهَ لَسَمِیعٌ عَلِیمٌ و خدای تعالی شنوا و داناست به اقوال و احوال ایشان.

إِذْ یُرِیکَهُمُ اللَّهُ فِی مَنامِکَ قَلِیلًا و یاد کن ای محمّد چون خدای تعالی ایشان را به تو نمود در خواب اندک. گفتند: پیش از آن رسول- علیه السّلام- در خواب دید قریش را که به او کارزار می‌کردند و به عدد اندک بودند و اصحابان خود را خبر داد، دل خوش شدند و قوی دل شدند. و قولی دگر آن است که: فی موضع منامک ای فی عینک در جای خواب تو یعنی در چشم تو خدای تعالی به چشم رسول ایشان را محقّر و مقلّل«۴» کرد، آنگه گفت: وَ لَوْ أَراکَهُمْ کَثِیراً و اگر ایشان را بسیار با تو نمودی، لَفَشِلْتُمْ بد دل و ضعیف شدیتان و منازعت و خصومت کردید با یکدیگر، و لکن خدای تعالی سلامت داد شما را از اینکه آفت یعنی آفت منازعت، که او عالم است به اسرار دلها. و اسرار دلها را، ذات الصّدور خواند، برای آن که در دل باشد پنداری خداوندان دلاند. و پیش از اینکه حدّ نوم گفته‌ایم که، سهوی باشد که بیشترینه احساس به او زایل شود. و گفته‌اند که: سهوی باشد به استرخای اعضا، بی‌بیماری.

---

(۱). سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۳.

(۲). سوره قصص (۲۸) آیه ۱۵.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج چنان که گفت.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: قلیل مل: مذلّل.

صفحه : ۱۲۴

وَ إِذ یُرِیکُمُوهُم و نیز یاد کنید چون با شما نمود ایشان را به وقت ملاقات و مقابله در چشمهایتان اندک، و شما را نیز در چشم ایشان اندک کرد. و حکمت در اینکه، آن بود تا مسلمانان در فصل اوّل که ایشان را اندک بینند، بد دل نشوند و قوی دل باشند. مقاتل گفت: برای آن که رسول- علیه السّلام- ایشان را در خواب دید که اندک بودند با صحابه بگفت، خدای تعالی نخواست تا خواب رسول- علیه السّلام- خلاف شود. عبد اللّه مسعود گفت: در چشم ما چنان آمدند که من گفتم یکی را از جمله ما که اینان همانا«۱» هفتاد مرد باشند، گفت: تا به پانصد«۲» مرد، وَ یُقَلِّلُکُم فِی أَعیُنِهِم و شما را در چشم ایشان اندک کرد تا اهبت و ساز نکنند و جدّ و جهد و مبالغت نکنند و تواکل و تجادل کنند تا سبب ظفر مسلمانان باشد و خذلان ایشان.

سدّی گفت: چنان اندک آمدند«۳» مسلمانان [۳۹- پ]

در چشم کافران، که یکی از ایشان گفت: بیای«۴» تا برگردیم که کاروان به سلامت رفت. ابو جهل گفت: نرویم و تا اینان را استیصال«۵» نکنیم. آنگه گفت: هیچ«۶» سلاح مگیری«۷»، اینان را به دستگیر بگیری و به رسنها«۸» ببندی تا با خود ببریم که برای اینان سلاح گرفتن کرا نکنند.

کلبی گفت: برای آن بود تا هر یکی از دو لشکر دلیر شوند بر صاحبش تا خدای تعالی حکمی که خواست کردن بکند. اگر گویند، روا باشد که خدای تعالی ایشان را در چشم بینندگان کم نماید، با آن که ایشان می‌بینند، نه اینکه مؤدّی بود با آن که ادراک معنی بود تا وثاقت برخیزد به مشاهدات! گوییم: آن، دیدنی حقیقی نباشد، و ایشان در دیدن و حزر«۹» استقصا نکرده باشند. و روا باشد که موانعی باشد آن جا از رؤیت، چون: گرد و ضباب و استتار بعضی به بعضی، و نیز روا باشد که خدای تعالی قطع شعاع کند میان رائی و بعضی مرئیّات«۱۰» بر سبیل معجز، و اینکه جمله وجوه آن است که توجیه«۱۱» توان کرد در اینکه باب تا ادا نکند با اینکه فساد که گفتی.

---

(۱). آو، بم تا.

(۲). مل، مج، لب: تا بصد.

(۳). اساس: آمدند و به قیاس آو، و اتّفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۴). بیای/ بیایی/ بیایید.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: مستأصل. [.....]

(۶). همه نسخه بدلها کس.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: برمگیری.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج و لب: دستها.

(۹). لب، آن: جزر.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مل: مرئیان.

(۱۱). اساس: توجه به قیاس نسخه مل، تصحیح شد.

صفحه : ۱۲۵

وَ إِلَی اللّهِ تُرجَعُ‌الأـمُورُ و بازگشت همه کارها با خـدای است، چون صـدور از او باشـد، بازگشت بازو«۱» باشـد، و ملک همه ملّاک زایـل شود و حکم همه حکّام باطل، حکم خاص او را باشـد در قیامت در جمله کارها، برای اینکه گفت: وَ إِلَی اللّهِ تُرجَعُ‌الأُمُورُ، و کلام در اینکه معنی مستقصی برفته است در سورهٔ البقرهٔ.

یـا أَیُّهَـا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا لَقِیتُم فِئَهً فَاثبُتُوا- الایـهٔ، ایزد تعالی در اینکه آیت امر کرد مؤمنان را که: چون گروهی را از کافران بینیـد، بر جای بایستید و بنگریزید و پناه با خدای و ذکر خدای دهید و دعا و تضـرّع کنید تا همانا فلاح و ظفر یابید. و فلاح، نجاح باشد و بقا باشـد و ظفر باشد. قتاده گفت: خدای تعالی بندگان را فرمود در حالی که به خود مشـغول باشـند، ذکر او کنند تا بدانند که در هیچ حال رخصت نیست ایشان را که ذکر او رها کنند.

قوله: وَ أَطِیعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ و گفت: طاعت خدای داری و فرمان پیغامبر بری و منازعت و مخالفت و خصومت مکنی که پس بد دل شویـد و ضـعیف شوی. وَ تَذهَبَ رِیحُکُم و بداتان بشود، مجاهد گفت: نصـرکم. مقاتل گفت: حدّتکم تیزی شـما بشود. عطا گفت: جلدکم سـختی شـما بشود. یمان گفت: غلبتکم. نضـر بن شمیل گفت: قوّتکم. اخفش گفت: دولتکم. إبن زید گفت: باد«۲» نصرت خواست که خدای تعالی هیچ وقت نصرت نکرد مؤمنان را و الّا بادی فرستاد که خاک بر روی و چشم کافران کرد. الا تری الی قوله تعالی: فَأَرسَـلنا عَلَیهِم رِیحاً وَ جُنُوداً لَم تَرَوها«۳» وَ اصبِرُوا إِنَّ‌اللّهَ مَعَ‌الصّـابِرِینَ و صبر کنی که خـدای بـا صابران است. حق تعالی در اینکه آیت مؤمنان را صبر و تثبت و پای بر جای فرمود و ترک منازعت و اختلاف، چه هر کجا اختلاف آمـد، رحمت برخاست، ا لا تری الی

قوله [۰۴- ر]- علیه السّلام: الجماعهٔ رحمهٔ و الفرقهٔ عذاب.

مجاهد گفت: وهنی که روز احد پیدا شد نبود الّا از جهت منازعت و اختلاف.

وَ لاـ تَکُونُـوا کَالَّذِینَ خَرَجُوا مِن دِیـارِهِم بَطَراً، در اینکه آیت نهی کرد مؤمنـان را از آن که چنـان باشـند که آن گروه که بیرون«۲» آمدنـد نه برای خـدای، بـل برای بطر. و نصب بطر و رئاء، بر مفعول له باشـد، و روا باشـد که مصـدر باشـد در جای حال، ای بطرین مرائیـن، نـبینی که: وَ یَصُـدُّونَ عَن سَبِیـلِ اللّهِ، [که عطـف است بر او در جـای حـال است، و تقـدیر آن است که: یبطرون و یراؤون و یصدّون]«۳»، و نیز مردم را منع کننـد از ره خـدای و ایمان به او و جهاد در راه او. و مفسّـِران گفتند: مراد اهل مکّه‌اند، و سـبب نزول آیت آن بود که، چون أبو سـفیان کـاروان ببرد، کس فرسـتاد به اهل مکّه که: برگردی که کفایت شـد و ما کاروان بیاوردیم. اینکه جماعت قریش را به جحفه دیدند، گفتند، أبو سفیان می‌گوید: برگردی که من کاروان به سلامت بیاوردم.

ابو جهل گفت: لا و اللّه؟ که باز نگردیم تا به بدر نرویم- و آن جای موسم بود که هر وقت عرب آن جا شدندی- و«۴» آن جا مقام کنیم و شتر کشـیم و خمر خوریم و مطربان برای ما غنا گویند و مردم را طعام دهیم و مهمان کنیم، و عرب ذکر ما بشـنوند و عزّت و منعت ما بدانند. چون به بدر آمدند، به جای مهمانی و کشـتن شتران، خود را کشـتند، و به جای کأس خمر، کأس مرگ خوردند، و به جای مطربان، نوحه‌گران بر

---

(۱). اساس: تثبت با توجه به نسخه آو، تصحیح شد.

(۲). آو، آج، بم، آن: از کوه برون.

(۳). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مج: تا مل: ما.

ایشان نوحه کردند، و به جای طمع عزّت و منعت، ذلّت و خواری یافتند.

حق تعالی گفت: اهل مکّه بر اینکه وجه بیرون آمدند، شما که مؤمنانی چنین«۱» بیرون مشوی. و «بطر»، خروج باشد از موجب شکر نعمت با کفرانش، و اصل او شقّ و شکافتن باشید، و منه البیطار، و بیطار از اینکه جا باشد که گوشت بشکافد به نیشتر، و یقال: بطر الانسان یبطر بطرا و ابطره الغنی«۲» ابطارا، و «ریا»، اظهار کار نیکو باشد تا مردمان ببینند با آن که کار بد«۳» پنهان کرده باشد. و «صدّ»، منع بود و بعضی فرق کردند میان صدّ و منع، گفتند: منع، آن باشد که فعل با او متعذّر بود، و «صدّ»، آن باشد که دعوت کند با ترک فعل. وَ اللّهُ بِما یَعمَلُونَ مُحِیطٌ، و خدای تعالی عالم است به آنچه ایشان می‌کنند، و عالمی او به آن محیط«۴». و روا بود که گویند:

قادر است بر ایشان، و ایشان از قبضه قدرت او بیرون نیند«۵». پس بمنزلت آن است که محیط است به ایشان.

وَ إِذ زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیطانُ أَعمالَهُم گفت: یاد کنی چون بیاراست ابلیس برای ایشان عملهای ایشان. و سبب آن بود به روایت عبد اللّه عبّاس و محمّد بن اسحاق و سدّی و کلبی که: قریش چون خواستند که از مکّه بیرون آیند، یاد آمد ایشان را که میان ایشان و بنی بکر بن عبد مناث«۶» بن کنانه کارزاری هست«۷» و کینه‌ای قدیم، گفتند: نباید که اینکه کنانیان ما را تعرّض کنند، و ما را دو فرقه باید شدن و دو خصم پیش باشد ما را با دو گروه جنگ باید کردن. توقف نمودند تا در اینکه کار اندیشه کنند. ابلیس بیامد با لشکری بر صورت سراقة بن مالک بن جعشم«۸» الشّاعر الکنانیّ ثمّ المدلجی- و او از جمله اشراف و رؤسای بنی کنانه بود، و گفت قریش را: لا غالِبَ لَکُمُ الیَومَ مِنَ النّاسِ امروز از همه آدمیان کس شما را غالب نشود، وَ إِنِّی جارٌ لَکُم و من همسایه و پناه شماام، و الجار المجیر، قال الشّاعر:

یا ظالمی انّی تروم ظلامتی
و اللّه من کلّ الحوادث جاری

---

(۱). آج، لب: بر اینکه وجه. [.....]

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: ابطر فی المغنی.

(۳). لب ر/ را.

(۴). همه نسخه بدلها است.

(۵). اساس: نیاند/ نیند/ نه‌اند.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: مناف.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: بود.

(۸). اساس: حصم به قیاس آج، تصحیح شد.

صفحه : ۱۲۸

ای، مجیری. چون ایشان اینکه بشنیدند، گفتند: ما از بنی کنانه ایمن شدیم به«۱» سراقة بیرون آمدند و روی به بدر نهادند و شیطان با ایشان بود. راست که دو لشکر روی به هم آوردند و مدد فریشتگان از آسمان برسیدند«۲»، ابلیس دنبال درکش گرفت. نَکَصَ عَلی عَقِبَیهِ، اینکه عبارت باشد عن الرّجوع و الهرب، او بگریخت و گفت: من بیزارم از شما که من آن می‌بینم که شما نمی‌بینی.

کلبی گفت: دست در دست حارث بن هشام نهاده بود، در صف مشرکان بر صورت سراقه، چون فریشتگان را بدید، دست از دست

او بگرفت و پشت [۴۰- پ]

به هزیمت داد. حارث گفت: یا سراقه؟ کجا می‌روی- در مثل اینکه حال! شرم نداری که ما را رها می کنی در چنین حال؟ گفت: تو آنچه من می‌بینم نمی‌بینی، و به هزیمت برفت و قوم به هزیمت او هزیمت گرفتند. چون به«۳» مکّه آمدند، گفتند:

سبب هزیمت، سراقه بود، و مردم را او هزیمت کرد. خبر به سراقه رسید، گفت:

شنیدم که شما که قریشی می گویید، من سبب هزیمت شما بودم، به خدای که من از رفتن شما خبر نداشتم و از قتال شما، و هزیمت شما به من رسید و من خود شما را ندیدم. گفتند: فلان روز نه تو آمدی و ما را وعدها دادی و غرور و گفتی: لا غالِبَ لَکُمُ الْیَومَ مِنَ النّاسِ وَ إِنِّی جارٌ لَکُم. سوگند خورد که: من از اینکه بی‌خبرم. چون جماعتی از ایشان پس از آن اسلام آوردند، بدانستند که آن ابلیس بوده است، و اینکه روایت صادق و باقر است«۴»- علیهما السّلام. قوله: نَکَصَ عَلی عَقِبَیهِ، ضحّاک گفت: ولّی مدبرا. نضر بن شمیل گفت: رجع القهقری. قطرب گفت و ابان بن تغلب که: هم از آن راه که آمد برفت، قال الشّاعر:

نکصتم علی اعقابکم یوم جئتم ترجّون«۵» أثقال«۶» الخمیس العرمرم

و قال عبد اللّه بن رواحه:

فلمّا رأیتم رسول الاله نکصتم ورائکم هاربینا

و قال زهیر:

---

(۱). آو، آج، بم، لب، آن: پس.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل، مج: در رسیدند.

(۳). همه نسخه بدلها: با.

(۴). همه نسخه بدلها بجز مل: باقر و صادق است مل: امام محمّد باقر و جعفر صادق است.

(۵). اساس: تزجون به قیاس نسخه مج، تصحیح شد.

(۶). مل، لب: انفال.

صفحه : ۱۲۹

هم یضربون حبیک البیض اذ لحقوا لا ینکصون اذا ما استلحوا و حموا

إِنِّی أَری ما لا تَرَون، حسن بصری گفت: جبریل را دید«۱» پیاده در پیش شتر رسول ایستاده و عنان او به دست گرفته، ابلیس او را بشناخت از او بترسید و بگریخت.

خلاف کردند در ظهور شیطان تا ایشان او را بدیدند ابو علی گفت و جماعتی گفتند از متکلّمان که: خدای تعالی صورت او بگردانید به معجزه حضرت رسول- علیه السّلام- و تشدید تکلیف بر مکلّفان و سبب خذلان کافران و نصرت مؤمنان، و اینکه وجهی درست است، و صحّت اینکه، قول باقر و صادق«۲» است- که از پیش برفت.

ابو القاسم بلخی و جماعتی دگر گفتند: به ظهور نبود به وسوسه بود و قول اوّل در اخبار ظاهرتر است، و بعضی انصار در مفاخرت اینکه روز می گفت:

و شفیر«۳» بدر اذ نردّ وجوههم جبریل تحت لوائنا و محمّد

قتاده گفت و محمّد بن اسحاق، ابلیس چون گفت: إِنِّی أَری ما لا تَرَوْنَ، راست گفت که او فریشتگان را می‌دید، و اینکه که گفت: إِنِّی أَخافُ اللَّهَ«۴» إِنِّی أَخافُ اللَّهَ«۶» إِنِّی أَعلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعلَمُونَ«۷» إِنِّی أَخافُ عَلَیکُم«۸» وَ وَعَدتُکُم فَأَخلَفتُکُم ...«۱»، و اگر قایلان اینکه اقوال اینکه احتیاط در حقّ پیغمبران و عصمت ایشان کردندی اولیتر بودی.]«۲» وَ اللَّهُ شَدِیدُ العِقابِ، اینکه، کلام خدای است، حکایت نیست از کلام ابلیس. خدای تعالی عقیب«۳» اینکه حکایت گفت: خدای سخت عقوبت است، سزاوار باشد که ابلیس و جز ابلیس از عقاب او بترسند. بعضی دگر گفتند از مفسّران: اینکه هم حکایت کلام شیطان است و اینکه به نسق کلام نماند«۴».

راوی خبر گوید طلحة بن عبید اللّه که، رسول- صلّی اللّه علیه و آله- گفت: هیچ روزی شیطان از آن ذلیلتر و صاغر«۵» تر نباشد که روز عرفه. و آن برای آن بود که، رحمت بی‌قیاس بیند«۶» که به گناهکاران امّت من فرود می‌آمد، الّا روز بدر که چون در نگرید جبریل را دید که در پیش فریشتگان می‌آمد آن روز بغایت ذلیل شد.

نَکَصَ عَلی عَقِبَیهِ [۴۱- ر]

وَ قالَ إِنِّی بَرِیءٌ مِنکُم إِنِّی أَری ما لا تَرَوْنَ- الایة.

إِذ یَقُولُ المُنافِقُونَ، روا بود که عامل در «اذ»، دو چیز بود یکی: ذاک، اذ یقول، ای کان ذاک و وقع ذلک وقت قول المنافقین. و وجه دیگر آن که: «اذکر»، یاد کن ای محمّد چون گفتند منافقان و آنان که در دل ایشان بیماری بود یعنی شرک و شکّ و نفاق، و آن جماعتی بودند از منافقان در مکّه که یقینی«۷» نبود ایشان را، با رسول هجرت نکردند به علّت آن که خویشان ما، ما را رها نمی‌کنند. چون قریش به بدر رفتند، با قریش به بدر آمدند چون قلّت مسلمانان و کثرت کافران دیدند. شکّشان زیادت شد به یکبارگی مرتّد شدند و روی به قتال رسول نهادند، و ایشان جماعتی بودند، منهم: قیس بن الولید بن المغیرة، و ابو قیس بن العاد«۸» بن المغیره، و الحارث بن

---

(۱). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۲.

(۲). اساس: ندارد از آج، افزوده شد.

(۳). لب: عقب.

(۴). اساس: به ماند، به قیاس نسخه بم، خوانده شد آو، آج، مل، مج، لب: به ماند آن: ماند.

(۵). مل: صغیرتر آو، آج، بم، آن: عاجزتر.

(۶). آو، مج: بینند.

(۷). اساس: بقیتی آو، آج، بم، لب، آن: یقین مل، مج: یقینی، با توجه به دو نسخه اخیر تصحیح شد. [.....]

(۸). مل: القادر لب: العادر در نسخه‌ها ظاهرا تصحیف و تحریفی صورت گرفته است. در برخی از تفاسیر از نوع: مجمع البیان شیخ طبرسی، و نیز در حاشیه تبیان شیخ طوسی ابو قیس بن فاکه نقل شده است. مرحوم شعرانی، متن را بر اساس سیره إبن هشام به الفاکه تصحیح کرده است.

صفحه : ۱۳۱

ربیعة«۱» بن الاسود بن المطّلب، و علیّ بن امیّة بن خلف، و العاص بن منبّه بن الحجّاج، و الولید بن عتبه، و عمرو بن امیّه، چون در

میان معرکه افتادند فریشتگان بر روی و پشت ایشان می‌زدند، فذلک قوله: وَ لَو تَری إِذ یَتَوَفَّی الَّذِینَ کَفَرُوا المَلائِکَهُ یَضرِبُونَ وُجُوهَهُم وَ أَدبارَهُم.

غَرَّ هؤُلاءِ، می گفتند در آن حال که به بدر حاضر آمدند که: بفریفته است و مغرور بکرده اینان را، یعنی مؤمنان را و صحابه رسول را دینشان. و غرور، اظهار نصیحت باشد با آن که غشّی در دل دارد. آنگه حق تعالی گفت ردّا علیهم: وَ مَن یَتَوَکَّل عَلَی اللّهِ هر که توکّل بر خدای کند و اعتماد، خدای تعالی عزیز است و غالب و قاهر، هیچ چیز او را غالب نباشد و حکیم است، اینکه قهر و غلبه جز به حکمت و صواب نکند.

آنگه گفت بر سبیل تعجّب: وَ لَو تَری و اگر تو بینی یا محمّد؟ إِذ یَتَوَفَّی الَّذِینَ کَفَرُوا المَلائِکَهُ، آن وقت و آن حال که فریشتگان جان از«۲» کافران برمی‌داشتند، یَضرِبُونَ وُجُوهَهُم، در جای حال است. و بیان کردیم که «توفّی» و «استیفاء» تمام بستدن باشد و «ایفاء، تمام دادن«۳» در آن حال بر رویها و پشتهای ایشان می‌زدند، و اینکه کنایت باشد عن جمیع الجسد، ای ما اقبل منهم و ما ادبر، و اینکه قول سعید جبیر است و مجاهد و إبن جریح.

عبد اللّه عبّاس گفت: مشرکان چون روی به مسلمانان کردندی، مسلمانان تیغ بر رویهایشان می‌زدندی، و چون پشت به هزیمت دادندی، فریشتگان در ایشان رسیدندی پشتهای ایشان به مقامع و سیاط می‌زدندی.

حسن بصری روایت کرد که، مردی گفت: یا رسول اللّه؟ من بر پشت ابو جهل اثر ضرب تازیانه دیدم، گفت: ذاک من ضرب الملائکهٔ، گفت: آن زخم فریشتگان بوده است.

حسین بن الفضیل گفت: ضرب الوجوه، عقوبت کفرشان بود و ضب الادبار، عقوب معاصیشان«۴». وَ ذُوقُوا، ای و یقولون لهم ذوقوا. و می گفتند ایشان را، یعنی

---

(۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها: ظاهرا در اینکه مورد هم تصحیف و تحریفی صورت گرفته است در برخی تفاسیر و سیره‌ها، حارث بن زمعهٔ، آمده است.

(۲). همه نسخه بدلها: آن.

(۳). همه نسخه بدلها: بدادن.

(۴). بم: معصیتهاشان، آو، آج، لب، آن: معصیتشان.

صفحه : ۱۳۲

فریشتگان کافران [را]«۱»: بچشی عَذابَ الحَرِیقِ عذاب دوزخ سوزنده. و فعیل، به معنی مفعل«۲» است، ای النّار المحرقهٔ، و اینکه در آخرت باشد. حسن بصری گفت:

اینکه، خزنه دوزخ گویند و در بعضی تفاسیر آمد که: فریشتگان مقامع آهنین داشتن«۳»، هر گه«۴» بر ایشان زدندی از جراحات ایشان آتش برافروختی، فذلک قوله: وَ ذُوقُوا عَذابَ الحَرِیقِ، و «ذوق»، کنایت باشد از مقاسات و مکابده«۵»، [قال الشّاعر]«۶»:

فذوقوا کما ذقنا غداهٔ محجّر من الغیظ فی اکبادنا و التّحوّب

و «ذوق»، در جای امتحان و اختبار استعمال کنند، یقول العرب: ارکب هذا الفرس و ذقه، و یقال: جرّبت فلانا و ذقت طعمته«۷» و یقال: کلّمت فلانا فذقت ما عنده، قال الشّماخ فی وصف قوس:

فذاق فاعطته«۸» من اللّین جانبا کفی«۹» و لها ان یغرق السّهم حاجز

و اصل او ذوق به دهن است، و هو ادراک الطّعم«۱۰» باللّهوات و اللّسان، و جواب «لو»، محذوف است لدلالهٔ الکلام علیه و مثله: لو رأیت فلانا و السّیاط تأخذه، و التّقدیر:

لرأیت منظرا هائلا، و حذف بلیغتر است اینکه جا از ذکر، برای آن که با حذف وجوه بسیار مظنون باشد [۴۱- پ]، و با ذکر یک وجه باشد.

قوله: ذلِکَ بِما قَدَّمَت أَیدِیکُم، «ذلک»، اشارت است به عذاب، گفت: اینکه عذاب که دیدند و چشیدند، به ظلم نیست، بِما قَدَّمَت، به آن است که دستهای شما تقدیم کرد. و اضافت فعل با آلت برای تحقیق اضافت فعل است با «ما»، برای آن که محال است که کسی فعل کند به آلت غیری، و علی هذا قولهم فی المثل: یداک اوکتا وفوک نفخ. و مراد به تقدیم فعل گذشته است، ای بما فعلت و کسبت و جعلته مقدّما له حتّی یقدم علیه للجزاء، و «با» برای مجازات است و بدل، [و ما]«۱۱»، موصوله است به معنی الّذی، و شاید که موصوفه باشد، ای باعمال قدّمتها، ایدیکم، و شاید که مصدری باشد، ای ذلک بتقدیم ایدیکم افعالها و معاصیها.

---

(۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۶- ۲). آو، آن: مفعال آج: مفاعل.

(۳). همه نسخه بدلها: داشتند.

(۴). آو، آج، بم، لب، آن که.

(۵). اساس: مکایده به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۷). آو، آج، بم: طعیمه.

(۸). اساس: اعطاه به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۹). اساس: بدی به قیاس نسخه آو و اتفاق نسخه‌ها، تصحیح شد.

(۱۰). آو، آج، بم، لب، آن الطعم. [.....]

(۱۱). اساس: ندارد از مل، افزوده شد.

صفحه : ۱۳۳

وَ أَنَّ اللّهَ لَیسَ بِظَلّامٍ لِلعَبِیدِ، «واو»، عطف است و معنی آن است که: و بان اللّه، و نیز برای آن که خدای بیدادگر نیست بر بندگان، برای آن که جزای عمل دادن بر وفق استحقاق عدل«۱» باشد، ظلم نباشد یعنی، تا بدانی که خدای به اینکه که کرد با ایشان، بر ایشان ظلم نکرد«۲».

[سوره الأنفال (۸): آیات ۵۲ تا ۶۶]

[اشاره]

کَدَأبِ آلِ فِرعَونَ وَ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم کَفَرُوا بِآیاتِ اللّهِ فَأَخَذَهُمُ اللّهُ بِذُنُوبِهِم إِنَّ اللّهَ قَوِیٌّ شَدِیدُ العِقابِ (۵۲) ذلِکَ بِأَنَّ اللّهَ لَم یَکُ مُغَیِّراً نِعمَةً أَنعَمَها عَلی قَومٍ حَتّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنفُسِهِم وَ أَنَّ اللّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۵۳) کَدَأبِ آلِ فِرعَونَ وَ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم کَذَّبُوا بِآیاتِ رَبِّهِم

فَأَهلَکناهُم بِذُنُوبِهِم وَ أَغرَقنا آلَ فِرعَونَ وَ کُلٌّ کانُوا ظالِمِینَ (۵۴) إِنَّ شَرَّ الدَّوابِّ عِندَ اللّهِ الَّذِینَ کَفَرُوا فَهُم لا یُؤمِنُونَ (۵۵) الَّذِینَ عاهَدتَ مِنهُم ثُمَّ یَنقُضُونَ عَهدَهُم فِی کُلِّ مَرَّةٍ وَ هُم لا یَتَّقُونَ (۵۶)

فَإِمّا تَثقَفَنَّهُم فِی الحَربِ فَشَرِّد بِهِم مَن خَلفَهُم لَعَلَّهُم یَذَّکَّرُونَ (۵۷) وَ إِمّا تَخافَنَّ مِن قَومٍ خِیانَةً فَانبِذ إِلَیهِم عَلی سَواءٍ إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ الخائِنِینَ (۵۸) وَ لا یَحسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُم لا یُعجِزُونَ (۵۹) وَ أَعِدُّوا لَهُم مَا استَطَعتُم مِن قُوَّةٍ وَ مِن رِباطِ الخَیلِ تُرهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللّهِ وَ عَدُوَّکُم وَ آخَرِینَ مِن دُونِهِم لا تَعلَمُونَهُمُ اللّهُ یَعلَمُهُم وَ ما تُنفِقُوا مِن شَیءٍ فِی سَبِیلِ اللّهِ یُوَفَّ إِلَیکُم وَ أَنتُم لا تُظلَمُونَ (۶۰)

وَ إِن جَنَحُوا لِلسَّلمِ فَاجنَح لَها وَ تَوَکَّل عَلَی اللّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ العَلِیمُ (۶۱)

وَ إِن یُرِیدُوا أَن یَخدَعُوکَ فَإِنَّ حَسبَکَ اللّهُ هُوَ الَّذِی أَیَّدَکَ بِنَصرِهِ وَ بِالمُؤمِنِینَ (۶۲) وَ أَلَّفَ بَینَ قُلُوبِهِم لَو أَنفَقتَ ما فِی الأَرضِ جَمِیعاً ما أَلَّفتَ بَینَ قُلُوبِهِم وَ لکِنَّ اللّهَ أَلَّفَ بَینَهُم إِنَّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ (۶۳) یا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَسبُکَ اللّهُ وَ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ المُؤمِنِینَ (۶۴) یا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَرِّضِ المُؤمِنِینَ عَلَی القِتالِ إِن یَکُن مِنکُم عِشرُونَ صابِرُونَ یَغلِبُوا مِائَتَینِ وَ إِن یَکُن مِنکُم مِائَةٌ یَغلِبُوا أَلفاً مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِأَنَّهُم قَومٌ لا یَفقَهُونَ (۶۵) الآنَ خَفَّفَ اللّهُ عَنکُم وَ عَلِمَ أَنَّ فِیکُم ضَعفاً فَإِن یَکُن مِنکُم مِائَةٌ صابِرَةٌ یَغلِبُوا مِائَتَینِ وَ إِن یَکُن مِنکُم أَلفٌ یَغلِبُوا أَلفَینِ بِإِذنِ اللّهِ وَ اللّهُ مَعَ الصّابِرِینَ (۶۶)

[ترجمه]

چون خوی آل فرعون و آنان که پیش ایشان بودند کافر شدند به آیات خدای، بگرفت ایشان را خدای به گناههای ایشان که خدای قادر«۳» و سخت عقوبت است.

آن به آن است که خدای نباشد بگرداننده نعمتی را که کرده باشد بر قومی تا بگردانند آنچه به ایشان باشد، و بدرستی که خدای شنوا و داناست.

[۴۲- ر]

چون خوی آل فرعون و آنا [ن که]«۴» از پیش ایشان بودند دروغ«۵» داشتند به آیات خدایشان«۶»، هلاک کردیم ایشان را به گناهانشان و غرقه کردیم آل فرعون را و همه بودند ستمکاران.

بدرستی که بترین جانوران«۷» نزدیک خدای، آنانند که کافر شدند، پس ایشان ایمان نیارند.

آنان که پیمان بستدی از ایشان، پس می‌شکنند«۸» پیمان خویش را در هر باری، و ایشان نمی‌ترسند.

اگر یابی

---

(۱). اساس: عذاب به قیاس آو، و اتفاق نسخه‌ها، تصحیح شد.

(۲). آو، آج، بم، لب، آن قوله تعالی.

(۳). آج، لب: بنیروست.

(۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۵). آو، آج، بم، لب، آن: به دروغ.

(۶). آو، بم پس.

(۷). آو، بم، آن: چهارپایان مج: روندگان آج، لب: جنبندگان.

(۸). آو، مج: می‌بشکافتند.

صفحه : ۱۳۴

ایشان را در کارزار به ایشان را که پس ایشان باشند تا بود که ایشان اندیشه کنند.

[۴۲- پ]

و اگر نترسی از [قومی خ]«۱» یانتی بینداز به ایشان بر راستی«۲»، بدرستی که خدای دوست ندارد خیانت کنندگان را.

«۳»

و گمان مبر [ند]«۴» آنان که کافر شدند که سبق برده‌اند که ایشان عاجز نکنند.

[و]«۵» بسازید«۶» برای ایشان آنچه توانید از نیرو و از بازبستن اسپان بترسانی به آن دشمن خدای را و دشمن شما را و دیگران از فرود ایشان ندانید ایشان را، خدای داند ایشان را و آنچه نفقه کنید از چیزی در راه خدای تمام بدهند شما را و بر شما بیداد نکنند.

و اگر میل کنند به صلح«۷» میل کن به آن و توکّل کن بر خدای که او شنواست و داناست.

[۴۳- ر]

و اگر خواهند که بفریبند

[تو را]«۸»، بدرستی که بس باشد تو را خدای، او آن خدای است«۹» قوّت کرد تو را به یاری او«۱۰» و به مؤمنان.

و جمع کرد«۱۱» میان دلهای ایشان اگر نفقه کنی تو آنچه در زمین است بجمله، جمع نتوانستی کردن«۱۲» میان دلهای ایشان، و لکن

(۸- ۵- ۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۲). آج، لب: بر آشکارا همواری.

(۳). اساس و جمیع نسخ: تحسبنّ به قیاس قرآن مجید تصحیح شد.

(۴). به قیاس با معنی کلمه، آورده شد.

(۶). آو، بم، مج، آن: ساز کنی/ ساز کنید. [.....]

(۷). آج، لب: سوی آشتی.

(۹). مج که.

(۱۰). آج، لب: خود.

(۱۱). آج، لب: پیوستگی افگند.

(۱۲). آج، لب: نتوانستی پیوستن.

صفحه : ۱۳۵

خدای جمع کرد«۱» میان ایشان، که او غالب«۲» است، محکم کار است.

ای پیغامبر؟ بس است تو را خدای و آنان که پسر و تو باشند از مؤمنان.

[۴۳- پ]

ای پیغامبر گرم بکن مؤمنان را بر کارزار اگر باشند از شما بیست مرد صبر کنندگان غلبه کنند دویست را، و اگر از شما«۳» صد، غلبه کنند هزار را از آنان که کافر شدند، به آن که ایشان گروهی‌اند که نمی‌دانند«۴».

اکنون تخفیف کرد«۵» خدای از شما و دانست که در شما ضعیفانند«۶» اگر باشند از شما صد صابر، غلبه کنند دویست را، و اگر باشند از شما هزار، غلبه کنند دو هزار را به فرمان خدای، و خدای با صابران است.

قوله: کَدَأبِ آلِ فِرعَون«۷»، محلّ «کاف»، رفع است به آن که خبر مبتدا«۸» ست، و تقدیر آن است که: دأبهم کدأب آل فرعون، ای عادتهم مثل عادت آل فرعون. و «دأب»، عادت و طریقت باشد، یقال: ما زال ذلک دأبه و دینه و دیدنه، ای عادته و طریقته. عبد اللّه عبّاس گفت: کفعل آل فرعون. ضحّاک گفت: کصنعهم. مجاهد و عطا گفتند: کسنّتهم. یمان گفت: کمثالهم، یعنی اهل بدر همان کردند و همچنان کردند که آل فرعون، لا جرم با ایشان همان کردند که با آل فرعون کردند از عذاب و نکال. کسائی گفت: کشأن آل فرعون، یعنی چنان که ایشان کفر آوردند و جحود کردند، اینان همان کردند. اخفش و مؤرج گفتند: کعادهٔ آل فرعون، و قال خداش بن زهیر العامری:

و ما زال ذاک الدّأب حتّی تخاذلت هوازن و ارفضّت سلیم و عامر

---

(۱). آج، لب: پیوستگی افگند.

(۲). آج، لب: استوارکار.

(۳). لب باشد.

(۴). آج، لب: اندر نیابند.

(۵). آو، بم، لب، آن: سبک کرد.

(۶). آج، لب: سستی است.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل الایه.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: که مبتداست.

صفحه : ۱۳۶

و آل فرعون، قوم او و اهل دین او بودند، برای آن که آل خوانند ایشان را که، امرهم کان یؤل الیه ای یرجع من آل اذا رجع. و گفته‌اند: اهل باشد، «ها» را بدل کردند به «الف»، و اینکه از جمله ابدال است. وَ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم و آنان که پیش ایشان«۱» بودند از جمله کافران، به آیات خدای کافر شدند، فَأَخَذَهُمُ اللّه بِذُنُوبِهِم خدای ایشان را به گناه ایشان بگرفت چنان که اینان را به گناه«۲» اینان که خدای

[تعالی]«۳» قادر است و سخت عقوبت.

ذِلکَ بِأَنَّ اللّه لَم یَکُ مُغَیِّراً، «ذلک»، اشارت است بدان عذاب و نقمت که فرمود با قریش در غزات بدر گفت آن، و ذِلکَ، اشارت است [۴۴- ر]

به دورتر و «ذاک» به نزدیکتر. آن، به سبب آن بود که خدای تعالی هیچ نعمت که بر قومی کرده باشند بنگرداند و به نقمت بدل نکند مگر آنگه که ایشان نیّت و فعل گردانند.

کلبی گفت: اهل مکه را خواست که ایشان را نعمت چنین فرمود که: ... أَطعَمَهُم مِن جُوعٍ وَ آمَنَهُم مِن خَوف«۴» ذِلکَ، در محلّ رفع است به ابتدا و بِأَنَّ اللّه، در جای خبر اوست و خبر [بر]«۷» حقیقت محذوف است، و تقدیر آن است که: ذلک واقع کائن بانّ اللّه لم یک.

«نون»، در حال جزم از کان بیفگنند و از اخوات او چون، صان یصون، و خان یخون نیفگنند برای کثرت استعمال را، و برای آن که کان از امّهات افعال است، چون کان به معنی وقع و حدث باشد، هیچ فعل نبود و الّا در او معنی وقوع و حدوث باشد، نبینی که قام و

قعد و اکل و شرب- همه را- معنی آن است که: حدث قیام و قعود و أکل و شرب، و دیگر افعال چنین نیست، برای اینکه گویند: لم یک، و نگویند: لم یص و لم یخ فی لم یصن و لم یخن. حَتّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنفُسِهِم، حق تعالی

---

(۱). پیش ایشان/ پیش از ایشان. [.....]

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: گناهان.

(۷- ۳). اساس: ندارد به قیاس آو و اتفاق نسخ افزوده شد.

(۴). سوره قریش (۱۰۶) آیه ۴.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج نعمت.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مج: نقل.

صفحه : ۱۳۷

در اینکه آیت بیان عدل خود کرد و رد کرد بر جمله مجبّران و قدریان، گفت: من که خدایم، نعمتی [که]«۱» مبتدا کرده باشم بر سبیل تفضّل با بندگان خود، از کرم خود روا ندارم که آن نعمت بر ایشان بگردانم و بدل کنم تا آن که ایشان حال بر خود بگردانند، و به جای شکر نعمت، کفران کنند و به جای اعتراف جحود. و آن خدای که از کرم روا ندارد که ناواجب نامستحق از بنده بگرداند الّا عند جحود و کفر او تا از او باشد، کی روا دارد که بنده را به گناه ناکرده یا به فعلی که آفریده باشد یا به چیزی که بنده را در آن صنعی نباشد بگیرد و عقوبت کند؟ و اینکه آیت دلیل فضل و عدل اوست«۲»- تعالی عن الظّلم علوّا کبیرا. وَ أَنَّ اللّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ و خدای تعالی شنوا و داناست.

کَدَأبِ آلِ فِرعَونَ وَ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم کَذَّبُوا بِآیاتِ رَبِّهِم چون عادت و طریقت و صنیع«۳» آل فرعون و آنان که پیش از او بودند که به آیات ما تکذیب کردند از انواع کفّار، ما ایشان را هلاک کردیم به گناهشان«۴»، بهری را به آب و بهری را به آتش و بهری را به خسف و [بهری را به نسخ و]«۵» بهری را به مسخ و بهری را به رجفه و بهری را به باد و بهری را به صیحهٔ و بهری را به تیغ. وَ أَغرَقنا آلَ فِرعَونَ و آل فرعون را غرق کردیم. وَ کُلٌّ کانُوا ظالِمِینَ و همه ظالم و بیدادگر بودند، و اینکه آیت نیز دلیل عدل است دو جای یکی آن که گفت: فَأَهلَکناهُم بِذُنُوبِهِم ما ایشان را به گناه ایشان هلاک کردیم، و اینکه جزا بر عمل باشد و عقاب به استحقاق، و دگر: وَ کُلٌّ کانُوا ظالِمِینَ گفت: همه ظالم بودند، چون حق تعالی ظلم از خود نفی کرد و حوالت به کافران«۶» و ظالمان کرد، از ایشان«۷» کافرتر و ظالم‌تر آن بود که از ایشان نفی کند و به خدای حوالت کند.

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ «شرّ» نقیض خیر«۸» باشد، و گفته‌اند: «شرّ»«۹»، مضرّتی«۱۰» باشد عظیم و خیر هر«۱۱» منفعتی باشد تمام. و اصل شرّ، اظهار بود و قیل الشّرّ الرّمی

(۵- ۱). اساس: ندارد به قیاس نسخه آو، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها و قد.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز آج و لب: صنع.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مج: گناهانشان.

(۶). همه نسخه بدلها کرد.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: و ظالمان ایشان.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: نقیض الخیر.

(۹). همه نسخه بدلها هر.

(۱۰). آو، آج، بم، لب، آن: ضرری مل: ضرّی. [.....]

(۱۱). اساس: به هر به قیاس نسخه مل، تصحیح شد.

صفحه : ۱۳۸

بالمکاره کشرر النّار، و اصل او نیز اظهار باشد برای آن که شرر آتش چون از او می‌جهد ظاهر می‌شود، و منه قول الشّاعر:

و]«۱» حتّی اشرّت بالأکفّ المصاحف

ای، اظهرت و نشرت، و حق تعالی گفت: بترین جانوران بنزدیک خدای تعالی، کافرانند. و برای آن دوابّ خواند ایشان را که، ایشان بمثابت چهارپایانند، فی قوله: أُولئِکَ کَالأَنعامِ بَل هُم أَضَلُّ«۲»الَّذِینَ عاهَدتَ مِنهُم آنان که تو با ایشان عهد کردی از جمله اینکه کافران پس عهد تو می‌شکافند«۳» هر باری و از خدای نمی‌ترسند در نقض عهد. مفسّران گفتند که:

آیت در بنی قریظه آمد که با رسول عهد کردند که بازو«۴» قتال نکنند و کس را بر او یاری ندهند، عهد او بشکستند یکبار و مشرکان مکّه را به سلاح یاری دادند. چون رسول کس فرستاد به ایشان و ملامت کرد ایشان را«۵»، گفتند: ما را فراموش بود.

دگر باره روز خندق عهد بشکافتند«۶» و به مکّه آمدند و با مشرکان همدست شدند و با رسول کارزار کردند، خدای تعالی گفت: ثُمَّ یَنقُضُونَ عَهدَهُم فِی کُلِّ مَرَّةٍ.

آنگه حق تعالی گفت: فَإِمّا تَثقَفَنَّهُم فِی الحَربِ اگر ایشان را در کارزار بیابی«۷» و ملاقات باشد تو را با ایشان و به دست تو افتند، فَشَرِّد بِهِم مَن خَلفَهُم.

عبد اللّه عبّاس گفت: نکل بهم من خلفهم ایشان را به نکال دیگران کن. سعید جبیر گفت: انذر بهم به ایشان بترسان آنان را که از پس ایشان باشند. و بعضی دگر گفتند: فرّق بهم بپراگن به ایشان، کاری کن که دیگران از تو پراگنده شوند و بگریزند. عطا گفت: اثخن فیهم القتل قتل در ایشان شایع کن تا دیگران عبرت گیرند. قتّیب«۸» گفت: سمّع بهم بشنوان به ایشان، یعنی کاری کن با ایشان که باز گویند، و انشد«۹»:

---

(۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۲). سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۹.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: شکستند.

(۴). بازو/ باز او/ با او.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مج ایشان.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: بشکستند.

(۷). مل، مج: بیابید.

(۸). آج: قبطی.

(۹). مل: قال الشّاعر.

صفحه : ۱۳۹

اطوّف فى الأباطح كلّ يوم مخافة ان يشرّد بى حكيم

و «تشريد»، تطريد باشد و تفريق و تبديد، و ناقة شرود، اى نفور. و عبد اللّه مسعود خواند به «ذال» معجم، و گفتند: معنى يكى باشد. و قطرب گفت: به «ذال»، تنكيل باشد و به «دال» تطريد و تفريق، [مَن خَلفَهُم]،«۱» آنان را كه از پس ايشان آيند. و اعمش خواند در شاذّ: فشرّد بهم من خلفهم، بر آن كه «من» حرف جرّ باشد، و مفعول از كلام محذوف بود. المعنى شرّد اعداك من خلفهم، لَعَلَّهُم يَذَّكَّرُونَ، اى يتذكّرون تا باشد كه انديشه كنند اينان [و]«۲» نقض عهد نكنند.

وَ إِمّا تَخافَنَّ اگر ترسى«۳» تو يا محمّد؟ وجه خوف گفتيم و باز نموديم كه از باب ظنّ است اگر گمان بريد، و گفته‌اند: اينكه ظن، به معنى علم است، و فعل مضارع را با نون تأكيد بنا كنند بر فتح چون فعل مذكّرى باشد و اگر جمع مذكّر باشد بر ضمّ بنا كنند و اگر فعل مؤنّثى مخاطب باشد بر كسره. اگر ترسى كه قومى خيانتى كنند از نقض عهد به امارتى كه تو را پيدا شود چنان كه بنو قريظه كردند و خيانت نقض عهد باشد در آنچه امين كرده باشند«۴» او را بر آن، يقال: خانه يخونه خونا و خيانة و اختانه، ايضا و: خوّنه اذا نسبه الى الخيانة. فَانبِذ إِلَيهِم عهد ايشان [با ايشان]«۵» انداز و «نبذ»، انداختن باشد، و منه: النبيذ فعيل بمعنى مفعول لأنّه ينبذ فى الحب. اى«۶» يطرح، قال«۷»:

نبذك نعلا اخلقت من نعالكا

على سواء بر راستى. در او دو قول گفتند: يكى: على استواء، تا ايشان نيز دانند كه تو حرب ايشان مى‌سگالى، گمان نبرند كه تو بر عهدى و تو بر حرب باشى. آنگه ساز نكنند، اينكه مانند عذرى باشد. و اينكه سويّت در علم باشد، يعنى تا ايشان از تو آن دانند كه تو از ايشان دانى بر سويّت. و قولى ديگر آن است كه: عَلى سَواءٍ، اى على عدل، قال الرّاجز:

فاضرب وجوه الغدّر الاعداء حتّى يجيبوك الى السّواء

(۵- ۲- ۱). اساس: ندارد به قياس نسخه آو و اتفاق نسخ افزوده شد.

(۳). اساس: ترسند به قياس نسخه آو و اتفاق نسخ تصحيح شد.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مج و لب: ايمن كرده باشد.

(۶). مل: و. [.....]

(۷). مل شعر.

صفحه : ۱۴۰

اى، الى العدل. و ميانه كار را «سواء» گويند، لاستوائه الى الطّرفين، قال اللّه تعالى: فِى سَواءِ الجَحِيمِ«۱»، اى فى وسطها، و قال حسّان:

يا ويح انصار النّبىّ و رهطه

بعد المغيّب فى سواء الملحد

اى، فى وسط الملحد و «سوى» و «سوى» لغتان فى سواء، قال اللّه تعالى: مَكاناً سُوىً«۲»هذه ما «۴» و الفزر [۴۵- ر]

ولید مسلم«۵» گفت: علی مهل بر آهستگی، و اینکه لغت معروف نیست. اگر گویند، چگونه روا باشد که اینکه نقض عهد رسول- علیه السّلام- بر ظنّ و خوف بود!

گوییم: بر قول آن که ظن را بر علم تفسیر کرد، اینکه سؤال لازم نباشد، و بر قول آن که ظن گفت: لا بد ظنّی باشد عن امارهٔ صحیحهٔ. و آنچه راجع باشد با منافع و مضارّ، ظن قایم مقام علم باشد در او، چون از ایشان فعلی بیند که دلیل نقض عهد و خیانت کنند تا«۶» تا امارات آن باشد روا باشد او را و جز او را نبذ عهد کردن عقلا و شرعا. إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ الخائِنِینَ که خدای تعالی خیانت کنندگان را دوست ندارد و مرید نفع و ثواب ایشان نباشد، چه ایشان مستحقّ عقاب و اهانت و استخفاف باشند. و اینکه آیت در بنی قریظه فرود آمد. و واقدی گفت: در بنی قینقاع آمد و به اینکه آیت رسول- علیه السّلام- به زبر«۷» حصن ایشان رفت و بازیشان«۸» قتال کرد.

وَ لا یَحسَبَنَّ«۹» الَّذِینَ، و الّذین فاعل او باشد و مفعول اوّل مقدّر باشد، ای لا یحسبنّ الّذین کفروا و انفسهم سابقین لنا نباید تا کافران پندارند خود را که از ما سبق توانند بردن.

و وجهی دیگر در او آن است که: فاعل در او مضمر باشد«۱۰»، تقدیر آن باشد که:

---

(۱). سوره صافّات (۳۷) آیه ۵۵.

(۲). سوره طه (۲۰) آیه ۵۸.

(۳). مل شعر.

(۴). اساس: غیلان به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۵). مل، مج: ولید بن مسلم.

(۶). لب: یا .

(۷). مل، مج: به زیر آو، آج، بم، لب، آن: بر.

(۸). بازیشان/ باز ایشان/ با ایشان.

(۹). اساس و دیگر نسخه بدلها: تحسبنّ با توجه به متن قرآن مجید تصحیح شده نیز رک: آیه ۵۹ و زیر نویس آن از همین سوره.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج و.

صفحه : ۱۴۱

لا یحسبنّ النّبیّ و المؤمنون الکافرین سابقین لنا، فاعل مقدّر باشد، و کافرین مفعول اوّل، و سابقین مفعول دوم.

و وجهی دیگر آن است که: «ان»، تقدیر کنند و هی المخفّفهٔ«۱» من الثّقیله، و تقدیر «انّ» باشد، و لا یحسبنّ الّذین کفروا ان سبقوا، ای انّهم سبقونا. و هر کجا «انّ» با اسم و خبر در جای مفعول [حسب و اخوات او افتد]«۲»، قایم مقام هر دو مفعول او باشد، یقول: حسبت انّ زیدا منطلق- و اخوات او«۳»، و المعنی حسبت زیدا منطلقا«۴»، و مثله قوله: الم، أَ حَسِبَ النّاسُ أَن یُترَکُوا أَن یَقُولُوا آمَنّا«۵» الَّذِینَ، مفعول اوّل باشد و سَبَقُوا مفعول دوم. گفت: مپندار و گمان مبر که آنان که کافر شدند مرا سبق توانند بردن یا از من بتوانند گریخت«۶»، و مفعول محذوف است، لدلالهٔ الکلام علیه، و التّقدیر: سبقوا اللّه، و مثله فی اللّفظ و المعنی قوله: أَم حَسِبَ الَّذِینَ یَعمَلُونَ السَّیِّئاتِ أَن یَسبِقُونا ساءَ ما یَحکُمُونَ«۷» إِنَّهُم لا یُعجِزُونَ، جمله قرّاء، إِنَّهُم خوانند به کسر همز«۸» علی الابتداء و الاستیناف. و اهل شام خواندند: «انّهم» بالفتح«۹» گفتند: «لا»، صله است و تقدیر آن باشد: انّهم یعجزون، ای یعجزون اللّه، و اینکه«۱۰»، بدل سبقوا باشد، ای لا یحسبنّ الکافرین سابقین اللّه معجزین له. و مورد آیت، وعید و تهدید است، گفت: گمان مبر که اینکه کافران از پیش

من بشونـد یا مرا عاجز کننـد یا از قبضه قدرت من بیرون توانند شد، بل اسـیر و گرفته من‌اند و در ملک و ملک من‌اند و از من فایت نه‌انـد، هر گه که خواهم ایشـان را گرفتـار توانم کردن و جزا دادن«۱۱» ایشان را بر وفق عمل ایشان. و حسـبان، ظنّ باشـد و حسـبان حساب باشد، یقال«۱۲»: حسبت الشّئ احسبه و احسبه

---

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: هی آن المخفّفه.

(۲). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۳). عبارت «و اخوات او»، در هیچ یک از نسخه‌ها نیامده است. [.....]

(۴). اساس: مطلقا، به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۵). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۱ و ۲.

(۶). همه نسخه بدلها، گریختن.

(۷). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۴.

(۸). اساس: هم به قیاس نسخه آو، تصحیح شد آج، بم، لب، آن: همزه.

(۹). آو: به فتح همز آج، بم، لب، آن: به فتح همزه و.

(۱۰). آو، آج، بم، آن: ان.

(۱۱). آو، آج، بم، لب، آن: داد.

(۱۲). عبارت پس از یقال، در نسخه‌های مختلف متفاوت است. متن با تقدّم و تأخّر کلمات منظم شد.

صفحه : ۱۴۲

حسـبانا و محسـبهٔ و محسـبهٔ، و حسـبت الحساب احسـبه حسابا و حسبا و حسبانا. حسن بصری گفت: لا یُعجِزُون، ای لا یفوتون اللّه از خدای فایت نباشد«۱».

آنگه مؤمنان را گفت: وَ أَعِـدُّوا لَهُم ساز کنی از برای ایشان از آلات کارزار از آنچه بتوانی و اسبان و آنچه حاجت باشـد به آن در کارزار. و استطاعت معنیی باشد که جوارح به آن متطاول باشد فعل را«۲» با زوال موانع. و اصل او، طاعت باشد، و قوله:

مِن قُوَّةٍ قیـل: اراد من رمی. ذکره الفرّاء و رواه عقبهٔ بن عامر عن النّبی- علیه السّـلام- [ذ]«۳» کره الطّبری، گفتنـد: تیر انداختن است. عکرمه گفت: مراد حصنهاست. وَ مِن رِباطِ الخَیلِ، گفتند: «رباط»، بستنی است«۴» خوارتر از عقد، و «رباط»، مرابطه باشد. و «رباط»، نام آن رسن باشد که اسب را دو ببندند و «رباط» نام [۴۵- پ]

آن جای باشد که ایشان«۵» را آن جا ببندند، و «رباط»، مصدر است اجرا کنند بر اسبان، قال الشّاعر:

[و]«۶» انّ الرّباط النکد من آل داحس ابین«۷» فما«۸» یفلحن یوم رهان

تُرهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللّهِ وَ عَدُوَّکُم که به آن بترسانی دشـمن خدای را و دشـمن خود را، و الرّهب و الرّهبهٔ: الخوف، الارهاب و التّرهیب: الاخافهٔ، و الاسترهاب، الارهاب«۹» ایضا. وَ آخَرِینَ مِن دُونِهِم و جماعتی دیگر را که جز ایشانند، که شما«۱۰» ایشان را ندانی، خدای داند ایشان را، و اینکه عطف است علی: عَدُوَّ اللّهِ وَ عَدُوَّکُم، و در آن که مراد به اینان کیستند پنج قول گفتند:

مجاهـد گفت: بنی قریظه‌انـد. سـدّی گفت: اهـل پارس‌انـد. حسن بصـری گفت و إبن زیـد: منافقاننـد. طبری گفت: جنّیاننـد. جبّائی گفت: بر عموم است، یعنی هر دشمنی که تو دشمنی او ندانی و خدای داند که او دشمن شماست. و «علم»، به

---

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: نباشند.

(۲). مل: کردن فعل را.

(۳). از آو، افزوده شد.

(۴). آو، آج، بم، لب، آن: بستن باشد.

(۵). مل، مج: اسبان. [.....]

(۶). هیچ کدام از نسخه‌ها ندارد به قیاس متن چاپی مرحوم شعرانی و مآخذ دیگر آورده شد.

(۷). اساس و دیگر نسخه بدلها: کنون به قیاس متن چاپی مرحوم شعرانی و مآخذ دیگر آورده شد.

(۸). اساس: کما به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۹). اساس و دیگر نسخه بدلها: الرّهب متن با توجّه به منابع لغت و تفسیر تصحیح شد.

(۱۰). اساس و دیگر نسخه بدلها: تو به قیاس با مفهوم آیه و معنی آن در صفحات گذشته تصحیح شد.

صفحه : ۱۴۳

معنی معرفت است، قال الشّاعر:

فانّ اللّه یعلمنی و وهبا و انّا سوف یلقاه کلانا

و برای آن گفتیم که «علم» به معنی معرفت است که متعدّی است به یک مفعول. وَ ما تُنفِقُوا مِن شَیءٍ فِی سَبِیلِ اللّهِ [«ما»، جزای است و آنچه هزینه کنی از چیزی، یعنی از مالی. و چیز آن جا مال است. فِی سَبِیلِ اللّهِ]«۱» در راه خدای تعالی. یُوَفَّ إِلَیکُم ثواب آن تمام به شما دهند و هیچ ظلمی و نقصانی نکنند شما را.

قوله: وَ إِن جَنَحُوا لِلسَّلمِ فَاجنَح لَها، گفت: و اگر چنان باشد که اینکه ناقضان عهد از بنی قریظه و جز ایشان میل کنند با صلح، تو نیز میل با صلح کن. و سلّم و سلّم، لغت است، و سلّم هم لغت است در او، و کسر، قراءت ابو بکر عن عاصم است، و فتح قراءت باقی قرّاء است، و به فتح «سین» و «لام» هیچ مقری نخواند، جز که لغت است و معنی هر سه مسالمه و مصالحه باشد. برای اینکه تأنیث کرد آن را، و گفت: فَاجنَح لَها، قال الشّاعر فی السّلم بمعنی المصالحه:

انائل انّنی سلّم لاهلک فاقبلی سلمی

ای صلحی، و سلّم سلف باشد، و سلام استسلام باشد. و سلّم، درختی است در بادیهٔ، الواحده سلمه. و الجنوح، المیل، یقال: جنح الیه یجنح جنوحا، و منه:

الجناح، ای المیل الی الإثم. و منه، الجناح. کجناح الطّائر، لأنّه یمیل به الی جانب. و در آیت دلیل نیست بر آن که چون کفّار صلح کنند رسول را یا امام را واجب است اجابت کردن، بل روا بود که مصلحت در خلاف صلح باشد. و بر اینکه قول امر حمل نباید کردن بر وجوب و اگر چه ظاهر اوامر قرآن حمل باید کردن بر وجوب. از اینکه قاعده عدول باید کردن به دلیل، و آن اجماع اهل البیت است، یا باید گفتن که: آیت مخصوص است به بنی قریظه، و اینکه حکم مطرّد نیست اعنی وجوب صلح در همه طالبان«۲» صلح بل ما«۳» راه النّبیّ و الامام المعصوم. و بعضی مفسّران گفتند: آیت منسوخ است بقوله: فَاقتُلُوا المُشرِکِینَ حَیثُ وَجَدتُمُوهُم«۴» فَاقتُلُوا المُشرِکِینَ، سوره توبه (۹) آیه ۵.

صفحه : ۱۴۴

حقّ اهل کتاب است از بنی قریظه و النّضیر، دگر آن که: فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکِینَ«۱» در سنه تسع فرو آمده است و پس از آن با اهل نجران صلح کرد بر دو هزار حلّه، که هزار در صفر بدهند و هزار در رجب، پس در آیتین تنافی نیست و آنچه در او دعوی نسخ کردند، ناسخ پیش از منسوخ فرود آمد و اینکه هر دو معنی مانع باشد از نسخ. و نسخ قول حسن بصری است و قتاده. وَ تَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ و اعتماد بر خدای کن و کار بازو«۲» گذار، إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ که او خدای شنوا و داناست شنواست دعای دعاکنان را، و عالم است به مصالح ایشان.

وَ إِنْ یُرِیدُوا أَنْ یَخْدَعُوکَ و اگر خواهند تا بفریبند تو را بنی قریظه به اظهار صلح و خدیعت اظهار امری محبوب باشد برای حصول مراد خود با ابطان«۳» خلاف آن، و اصل او تباهی باشد من قول الشّاعر:

یّب الرّیق اذا الرّیق خدع

ای فسد. فَإِنَّ حَسْبَکَ اللَّهُ بس است تو را خدای- عزّ و جلّ- یعنی، دل از آن تنگ مدار و به نصرت [۴۶- ر] ایشان چشم مدار و از خذلان و خدع ایشان اندیشه مکن که خدای- جلّ جلاله- ناصر تو بس باشد. هُوَ الَّذِی أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِینَ او آن خدای است که تو را قوّت داد به یاری و نصرت خود و متابعت مؤمنان- من الاید، و هو القوّة.

وَ أَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِهِمْ جمع کرد«۴» میان دلهای ایشان و اگر تو هر چه در زمین خرج کنی و کردی نتوانستی میان دلهای ایشان جمع کردن و لکن خدای تعالی جمع کرد و الف«۵» داد. بیشتر مفسّران گفتند: مراد آن عداوت است که میان اوس و خزرج بود و در وقعه سمیر«۶». خدای تعالی به برکت رسول- علیه السّلام- برداشت آن از میان ایشان به اسلام، و مودّت پدید آورد و چون برادران شدند چنان که فرمود:

فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً«۷» فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکِینَ. سوره توبه (۹) آیه ۵.

(۲). بازو/ باز او/ با او.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل، مج، لب: ابطال.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مج: و جمع کرد.

(۵). آج، مل، لب: الفت. [.....]

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج حاطب.

(۷). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۳.

(۸). همه نسخه بدلها: باشد.

صفحه : ۱۴۵

الفت از قبل خدای باشد و ما را در آن صنعی«۱» نیست، إِنَّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ او غالب است و محکم کار.

یا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُکَ اللَّهُ وَ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ، آنگه خدای تعالی بر جمله رسول را تسلیت داد و تقویت دل به اینکه آیت، گفت: از روی نصرت من تو را کفایت کنم«۲» و از مؤمنانی که پسروان تواند. و در تفسیر اهل البیت- علیهم السّلام- آمد که: مراد به آیت، امیر المؤمنین علی است- علیه السّلام- و ظواهر اخبار و سیر شاهد اینکه قول است برای آن که مستفاد آیت نصرت است، و آن نصرت که بعد تأیید اللّه تعالی، رسول را و دین خدای را از امیر المؤمنین بود از کس نبود، بدیع نبود که آیت خاص باشد به او.

و در معنی آیت و اعراب مَن دو قول گفتند یکی آن که: محلّ او رفع بود عطفا علی اسم اللّه تعالی و اینکه اعراب بر اینکه معنی آید«۳» که گفتیم. و قولی دیگر، گفتند آن که: محلّ او نصب است عطفا علی محلّ الکاف، و محلّه منصوب بوقوع الفعل [علیه]«۴»، و ان کان فی الظّاهر مجرورا بالاضافهٔ، و التّقدیر: حسبک اللّه و حسب من اتّبعک، علی معنی یکفیک اللّه و یکفی من اتّبعک، و مثله قوله: إِنّا مُنَجُّوکَ وَ أَهلَکَ«۵»یا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَرِّضِ المُؤمِنِینَ عَلَی القِتالِ، آنگه خطاب کرد با رسول- علیه السّلام- و او را فرمود: تا حث کند و ترغیب افگند [مؤمنان را بر قتال و کارزار.

و اصل کلمه از «حرض» باشد، و هو الهلاک، یعنی حث کند]«۷» او را و حمل بر کاری که اگر او خلاف آن کند نماید او را که هلاک خواهی شدن«۸»، من قوله تعالی: حَتّی تَکُونَ حَرَضاً أَو تَکُونَ مِنَ الهالِکِینَ«۹» إِن یَکُن مِنکُم «کان» تامّه است اینکه جا، و المعنی: ان یحصل و یوجد منکم و اگر از شما بیست مرد صابر باشند عِشرُونَ صابِرُونَ یَغلِبُوا مِائَتَینِ«۱» باید تا دویست مرد را غلبه کنند از کافران، و اگر [از]«۲» شما صد مرد باشند«۳» باید تا هزار مرد را غلبه کنند، هر مردی با ده مرد. و اینکه در بدایت اسلام بود که مسلمانان را عدد اندک بود«۴»، و گفتند: آیت در روز بدر آمد. و «صبر»، حبس نفس باشد، بر آنچه«۵» منازع آن بود، و ضدّش جزع باشد، قال الشّاعر:

و ان«۶» تصبر فالصّبر خیر مغبّهٔ و ان تجزعا فالامر ما تریان

بِأَنَّهُم قَومٌ لا یَفقَهُونَ که ایشان قومی‌اند که ندانند، یعنی قتال که می‌کنند بر جهالت و عمیا می‌کنند نه چون شما که بر بصیرت می‌کنی و امید بهشت. و بعضی دیگر گفتند: ایشان استحقاق ثواب نمی‌دانند بر آن که می‌کنند، چنان که شما می‌دانی«۷»، و هر دو قول متقارب است به معنی. و اینکه آیت اگر چه ظاهر او خبر است، معنی او امر است برای آن که آیت منسوخ الحکم است باتّفاق و اگر خبر محض بودی نسخ در او نشدی.

دگر، قوله تعالی: الآنَ خَفَّفَ اللّهُ عَنکُم و تخفیف، آزرم باشد از مشقّت تکلیف. چون مدتی برآمد و مسلمانان را عدد بسیار شد، خدای تعالی«۸» فضل بسیار کرد و کرم بی‌شمار و تخفیف اینکه تکلیف کرد بر ایشان و اینکه آیت فرستاد. و حکم آیت اوّل به او منسوخ کرد [۴۶- پ]، و حکم آیت اوّل آن بود که: اگر مردی مسلمان از ده مرد [کافر]«۹» روی بگردانیدی فاسق بودی و مستحقّ ذمّ و عقاب. و خدای تعالی تخفیف کرد و ده با دو آورد، گفت: اکنون خدای سبک بکرد از شما و دانست که در میان شما ضعیفانند. اکنون، حکم آن است که اگر از شما که مؤمنانی صد مرد صابر باشند، باید تا دویست مرد [کافر]«۱۰» را غلبه کنند، و اگر هزار مرد باشند باید تا دو

---

(۱). اساس: ندارد به قیاس معنی عبارت، از مل، افزوده شد.

(۲). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۳). اساس: باشد، به قیاس نسخه مل و قرینه در جمله قبلی، تصحیح شد. [.....]

(۴). آج، لب: مسلمانان عدد اندک بودند.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج نفس.

(۶). اساس: فان به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: شما دانی.

(۸). آج، بم، مج، لب، آن آیت فرستاد.

(۱۰- ۹). اساس: ندارد به قیاس نسخه آو و اتّفاق نسخ افزوده شد.

صفحه : ۱۴۷

هزار مرد کـافر را غلبه کننـد به فرمان خـدای تعالی. اینکه آیت بلا خلاف ناسـخ است و رافع حکـم آیت اوّل را، و اینکه حکـم ثابت است و مسـتقرّ، و هر که امروز از دو کـافر در جهـاد روی بر گردانـد او فـاسق بود و مسـتحقّ ذمّ و عقـاب باشـد. وَ اللّهُ مَعَ الصّابِرِینَ و خدای تعالی به معنی«۱» نصرت با صابران است، یعنی آنان که بر ثبات و جهاد و مقاسات آن صبر کنند.

[قوله تعالی]«۲»:

[سوره الأنفال (۸): آیات ۶۷ تا ۷۵]

[اشاره]

ما کانَ لِنَبِیٍّ أَن یَکُونَ لَهُ أَسـری حَتّی یُثخِنَ فِی الأَرضِ تُرِیدُونَ عَرَضَ الدُّنیا وَ اللّهُ یُرِیدُ الآخِرَهَ وَ اللّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ (۶۷) لَو لا کِتابٌ مِنَ اللّهِ سَـبَقَ لَمَسَّکُم فِیما أَخَذتُم عَذابٌ عَظِیمٌ (۶۸) فَکُلُوا مِمّـا غَنِمتُم حَلالاً طَیِّباً وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۶۹) یا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُل لِمَن فِی أَیـدِیکُم مِنَ الأَسـری إِن یَعلَمِ اللّهُ فِی قُلُوبِکُم خَیراً یُؤتِکُم خَیراً مِمّـا أُخِـذَ مِنکُم وَ یَغفِر لَکُم وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۷۰) وَ إِن یُرِیدُوا خِیانَتَکَ فَقَد خانُوا اللّهَ مِن قَبلُ فَأَمکَنَ مِنهُم وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (۷۱)

إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِـهِم فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ الَّذِینَ آوَوا وَ نَصَرُوا أُولئِکَ بَعضُهُم أَولِیاءُ بَعضٍ وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَم یُهاجِرُوا ما لَکُم مِن وَلایَتِهِم مِن شَیءٍ حَتّی یُهاجِرُوا وَ إِنِ استَنصَرُوکُم فِی الدِّینِ فَعَلَیکُمُ النَّصرُ إِلاّ عَلی قَومٍ بَینَکُم وَ بَینَهُم مِیثاقٌ وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ بَصِـیرٌ (۷۲) وَ الَّذِینَ کَفَرُوا بَعضُـهُم أَولِیـاءُ بَعضٍ إِلاّ تَفعَلُوهُ تَکُن فِتنَهٌ فِی الأَرضِ وَ فَسادٌ کَبِیرٌ (۷۳) وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ الَّذِینَ آوَوا وَ نَصَرُوا أُولئِکَ هُمُ المُؤمِنُونَ حَقًّا لَهُم مَغفِرَهٌ وَ رِزقٌ کَرِیمٌ (۷۴) وَ الَّذِینَ آمَنُوا مِن بَعدُ وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا مَعَکُم فَأُولئِکَ مِنکُم وَ أُولُوا الأَرحامِ بَعضُهُم أَولی بِبَعضٍ فِی کِتابِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ (۷۵)

[ترجمه]

نباشـد هیـچ پیغامبری را که باشـند او را اسـیران«۳» تا مبالغت کنـد در کشـتن«۴» در زمین، می‌خواهی مـال دنیـا و خـدای می‌خواهد آخرت، و خدای داناست و محکم کار.

اگر نه کتابی است«۵» از خدای سابق شده، برسیدی«۶» شما را در آنچه گرفتی عذابی بزرگ.

بخوری از آنچه غنیمت گرفتی حلال پاکیزه«۷»، و بترسی از خدای که خدای آمرزنده و بخشاینده است.

[۴۷- ر]

ای پیغامبر بگو آنان«۸» را که در دست شمااند از اسیران«۹» اگر داند خدای در دلهای شما ایمان«۱۰» بدهد شما را بهتر از آن که فرا گرفتند«۱۱» از شما و بیامرزد شما را و خدای آمرزنده و بخشاینده است.

و

---

(۱). کذا در اساس و همه نسخه بدلها.

(۲). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.

(۳). آج، لب: بنديان.

(۴). آج، لب: تا خسته نکردی کافران را.

(۵). آج، لب: نبشته بودی.

(۶). آج، لب: برسيدستی.

(۷). آج: پاکيزک لب: پاکيزه ک.

(۸). آج، لب: آن کسها. [.....]

(۹). آج لب: بنديان.

(۱۰). آج، لب: نيکی، يعنی مسلمانی.

(۱۱). آو، بم، آن: فراگرفت.

صفحه : ۱۴۸

اگر خواهند خيانت تو، بدرستی که خيانت«۱» کردند با خدای از پيش، تمکين کرد از ايشان و خدای داناست و محکم کار.

[۴۷- پ]

آنان که ايمان آوردند و هجرت کردند و جهاد کردند به مالهاشان و جانهاشان در راه خدای و آنان که پناه دادند و ياری کردند، ايشان بهری [اوليترانـد]«۲» بـه بهری و آنـان که ايمـان آوردنـد و هجرت نکردنـد نيست شـما را از ولايـت«۳» ايشـان از چيزی تـا«۴» هجرت کنند و اگر ياری خواهند از شما در دين، بر«۵» شماست ياری مگر بر قومی که ميان شما و ميان ايشان پيمانی باشد، و خدای بدانچه می‌کنی بيناست.

و آنان که کافر شدند بعضی ايشان دوستان بعضی‌اند«۶»، اگر نکنی باشد فتنه‌ای«۷» در زمين و تباهی بزرگ.

و آنان که بگرويدند و هجرت کردند و جهاد کردند در راه خدای، و آنان که پناه دادند و ياری کردند، ايشان مؤمنان‌اند بدرستی، ايشان را بود آمرزش و روزی [با کرامت]«۸». [۴۸- ر].

و آنان که ايمان آوردند از آن پس و هجرت کردند و جهاد کردند با شما، ايشان از شمااند و خويشان نسب، بهری اوليترند بر بهری در کتاب«۹» خدای، که خدای به همه چيزی داناست.

---

(۱). آج، لب: ناراستی.

(۸- ۲). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۳). آج، لب: نگهداشت.

(۴). آو، بم که.

(۵). آو، بم، آن: ور/ بر.

(۶). آو، بم، مج، آن: بهری از ايشان اوليتراند به بهری.

(۷). آج، لب: آشوبی.

(۹). آج، لب: نامه.

صفحه : ۱۴۹

قوله تعالی: ما کانَ لِنَبِیٍّ أَن یَکُونَ لَهُ أَسری- الایهٔ. عبد اللّه مسعود گفت: سبب نزول آیت آن بود که، چون روز بدر اسیران بدر را آوردند، رسول در حقّ ایشان با صحابه مشورت کرد، گفت: چه گویید«۱» در باب اینکه اسیران!

ابو بکر گفت: یا رسول اللّه؟ قومک قوم تواند و خویشان تواند، استبقاء باید کردن اینان را و رها کردن، باشد که خدای لطف کند با اینان تا ایمان آرند، از ایشان فدیه بستان و اینان را رها کن و آنچه بستانی، به ساز و عدّت کارزاری دیگر کن، که باشد که تو را بود با دشمنان.

عمر گفت: یا رسول اللّه؟ اینان کافرانند و آنان«۲» که تو را تکذیب کردند و از خانه خودت بیرون کردند، اینان را رحمت نباید کردن و بباید کشتن، و عقیل را به دست علی بازده تا او را بکشد و فلان را به دست من بازده- مردی بود از خویشان او- تا گردنش بزنم.

عبد اللّه رواحه گفت: رای من آن است که، بفرمای تا اینان جمله را در وادی جمع کنند و خار و هیزم بسیار گرد ایشان در آری«۳» و آتش در اندازی و همه را بسوزی.

عبّاس گفت: قطع رحم خواهد کردن. پس رسول- علیه السّلام- هیچ جواب نداد و برخاست و در حجره شد، مردمان هر کسی چیزی بگفتند«۴». یکی گفت: رای ابو بکر گیرد، و یکی گفت: با رای عمر شود، و یکی گفت: با رای عبد اللّه رواحه کار کند.

رسول- علیه السّلام- بیرون آمد، و گفت: خدای تعالی بعضی دلهای مردمان نرم کند تا از شیر نرمتر باشد، و دلهای بعضی سخت کند تا از سنگ سخت‌تر باشد.

آنگه روی به اسیران کرد، و گفت: امروز کار شما از دو بیرون نیست: یا اسلام آرید، یا گردن بزنند شما را، یا فدیه کنید خود را.

عبد اللّه مسعود گفت: الّا سهیل بن بیضاء را، که من از او کلمه اسلام شنیدم. رسول- علیه السّلام- هیچ نگفت. عبد اللّه گفت: من بترسیدم سخت تا گمان بردم که سنگ از آسمان به من فرود آید تا چرا

---

(۱). اساس که به قیاس نسخه آو و اتّفاق نسخه‌ها حذف گردید.

(۲). همه نسخه بدلها: آنانند.

(۳). آو، آج، بم، لب، آن: جمع کنی. [.....]

(۴). آو، آج، بم، لب، آن: می گفتند.

صفحه : ۱۵۰

مداخله کردم در حدیث رسول، تا رسول- علیه السّلام- گفت:

الّا سهیل بن بیضاء.

چون دگر روز بود، باز آمدم رسول را دیدم که دلتنگ نشسته بود و ابو بکر می‌گریست، من گفتم: یا رسول اللّه؟ چه حادثه افتاد! مرا بگوی تا من نیز بگریم، و اگر گریه نیاید مرا تکلّف کنم. گفت: بر اصحاب شما می‌گریم که خدای ایشان را عذاب خواست فرستادن، و عذاب به ایشان چنان نزدیک بود [۴۸- پ]

که اینکه درخت به ما، و بنزدیک ما درختی بود. و خدای تعالی اینکه آیت فرستاده بود: ما کانَ لِنَبِیٍّ أَن یَکُونَ لَهُ أَسری بصریان خواندند: «ان تکون»، به «تا»، و باقی قرّاء به « یا » ی معجمه من تحت. حجّت قراءت بصریان، آن است که: اسری، جمع است و جمع مؤنّث باشد. و حجّت قراءت آنان که به « یا » خوانند«۱»، آن است که، فعل مقدّم است و تأنیث نه حقیقی است، و فصلی هست میان فعل و فاعل بقوله: لَهُ و اخفش اینکه اختیار کرد. ابو جعفر تنها خواند: اساری، و باقی قرّاء خوانند«۲». أَسری. ابو علی گفت:

«اسری»، بر قیاس مطّردتر است در جمع فعیل، و نظیره: جریح و جرحی، و قتیل و قتلی، و عقیر و عقری، و لدیغ و لدغی، اینکه جمله فعلی است به معنی مفعول. و همچنین- چون مصاب«۳» فی بدنه باشد هم اینکه آید«۴»، کمریض و مرضی، و احمق و حمقی، و سکران و سکری، و اساری در جمع اسیر خلاف قیاس است و انّما شبّهوه بکسلان و کسالی. و ابو الحسن فرق کرد میان «اسری» و «اساری»، گفت: اسری، اسیران بی‌بند باشند و اساری، اسیران با بند باشند. و ازهری گفت: اسری، جمع اسیر است و اساری جمع اسری، فهو اذا جمع الجمع. و اصل کلمه شدّت«۵» باشد، و اسیر مشدود بود، فعیل به معنی مفعول، و منه قوله: وَ شَدَدنا أَسرَهُم«۶» حَتّی یُثخِنَ فِی الأَرضِ، اثخان، مبالغت در قتل باشد و تغلیظ حال من الثّخانهٔ و هی الغلظهٔ و الکثافهٔ. حق تعالی اینکه آیت بر آن فرستاد که، هوای صحابه رسول الّا من شذّ عنهم«۷» بر آن بود که، اسیران را نکشند و فدیه ستانند چه ایشان را میل به مال بود و آنچه خدای دانست.

(۲- ۱). همه نسخه بدلها: خواندند.

(۳). اساس: مضاف به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

(۴). اساس: اینکه آیت آمد ظاهرا روی کلمه آیت خط کشیده شده است متن به قیاس با نسخه مل، تصحیح شد.

(۵). همه نسخه بدلها: شدّ.

(۶). سوره انسان (۷۶) آیه ۲۸.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: عندهم.

صفحه : ۱۵۱

مصلحت در کشتن ایشان صحابه ندانستند، متّفق شدند که اینان را فدیه باید ستدن و رها کردن. خدای تعالی اینکه آیت«۱» به عتاب به ایشان فرستاد و اگر چه خطاب با رسول است و حوالت اسیران و اضافت ایشان با رسول عتاب با قوم است، فی قوله: تُرِیدُون«۲» وَ اللّهُ یُرِیدُ الآخِرَهَ، و خدای تعالی آخرت می‌خواهد، یعنی برای شما ثواب آخرت و نعیم ابد که آن را انقطاع نبود و با تعظیم و تبجیل مقرون. و او خدای عزیز و غالب است و حکیم و محکم‌کار، و در آیت دلیل است بر بطلان مذهب مجبّره، برای آن که خدای تعالی در آیت ارادت«۶» خود از ارادت«۷» ما منفصل بکرد، گفت: ارادت شما به دنیاست، یعنی به عمل و مال دنیا، و ارادت من به عمل آخرت از طاعات. و مذهب مجبّره آن است که: هر چه مراد ماست، مراد خدای است، بل واجب باشد که جمله مرادات مراد او بود. بر هر دو مذهب، اعنی مذهب نجّار و مذهب اشعری، که اینکه مرید الذّات«۸» گوید خدای را، و او مرید به ارادت قدیم، و بر هر دو وجه، واجب باشد که جمله مرادات مراد او بود پس چون چنین بود، فصل کردن«۹» میان مراد ما و مراد او

---

(۱). آج، لب را.

(۲). اساس: یریدون، به قیاس با قرآن مجید تصحیح شد.

(۳). لب: عقاب.

(۴). آو، آج، بم، آن: عقاب.

(۵). همه نسخه بدلها: عتاب.

(۶). آو، آج، لب: ارادات.

(۷). بم، مل، لب: ارادات. [.....]

(۸). آو، آج، بم: لذاته.

(۹). اساس: فصل باید کردن به قرینه نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها و سیاق عبارت لفظ «باید» زاید می‌نماید.

صفحه : ۱۵۲

محال بود.

لَو لا کِتابٌ مِنَ اللّهِ اگر نه نوشته‌ای است از خدای سابق شده. عبد اللّه عبّاس گفت: غنایم بر امّتان دیگر حرام بود، خدای تعالی چنان فرمود ایشان را که: آنچه حاصل شود از غنایم، در وجه قربان کنند، [۴۹- ر]

پس خدای تعالی در«۱» لوح محفوظ بنوشت که: غنیمت و اسیران«۲» حلال‌اند امّت محمّد را- صلّی اللّه علیه و آله. چون روز بدر بود مسلمانان حرص نمودند بر غنیمت و فداء اسیران. خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد و گفت: اگر نه آنستی که در لوح محفوظ بنوشته است«۳» که حلال است شما را غنیمت، به شما رسیدی بدانچه کردید عذابی عظیم«۴». حسن و مجاهد گفتند و سعید جبیر: اگر نه آنستی که خدای تعالی بنوشت در لوح محفوظ که عذاب نکند اهل بدر را. إبن جریج گفت: اگر نه آنستی که من بنوشته‌ام که اینان را که مهتدی شدند اضلال نکنم، و ذلک قوله: وَ ما کانَ اللّهُ لِیُضِلَّ قَوماً بَعدَ إِذ هَداهُم حَتّی یُبَیِّنَ لَهُم ما یَتَّقُونَ«۵»فَکُلُوا مِمّا غَنِمتُم حَلالًا طَیِّباً، گفت: بخورید از آنچه به غنیمت برگرفتید حلال پاک«۶».

ابو هریره روایت کرد از رسول- صلّی اللّه علیه و آله- که گفت: خدای تعالی غنیمت حلال نکرد بر آنان که پیش ما بودند و بر ما حلال کرد، از آن جا که ضعف و

---

(۱). آو، آج، بم: از.

(۲). اساس: اسبان ظاهرا تحریفی در کلمه پدید آمده به قیاس نسخه آو، و اتّفاق نسخ، تصحیح شد.

(۳). همه نسخه بدلها: بنوشته‌ام.

(۴). مل قوله: فِیما أَخَذتُم عَذابٌ عَظِیمٌ

(۵). سوره توبه (۹) آیه ۱۱۵.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: پاکیزه: مل، مج: طیّب.

صفحه : ۱۵۳

عجز ما دید. عبد اللّه عبّاس گفت، رسول- صلّی اللّه علیه و آله- گفت: خدای تعالی مرا پنج چیز داد که هیچ پیغامبر را نداد پیش از من.

زمین را مسجد«۱» و طهور من کرد تا هر کجا رسم نماز کنم و هر گه که آب نیابم به خاک تیمّم کنم، و هیچ پیغامبر را نماز روا نبودی مگر در محرابش.

و مرا ترس دادند در دلهای دشمنان تا هر کجا من روم«۲»، یک ماهه راه ترس من از پیش من می‌شود.

سدیگر آن که: خدای تعالی پیغامبران را به خاصّه و قوم خود فرستاد جز من که مرا به جنّ و انس فرستاد.

و پیغامبران دیگر، خمس از مال«۳» جدا کردندی تا آتش بیامدی و بخوردی آن را و مرا فرمودند تا بر قوم خود قسمت کنم.

پنجم: هر پیغامبری را مرادی بدادند، و حاجت من شفاعت من کرد [ند]«۴» ذخیره برای امّت من.

فَکُلُوا، لفظ او، امر است و مراد اباحت است، «من»، شاید تا تبعیض بود و شاید که تبیین بود و «ما»، موصوله است بمعنی الّذی. حَلالًا

طَيِّباً، نصب او بر حال است از مفعول، يعنى در آن حال كه حلال و پاكيزه است. وَ اتَّقُوا اللّهَ از خـداى بترسـيد كه خداى تعالى غفور و رحيم است، آمرزنده و بخشاينده است.

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِمَن فِي أَيـدِيكُم مِنَ الأَسـرى، آنگه امر كرد رسول را- عليه السّـلام- گفت، بگو اينكه اسـيران را كه در دست تواند كه: اگر خـداى تعالى در دل شـما خيرى دانـد، يعنى ايمان، و گفتنـد: مراد نيّت و عزم بر خير و طاعت است، و حمل كردن بر عموم افعال قلوب از باب خير اوليتر باشد.

ابو عمرو خواند و ابو جعفر«۵»: من الاسارى، باثبات الالف بين السّين و الرّاء، و باقى قرّاء خواندند: مِنَ الأَسرى.

يُؤتِكُم خَيراً، شما را بدهد به از آن كه [از]«۶» شما گرفته باشند«۷» و بر سرى

---

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مج: زمين بمسجد.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل: مى روم.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج خود.

(۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: ابو حفص.

(۶). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. [.....]

(۷). اساس: باشيد به قياس آو، تصحيح شد.

صفحه : ۱۵۴

بيامرزد شما را.

مفسّران گفتند: آيت در اسيران بدر آمد. عبّاس«۱» عبد المطّلب گفت:

آيت در من آمد و در اصحاب من، و عبّاس از جمله آن ده مرد بود كه ضمان طعام اهل بدر كرده بودند از كافران، و آن روز نوبت عبّاس بود، و عبّـاس براى آن روز و خرج او بيست اوقيّه زر داشت تـا صـرف كنـد. كارزار رود در پيوست و او به آن نرسـيد و قوم كشته و اسير و منهزم شدند، و آن بيست اوقيه زر از عبّاس بستدند در كارزار. وقت آن كه او را با پيش رسول آوردند، رسول- عليه السّـلام- بر او سه كـار عرضه كرد: از اسـلام و، قتـل و، فـدا. او گفت: از من بيست اوقيّه زر بسـتده‌اند در اينكه كارزار، بفرماى تا به فديه از من برگيرند. رسول- عليه السّلام- گفت: زرى كه از تو بستده‌اند كه تو آورده بودى كه بر كارزار ما خرج [۴۹- پ] كنى در حساب فدا چگونه باشد؟ محال مگو و فداء خود و آن برادرزادگانت بده- عقيل و نوفل بن الحارث- گفت: از كجا آرم! گفـت: از آن زر كه به امّ الفضـل دادى وقت آن كه بيرون آمـدى از مكّه، گفت«۲»: آن براى تو است و براى فرزنـدانم- عبد اللّه و عبيـد اللّه و فضل و قثم، [گفت:]«۳» و اگر آن بـدهم مرا و عيـال مرا سؤال بايـد كردن از مردمـان، تو روا دارى! و لكن تو را كه خبر داد از آنچه من به امّ الفضل دادم! گفت: خـداى و آن به وزن چنـدين بود، [و كيفيّت]«۴» و كميّت آن بگفت. عبّاس انـديشه كرد و گفت: اينكه حديث راست است و اينكه نتوان«۵» دانستن جز به وحى از خداى. گفت: يا محمّد؟ راست مى‌گويى و اينكه سرّى بود ميـان من و امّ الفضـل و كس را بر آن اطلاـع نبود، «و انـا اشـهد ان لا اله الّا اللّه و انّك رسول اللّه» و اسـلام آورد. اينكه يك روايت است، و يك روايت آن است كه: براى آن تا فـديه نبايد دادن او را اظهار اسـلام كرد و در دل نداشت و برخاست و گفت: يا رسول اللّه؟ اكنون دستور باش«۶» تا بروم و امّ الفضل را و كودكان را بيارم! گفت: برو.

چون از مدينه به در آمد در دل گفت كه به مكّه شود و آن جا مقام كند و بر سر كفر

---

(۱). مل: عبّاس بن.

(۲). کذا: در اساس و جمیع نسخ، گفت/ گفتی حذف یای ضمیر به قرینه.

(۳). اساس: ندارد از آج، افزوده شد.

(۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل، مج: بنتوان.

(۶). آج، لب: باشد.

صفحه : ۱۵۵

باشد و نیز با مدینه نیاید. جبریل آمد و او را از سرّ او«۱» خبر داد. رسول- علیه السّلام- کس فرستاد تا او را باز آوردند«۲»، و او را گفت: یا عبّاس. یا عمّ؟ چون به فلان جایگاه رسیدی نیّت بگردانیدی و گفتی: با مکّه روم و نیز روی به«۳» مدینه نکنم.

اینکه جا محبوس می‌باش تا ایمان آری، ایمانی درست، یا فدا کنی خود را. عبّاس اندیشه کرد، گفت: اگر آن سرّی بود«۴» میان من و امّ الفضل، اینکه سرّی بود میان من و خدای و کس را بر دلها اطّلاع نباشد مگر خدای را. گفت: یا محمّد؟ مرا درست شد که به حقیقت تو پیغامبر خدایی و تو را از آسمان وحی می‌آید به غیب و اسرار دلها.

دست مرا ده تا ایمان آرم ایمانی درست. آنگه ایمان آورد و ایمان او درست شد و اسلامش نکو. پس خدای تعالی در حقّ او«۵» و آن جماعت اینکه آیت بفرستاد، و گفت:

اگر خدای تعالی از دل شما حقیقت ایمان داند، به عوض اینکه که از شما بستدند، شما را عوض به از آن و بیش از آن باز دهد. عبد اللّه عبّاس گفت، پدرم گفت«۶»:

صدق اللّه فیما اخبر راست گفت خدای تعالی در آنچه گفت، از من بیست اوقیّه زر ببردند، خدای تعالی مرا به عوض«۷» چندان مال و نعمت داد که بیست غلام بخریدم و هر یکی را مال بسیار دادم تا به تجارت رفتند برای من، کمینه غلام بیست هزار دینار«۸» در سرمایه داشت، آنگه گفت: بر خدای کس زیان نکنند مال را که ببردند، به اضعاف آن عوض یافتم و مغفرت بر سری، که: وَ یَغفِر لَکُم و بیامرزد شما را برای آن که او آمرزنده و بخشاینده است.

قتاده گفت، روایت کردند ما را که: رسول را- علیه السّلام- غنیمتی رسید از بحرین هشتاد هزار دینار و رسول- علیه السّلام- وضوی نماز کرده بود تا نماز پیشین کند، نماز نکرد تا جمله ببخشید و تفریق بکرد هیچ ساکت وسایل را رها نکرد که عطا نداد. آنگه عبّاس را گفت: اینکه بخش و تفرقه می کن، او گفت: چنان که خاک فشانند من آن زر می‌فشاندم. آنگه گفت: اینکه بیش از آن و به از آن است که

---

(۱). آو، آج، بم، آن: و از سرّ او رسول را.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: باز خواند.

(۳). همه نسخه بدلها: با.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج از.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: در او.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: عباس گفت.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مج آن. [.....]

(۸). همه نسخه بدلها: درم.

صفحه : ۱۵۶

از من بستدند روز بدر و مغفرت و آمرزش بر سری، و نیز زمزم بر سری، که من به عوض آن جمله مال اهل مکّه نستانم.
وَ إِن یُرِیدُوا خِیانَتَکَ حق تعالی گفت: اگر اینکه اسیران یا بعضی از ایشان خیانتی در دل گیرند با تو. نگر تا از آن دل، تنگ نکنی که پیش از اینکه با خدای خیانت کرده‌اند یعنی افعالی کرده‌اند که صورت خیانت دارد یا گمان برده‌اند که آن از خدای پوشیده است آن را خیانت نام کرده‌اند، یا با لشکر خدای و اولیای خدای خیانت کرده‌اند لا جرم به آن خیانت که کردن خدای تعالی تمکین کرد از ایشان و ایشان را به بدر گرفتار کرد تا بهری کشته شدند و بهری اسیر و بهری منهزم. نیز اگر با تو خیانت کنند و نقض عهد تو کنند و با تو در باطن کاری سگالند که در ظاهر خلاف آن دارند، خدای تعالی نیز تمکین کند تو را از ایشان. [وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ]«۱» و خدای تعالی عالم است و محکم کار، عالم است به اسرار ایشان، و حکیم است بدانچه فرماید در باب ایشان، یک بار [۵۰- ر]
از امهال و یک بار از تعجیل عقوبت.
إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا آنگه چون ذکر کافران بکرد و آنچه ایشان کردند و آنچه در حق ایشان فرمود، عقیب آن ذکر مؤمنان«۲» مهاجران«۳» مجاهدان کرد، گفت:
آنان که ایمان آوردند و بگرویدند به خدای و رسول، و آنچه تصدیق آن واجب است و هجرت کردند و از مکّه به مدینه آمدند در موافقت تو، و خانه خود رها کردند و نیز در سبیل من جهاد کردند و جان و مال خرج کردند و جان بذل کردند، اینان مهاجران اصحاب رسول بودند، وَ الَّذِینَ آوَوا وَ نَصَرُوا اینان که ایوا کردند تو را و اصحاب تو را، یعنی تو را جای کردند و با خود گرفتند و با خانه بردند و نصرت و یاری کردند یعنی انصاریان که اهل مدینه بودند، أُولئِکَ ایشان آنانند که برخی«۴» دوستان برخی«۵» اند، یعنی ایشان دوستان یکدیگرند، و از روی معنی و حکم ایمان و احکام اسلام همه یکی‌اند.
و امّا آنان که ایمان آوردند و هجرت نکردند«۶» با تو. عبد اللّه عبّاس گفت و حسن و قتاده و سدّی که: مراد آن است که، ایشان اولیای یکدیگرند در میراث، و اینکه

(۵- ۱). اساس: ندارد از مل، افزوده شد.

(۳- ۲). آج، لب و.

(۴). همه نسخه بدلها: بهری.

(۶). اساس: کردند، به قیاس نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

صفحه : ۱۵۷

آن بود که در بدایت اسلام میراث به ایمان گرفتندی و هجرت، تا آنان که هجرت نکرده بودند ایشان را از میراث مهاجریان چیزی نرسیدی و اگر چه خویشان بودندی و مؤمن بودندی برای آن که هجرت نکرده بودند. آنگه آیت اولوا الارحام آن را منسوخ کرد، و هو قوله: وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَولی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللّهِ«۱» وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَمْ یُهاجِرُوا ما لَکُمْ مِنْ وَلایَتِهِمْ مِنْ شَیْءٍ، یعنی ولایت المیراث چنان که بیان کردیم که مؤمنان هجرت ناکرده را از میراث مهاجریان چیزی نرسیدی تا هجرت نکردندی.

حمزه خواند: ما لکم من ولایتهم، به کسر «واو»، و باقی قرّاء به فتح «واو».

بعضی گفتند: دو لغت است، فتح و کسر به یک معنی. و بعضی دگر گفتند: ولایة، مصدر باشد کالسّماحة و الظّرافة. و، ولایة، به کسر صناعت باشد کالصّیاغة و الحیاکة.

ابو عبیده گفت: به فتح، مصدر مولی باشد، یقول: هذا مولی بیّن الولایة، و به کسر، من ولیت الشّیء ولایة، و اخفش گفت: فتح واو از ولایت، تولّای چیزی باشد، و کسر ولایت سلطان«۲» بود. ابو علی گفت: فتح، اولیتر است اینکه جا از کسر، و اینکه ولایت در دین باشد.

باقر- علیه السّلام- گفت: به موأخات اوّل که پیغامبر میان ایشان داد میراث گرفتندی. بعضی دگر گفتند: مراد ولایت، یکدستی است، و آن که حکم ایشان یکی باشد فرق کرد میان اینان و ایشان، چه ایشان را ایمان و هجرت بود و اینکه قوم دیگر را ایمان بود بی هجرت، گفت: حکم ایشان دگر است، که ایشان بمثابت یک تن‌اند، و ایشان«۳» را آن پایه نیست که از ایشان باشند، [وَ إِنِ اسْتَنْصَرُوکُمْ فِی الدِّینِ فَعَلَیْکُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلی قَوْمٍ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ مِیثاقٌ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ]«۴» آنگه گفت: اگر چنان باشد که ایشان به شما استعانت کنند و از شما طلب نصرت کنند، مبذول دارید که بر شما واجب است نصرت ایشان الّا بر قومی که از میان شما و ایشان عهدی و میثاقی باشد که اگر چه ایشان استنصار کنند شما را بر ایشان، شما را نصرت ایشان نباید کردن بر اینان برای آن تا نقض عهد نکرده باشید و خدای- جلّ جلاله- به هر چه شما کنید دانا و بیناست.

---

(۱). سوره احزاب (۳۲) آیه ۶.

(۲). آو، آج، بم، آن: شیطان.

(۳). همه نسخه بدلها: شما.

(۴). اساس: ندارد از مل، افزوده شد.

صفحه : ۱۵۸

وَ الَّذِینَ کَفَرُوا و آنان که کافر شدند بهری اولیای بهری‌اند ولایت نصرت که همدست باشند بر آنان که نه ملّت ایشان دارند. عبد اللّه عبّاس گفت: مراد، ولایت میراث است که کافران مادام تا اهل یک ملّت باشند میراث گیرند از یکدیگر. سدّی گفت آیت در مردی آمد، که او گفت: احوال میراث ما با«۱» مشرکان چه باشد! ما از ایشان و ایشان از ما میراث گیرند یا نه! خدای تعالی اینکه آیات بفرستاد. إبن زید گفت: مؤمن نامهاجر از مؤمن مهاجر میراث نگرفتی و اگر چه برادران بودندی تا رسول- علیه السّلام- مکّه بگشاد آنگه هجرت برخاست و حکم او زایل شد، میراث به خویشی و رحم افتاد. قتاده گفت: سبب نزول آیت آن بود که، مردی بیامدی و میان هر دو لشکر فرود آمدی، گفتی: [اگر]«۲» اینان را دست باشد از اینانم، و اگر ایشان را دست باشد از ایشانم؟ حق تعالی اینکه آیات«۳» فرستاد و بیان کرد که: از مؤمنان آنگه باشد که مؤمن بود«۴»، بقوله: أُولئِکَ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ، و از کافران آنگه باشد که از ایشان بود [۵۰- پ]

بقوله: وَ الَّذِینَ کَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ تا آن کس را حکمی نباشد که نه از اینان باشد نه از ایشان. إِلَّا تَفْعَلُوهُ اگر نکنی اینکه. عبد الرّحمن بن زید گفت: اگر رها کنی تا میراث هم بر قاعده اوّل باشد چنان که بود فتنه‌ای بود در زمین و فسادی بزرگ. عبد اللّه عبّاس گفت: معنی آن است که، اگر میراث نه چنان بخشی که من فرمودم فتنه‌ای باشد. إبن جریج گفت: اگر معاونت و نصرت نکنی یکدیگر را، فتنه و فسادی عظیم«۵» پدید آید، و جمله آن است که، ضمیر فی قوله: إِلَّا تَفْعَلُوهُ، راجع است با معنی آنچه در آیات اوّل رفت، یعنی آنچه در آیات اوّل رفت اگر آن را کار نبندید فتنه‌ای باشد و فسادی بزرگ. و قوله:

تَکُن فِتنَةٌ فِي الأَرضِ، کان«۶» تامّه است، و المعنی تحدث، فتنه‌ای پدید آید در زمین و فسادی عظیم. آنگه گفت: آنان که ایمان دارند و مهاجر باشند و مجاهد در راه خدای- جلّ جلاله- و ایوا و نصرت کنند، در اینکه آیت در هم پیخت«۷» مهاجر و انصار را و

---

(۱). آج، لب: و.

(۲). اساس: ندارد به قیاس نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها افزوده شد.

(۳). مل، آن: آیت.

(۴). آو، آج، بم، لب: آنگه میراث یابند که مؤمن باشند.

(۵). مل را. [.....]

(۶). اساس: کار به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۷). آو، آج، بم، آن: درهم آمیخت.

صفحه : ۱۵۹

گفت: جمله مؤمنانانـد بر حقیقت. إبن کیسـان گفت: ایشـان- یعنی مهاجر«۱»- ایمـان خود محقّق کردنـد به هجرت و جهـاد در ره خـدای به بـذل جـان و مـال، و انصاریان به ایوا و نصـرت و مجاهـدت به جان و مال خود محقّق کردنـد، لا جرم جمله یک حکم«۲» شدند در ایمان و در ثواب و استحقاق او. حق تعالی گفت: ایشان را آمرزش گناه بود و روزی کریم، و آن بهشت است.

علما خلاف کردند در آن که حکم هجرت برخاست«۳» امروز یا نه! بعضی گفتند: هجرت نیست امروز،

لقوله- علیه السّلام: لا هجرة بعد الفتح،

از پس فتـح مکّه هجرت نباشـد، و درست آن است که حک هجرت بر جای است و ثواب او آن را که در سـرای حرب ایمان آرد و خـان و مان و مال و اسـباب و املاک رها کنـد و به سـرای اسـلام آیـد، حکم او حکم مهاجران باشـد و ثواب او ثواب ایشان، چه او همان کرد که صحابه رسول کردند از انتقال از مکّه با مدینه. امّا

قوله- علیه السّلام: لا هجرة بعد الفتح

چون فتح به مکّه مخصوص است، نفی هجرت و حکم او به اهل مکّه مخصوص باشد، برای آن که هجرت آن بود که از سر اختیار خانه رها کند و از سـرای حرب با سـرای سلّم آید- و بعد فتح مکّه سرای اسلام بود- بمثابت آن باشد که مردی را دو سرای باشد از سرای با سرای«۴» آید.

قوله: وَ الَّذِينَ آمَنُوا مِن بَعدُ وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا مَعَکُم، گفت: آنـان که ایمـان آوردنـد و هجرت کردنـد و جهاد کردنـد و در دین خدای، یعنی پس از آن که شـما هجرت کرده باشـید. قوله: مِن بَعدُ، مضاف الیه از او بیفگند و آن را بنا کرد بر ضمّ. و کوفیان اینکه را رفع علی الغایة گویند، و المعنی من بعد هجرتکم، اگر«۵» چه با شما پی در پی نبودند از پس شما بودند مادام تا بر پی شما بودند و به اختیار خود سـرای حرب و اسباب و خویشان خود را رها کردند و از پس شما بیامدند و با شما در جهاد کافران موافقت نمودند ایشان از شـمااند، نه برای آن که روزی چنـد پس از شـما آمدنـد نه از شـمااند در وجوب موالات و مودّت و بذل نصـرت و وجوب میراث. آنگه گفت:

---

(۱). آو، آج، بم: مهاجران.

(۲). مج: حرف.

(۳). آو، آج، بم، لب، آن: بر جای هست.

(۴). مل: سرایی.

(۵). اساس: اگه/ اگر (!) به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

صفحه : ۱۶۰

وَ أُولُوا الأَرحامِ و خداونـدان رحمها، خویشـیها«۱»، بهری از بهری اولیترانـد یعنی در بـاب میراث هر چه نزدیکـتر باشـند به متوفّی«۲» اولیتر باشـند، چون جهت استحقاق میراث قرابت است و مساس رحم. هر چه قرابت قریبتر باشد«۳» و رحم ماسّتر، مرد به میراث اولیتر باشـد. و اینکه آیت دلیل است بر آن که میراث به قرابت باشـد اگر عَصَبَه باشـد و اگر نباشـد و اگر تسـمیه باشـد او را و اگر نباشد، برای آن که تسـمیه را حکم نباشـد بـا قرابت قریب، و آنـان که با ما موافقت کردنـد در توریث ذوی الارحام از فقها عصـبه را اسـتثنا کردنـد و ذو و السّهام، و ما اینکه اسـتثنا نکردیم برای آن که دلیلی نیست موجب اسـتثنا، و اینکه آیت ناسخ است حکم میراث را به نصـرت و هجرت چنـان که بیـان کردیم در آیات«۴» اوّل و آن کـه ایشـان اعرابی را از مهـاجر میراث ندادنـدی. و آنـان که گفتنـد: ولایت در آیت اوّل، ولایت نصرت است [۵۱- ر]

دون ولایت میراث، گفتند: هر دو آیت محکم است و آیت اوّل منسوخ نیست به اینکه آیت.

عبـد اللّه زبیر گفت: سبب نزول آیت آن بود که در جاهلیّت دو مرد با هم دوستی کردندی، با یکدیگر شـرط کردندی که هر کس را که از ایشان وفات رسـد«۵» صـاحبش میراث او برگیرد، خـدای تعـالی اینکه آیت بفرسـتاد و آن حکم باطل کرد. فِی کِتابِ اللّهِ، زجّاج گفت: فی اللّوح المحفوظ، من قوله تعالی: ما أَصابَ مِن مُصِیبَةٍ فِی الأَرضِ وَ لا فِی أَنفُسِکُم إِلّا فِی کِتابٍ مِن قَبلِ أَن نَبرَأَها«۶» فِی کِتابِ اللّهِ، ای فی حکم اللّه، از حکمی که خدای فرمود.

و قولی دیگر آن است که: فِی کِتـابِ اللّهِ ای فی القران در قرآن چنـان که در سورهٔ النّساء شـرح داد. و «اولوا»«۷» از لفظ خود واحد نـدارد، واحـدش «ذو» باشـد و در حال رفع به «واو» باشد و در حال نصب و جرّ به « یا ». و قوله: فَأُولئِکَ، اینکه «فا» برای آن آمد که کلاـم متضـمّن شـرط و جزاست، کانّه قال: کلّ من کان کـذلک فله هـذا الحکم، کما یقول القائل: الّـذی دخل داری فله درهم، لأنّ معناه: من دخل

---

(۱). آج، بم، آن: و خویشان.

(۲). همه نسخه بدلها: به میراث.

(۳). اساس: باشند به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۴). آو، آج، بم، آن: در باب.

(۵). همه نسخه بدلها: باشد.

(۶). سوره حدید (۵۷) آیه ۲۲.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: اولوا الارحام. [.....]

صفحه : ۱۶۱

داری فله درهم، و مثله قـوله: الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَموالَهُم بِاللَّیـلِ وَ النَّهـارِ سِرًّا وَ عَلانِیَةً فَلَهُم أَجرُهُم عِنـدَ رَبِّهِم«۱»إِنَّ اللّهَ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ خـدای تعـالی به همه چیز عـالم و داناست، و اینکه سورت بیشتر در غزات بـدر آمـد در هفـدهم ماه رمضان، هژده«۲» ماه از هجرت

رفته- و اللّه ولیّ التّوفیق و به الحول و القوّة«۳».

---

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۲۷۴.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: هجده.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج و الاعتصام.

صفحه : ۱۶۲

[سورة التّوبة]

«۱»[«۲» اینکه سورت را سورة التّوبة نیز«۳» گویند، و آن صد و بیست و نه آیت است در کوفی، و سی در بصری و مدنی.

قتاده و مجاهد و عثمان گفتند: مدنی است، و اینکه آخر سورتی است که به مدینه فرود آمد بر رسول- صلّی اللّه علیه.

و کلماتش چهار هزار و نود و هشت کلمت است، و حروفش ده هزار و چهار صد و هشتاد و هشت حرف است.

حذیفة بن الیمان گفت: اینکه سورت را چگونه سورت توبه می‌خوانند و اینکه سورت، سورت عذاب است؟ سعید جبیر گفت: عبد اللّه عبّاس را گفتم در معنی سورت توبه، گفت: اینکه سورت فاتحه فاضحه است و رسوا کننده، چندانی در اینکه سورت بیامد: و منهم و منهم، تا ما ترسیدیم که هیچ کس را رها نکنند.

راوی خبر گوید که، رسول- صلّی اللّه علیه و آله- گفت: قرآن بر من انزله بود آیت آیت«۴»، مگر سورة التّوبة و سورة الانعام«۵» که جمله فرود آمد با هر یکی هفتاد هزار فریشته بودند، می‌گفتند: یا محمّد؟ بگو تا وصیّت خیر کنند به سورتی که در او نسبت خدای است، یعنی سورة الاخلاص.

عبد اللّه عبّاس گفت، عثمان عفّان را پرسیدم، گفتم: سورة الانفال از مثانی است و سورت براءت از مئین است، چرا جمع کردی میان ایشان، و براءت از سبع طوال است، سورة الانفال چرا در اینکه میانه آوردی! و چرا

---

(۱). آج، لب: براءة.

(۲). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۳). با توجه به لفظ «نیز» در مقدمه، ظاهرا عنوان سوره در نسخه‌ها «براءة» بوده است.

(۴). همه نسخه بدلها: بر من آیات آیات آمد.

(۵). اساس، مل، مج، آن: الاخلاص در آو، بم، لب، با قلمی مشابه متن، کلمه اخلاص به الانعام تبدیل شده متن به قیاس با نسخه آج و مآخذ و منابع دیگر تصحیح شد.

صفحه : ۱۶۳

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ ننوشتی«۱» در اوّل او! گفت: برای آن که، چون آیتی«۲» چند«۳» آمدی رسول- علیه السّلام- کاتب را بگفتی: اینکه آیت در فلان سورت بنویس و اینکه آیت در فلان سورت بنویس، سورة الانفال و سورة التّوبه هر دو به مدینه فرود آمد و در هر دو ذکر عهد بود«۴» و ما را مشتبه شد و بیانی نیافتیم از رسول- علیه السّلام- در آن میان، بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ ننوشتیم که ندانستیم تا کجاست، آخر آن سورت و اوّل اینکه سورت. مبرّد گفت، و سفیان بن عیینه: برای آن که بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ

الرَّحِیمِ آیت رحمت و امان«۵» است و سورت براءت به تیغ فرود آمد در حق مشرکان و منافقان، و ایشان را امان و رحمت نیست برای اینکه ننوشتند.

[قوله تعالی]«۶»:

[سوره التوبهٔ (۹): آیات ۱ تا ۱۶]

[اشاره]

بَراءَةٌ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَی الَّذِینَ عاهَدتُم مِنَ المُشرِکِینَ (۱) فَسِیحُوا فِی الأَرضِ أَربَعَةَ أَشهُرٍ وَ اعلَمُوا أَنَّکُم غَیرُ مُعجِزِی اللّهِ وَ أَنَّ اللّهَ مُخزِی الکافِرِینَ (۲) وَ أَذانٌ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَی النّاسِ یَومَ الحَجِّ الأَکبَرِ أَنَّ اللّهَ بَرِیءٌ مِنَ المُشرِکِینَ وَ رَسُولُهُ فَإِن تُبتُم فَهُوَ خَیرٌ لَکُم وَ إِن تَوَلَّیتُم فَاعلَمُوا أَنَّکُم غَیرُ مُعجِزِی اللّهِ وَ بَشِّرِ الَّذِینَ کَفَرُوا بِعَذابٍ أَلِیمٍ (۳) إِلاَّ الَّذِینَ عاهَدتُم مِنَ المُشرِکِینَ ثُمَّ لَم یَنقُصُوکُم شَیئاً وَ لَم یُظاهِرُوا عَلَیکُم أَحَداً فَأَتِمُّوا إِلَیهِم عَهدَهُم إِلی مُدَّتِهِم إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ المُتَّقِینَ (۴) فَإِذَا انسَلَخَ الأَشهُرُ الحُرُمُ فَاقتُلُوا المُشرِکِینَ حَیثُ وَجَدتُمُوهُم وَ خُذُوهُم وَ احصُرُوهُم وَ اقعُدُوا لَهُم کُلَّ مَرصَدٍ فَإِن تابُوا وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّکاةَ فَخَلُّوا سَبِیلَهُم إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۵)

وَ إِن أَحَدٌ مِنَ المُشرِکِینَ استَجارَکَ فَأَجِرهُ حَتّی یَسمَعَ کَلامَ اللّهِ ثُمَّ أَبلِغهُ مَأمَنَهُ ذلِکَ بِأَنَّهُم قَومٌ لا یَعلَمُونَ (۶) کَیفَ یَکُونُ لِلمُشرِکِینَ عَهدٌ عِندَ اللّهِ وَ عِندَ رَسُولِهِ إِلاَّ الَّذِینَ عاهَدتُم عِندَ المَسجِدِ الحَرامِ فَمَا استَقامُوا لَکُم فَاستَقِیمُوا لَهُم إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ المُتَّقِینَ (۷) کَیفَ وَ إِن یَظهَرُوا عَلَیکُم لا یَرقُبُوا فِیکُم إِلاًّ وَ لا ذِمَّةً یُرضُونَکُم بِأَفواهِهِم وَ تَأبی قُلُوبُهُم وَ أَکثَرُهُم فاسِقُونَ (۸) اشتَرَوا بِآیاتِ اللّهِ ثَمَناً قَلِیلاً فَصَدُّوا عَن سَبِیلِهِ إِنَّهُم ساءَ ما کانُوا یَعمَلُونَ (۹) لا یَرقُبُونَ فِی مُؤمِنٍ إِلاًّ وَ لا ذِمَّةً وَ أُولئِکَ هُمُ المُعتَدُونَ (۱۰)

فَإِن تابُوا وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّکاةَ فَإِخوانُکُم فِی الدِّینِ وَ نُفَصِّلُ الآیاتِ لِقَومٍ یَعلَمُونَ (۱۱) وَ إِن نَکَثُوا أَیمانَهُم مِن بَعدِ عَهدِهِم وَ طَعَنُوا فِی دِینِکُم فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الکُفرِ إِنَّهُم لا أَیمانَ لَهُم لَعَلَّهُم یَنتَهُونَ (۱۲) أَ لا تُقاتِلُونَ قَوماً نَکَثُوا أَیمانَهُم وَ هَمُّوا بِإِخراجِ الرَّسُولِ وَ هُم بَدَؤُکُم أَوَّلَ مَرَّةٍ أَ تَخشَونَهُم فَاللّهُ أَحَقُّ أَن تَخشَوهُ إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ (۱۳) قاتِلُوهُم یُعَذِّبهُمُ اللّهُ بِأَیدِیکُم وَ یُخزِهِم وَ یَنصُرکُم عَلَیهِم وَ یَشفِ صُدُورَ قَومٍ مُؤمِنِینَ (۱۴) وَ یُذهِب غَیظَ قُلُوبِهِم وَ یَتُوبُ اللّهُ عَلی مَن یَشاءُ وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (۱۵)

أَم حَسِبتُم أَن تُترَکُوا وَ لَمّا یَعلَمِ اللّهُ الَّذِینَ جاهَدُوا مِنکُم وَ لَم یَتَّخِذُوا مِن دُونِ اللّهِ وَ لا رَسُولِهِ وَ لا المُؤمِنِینَ وَلِیجَةً وَ اللّهُ خَبِیرٌ بِما تَعمَلُونَ (۱۶)

[ترجمه]

بیزاری از خدای و پیغامبرش به آنان که پیمان کردی از مشرکان«۷» [۵۱- پ].

بروی در زمین چهار ماه و بدانی که شما عاجز نکنی خدای را و خدای هلاک کننده کافران است.

و آگاهی از خدای و رسول وی به مردمان روز حج مهتر«۸»، که خدای بیزار است از مشرکان«۹» و پیغامبرش، اگر توبه کنی آن بهتر شما را و اگر برگردی بدانی که شما عاجز نکنی خدای را، و مژده ده آنان را که کافر شدند به عذابی سخت«۱۰».

[۵۲- ر]

مگر آنان که پیمان کردی از مشرکان پس نقصان نکردند شما را چیزی و یاری ندادند بر

---

(۱). آو، آن: ننویشتی.

(۲). آج، بم، لب: آیت.

(۳). آو، آج، بم، لب، آن: جنگ.

(۴). آو، آج، بم، لب، آن: عهد ذکر کرد.

(۵). آو، آج، بم، لب، آن: رحمت است و امانی.

(۶). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. [.....]

(۹- ۷). آج، لب: انبازگیران.

(۸). آج، لب: بزرگترین آو، بم، آن: بزرگتر.

(۱۰). آو، آج، بم، لب، آن: دردناک.

صفحه : ۱۶۴

شما کسی را، تمام کنی با ایشان پیمان ایشان تا به وقتشان که خدای دوست دارد پرهیزگاران را.

چون برود«۱» ماههای حرام، بکشی مشرکان را هر جا که یابی ایشان را، و بگیریدشان«۲» و بازداری‌شان«۳» و بنشینی برای ایشان بر هر راهی، اگر توبه کنند و به پای دارند نماز و بدهند زکات، رها کنی«۴» ره ایشان، که خدای آمرزنده و بخشاینده است.

و اگر کسی از مشرکان پناه جوید«۵»، پناهش ده«۶» تا بشنود سخن خدای، پس برسان او را به امن گاهش، آن برای آن است که ایشان گروهی‌اند که ندانند«۷».

[۵۲- پ]

چگونه باشد مشرکان را پیمانی بنزدیک خدای و بنزدیک رسولش مگر آنان را که پیمان کردی نزدیک مسجد«۸» حرام مادام تا ایشان راست باشند شما را راست باشی ایشان را که خدای دوست دارد متّقیان«۹» را.

چگونه«۱۰» اگر دست یابند بر شما نگاه ندارند در شما عهدی و نه حرمتی خشنود می‌دارند شما را به دهنهاشان و کاره است دلهاشان و بیشترینه ایشان فاسق‌اند«۱۱».

---

(۱). آج، لب: بیرون شود.

(۲). آو، بم، آن: بگیری ایشان را.

(۳). آو، بم: باز دارید ایشان را آج، لب: به حصار اندر کنیدشان.

(۴). آج، لب: دست بدارید.

(۵). آج، لب: زنهار خواهد.

(۶). آج، لب: زنهار دهش.

(۷). اساس: نه دانند/ ندانند.

(۸). آج، لب: منزلت، محتمل است «مزگت».

(۹). همه نسخه بدلها: پرهیزگاران.

(۱۰). آو، بم، مج، آن و.

(۱۱). آج، لب: بی‌فرمانان‌اند. [.....]

صفحه : ۱۶۵

بخريدند به آيات خداى بهايى اندك، باز داشتند از راه او كه ايشان بد بود آنچه كردند.

[۵۳- ر]

نگاه نمی‌دارند در مؤمنی عهدی و نه حرمتی، ایشان‌اند که گذرندگان‌اند از حد.

اگر توبه كنند و به پاى دارند نيز نماز و بدهند زكات برادران شمااند در دين و تفصيل دهيم«۱» آيتها براى قومى كه بدانند.

و اگر بشكافند«۲» سوگندشان از پس عهدشان و طعنه زنند«۳» در دين شما كارزار كنى با امامان كفر كه ايشان سوگندشان نباشد، تا همانا ايشان باز استند«۴».

كارزار نكنى«۵» با گروهى كه بشكنند«۶» سوگندشان و همّت كردند«۷» به بيرون كردن پيغامبر؟ و ايشان آغاز كردند نخست بار، مى‌ترسى از ايشان؟ خداى سزاوارتر كه ترسيد از او اگر گرونده‌اى [۵۳- پ].

كارزار كنى با ايشان تا عذاب كند ايشان را خداى به دست«۸» شما و هلاك كند«۹» ايشان [را]«۱۰» و يارى دهد شما را بر ايشان و شفا دهد دلهاى گروهى مؤمنان را.

---

(۱). آج، لب: پيدا همى‌كنيم.

(۲). آو، آج، بم، لب، آن: بشكنند.

(۳). آج، لب: عيب كنند.

(۴). استند/ ايستند.

(۵). آج، لب: چرا كارزار نكنى آو، بم، آن: نكنى كارزار.

(۶). آج، لب: بشكستند.

(۷). آج، لب: آهنگ كردند.

(۸). آج، لب: به دستهاى.

(۹). آج، لب: رسوا كند.

(۱۰). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

صفحه : ۱۶۶

و ببرد خشم دلهاى ايشان، و توبه پذيرد خداى بر آن كه خواهد، و خداى دانا و محكم كار است.

است.

يا پندارى«۱» كه رها كنند«۲» شما را و ندانسته«۳» خداى آنان كه جهاد كنند از شما و نگرفته باشند از جز خداى و نه رسولش و نه مؤمنان دوستى، و خداى داناست به آنچه مى‌كنى [۵۴- ر].

[قوله]«۴»: بَراءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ رفع براءت، محتمل است دو وجه را: يكى آن كه، خبر مبتداى محذوف باشد، و التّقدير: هذه براءة و دوم آن كه، مبتدا باشد على نيّة التّأخير عن الخبر، و التّقدير: إِلَى الَّذِينَ عاهَدتُم مِنَ الْمُشرِكِينَ براءة، و وجه اوّل بهتر است. بَراءَةٌ، يقال: برئت من الرّجل أبرأ براءة و براء، و انا برىء و برأت من المرض أبرؤ برءا و بريت ايضا و بريت القلم بريا اذا قطعته، و برأه اللّه، اى خلقه.

و البری التّراب، و ابریت البعیر اذا جعلت لانفه برة. و اصل هذه الکلمة، القطع لأن البرة فعله، بمعنی مفعول«۵».

حق تعالی در اینکه آیت گفت: اینکه سورت بیزاری است از خدای و رسولش، یعنی خدای و رسول بیزارند از آنان که شما عهد بستی با ایشان از جمله مشرکان، و مِن، ابتدای غایت است، و الی، انتهای غایت، کأن البراءة صدرت من اللّه و وصلت و انتهت الیهم اینکه بیزاری«۶» از خدای آمد و به ایشان رسید به آن مشرکانی که شما با ایشان عهد بستی، و حق تعالی نبذ عهد ایشان با ایشان برای آن کرد«۷» که ایشان عهد بستند و وفا نکردند و اندبار بشکافتند و هر شرط که کردند، خلاف کردند. و روا باشد که مشروط«۸» باشد چون شرط به جای نیاوردند واجب نبود وفا کردن و روا بود که عهدی بود تا مدّتی معلوم، چون مدّت به سر آمد، ایشان«۹» بینداختند.

---

(۱). آج، لب: پنداشتید.

(۲). آو، بم: رها کند.

(۳). آو، بم: ندانستند.

(۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. [.....]

(۵). اساس: مفعوله به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

(۶). آج، آو، بم، لب است که.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: عهد ایشان کرد به ایشان برای آن.

(۸). آج، بم، آن: مشرط.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: ایشان عهد.

صفحه : ۱۶۷

و اشراک، اثبات شریکی باشد با خدای- جلّ جلاله- من باب اقبره و اکفره، و مفعول بیفگند از عاهَدتُم، و اگر کلام به شرح آوردی، گفتی: الی الّذین عاهدتموهم«۱» من المشرکین باللّه. مِن، تبیین را باشد اینکه جا.

فَسِیحُوا فِی الأَرضِ، از خبر با خطاب آمد، گفت: بروی ای مشرکان در زمین چهار ماه، و «سیح» رفتن به آسانی باشد، یقال: ساح الماء یسیح سیحا و سیاحا و سیاحة و سیوحا و سیحانا و انساح«۲» ایضا، و سیّحته تسییحا. حق تعالی گفت: اینکه چهار ماه که ماههای حرام است. عبد اللّه عبّاس گفت: سه ماه از آن جمله حرام بود، و یک ماه حلال. امّا چهار ماه: شوّال بود، و ذو القعده، و ذو الحجّه«۳» و المحرّم. [شوّال، ماه حلال بود و سه ماه از پس آن حرام.]«۴».

و محمّد بن اسحاق گفت: اینکه اجل چهار ماه برای آن بود که جماعتی بودند ایشان را با رسول عهدی بود تا کمتر از چهار ماه، حق تعالی ایشان را برای ابلاغ حجّت را«۵» چهار ماه تمام مهلت داد. و گروهی دگر آن بودند که ایشان را عهدی نبود، ایشان را [نیز]«۶» در اینکه اجل آورد تا اندیشه کنند و رای زنند و اختیار کنند برای خود«۷» آنچه دانند که صلاح ایشان است، اگر بعد از«۸» چهار ماه تمام ایمان نیارند، قتل و اسر و حبس و مانند اینکه باشد. و اوّل مدّت، یوم الحجّ الاکبر بود تا دهم ربیع الاخر«۹»، آنان را که عهد نبود، پنجاه روز مدّت مهلت ایشان بود تا تمامی ماههای حرام بسر آمدن بیست روز از ذو الحجّه«۱۰» و یک ماه تمام محرّم. و زهری گفت: سورت، اوّل شوّال فرود آمد، و اوّل مدّت آن بود تا آخر محرّم، چنان که از عبد اللّه عبّاس حکایت کردیم. کلبی گفت: مهلت چهار ماه آنان را بود که ایشان را عهدی نبود برای حجّت، و امّا آنان را که عهدی بود تا به مدّتی عهد ایشان مراعی بود تا تمام مدّت فی قوله: فَأَتِمُّوا إِلَیهِم عَهدَهُم إِلی مُدَّتِهِم«۱۱» وَ قاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ الَّذِینَ یُقاتِلُونَکُم ...«۱»،

و رسول- علیه السّلام- آنگه قتال نکردی الّا با کسی که با او قتال کردی، و دست از معاهدان کوتاه داشتی، حق تعالی گفت: اکنون اینان را چهار ماه مهلت ده تا نظر و اندیشه کنند و پس از آن مهلت نیست [۵۴- پ]

اگر ایمان آرند و الّا، فَأْذَنُوا بِحَربٍ مِنَ‌اللّهِ وَ رَسُولِهِ ...«۲»، و هر که بعد از چهار ماه در اسلام نیاید، خون و مال او حلال بود رسول را.

محمّد بن اسحاق و مجاهد و قومی دیگر از مفسّران گفتند: آیت در اهل مکّه آمد که با رسول- علیه السّلام- عهدی بستند عام الحدیبیه. تا ده سال برای آن تا مردمان ایمن باشند بیایند و بشوند«۳». و بنو خزاعه در عهد رسول بودند و بنو بکر در عهد قریش، میان اینکه دو قبیله خصومتی افتاد. قریش معاهدان خود را از بنی بکر مدد کردند به سلاح و قوّت، ایشان از خزاعه اصابتی کردند و نکبتی«۴» رسانیدند. چون خزاعه بدیدند که قریش عهد بشکستند و به یاری بنو بکر آمدند و معاهدان رسول را دست درازی کردند، عمرو بن سالم الخزاعی بیامد و به مدینه آمد و پیش رسول بایستاد و گفت:

یا ربّ انّی ناشد محمّدا

حلف ابینا و ابیه الاتلدا

[کنت لنا ابا و کنّا الولدا ثمّت اسلمنا فلم ننزع یدا]«۵»

[فانصر هداک اللّه نصرا عتّدا]«۶» و ادع عباد اللّه یأتوا مددا

فیهم رسول اللّه قد تجرّدا ابیض مثل الشّمس تنموا صعدا«۷»

---

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۰.

(۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۷۹.

(۳). مج، آن: بشنوند.

(۴). مل: بلیّتی.

(۶- ۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۷). نسخه آج، با قلمی متفاوت از متن ضمن آوردن اینکه ابیات از سیرة النبویّه، مصراع دوم اینکه بیت را چنین نقل می‌کند: انّ سیم خسفا وجهه تربّدا.

صفحه : ۱۶۹

ان سیم خسفا وجهه تربّدا فی فیلق کالبحر یجری مزیدا«۱»

انّ قریشا اخلفوک الموعدا و نقضوا میثاقک المؤکّدا

و زعموا ان لست تدعو«۲» احدا و هم اذلّ و اقلّ عددا

هم بیّتونا بالحطیم«۳»، هجّدا و قتلونا رکّعا و سجّدا

رسول- علیه السّلام- گفت:

لا نصرت ان لم انصرکم

مرا یاری مکنادا«۴» اگر شما را یاری نکنم. و برخاست و ساز کرد و به جانب مکّه رفت و مکّه بگشاد و اینکه سال هشتم بود از هجرت. و پیش از آن رسول- علیه السّلام- به غزات تبوک بود و منافقان اراجیف افگنده بودند، قریش از آن جا دلیری کردند و عهدی که میان ایشان و رسول- علیه السّلام- بود بشکستند، حق تعالی فرمود تا رسول عهد ایشان بیندازد و خبر دهد ایشان را به کارزار، و ذلک قوله: وَ إِمّا تَخافَنَّ مِن قَومٍ خِیانَةً فَانبِذ إِلَیهِم عَلی سَواءٍ«۵»هذه ما «۲» پدید آمد در کار حج. چون ما را بدید، علی را گفت: چه کار را آمده‌ای! گفت: رسول- علیه السّلام- مرا گفت، اینکه آیات بستان از تو«۳»، و تمامی سورت مرا داد و گفت: تو بر مشرکان خوان و عهد ایشان بینداز. گفت: مرا چه فرمود رسول! گفت: تو را گفت: مخیّری، خواهی با من بیای و خواهی با پیش او روی. ابو بکر برگشت، پیش رسول شد و گفت:

یا رسول اللّه اهّلتنی لامر طالت الاعناق الیّ لاجله فلمّا صرت ببعض الطّریق عزلتنی، قال: ما فعلت و لکنّ اللّه فعل، قال: نزل فیّ شیء. قال: لا، و لکن نزل جبریل و قال: انّ اللّه یقول:

(لا یؤدیها عنک الا انت او رجل منک) [۵۵- ر].

ای رسول اللّه؟ مرا اهل کاری کردی که از آن سبب گردنها در من دراز شد، چون به بعضی راه رسیدم«۴»، مرا معزول کردی، گفت: من نکردم، خدای کرد. گفت: در باب من آیتی آمد! گفت: نه، و لکن جبریل آمد و گفت: اینکه آیات از تو ادا نکند الّا تو یا مردی از تو، من علی را بفرستادم که از من است.

امیر المؤمنین«۵» بیامد و عرب بر سر آن بودند که هر سال بودندی از حج، چون روز عید بود، در موسم بایستاد و خطبه کرد و مردم را خبر داد و سورت براءت بر مشرکان خواند و عهد قریش بینداخت و خبر داد ایشان را به آنچه خدای فرموده بود.

محرز بن ابی هریره گفت: پدرم با امیر المؤمنین علی بود آن سال، چون امیر المؤمنین خسته شدی و آوازش گران شدی پدرم به نیابت«۶» آواز می‌دادی و مردم جمع می‌کردی، شعبی گفت، من او را گفتم: چه می‌گفتی! و به چه ندا می‌کردی!

گفت، به چهار چیز: یکی آن که پس از اینکه هیچ کس برهنه طواف نکند گردخانه، و هر که را عهدی هست تا به مدّتی بیش از مدّت او، او را مهلت نیست، اگر ایمان آورد و الّا گردنش بزنند. و هیچ کس به بهشت نخواهد شدن الّا مؤمنی یا مؤمنه‌ای، و پس از امسال«۷» هیچ مشرک را اینکه جا کاری نیست گرد مسجد الحرام نگردد و حج

---

(۱). همه نسخه بدلها: رغائی.

(۲). لب: بدائی آو، آج، بم، آن: بدایتی.

(۳). آو، آج، بم، لب، آن: از تو بستانم مج: از تو بستان.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: پاره‌ای از راه برفتیم.

(۵). آج، لب علی.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج او.

(۷). آو، آج، بم، آن: اینکه سال.

صفحه : ۱۷۱

نکند مگر ایمان آرد. مشرکان گفتند ما از عهد تو و عهد پسر عمّ تو بیزاریم و عهد ما تیغ و نیزه است، و امیر المؤمنین آن ادا بکرد و حج بگزارد و با مدینه آمد و رسول- علیه السّلام- سال دیگر و آن سنه عشر بود من الهجرة، به حجّ رفت و حجّ وداع بکرد و با مدینه آمد و بقیهٔ ذو الحجّة و المحرّم و صفر و روزی چند از شهر ربیع الاوّل ببود و با جوار رحمت ایزدی شد- صلّی اللّه علیه و آله الطّاهرین«۱».

قوله: وَ اعلَمُوا أَنَّکُم غَیرُ مُعجِزِی اللّهِ، خطاب است با مشرکان، می گویند:

بدانی که شما خدای را عاجز نتوانی کردن و غالب نشوی خدای را. و «معجزین» بوده است، «نون» جمع برای اضافت بیوفتاد برای آن که او بدل تنوین است، و تنوین و اضافت به یک جای نباشد. وَ أَنَّ اللّهَ مُخزِی الکافِرِینَ، و نیز بدانی که خدای کافران را به خزی و لعنت و هلاک در آرد، یقال: خزاه اللّه و اخزاه اذا اهلکه و لعنه، و خزی الرّجل اذا استحیا.

وَ أَذانٌ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ، عطف است علی قوله: بَراءَةٌ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ، و اعلامی است از خدای تعالی و پیغامبرش، یقال: اذن بکذا اذا علمه و اذنه به، ای اعلمه به إیذانا، و الاذان، اسم للایذان، و منه الاذان، الإعلام بالصّلوة، و اصل کلمه از اذن باشد، کقولک«۲»: اذّنته، ای اوقعت فی اذنه، عطیّهٔ العوفی گفت: اذان من اللّه، بیست و هشت آیت است از فاتحه سورت براءت الی قوله: وَ إِن خِفتُم عَیلَةً«۳» یَومَ الحَجِّ الأَکبَرِ روز حجّ بزرگتر. خلاف کردند در او مجاهد گفت و عطا و طاووس و جحیفه گفتند: روز عرفه بود و اینکه روایت عکرمه است از عبد اللّه عبّاس. و ابو الصّهباء روایت کرد از امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- که او گفت: روز عرفه است، و نیز از عمر خطّاب«۴» هم اینکه روایت کردند که روز عرفه است. و سعید بن المسیّب هم اینکه گفت و عبد اللّه زبیر هم اینکه گفت، و اینکه مذهب ابو حنیفه است، و روایت دیگر از رسول- علیه السّلام- و از امیر المؤمنین و عبد اللّه عبّاس آن است، و سعید بن جبیر و عبد اللّه بن ابی اوفی و ابراهیم و مجاهد و شعبی و سدّی و إبن

---

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج و سلّم تسلیما.

(۲). آج، آن: فقولک.

(۳). سوره توبه (۹) آیه ۲۸.

(۴). اساس رضی اللّه عنه. [.....]

صفحه : ۱۷۲

زید و باقر و صادق- علیهما السّلام- گفتند: روز عید است، و او را برای آن حجّ اکبر خواندند که مسلمانان و مشرکان آن روز به حجّ حاضر بودند و پس از آن مشرکان حجّ نکردند. و یحیی بن الجزّار گفت: امیر المؤمنین علی را دیدم روز عید بر شتری سپید نشسته به مصلّی می‌رفت، مردی بیامد و لگام«۱» شترش بگرفت [۵۵- پ]

و گفت: روز حجّ اکبر کدام است! گفت: اینکه روز که تو در وی ای«۲»، دست بداشت«۳». عبد اللّه بن اوفی را پرسیدند از روز حجّ اکبر، گفت: سبحان اللّه؟ روز عید باشد که در او خون ریزند و موی سرباز کنند و حرام در او حلال شود، و دلیل روشنتر در او آن است که، اتّفاق است که امیر المؤمنین سورت براءت بر مشرکان روز عید خواند، و خدای تعالی گفت: وَ أَذانٌ، ای«۴» اعلام مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَی النّاسِ یَومَ الحَجِّ الأَکبَرِ، و اینکه اعلام در روز عید بود. سفیان ثوری گفت: یوم الحجّ الاکبر، مراد به او ایّام حجّ است، نه یک روز، چنان که گویند: یوم الجمل و یوم صفّین و یوم بعاث مراد حین و زمان و ایّام باشد.

و نیز خلاف کردند که چرا اینکه روز را روز حجّ اکبر خواندند حسن بصری گفت: برای آن که مسلمانان و مشرکان در اینکه روز حجّ کردند، و عبد اللّه بن نوفل بن الحارث گفت: روز حجّهٔ الوداع بود که مسلمانان و مشرکان حاضر بودند [و عیدی بود جهودان و ترسایان را به آن سبب ایشان نیز حاضر بودند]«۵» و پیش از آن و پس از آن جمع نبود.

خلاف کردند در حجّ اکبر و حجّ اصغر، مجاهد گفت: حجّ اکبر حجّ قارن باشد، و حجّ اصغر حجّ مفرد. زهری و شعبی و عطا گفتند: حجّ اکبر حجّ است و حجّ اصغر عمره است، و عمره را برای آن حجّ اصغر خواند [ند]«۶» که عملش ناقص است از حجّ اکبر. أَنَّ اللّهَ بَرِیءٌ مِنَ الْمُشْرِکِینَ وَ رَسُولُهُ یعنی اعلام کن ایشان را که خدای بیزار است از مشرکان و رسولش نیز، و خبر مبتدا حذف کرد از جمله دوم، برای آن که مستغنی بود از او به ذکر آن در جمله اوّل، و التّقدیر: و رسوله«۷» ایضا بریء، و اینکه

---

(۱). آج، لب، آن: لجام.

(۲). آو، آن: وی آج: ویی.

(۳). همه نسخه بدلها: دست بدار.

(۴). آو، بم، آن و.

(۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۶). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۷). آج، مج، لب، آن: رسول.

صفحه : ۱۷۳

چنان نیست که شاعر گفت:

فمن یک امسی بالمدینهٔ رحله فانّی و قیّار«۱» بها لغریب

برای آن که اینکه جا «غریبان» بایست، بر استقامت کلام عرب«۲» گفت، بر تأویل آن که: کلّ واحد منّا غریب، و در آیت، «بریئان» نشاید برای آن که «اللّه» خبر خود دارد، و انّما حذف خبر از جمله دوم کردند. و حسن بصری در شاذ خواند: و رسوله به جرّ علی القسم. و چنین گفتند که: کسی اینکه آیت می‌خواند بر قراءت حسن: أَنَّ اللّهَ بَرِیءٌ مِنَ الْمُشْرِکِینَ وَ رَسُولُهُ به جر، اعرابیی«۳» بشنید، گفت:

اگر خدای از پیغامبرش بیزار است من نیز بیزارم، گمان برد که «واو» عطف است و جرّ برای آن است که عطف کرد به مشرکین، او را بگرفتند و پیش حاکم وقت بردند، او بگفت که: من چه«۴» شنیدم، او مردم«۵» را نهی کرد از اینکه قراءت موهم شاذّ، و امر کرد ایشان را به آموختن نحو و عربیّت. فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ [گفت: اگر چنان باشد که توبه کنی شما را که مشرکانی و از کفر باز آیی و رجوع کنی فَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ]«۶» شما را به باشد و توبه از کفر به ایمان باشد اگر ایمان آری به خدای و پیغامبر شما را بهتر بود. وَ إِنْ تَوَلَّیْتُمْ و اگر برگردی و اعراض نمایی و پشت بر اینکه کار کنی، بدانی که شما خدای را عاجز نتوانی کردن«۷» و از او فایت نباشی و سابق نشوی او را و از قبضه قدرت او بیرون نتوانی شدن. وَ بَشِّرِ الَّذِینَ کَفَرُوا و تو ای محمّد؟ بشارت ده و مژده ده«۸» کافران را به عذابی أَلِیمٍ مولم. اینکه جا انذار می‌باید که بشارت می‌فرماید، جز که بشارت در جای انذار بگفته است علی ضرب من التّوسّع، بر سبیل تهکّم و سخریّت بر ایشان، یعنی شما اینکه عبادت اصنام به امید خیر و نفع می‌کنی، اکنون بشارت ده ایشان را، و لکن [به جای]«۹» خیر و نفع عذاب است تا بدانند که از آن جا که بشارت توقّع می‌کنند ایشان را عذاب خواهد آمدن.

آنگه استثنا کرد از ایشان گروهی را گفت:

---

(۱). اساس: قیارا به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل: غریب.

(۳). همه نسخه بدلها: اعرابی.

(۴). مل: چنان.

(۵). آو، آج، بم: مرد.

(۶). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۷). مل فاعلموا انّکم غیر معجزی اللّه. [.....]

(۸). مژدده/ مژده، همه نسخه بدلها: مژده، نیز محتمل است: مژده ده، مژده ده (!).

(۹). اساس: ندارد از آج، افزوده شد.

صفحه : ۱۷۴

إِلَّا الَّذِينَ عاهَدتُم مگر آنان که شما با ایشان عهد بستی و پیمان کردی و ایشان بر عهد شما ثبات کردند و هیچ نقصان نکردند شما را و هیچ خلل نیاوردند در عهد شما و کس را بر شما یاری«۱» ندادند و با دشمنان شما همدست نشدند و ایشان را به عددی و مددی و سلاحی و کراعی معاونت نکردند و نیز از میان شما و ایشان عهدی بود تا مدّتی آن عهد نگاه داری و آن مدّت را مراقبت کنی و آن اوقات مستغرق کنی و رها کنی«۲» تا مدّت تمام به سر آید که خدای تعالی پرهیزکاران را دوست دارد.

قوله: إِلَّا الَّذِينَ [۵۶- ر]، خلاف کردند در آن که اینکه استثنا از چیست و مستثنایان«۳» که‌اند زجّاج گفت: استثنا از براءت خدای و رسول است«۴»، یعنی خدای و رسول از همه مشرکان بیزار است«۵»، مگر از مشرکانی که اینکه صفت دارند. فرّاء گفت: استثنای است منقطع، و مراد جماعتی‌اند از بنی کنانه که از آجل ایشان نه ماه مانده بود، خدای تعالی فرمود که ایشان را تا به انقضای مدّتشان مهلت ده، و به«۶» چهار ماه با ایشان خطاب مؤاخذت مکن، بر اینکه قول استثنا باشد من قوله: فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ. مجاهد گفت: قومی بودند از خزاعه و مدلج. عبد اللّه عبّاس گفت: مراد هر معاهدی است که میان او و رسول- علیه السّلام- عهدی بود تا به مدّتی، و آن عهد پیش از نزول اینکه سورت بود و مراد عبد اللّه عبّاس از اینکه قول، قومی‌اند که رسول را مخالفت نکردند و دشمنان را معاونت نکردند، و نیز گروهی از اهل ذمّت که رسول را با ایشان عهد هدنه‌ای بود و مصالحتی«۷» بر خراجی و جزیتی برای آن که رسول- علیه السّلام- چون به تبوک می‌رفت در آن راه با جماعتی بسیار عهد هدنه و مصالحت کرد، چون اهل هجر«۸» و اهل بحرین و اهل ایله و دومهٔ الجندل و اهل اذرح و مقنا، و اینان جماعتی بودند از جهودان و برای ایشان صلح نامه‌ها نوشت و جزیتی بر ایشان نهاد و ایشان را در ذمّت گرفت و ایشان بر عهد ثبات کردند تا [رسول]«۹» از دنیا برفت و رسول- علیه السّلام- با ایشان بر عهد بود لا جرم عهد با

---

(۱). همه نسخه بدلها بجز آن: یاوری.

(۲). آو، آج، بم، آن: نکنی.

(۳). آو، بم، آن به آن.

(۴). آو، آج، بم، مل، آن: و رسولش.

(۵). همه نسخه بدلها: بیزارند.

(۶). آو، آج، بم، لب، آن: تا.

(۷). آج، لب: مصلحتی.

(۸). اساس: هجرت، به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۹). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

صفحه : ۱۷۵

ایشان بر جای است تا به روز قیامت مادام تا شرط ذمّت به جای می‌آرند.

و «نقصان»، حطّ بعضی باشد از عدد، و نقیض او زیادت بود و آن اضافت چیزی باشد با چیزی از معدود و جز معدود، و معنی آن است که: لم ینقصوکم من شروط العهد شیئا، و از شرایط عهد هیچ نقصان نکنند و مظاهرت معاونت باشد من الظهر. و ظاهر علیه و اعان علیه خلاف ظاهره و اعانه باشد، چون علیه گوید یار دشمن باشد بر او.

قتاده گفت: اینکه جماعتی مشرکان«۱» بودند که عام الحدیبیه با رسول عهدی کرده بودند تا مدّتی، و از مدّت ایشان چهار ماه مانده بود از روز عید اضحی، خدای تعالی گفت: آن مدّت تمام باید کردن و مدّت زمانی طویل الفسحه باشد. و اشتقاق او من المدّ باشد. و قول آن کس که گفت: نبذ عهد مشرکان به مکّه بود، باطل است برای آن که فتح مکّه در سنه ثمان بود و در اینکه سال مکّه دار الاسلام گشت و نبذ عهد در سنه تسع بود.

قوله: فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشهُرُ الحُرُمُ «انسلاخ»، خروج الشّیء ممّا«۲» لا بسه باشد، و اصل او«۳» من سلخت الشّاة فانسلخت.

و در ماههای حرام دو قول گفتند یکی آن که: ذو القعده و ذو الحجّة و محرّم است و رجب واحد فرد و ثلاثة سرد. و قولی دیگر آن که: چهار ماه است، إمّا از اوّل شوّال تا به آخر محرّم و إمّا از عید نحر تا ده روز از ربیع الاخر شده- علی اختلاف الاقوال فیه علی ما مضی- چنان که بیان کردیم. حق تعالی در اینکه آیت [فرمود]«۴» که: چون اینکه چهار ماه بگذرد و به گذشتن او«۵» ماههای حرام برسد، پس از آن مشرکان را هر کجا یابی بکشی. فرّاء گفت: مراد آن است که هر گه که باشد و هر جای که باشد اگر در حلّ بود و اگر در حرم، و اگر در حصون باشد«۶» و اگر در صحرا و اگر در شهرها، و اگر«۷» ماه حلال باشد و اگر«۸» ماه حرام. وَ خُذُوهُم، و بگیری ایشان را و باز داری. و الحصر، المنع، و منه: الحصار و احصره المرض اذا منعه من السّیر.

---

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج، آن: مردان.

(۲). آج، لب: من ما.

(۳). آج، مج، لب: اصله. [.....]

(۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها اینکه.

(۶). آو، بم، آن: باشند.

(۸- ۷). مج، آن در.

صفحه : ۱۷۶

و حصره العدوّ، و حصر فی کلامه اذا عیی فیه، و الحصر احتباس البطن، و الحصر.

العدّ ایضا لأنّ المعدود بالعدّ ینحصر. وَ اقعُدُوا لَهُم كُلَّ مَرصَدٍ و بنشینی برای ایشان بر سر هر راهی. و «مرصد»، جای رصد باشد، آن جا که بازوان«۱» بنشیند، و اصل رصد، حفظ باشد، و باژ«۲» را رصد برای آن خوانند که باژوان«۳» آن را مراقبت کند و نگاه دارد، و منه قوله [۵۶- پ]: إِنَّ رَبَّكَ لَبِالمِرصادِ«۴»، و قوله: كُلَّ مَرصَدٍ، نصب او بر ظرف است، و کوفیان گفتند: به حذف حرف الجر، کما قال الشّاعر:

نغالی اللّحم للأضیاف نیّا و نرخصه اذا نضج القدور

ای، باللّحم، و مرصد، موضع الرّصد باشد، کالمذهب و المجمع، قال:

نّ المتیّة للفتی بالمرصد

فَإِن تابُوا اگر توبه کنند از کفر، و ایمان آرند و نماز به پای دارند و زکات مال بدهند و شرایط اسلام به جای آرند، فَخَلُّوا سَبِیلَهُم ره ایشان بگشایی، یعنی دست از ایشان بداری که خدای غفور و رحیم است. و گروهی به اینکه آیت استدلال کردند بر آن که تارک نماز را به قتل واجب باشد چون قصد کند، برای آن که خدای تعالی فرمود که: مشرکان را بکشی مگر که ایمان آرند و نماز کنند، چنان که ایمان به سبب حقن خون ایشان کرد همچنین نماز و زکات را، پس تارک اینکه بمنزلت تارک آن بود قتلش واجب باشد. و آنچه به آن معنی تعلّق دارد گفته شده است پیش از اینکه.

علما خلاف کردند در حکم اینکه آیت، اعنی قوله: فَاقتُلُوا المُشرِكِینَ حَیثُ وَجَدتُمُوهُم. حسین بن الفضل گفت: اینکه آیت ناسخ است هر آیتی را که در آن جا ذکر عفو و اعراض و فداست. ضحّاک گفت: اینکه آیت منسوخ است بقوله: فَإِمّا مَنًّا بَعدُ وَ إِمّا فِداءً«۵» وَ خُذُوهُم، و «اخذ» اسر باشد، و اسیر را باشد که فدا کند خود را، و دلیل بر اینکه حدیث عطاست که گفت: مردی را پیش رسول آوردند اسیر، او را ابو امامه گفتند، سیّد یمامه بود. رسول- علیه السّلام- او را

---

(۱). آو، بم، آن: بادبان آج، لب: باجبان مل، مج: با جوان.

(۲). همه نسخه بدلها: باج.

(۳). آو، آج، بم، آن: باجبان مل، مج: با جوان.

(۴). سوره فجر (۸۹) آیه ۱۴.

(۵). سوره محمّد (۴۷) آیه ۴.

صفحه : ۱۷۷

گفت: یا اسلام آر یا خویشتن باز خر، یات بکشم«۱» یا آزادت کنم«۲»، گفت: یا محمّد؟ اگر بکشی، مردی بزرگ را کشته باشی، و اگر فدا ستانی بزرگی را ستده باشی، و اگر آزاد کنی همچنین، و امّا اسلام نخواهم. رسول- علیه السّلام- گفت: بزرگی«۳»، آزادت کردم. چون او اینکه بشنید، گفت: اشهد ان لا اله الّا اللّه و انّک رسول اللّه. کرم تو دلیل می‌کند که تو پیغامبر خدایی«۴»، و برخاست و با یمامه شد و طعام مکّه را مادّه از یمامه باشد، و طعام از اهل مکّه منع کرد، گفت: طعام ندهم شما را تا ایمان نیاری و ایشان هنوز با رسول به جنگ بودند، نامه‌ای نوشتند به شکایت او به«۵» رسول- علیه السّلام. رسول گفت: یا ابا امامه؟ طعام از ایشان منع مکن، او به قول رسول ایشان را طعام داد.

قوله: وَ إِن أَحَدٌ مِنَ المُشرِكِینَ استَجارَكَ فَأَجِره» حق تعالی گفت: اگر کسی از جمله مشرکان به تو پناه جوید، پناهش ده. و به جوار

تو آید او را با جوار گیر. وَ إِن، از حقّ او آن باشد که از پس او فعل باشد برای آن که شرط است، و شرط در افعال شود. و اگر چنان که از پس او اسم آید، بر تقدیر اضمار فعل باشد، کقول الشّاعر:

لا تجزعی ان منفس«۶» اهلکته و اذا هلکت فعند ذلک فاجزعی

التّقدیر: ان اهلکت منفسا اهلکته، و فی الآیة: ان استجارک احد من المشرکین استجارک، و لکن اوّل«۷» بیفگند، اعتمادا علی الثّانی. استَجارَک، در موضع جزم است به «ان»، علی قول الفرّاء، فَأَجِرهُ جواب اوست، و الاجارة، الادخال فی الجوار در جوار و پناه خود گیر او را، حَتّی یَسمَعَ کَلامَ اللّهِ تا کلام خدای بشنود و حجّت بر او متوجّه«۸» شود، اگر اسلام آرد نجات دنیا و آخرت یافت و الّا او را به امن گاه خود برسان که حمایتی«۹» تو است، اینکه همه برای آن می‌باید که ایشان گروهی‌اند که نمی‌دانند، تعجیل مکن بر ایشان تا باشد که بدانند، قوله: حَتّی یَسمَعَ کَلامَ اللّهِ، اینکه

---

(۱). مل: الابکشمت آو، آج، بم: بکشند.

(۲). مل، مج: کنمت آو، آج، بم: کنند.

(۳). همه نسخه بدلها: برو.

(۴). آو، آج، بم، آن: پیغمبری خدای را.

(۵). آج، لب، آن: بر. [.....]

(۶). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها مطابق قانون باب اشتغال «منفسا» مرجّح است.

(۷). آو، آج، بم، آن: اذا.

(۸). آج: موجّه.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: حمایت.

صفحه : ۱۷۸

دلیل است بر آن که کلام حرف و صوت باشد، و کلام خدای تعالی همان«۱» قبیل حرف و صوت است برای آن که سماع در«۲» حرف و صوت صورت بندد«۳» و تعلّق ندارد به آن معنی که دعوی کردند که به ذات متکلّم قایم باشد.

قوله: کَیفَ یَکُونُ لِلمُشرِکِینَ عَهدٌ عِندَ اللّهِ وَ عِندَ رَسُولِهِ، «کیف»، سؤال عن حال باشد و موضوع او [۵۷- ر]

استفهام راست و در آیت بر وجه تعجّب آمد و نفی، گفت: چگونه باشد مشرکان را عهدی بنزدیک خدای و پیغامبر، یعنی نباشد ایشان را عهدی، چنان که یکی از ما گوید: کیف احتمل هذا منک، ای لا احتمل چگونه احتمال کنم اینکه حدیث از تو، یعنی نکنم. و مثله قول الشاعر:

هل انت الّا اصبع دمیت و فی سبیل اللّه ما لقیت

آنگه استثنا کرد، گفت: إِلَّا الَّذِینَ عاهَدتُم عِندَ المَسجِدِ الحَرامِ مگر«۴» آنان که عهد با ایشان بنزدیک خانه خدای کردی. خلاف کردند در ایشان، عبد اللّه عبّاس گفت: قریش‌اند. قتاده و إبن زید گفتند: اهل مکّه‌اند که با رسول عهد کردند«۵» عام الحدیبیه. مجاهد گفت: خزاعه‌اند. إبن اسحاق گفت قومی‌اند از بنی کنانه. و مسجد جای سجود باشد، مصلّی را مسجد خواند برای آن که معظم نماز سجود باشد.

فَمَا استَقامُوا لَکُم، اینکه را «ما» ی امد«۶» گویند و محلّ او نصب باشد بر ظرف، مادام تا ایشان بر عهد می‌باشند و استقامت می کنند تو نیز و قوم تو با ایشان بر استقامت و راستی باشی. ایشان استقامت نکردند و نقض عهد کردند و معاونت بنی بکر کردند بر خزاعه، رسول- علیه السّلام- ایشان را با چهار ماه مهلت داد تا اندیشه کنند در کار خود یا اسلام آرند یا بروند و حرم باز گذارند و به شهری دیگر شوند.

إبن اسحق و کلبی گفتند: اینکه جماعتی بودند از بنی بکر و بنی خزیمه«۷» و بنی مدلج و بنو ضمره و بنو دئل، و اینان در عهد قریش بودند، روز حدیبیه تا آن مدّت که رسول- علیه السّلام- زد ایشان را، قریش عهد بشکستند و اینکه جماعت بر عهد بودند، خدای تعالی گفت: تا ایشان با شما بر عهد باشد شما نیز بر عهد باشی. و گفتند:

---

(۱). همه نسخه بدلها: هم از.

(۲). آج، لب: در جز.

(۳). همه نسخه بدلها بجز مل و مج: صورت نبندد.

(۴). آو، آج، بم: دیگر.

(۵). مل در.

(۶). مل: لمه مج: مد.

(۷). آو، بم، آن: حزیمه.

صفحه : ۱۷۹

اینان آنان‌اند که خدای گفت: إِلَّا الَّذِینَ عاهَدتُم مِنَ المُشرِکِینَ ثُمَّ لَم یَنقُصُوکُم شَیئاً- الایۀ. و اولیتر آن باشد که اینان گروهی دگر باشند تا حدیث مکرّر نباشد.

إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ المُتَّقِینَ خدای تعالی متّقیان و پرهیزکاران را دوست دارد.

قوله: کَیفَ وَ إِن یَظهَرُوا عَلَیکُم- الایۀ در کلام حذفی هست که معنی آن را تقاضا می‌کند، و تقدیر آن است که: کیف یکون لهم عهد و کیف لا تقتلونهم، او کیف ترقبون الّا و ذمّۀ. از اینکه معنی ایشان را چگونه عهدی باشد یا «۱» چون نکشی ایشان را، یا «۲» چگونه مراقبت عهد و حرمت ایشان کنی! و لکن بیفگندند لدلالۀ الکلام علیه. حق تعالی گفت: چگونه باشد اینکه احوال و اگر چنان بود«۳» که ایشان بر شما ظفر یابند، در حقّ شما مراقبت هیچ عهد و خویشی و حرمت نکنند، پس شما چگونه مراقبت کنی و چگونه ایشان را نکشید، و اگر دست یابند ایشان شما را زنده رها نکنند، و اینکه و امثال اینکه از کلام بسیار حذف کنند، چون در کلام دلیلی باشد بر او و مثله قول جمیل«۴»:

یقولون لی اهلا و سهلا و مرحبا و لو ظفروا بی ساعۀ قتلونی

فکیف و لا توفی دماؤهم دمی و لا مالهم ذو کثرۀ فیدونی

المعنی، فکیف یقتلوننی، و قال آخر:

و خبّر«۵» تمانی انّما الموت فی القری فکیف و هذا«۶» هضبۀ و قلیب

ای، کیف مات هذا المرثیّ المتوفّی و لم یکن فی القری، و قال الخطیئة:

فکیف و لم«۷» اعلمهم خذلوکم علی معظم و لا ادیمکم قدّوا

ای، کیف تلوموننی«۸» علی مدح قوم لیس بینکم و بینهم عداوة. و نظایر اینکه را حدّی نباشد چون در کلام دلیلی بود حذف نکوتر بود از اثبات. وَ إِن یَظهَرُوا عَلَیکُم.

یقال: ظهر«۹» علیه و ظفر علیه بمعنی. لا یَرقُبُوا فِیکُم لا یحفظوا فیکم، و مراقبت، مراعات باشد. إِلًّا وَ لا ذِمَّةً، در معنی «الّا»، شش قول گفتند مجاهد و إبن زید

(۲- ۱). اساس: تا به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۳). آج، لب: بودی.

(۴). آج، لب: حمید. [.....]

(۵). اساس: خیر به قیاس با نسخه بم، تصحیح شد.

(۶). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، محتمل است: هانا، به قیاس با دیگر تفاسیر و مآخذ بیت.

(۷). اساس: و کیف لا به قیاس نسخه آج، تصحیح شد.

(۸). همه نسخه بدلها: یلوموننی.

(۹). اساس: ظفر به قیاس نسخه او، تصحیح شد.

صفحه : ۱۸۰

گفتند: عهد باشد و لکن برای آن که لفظ مختلف است تکرار کرد، کقول الشّاعر:

الفی قولها کذبا و مینا

عبد اللّه عبّاس و ضحّاک گفتند: قرابت باشد. یمان گفت: رحم«۱» باشد و معنی یکی بود، قال حسّان بن ثابت:

لعمرک انّ الّک من قریش کإلّ السّقب من رأل النّعام [۷۵- پ]

و قال إبن مقبل:

افسد النّاس خلوف حلفوا قطعوا الإلّ و اعراق«۲» الرّحم

و قال آخر فی الالّ بمعنی العهد:

وجدناهم کاذبا إلهم و ذوا الإلّ و العهد لا یکذب

ابو عبیده«۳» گفت: سوگند و پیمان باشد. حسن بصری گفت: جوار باشد.

ابو مجاهد«۴» گفت و مجاهد در یک روایت: الألّ، هو اللّه- عزّ و جلّ- و عبید بن عمیر: جبر الّ- به تشدید- یعنی عبد اللّه«۵».

و در خبر هست که: قومی از قوم مسیلمه در عهد ابو بکر به مدینه آمدند، ابو بکر گفت: چیزی بخوانی از آورده او. ایشان بخواندند. ابو بکر گفت: هذا الکلام لم یخرج من إلّ، ای من اللّه. و قراءت عکرمه آن است: ایلا بالیاء و الایل، هو اللّه- عزّ و جل- و منه: جبریل و میکایل، و اصل کلمه من الالیل، و هو البریق باشد، یقال: ألّ، یؤل، اذا لمع، و منه: الالّة، للحربة للمعانها، و اذن مؤلّلة مشبّهة بالحربة«۶» فی حدّتها.

و لا ذمّة، قیل: عهدا، و قیل: حرمة، و جمعها و ذمم. یُرضُونَکُم بِأَفواهِهِم خشنود می‌دارند شما را به دهن، یعنی به زبان و گفتار، و دل ایشان کاره است و قائل نیست آن را که به زبان می‌گویند تا هم کافر باشند و هم منافق چه باطن خلاف ظاهر داشتن«۷» سیرت منافقان بود. و بیشترینه ایشان فاسق‌اند. گفتند: مراد جمله‌اند و لکن به اکثر عبارت کرد از کل، چنان که گویند: قل ما رأیت مثله [ای ما رأیت

---

(۱). اساس: حرز، به قیاس نسخه آو، و اتّفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۲). آج، لب: اعراف.

(۳). اساس: ابو عبید به قیاس نسخه آج، تصحیح شد.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل، آن: ابو مجلز آن: ابو محلی.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج بنده خدا.

(۶). آج، لب للمعانها.

(۷). اساس: داشتی به قیاس نسخه آو، تصحیح شد آج، لب: داشتند.

صفحه : ۱۸۱

مثله]«۱» اصلا، و اینکه عکس آن است. و بعضی دگر گفتند: لفظ «اکثر» بر جای خود است، و مراد آن است که: بیشتر با کفر و نفاق فاسق‌اند از ارتکاب فجور. إبن الاخشاد«۲» گفت: بیشتر متمرّداند در کفر و همه به اینکه صفت متمرّد و طاغی نبودند.

آنگه وصف کرد ایشان را، گفت: اشتَرَوا بِآیاتِ اللّهِ، ای اخذوا عوض آیات اللّه. و اشترای معاوضه باشد. به عوض آیات خدای، بهای اندک بستده‌اند، یعنی آیتهای خدای رها کرده‌اند. و گفته‌اند: اشتری، به معنی باع است، یعنی آیات]«۳» خدای به بهای اندک و برگ بفروخته‌اند. گفته‌اند: [آیت]«۴». در شأن أبو سفیان آمد که کافران را طعام می‌داد و برگ می‌کرد تا به محمّد ایمان نیارند. و گفتند: حلفای قریش را طعام می‌داد و حلفای رسول را نمی‌داد. عبد اللّه عبّاس گفت: حلفای طایف‌اند که ایشان را مدد می‌فرستادند از آن جا که به ساز خود کنند و با رسول کارزار کنند. جبّائی گفت: مراد متمرّدان«۵» اند که عهد رسول بشکستند به حطامی اندک و طعمه‌ای که ایشان را بود از سفله، و برای آن قلیل خواند آن را که در خود قلیل بود و اگر چه در صورت کثیر بودی به اضافت آنچه ایشان خود را فوت کرد از ثواب آخرت قلیل بودی. فَصَدُّوا عَن سَبِیلِهِ مردم را باز داشتند از راه خدای. و «ها»، راجع است با نام خدای تعالی. إِنَّهُم ساءَ ما کانُوا یَعمَلُونَ ایشان بد کاری بود آنچه می‌کردند. و «ما»، نکره موصوفه است، و محل او نصب است علی التّمیز، کقوله:

ساءَ مَثَلًا«۶»لا یَرقُبُونَ فِی مُؤمِنٍ إِلًّا وَ لا ذِمَّةً، برای آن تکرار کرد که اینکه آیت در حقّ آنان است که، ایشان به آیات خدای«۸» عوض اندک ستانند و از راه خدای و دین مسلمانی مردمان را منع کنند. و آیت اوّل که«۹» در حقّ جمله ناقضان عهد است. جبّائی گفت:

اینکه آیت در حق جهودان است، و آن در حقّ ناقضان عهد نبینی«۱۰» که حکم نیز

---

(1). اساس: ندارد به قیاس نسخه آو، افزوده شد.

(2). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: إبن الاخشید. [.....]

(4- 3). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(5). همه نسخه بدلها: جهودان.

(6). سوره اعراف (7) آیه 177.

(7). آج، لب، مل، مج: معروف.

(8). اساس: خود به قیاس نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(9). کذا: در اساس دیگر نسخه بدلها: اوّل در.

(10). آج، لب: نبی.

صفحه : 182

مختلف شد، از پس توبه در حقّ ایشان گفت: فَخَلُّوا سَبِیلَهُم ره ایشان باز دهی تا با شما مخالطت کنند و شما ایشان را ببینید و بدانید اگر سیرت و طریقت ایشان پسندیده آید شما را، فَإِخوانُكُم فِی الدِّینِ ایشان برادران شمااند در دین. آنگه گفت: وَ أُولئِكَ هُمُ المُعتَدُونَ ایشان ظالمان و متعدّیان‌اند از طور خود و متجاوزان از قدر خود و حدّی که ایشان را نهادند در تکلیف.

آنگه گفت: اگر چنان که توبه کنند و نماز پنج«1» اقامت کنند و شرط اسلام در ادای زکات به جای آرند، ایشان در دین برادران شمااند، برای آن که [58- ر]

توبه از کفر ایمان«2» باشد، و نماز و زکات از شرایط اسلام است، چگونه برادرانشان نباشند و هم مؤمن باشند و هم مسلمان! و رفع فَإِخوانُكُم، بر خبر مبتدای محذوف است، و التّقدیر: فهم«3» اخوانكم فی الدّین. آنگه گفت: ما تفصیل و بیان آیات و حجج می‌دهیم برای قومی که بدانند. و اینکه بیان، عام است برای جمله، و لکن اینان را تخصیص کردند چنان که گفت: إِنَّما أَنتَ مُنذِرُ مَن یَخشاها«4» ... هُدیً لِلمُتَّقِینَ«5»، و بیان اینکه طریقت رفته است.

قوله: وَ إِن نَكَثُوا أَیمانَهُم مِن بَعدِ عَهدِهِم، ای نقضوا و اگر چنان که بشکافند سوگندشان و خلاف کنند آن را که بدان عهد کرده باشند. و اصل «نكث» در غزل باشد که ریسمان تاب باز داده را تاب باز پس دهند تا شکافته شود، قال اللّه تعالی:

وَ لا تَكُونُوا كَالَّتِی نَقَضَت غَزلَها مِن بَعدِ قُوَّةٍ أَنكاثاً ...«6»، و «نقض»، عامتر است از «نكث»، چه نکث در حبل و رسن و غزل باشد، و در«7» توسّع در عهد به کار دارند، و نقض همچنین، یقال: نقض البناء و الحبل و العهد. وَ طَعَنُوا فِی دِینِكُم و در دین شما طعن زنند و عیب و قدح کنند. فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الكُفرِ، قتال و کارزار کنید با امامان کفر. عبد اللّه عبّاس گفت: ائمّه کفر ابو سفیان حرب است و الحارث بن هشام و سهیل إبن عمرو و عکرمة بن ابی جهل و دیگران از رؤسای قریش که عهد رسول بشکافتند، و ایشان بودند که همّت کردند تا رسول را از مکّه بیرون کردند. مجاهد گفت: اهل

---

(1). مل: پنجگانه آن: وقت.

(2). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: به ایمان.

(3). آو، آج، بم، آن: فهذا.

(4). سوره نازعات (79) آیه 45.

(۵). سوره بقره (۲) آیه ۲ دیگر نسخه بدلها، بجز مل و مج: للمؤمنین که صورت اخیر در قرآن نیست.

(۶). سوره نحل (۱۶) آیه ۹۲.

(۷). همه نسخه بدلها: بر. [.....]

صفحه : ۱۸۳

پارس و روم‌اند. حذیفهٔ بن الیمان گفت: اهل اینکه آیت هنوز نیستند- در عهد خود گفت- خواهند بودن پس از اینکه، و با ایشان قتال کند ولیّی از اولیای خدای. کوفیان خواندند: ائمّهٔ الکفر، به دو همزه محقّق علی وزن افعله فی جمع فعال کمثال و امثلهٔ و عماد و اعمدهٔ. و باقی قرّاء به تلیین همزه خواندند تخفیف را. و إبن عامر به روایت هشام فصل کرد بین الهمزتین به «الف». إِنَّهُم لا أَیمانَ لَهُم که ایشان را سوگند نباشد. اگر گویند: چه معنی دارد گفتن که ایشان را سوگند نباشد و در اوّل آیت گفت سوگند را خلاف کردند! گوییم: مراد نه آن است که ایشان سوگند نخورند، مراد آن است که ایشان به سوگند وفا نکنند، ایشان حرمت سوگند ندارند و بر آن ثبات نکنند از آن که اعتقاد ندارند به خدای، و قدر حرمت نشناسند. و قطرب گفت: لا ایمان لهم، ای لا وفاء لهم، و استشهد بقول الشّاعر:

و ان حلفت لا ینقض النّأی عهدها فلیس لمخضوب البنان یمین

ای، وفاء بالیمین. و سوگند را برای آن «یمین» خوانند که در وقت سوگند دست راست سوگند خوار بگیرند. و إبن عامر خواند: لا ایمان لهم، و حسن و عطا در شاذّ همچنین به کسر همزه گفت: ایمان نباشد«۱»، ائمّه کفر را و اگر عوامّ کفّار را که کفر به تقلید سرسری شناسند ایشان را ایمان نباشد، ائمّه کفر را که در کفر خود شبهات آرند و دست آویز جویند ایشان را چگونه ایمان باشد؟ قولی دگر گفتند در اینکه قراءت که:

لاـ أَیمانَ لَهُم، ای لا امان لهم«۲»، اگر کسی را امان دهند وثاقت ندارد بر ایشان که وفا کنند به آن امان. و بر اینکه قول، «ایمان»، ایمن گردانیدن باشد. لَعَلَّهُم یَنتَهُونَ تا همانا باز ایستند و منزجر شوند از بعضی از«۳» اینکه کفر و عناد.

آنگه گفت: أَ لا تُقاتِلُونَ قَوماً نَکَثُوا أَیمانَهُم کارزار نکنی با قومی که سوگند بشکافتند و همّت کردند به آن که پیغامبر خدای را از مکّه بیرون کردند، و ایشان ابتدا کردند به کارزار با شما روز بدر! و بیشتر مفسّران گفتند: ایشان ابتدا کردند به قتال بنی خزاعه که حلفای رسول بودند. أَ تَخشَونَهُم از ایشان می‌ترسی که از قتال ایشان مکروهی به روی شما آید! خدای اولیتر که از عقاب او بترسی در«۴» ترک قتال ایشان. و مورد آیت مورد تحریض است [۵۸- پ]

و ترغیب و تشجیع بر قتال ایشان.

---

(۱). مج مگر.

(۲). آج، مج، لب، آن یعنی.

(۳). آو، آج، بم، آن: در.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل، مج، لب: از.

صفحه : ۱۸۴

آنگه بر سبیل بشارت و معجزه در باب اخبار از غیب گفت: قاتِلُوهُم، کارزار کنی با ایشان تا خدای ایشان را به دست شما کشته

گرداند. و عذاب در آیت، مراد قتل است و اسر. بعضی کشته شوند و بعضی اسیر. وَ یُخزِهِم و ذلیل کند ایشان را به قهر و اسر. وَ یَنصُرکُم عَلَیهِم و نصرت کنند شما را بر ایشان و شفا دهد دل گروه مؤمنان را. مجاهد و سدّی گفتند: مراد خزاعه‌اند حلفای رسول و در آیت معجزه‌ای«۱» هست از معجزات رسول- علیه السّلام- برای آن که اینکه خبر است از غیب و آنکه مخبر بر وفق خبر آمد و اینکه نباشد الّا به وحیی«۲» از خدای تعالی.

وَ یُذهِب غَیظَ قُلُوبِهِم و ببرد خشم دلهای ایشان، برای آن که چون ثار خود دریابند و انتقال خود بکشند از دشمنان خود و تشفّی حاصل کنند دلشان خوش گردد، وَ یَتُوبُ‌اللّهُ به رفع «با» بر استیناف باشد برای آن که جواب قاتِلُوهُم را نشاید چه، صورت ندارد«۳» که گویند: پذیرفتن خدای توبه ایشان را موقوف بود بر قتال کافران لا سیّما، و قوله: مَن یَشاءُ، مراد آن کافران‌اند که ایمان آوردند از آنان که در آیت اوّل ذکرشان برفت که کافر بودند، چون عکرمهٔ بن ابی جهل و سهیل«۴» بن عمرو. و در شاذّ اعرج و عیسی و إبن ابی اسحاق خواندند: و یتوب اللّه، به نصب «با» علی الصّرف علی تقدیر: مع ان یتوب اللّه. «واو» جمع را باشد، مثالش: إیت زیدا یأتک و یکرمک، ای مع ان یکرمک، و خدای تعالی توبه آن کس که خواهد از ایشان بپذیرد چون توبه کنند به شرایطش. و در خبر، بشارت است به آن که بعضی از ایشان ایمان خواهند آوردن، و نیز: معجزی باشد رسول را- علیه السّلام- که خبر دهد از غیب و مخبر بر وفق خبر باشد، دگر آن که، تا بدانند که قتال با ایشان مانع نخواهد بودن ایشان را از ایمان. وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ و خدای داناست به توبه ایشان چون توبه کنند، و حکیم است در امر کردن به قتال ایشان پیش از توبه.

أم حَسِبتُم أن تُترَکُوا، «ام» اینکه جا استفهامی است که در میان کلام افتد، عرب آن استفهام به «ام» کنند تا فرق باشد میان آن و میان استفهامی که در اوّل کلام افتد که آن به «هل» باشد، یا به همزه، چنان که یکی از ما گوید در میانه سخن: یا چه می‌پنداری تو در خود! و بعضی دگر گفتند: «میم» صله است

---

(۱). همه نسخه بدلها: معجزی.

(۲). همه نسخه بدلها: به وحی.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مج: نبندد.

(۴). اساس: سهل به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

صفحه : ۱۸۵

و التّقدیر: أ حسبتم، حق تعالی گفت: یا می‌پنداری که شما را رها خواهند کردن! و ترک، در لغت آن باشد که فعل را ابتدا نکند و تعرّض نکند، کقوله: وَ تَرَکَهُم فِی ظُلُماتٍ لا یُبصِرُونَ«۱». و در اصطلاح متکلّمان «ترک»، ضدّی باشد که منافات کند فعل مبتدا را در محلّ قدرت بر او. وَ لَمّا یَعلَمِ اللّهُ رها کنند شما را و خدای ندانسته که از میان شما مجاهد کیست! و معنی آن که: شما هنوز جهاد ناکرده تا خدای شما را مجاهد داند، چه تا ایشان مجاهد نباشد، خدای ایشان را مجاهد نداند در حال و اگر چه فیما لم یزل، عالم بود به سایر معلومات. و العلم بانّ الشّیء سیوجد علم«۲» بوجوده اذا وجد، تا کسی گمان نبرد که: علم بعد ان لم یعلم، و علم تعلق دارد بالشّیء علی ما هوبه، و او را علی ما هو به نگرداند. پس نفی علم به جای نفی معلوم بنهاد برای آن که: لَمّا نفی را باشد، نفی فعل بعد طمع فی وقوعه، و المعنی: ام حسبتم ان تترکوا و لمّا لم تجاهدوا«۳». و گفتند: معنی آن است که خدای تعالی با شما معاملت آنان نکرد که ایشان به اختیار و امتحان استخراج احوال غیری کنند که ندانند تا بدانند چون تکلیف اینکه صورت دارد اینکه عبارت بر او اجرا کرد، و اینکه در معنی جاری [مجرای]«۴» آن است که گفت: الم، أ حَسِبَ النّاسُ أن یُترَکُوا أن یَقُولُوا آمَنّا وَ هُم لا یُفتَنُونَ«۵»، و اینکه هر دو وجه معتمد است و نکو. و وجهی دگر گفتند در آیت: و آن، آن است که، «علم» به معنی رؤیت

است، چنان که بسیار جایها رؤیت به معنی علم آمد [۵۹- ر]

ای و لمّا یر اللّه المجاهـدین منکم و الّـذین لم یتّخذوا من دون اللّه. و به هر حال تا مرئی [و]«۶» موجود نباشد، خدای تعالی نبیند آن را، چه رؤیت معـدوم محال است، و اینکه وجهی ملیـح است. وَ لَم یَتَّخِـذُوا، و ایشان هنوز نا گرفته، یعنی المجاهدین، یعنی خدای از ایشان نادانسته که از خدای و پیغامبر و مؤمنان دوستی درونی«۷» خالص گرفتند، یعنی خدای از شـما جهاد نادانسـته و شما خدای و پیغامبر و مؤمنان را دوست ناگرفته. و وَلِیجَـهً، دخیلهٔ باشد، من ولج«۸» اذا دخل، و آن دوست را که بر دخله کار و باطن سـرّ تو مطّلع باشد، او را ولیجه خوانند، و

---

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۷.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج باشد.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز لب: لمّا تجاهدوا.

(۶- ۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۵). سوره عنکبوت (۲۹) آیات ۱ و ۲.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: از وی. [.....]

(۸). آج، لب: ولجه.

صفحه : ۱۸۶

نظیره: البطانه و الدّخیله، و اصل او از ولوج باشد، و هو الدّخول. و خانه آهو را تولج خوانند لولوجه فیه، قال العجّاج:

تّخذا منها«۱» الکناس تولجا

و قال طرفهٔ:

فانّ القوا فی یتّلجن موالجا تضایق عنه ان تولّجه«۲» الإبر

و قال ابان بن تغلب:

فبئس الولیجهٔ للهاربین و للمعتدین و اهل الرّیب

قتاده گفت: ولیجـهٔ، ای خیانـهٔ. و ضـحّاک گفت: خدیعـهٔ. حسن گفت: کفرا و نفاقا. بر اینکه اقوال فرّاء گفت، معنی آن است که: و لمّـا یعلـم اللّـه المجاهـدین منکـم و انّکم لم تتّخـذوا من دون اللّه خیانـهٔ، او خدیعـهٔ و کفرا و نفاقـا و جماعـهٔ تفشـون الیهم سـرّکم. و «ولیجه»، گفتیم کسـی باشـد که تو سـرّ خود با او گویی، و خـدای نادانسـته که مجاهـد کیست از شـما و آن که شـما بدون خدای و رسول دوسـتان درونی می‌گیری بر سبیـل کفر و نفاق و خـدیعت و خیانت. جبّائی گفت: معنی آیت نهی است از نفاق. حسن گفت: نهی است از کفر و نفـاق، و از اینکه دو معنی که در آیت گفتیم معنی باز پسـین بهتر است، لقوله: مِن دُونِ اللّهِ، و اگر من اللّه بودی بر معنی اوّل مطرّد بودی، و تلخیص الایـهٔ علی هذا المعنی: و لمّا یعلم اللّه المجاهدین منکم و انّکم غیر متّخذین ولیجهٔ من دون اللّه و رسـوله و المـؤمنین، و اعتمـاد معنی آیت بر اینکه است، و بر اینکه قـول بایـد گفتن: دون صـله است، و اینکه قـول بـا او ظـاهر بـا«۳» سلامت است. وَ اللّهُ خَبِیرٌ بِما تَعمَلُونَ، و خدای به آنچه شما می‌کنی دانا و با خبر است.

[قوله تعالی]«۴»:

[سوره التوبة (۹): آيات ۱۷ تا ۲۷]

[اشاره]

ما كانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَساجِدَ اللَّهِ شاهِدِينَ عَلى أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولئِكَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ وَ فِي النَّارِ هُمْ خالِدُونَ (۱۷) إِنَّما يَعْمُرُ مَساجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَى الزَّكاةَ وَ لَمْ يَخْشَ إِلاَّ اللَّهَ فَعَسى أُولئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ (۱۸) أَ جَعَلْتُمْ سِقايَةَ الْحاجِّ وَ عِمارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۹) الَّذِينَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولئِكَ هُمُ الْفائِزُونَ (۲۰) يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوانٍ وَ جَنَّاتٍ لَهُمْ فِيها نَعِيمٌ مُقِيمٌ (۲۱)

خالِدِينَ فِيها أَبَداً إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۲۲) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا آباءَكُمْ وَ إِخْوانَكُمْ أَوْلِياءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمانِ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۳) قُلْ إِنْ كانَ آباؤُكُمْ وَ أَبْناؤُكُمْ وَ إِخْوانُكُمْ وَ أَزْواجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ وَ أَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها وَ تِجارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسادَها وَ مَساكِنُ تَرْضَوْنَها أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَ اللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفاسِقِينَ (۲۴) لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَواطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَ ضاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِما رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ (۲۵) ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها وَ عَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ذلِكَ جَزاءُ الْكافِرِينَ (۲۶)

ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ عَلى مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۷)

[ترجمه]

نباشد مشرکان را که عمارت کنند مسجدهای خدای را گوای دهنده بر خود به کفر، ایشان را باطل است کردارهای ایشان و در دوزخ ایشان همیشه باشند.

---

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: فیه.

(۲). آو، آج، بم، آن: یولجه ضبط منابع شعری به صورت: عنها ان تولّجها ...

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: بر.

(۴). اساس: ندارد به قیاس نسخه آو و اکثر نسخ، افزوده شد.

صفحه : ۱۸۷

[۵۹- پ]«۱»

آبادانی کند مسجدهای خدای را آن کس که ایمان آرد به خدای و به روز باز پسین و به پای دارد نماز را و بدهد زکات«۲» و نترسد مگر از خدای، همانا ایشان باشند از راه«۳» یافتگان.

کردی آب دادن حاجیان و آبادان کردن مسجد حرام چون آن کس که ایمان آرد به خدای و روز باز پسین و جهاد کند در راه

خدای! راست نباشند بنزدیک خدای، و خدای راه ننماید گروه بیدادکاران را.

[۶۰- ر]

آنان که بگرویدند و هجرت کردند«۴» و جهاد کردند در راه خدای به مالها و جانهاشان، بزرگترند به پایه نزدیک خدای، و ایشان رستگاران‌اند.

مژده«۵» می‌دهد ایشان را خدای ایشان به رحمتی از او و خشنودی و بهشتهایی که ایشان را در آن جا نعمتی باشد پاینده.

جاویدان باشند در وی همیشه که خدای بنزدیک اوست مزدی بزرگ.

ای آنان که بگرویدید مگیرید«۶» پدرانتان را و برادرانتان را دوستان اگر اختیار کنند کفر«۷» بر ایمان، و هر که تولّا کند به ایشان از شما ایشان بیداد کاران‌اند.

---

(۱). آج، بم، لب بدرستی که.

(۲). آج، لب را.

(۳). آج، لب راست.

(۴). آج: ببریدند از اوطان خود.

(۵). آج، لب: مژدگانی.

(۶). اساس: مه گیرید آج، لب: فرا مگیرید.

(۷). آج، لب: ناگرویدگان را.

صفحه : ۱۸۸

[۶۰- پ]

بگو اگر باشد پدرانتان و پسرانتان و برادرانتان و زنانتان و خویشانتان و مالهایی که اندوخته‌ای و بازارگانیی که ترسی از کساد«۱» آن و خانه‌هایی که پسندی آن را دوست‌تر«۲» به شما از خدای و رسول او، و جهاد در راه او، انتظار کنی«۳» تا بیارد خدای فرمانش و خدای راه ننماید گروه فاسقان را.

بدرستی یاری کرد شما را خدای در جایهای بسیار و روز حنین چون تعجب آورد شما را بسیاریتان بنگزیرانید«۴» از شما چیزی، و تنگ شد بر شما زمین با فراخیش، پس برگردیدی پشت بداده.

[۶۱- پ]

پس فرو فرستاد خدای آرامش بر پیغامبرش و بر مؤمنان و بفرستاد لشکرها که ندیدی شما وی را و عذاب کرد آنان را که کافر شدند، و آن پاداشت کافران است.

پس توبه پذیرد خدای از پس آن بر آن که خواهد، و خدای آمرزنده و بخشاینده است.

قوله: ما کانَ لِلْمُشْرِکِینَ أَنْ یَعْمُرُوا مَساجِدَ اللّهِ شاهِدِینَ- الآیهٔ، عبد اللّه عبّاس گفت: سبب نزول آیت آن بود که، چون عبّاس را به اسیری بگرفتند روز بدر، مسلمانان روی در نهادند و او را ملامت کردن گرفتند به کفر و قطعیت رحم و سخن درشت گفتند«۵» و را. عبّاس گفت: چون است که مَساوی ما می‌گویی و محاسن فراموش کرده‌ای! امیر المؤمنین علی گفت: چه محاسن است شما را! گفت:

عمارت مسجد حرام و حجابت کعبه و سقایهٔ الحاجّ و فکّ الاسری. خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد ردّ بر عبّاس، گفت: ما کانَ

لِلمُشرِكِينَ، نباشد مشركان را كه مساجد

---

(۱). آج، لب: ناروايى.

(۲). آج، لب: دوست داشته‌تر. [.....]

(۳). آج، لب: پس چشم داريد.

(۴). آج، لب: سود ندارد بم، مج: بنگريزاند.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: گفتن.

صفحه : ۱۸۹

خداى را عمارت كنند در آن حال كه ايشان بر خود گواى«۱» مى‌دهند به كفر، يعنى افعالى مى‌كنند كه دليل كفر ايشان كند تا بمنزلت آن باشد كه بر خود گواى داده باشند. و نصب «شاهدين»، بر حال باشد. و إبن كثير و ابو عمرو خواندند: مسجد اللّه [بر واحد]«۲»، على انّ المراد به المسجد الحرام. و باقى قرّاء: مَساجِدَ اللّهِ خواندند بر جمع، و آن دو معنى را محتمل بود يكى آن كه: جمله مساجد باشد بر عموم، و يكى آن كه: مراد مسجد الحرام بود. آنگه هر بقعه‌اى از او مسجدى كرده است براى شرفش را، و براى آن كه مردم در او از چهار جهت نماز كنند روى به چهار جهت«۳» كعبه كرده، و در هيچ مسجد اينكه نباشد. و مراد از آيت آن است كه: ايشان را نرسد كه خويشتن را از عمّار مسجد خوانند، و ايشان بر كفر اصرار كرده. و قوله: شاهِدِينَ عَلى أَنفُسِهِم بِالكُفرِ، در او چند قول گفتند:

يكى آن كه: يفعلون«۴» ما يدلّ على كفرهم، و اينكه قول حسن بصرى است. دگر آن كه سدّى گفت: خود مراد تصريح شهادت و خبر است، چنان كه جهود بگويد«۵» كه من جهودم، و ترسا بگويد«۶» كه من ترسايم، و ايشان مى‌گفتند كه: ما مشركيم، و اينكه صريح گواى«۷» باشد بر خود بر كفر. كلبى گفت، معنى آن است كه: گواى«۸» مى‌دهند بر رسول ما- عليه السّلام- به كفر، و چون بر او گواى«۹» دهند، بر خود گواى«۱۰» داده باشند، چه او از ايشان بود فى قوله: لَقَد جاءَكُم رَسُولٌ مِن أَنفُسِكُم ...«۱۱»،

ضحّاك گفت از عبد اللّه عبّاس كه: گواى«۱۲» ايشان بر خود بر كفر، سجده ايشان بود بتان را، با آن كه مى‌گفتند: بتان مخلوق‌اند، خداى تعالى گفت: أُولئِكَ حَبِطَت أَعمالُهُم ايشان آنان‌اند كه اعمالشان باطل است، و مراد نه آن است كه ايشان را عملى بود واقع، آنگه باطل گشت بل مراد آن است كه: ايشان را هيچ عمل«۱۳» واقع نبود و ايشان در دوزخ هميشه باشند. إبن السّميفع در شاذّ خواند: انّما يعمر، از اعمار

---

(۱). همه نسخه بدلها، بجز آو: گواهى.

(۲). اساس: ندارد به قياس نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها افزوده شد.

(۳). آو، آج، مل، مج، لب: جانب.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج كنتم تفعلون.

(۶- ۵). اساس: نگويد به قياس نسخه مل و اتفاق نسخه‌ها تصحيح شد معنى متن نيز به صورت استفهام انكارى نادرست به نظر نمى‌آيد. (۱۲- ۱۰- ۹- ۸- ۷). همه نسخه بدلها: گواهى.

(۱۱). سوره توبه (۹) آيه ۱۲۸.

(۱۳). همه نسخه بدلها، بجز مج: عملى.

صفحه : ۱۹۰

به ضمّ« یا » و کسر «میم»، و او را دو معنی باشد، یکی آن که: یجعلها عامرا، برای آن که «عمر» هم لازم است و هم متعدّی، و چون عمر لازم انگارد، اعمر از او متعدّی کند قیاسا علی سائر اخواته. و وجهی دگر آن بود«۱»: ان«۲» یعینوا علی عمارتها، که بر عمارت آن یاری کنند عمارت کنندگان را.

إِنَّما یَعْمُرُ مَساجِدَ اللَّهِ، آنگه به لفظ «انّما» که اثبات الشّیء و نفی ما عداه باشد [۶۱- پ]، گفت: عمارت مسجدهای خدای آن کس کند که به خدای ایمان دارد و نماز به پای دارد و زکات مال دهد، ایشان همانا از جمله راه یافتگان باشند.

عبد اللّه عبّاس و حسن گفتند: «عسی» از خدای واجب باشد، و بعضی دگر گفتند:

برای آن لفظ «عسی» آورد تا تکیه نکنند و بر حذر باشند از معاصی، و از جمله عمارت مسجد، تعهّد او باشد«۳» به نماز، چه مسجد به نماز جماعت و انبوه نمازکنان آبادان باشد. ابو سعید خدری روایت کرد که، رسول- صلّی اللّه علیه و آله- گفت: چون بینی که مرد«۴» آمد و شد مسجد [به نماز]«۵» به پای می‌دارد، گواهی دهی«۶» بر ایمان او و برای آن که چون خدای- جلّ جلاله- می‌گوید: إِنَّما یَعْمُرُ مَساجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ- الایة.

أَ جَعَلْتُمْ سِقایَةَ الْحاجِّ مفسّران و اهل سیر در سبب نزول اینکه آیت خلاف کردند نعمان بن بشیر گفت: من بنزدیک منبر رسول- علیه السّلام- نماز می‌کردم، مردی می‌گفت: من باک ندارم از آن که هیچ عمل نکنم پس از آن که حاجیان را آب می‌دهم«۷»، و دیگری می‌گفت: من باک ندارم که هیچ عمل نکنم«۸» پس از آن که عمارت خانه خدای می‌کنم«۹»، و دیگری گفت: جهاد در سبیل خدای از همه فاضلتر است. عمر گفت: بانگ مداری و خصومت مکنی بنزدیک منبر، [رها کنی تا]«۱۰» رسول- علیه السّلام- بیرون آید، من از او بپرسم تا بگوید که کدام فاضلتر است از اینکه

---

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: آن که.

(۲). آج، لب: اذ آن: از.

(۳). اساس: به عهد او باشند به قیاس نسخه آو، تصحیح شد. [.....]

(۴). آج، لب: مردی.

(۵). اساس: ندارد، به قیاس نسخه آو، افزوده شد.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: ده.

(۷). مج: دهم.

(۸). اساس: کنم به قیاس با نسخه مل، تصحیح شد.

(۹). مج: بکنم.

(۱۰). اساس: ندارد از مج، افزوده شد.

صفحه : ۱۹۱

هر سه. چون رسول- علیه السّلام- [از حجره]«۱» بیرون آمد، به حکومت پیش او رفتند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد.

علیّ بن ابی طلحه روایت کرد از عبد اللّه عبّاس که: سبب نزول [آیت]«۲» آن بود که عبّاس گفت جماعتی سابقان«۳» مهاجر را: اگر شما ما را به اسلام و هجرت سبق«۴» بردی، ما شما را سبق«۵» بردیم به سقایة الحاجّ و عمارة المسجد الحرام، خدای تعالی اینکه آیت

فرستاد ردّا علیه«۶».

عطیّة العوفی روایت کرد از عبد اللّه عبّاس که: سبب نزول آیت آن بود که، جماعتی مشرکان گفتند: سقایة الحاجّ، حاجیان را آب دادن و عمارت خانه کعبه و مسجد الحرام کردن بهتر است از ایمان به خدای و جهاد در راه او، خدای تعالی ردّ برایشان اینکه آیت بفرستاد و ایشان را همه افتخار آن بود که اهل حرم بودند و خدمت و عمارت خانه و مسجد کردندی، خدای آیت فرستاد و باز نمود که: آن سود ندارد بی‌ایمان به خدای.

إبن سیرین و مرّة الهمدانی گفتند: سبب [نزول آیت]«۷» آن بود که امیر المؤمنین علی، عمّش را- عبّاس را- گفت: چرا هجرت نکنی! چرا موافقت پسر عمّت«۸» نکنی و در صحبت او به مدینه نیایی! گفت: اینکه که من در آنم از سقایة الحاجّ و عمارت مسجد الحرام، بهتر است از هجرت، خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد.

حسن بصری و شعبی و محمّد بن کعب القرظی گفتند: آیت در شأن امیر المؤمنین علی آمد و سبب نزولش آن بود که: یک روز عبّاس عبد المطّلب و طلحة بن شیبه با یکدیگر خلاف کردند، عبّاس گفت: من بهترم که سقایة الحاجّ به دست من است و حاجیان آب از دست من خورند. طلحة بن شیبه گفت«۹»: من بهترم که کلید خانه به دست من است و عمارت آن به من تعلّق دارد و اگر من خواهم، به شب همه شب در خانه کعبه توانم بودن. چون گفتا گفت«۱۰» دراز شد، گفتند: بیایی«۱۱»

(۸- ۷- ۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۲). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۳). آو، بم، آن: سبقت.

(۵- ۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: علیهم.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مج، لب: برادرت.

(۹). همه نسخه بدلها بل.

(۱۰). آو، بم، مل، آن: گفت و گوی مج: گفتاگوی. [.....]

(۱۱). مل: بیایید.

صفحه : ۱۹۲

تا اوّل کس که از اینکه راه برآید وی را حاکم کنیم و از او بپرسیم. گفتند: روا باشد.

نگه کردند، امیر المؤمنین علی بر آمد، گفتند: اللّه اکبر؟ به از اینکه حاکم نیاید ما را. او را دست گرفتند و بنشاندند و قصّه با او بگفتند. او گفت:

الا ادلّکما علی خیر منکما

راه نمایم شما را بر کسی که از شما هر دو بهتر است، گفتند: کیست آن!

گفت:

من ضرب هامکما بالسّیف حتّی قادکما الی الاسلام،

آن که تیغ از سر شما باز نگرفت تا شما را به اسلام آورد«۱». گفتند: همانا از خود کنایت می‌کنی! گفت:

بلی؟ و چه منع کند مرا از آن که اینکه گویم و من بیرون آن که صاحب جهاد دین«۲» خدایم، به دو قبله با رسول نماز کرده‌ام مدّتهای دراز پیش از مردمان دیگر. ایشان را خصومت خود فراموش شد، روی به او کردند و گفتند: خصومت ما با تو افتاد، بیای«۳»

تا پیش رسول خدای [۶۲- ر]

شویم به حکومت، پیش رسول رفتند و گفتند: یا رسول اللّه؟ اینکه کودک را بینی که بر ما تفاخر می‌کند؟ رسول گفت: چگونه! قصّه با او بگفتند، رسول- علیه السّلام- هیچ نگفت انتظار وحی را، تا کسی نگوید مراعات جانب علی کرد. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: أ جَعَلتُم سِقایَةَ الحاجِّ وَ عِمارَةَ المَسجِدِ الحَرامِ- الایهٔ، حق تعالی گفت: أ جَعَلتُم سِقایَةَ الحاجِّ کردی سقایهٔ الحاجّ را، و سقایهٔ فعاله باشد، و فعاله، فعلی را گویند که بسیار بکنند تا صنعت گردد، کالخیاطهٔ و الحیاکهٔ و الصّیاغهٔ«۴». و فعاله به فتح، مصدر باشد کالسّماحهٔ و الظّرافهٔ، و مصدر از اینکه فعل «سقی» بود، یقال: سقیته سقیا، و اینکه جا برای آن فعاله آورد که اینکه کار صاحبش را بمثابت صناعت بود، و گفتند: خود مصدر است، کالرّعایهٔ و الحمایهٔ، و ضحّاک در شاذّ خواند: سقایهٔ، به فتح «سین». حق تعالی گفت: آب دادن حاجیان و عمارت خانه خدای کردن«۵» چون کسی که ایمان دارد به خدای و پیغامبر و روز باز پسین و جهاد کند در سبیل خدای، و معنی آیت آن است که: أ جعلتم سقایهٔ الحاجّ و عمارهٔ المسجد الحرام کایمان«۶» من امن باللّه علی حذف المضاف و اقامهٔ المضاف الیه مقامه، چنان که گویند: السّخاء حاتم و الشّجاعهٔ عمرو، و معنی آن که: السّخاء، سخاء حاتم و الشّجاعهٔ شجاعهٔ عمرو، قال الشّاعر:

---

(۱). همه نسخه بدلها: در آورد.

(۲). مج: به دین.

(۳). همه نسخه بدلها: بیا.

(۴). آو، بم، آن: الصّباغهٔ.

(۵). اساس: کرده‌ای به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

(۶). آج: کمن.

صفحه : ۱۹۳

حسبت بغام راحلتی عناقا و ما هی ویب غیرک بالعناق

ای، صوت«۱» عناق، و قال آخر:

لعمرک ما الفتیان ان تنبت اللّحی و لکنّما الفتیان کلّ فتی ندی

و اینکه طریقت را ترتیب«۲» کرده‌ایم چند جای از اینکه کتاب. و وجهی دگر در آیت آن بود که: اسم فاعل به جای آن، مصدر بنهند گویند تقدیر آن است که: أ جعلتم ساقی«۳» الحاجّ و عامر المسجد الحرام کمن امن باللّه، آب دهنده حاجیان را و عمارت کننده مسجد را چون مؤمنی کرده‌اید«۴» به خدای و روز قیامت و چون مجاهدی در سبیل خدای، و دلیل اینکه تأویل قراءت عبد اللّه زبیر است و ابو وجزهٔ السّعدیّ در شاذّ، که خواندند: أ جعلتم سقاهٔ الحاجّ و عمرهٔ المسجد الحرام، فی جمع ساق و عامر. آنگه گفت: لا یَستَوُونَ عِندَ اللّهِ بر«۵» خدای راست نباشد. وَ اللّهُ لا یَهدِی القَومَ الظّالِمِینَ و خدای تعالی هدایت ندهد گروه ظالمان را، یعنی الطاف زیادت نکند. و گفتند:

ره بهشت ننماید.

آنگه وصف کرد آنان را که اینکه تفضیل داد ایشان را بر عبّاس و شیبه«۶» که ایشان آنانند که ایمان دارند و هجرت کرده‌اند و

جهاد کرده‌اند در ره خدای به جان و به مال، و اگر چه: الَّذِينَ آمَنُوا، در محلّ رفع است بر ابتدا، و أَعظَمُ، خبر اوست و بدان ماند که اینکه جمله‌ای است بیگانه از آن آیت، ممتنع نبود که مراد هم او باشد، گفت: ایشان به درجه و پایه بنزدیک خدای بزرگترند. وَ أُولئِكَ هُمُ الفائِزُونَ و ایشان رستگاران و ظفر یافتگان‌اند، و اینکه جمله دیگر است از مبتدا و خبر. و اگر گویند: دو خبر مختلف است از یک مخبر فصل کرده میان او به «واو» عطف هم روا باشد، و چه منع است از آن که گویند: مراد به اینکه آیت امیر المؤمنین علی است و آنچه به آن از او خبر داد به او لایق

[تر]«۷» است از آن که بجز او، امّا قوله: أَعظَمُ دَرَجَةً عِندَ اللّهِ، ملایم است که: لا يَستَوُونَ عِندَ اللّهِ. دگر آن که، رسول- علیه السّلام- گفت:

انّ احبّ النّاس الی اللّه یوم القیامة و ادناهم مجلسا امام عادل

، گفت:

---

(۱). مل: ضربت.

(۲). همه نسخه بدلها: تربیه.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: سقایة.

(۴). آج، لب: گرویده‌ای.

(۵). آو، بم، آج، لب: نزد.

(۶). آو، بم، آن: إبن شیبه آج: اینکه شیبه.

(۷). اساس: ندارد به قیاس نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها افزوده شد. [.....]

صفحه : ۱۹۴

دوسترین خلقان بنزدیک خدای تعالی روز قیامت و نزدیکتر به مجلس، امامی عادل باشد، و اینکه لایق اوست.

و امّا قوله: وَ أُولئِكَ هُمُ الفائِزُونَ جابر عبد اللّه انصاری روایت کرد و جز او که، رسول- علیه السّلام- گفت:

علیّ و شیعته هم الفائزون

ظ علی و شیعه او فایزان و ظفر- یافتگان باشند نبینی که آن سیّد را- علیه الصّلوة و السّلام- چون آن ضربت زدند اوّل کلمه از او اینکه شنیدند که گفت:

فزت و ربّ الکعبة

به خدای کعبه که ظفر یافتم.

قوله: يُبَشِّرُهُم رَبُّهُم بِرَحمَةٍ مِنهُ بشارت می‌دهد ایشان را خدای ایشان به رحمتی از او و خشنودی، بشارت چیزی باشد متضمّن نفع و سرور که اثر آن بر بشره پیدا شود، و «رضوان»، [۶۲- پ]

مصدر باشد. وَ جَنّاتٍ و بهشتهایی که ایشان را در آن جا نعیمی مقیم دایم خالد باشد که آن را انقطاع نبود که واصفان وصف آن ندانند کردن، فیها ما لا عین رأت و لا أذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر آن باشد آن جا که هیچ چشم چنان دیده نباشد و هیچ گوش چنان نشنیده و بر خاطر هیچ بشر چنان نگذشته.

خالِدِينَ فِيها أَبَداً در آن جا همیشه باشند. و نصب او بر حال است، أَبَداً، نصب او بر ظرف است، و فِيها، ضمیر بهشت است. إِنَّ اللّهَ عِندَهُ أَجرٌ عَظِيمٌ خدای- عزّ و جلّ- بنزدیک او مزدی هست بزرگ. و «ابد» در عرف [عرب]«۱» کنایت باشد عن الزّمان المستقبل لا

الى آخر. و قطّ، عبارت باشد عن الزّمان الماضى لا الى اوّل تقول«۲»: ما فعلت ذلک قطّ، و لا افعل ذلک، ابدا. و تقول«۳»: لا افعل ذلک ابد الابيد، و جمع الابد: آباد و ابود، و تأبّد المنزل اذا اتى عليه الابد فتوحّش. و الآبدة، الدّاهية الغريبة، و الأوابد الوحش سمّيت بذلک لطول اعمارها. و چنين گفته‌اند که:

کس«۴» وحش مرده نديده است که به مرگ خود بمرده باشد الّا به آفتى. آنگه عرب، [لفظ]«۵» «ابد» در مدّتى از روزگار استعمال کنند و اگر چه مراد نه هميشه باشد، قال البعيث:

اهاج عليک الشّوق اطلال دمنة بنا صفة البردين او جانب الهجل«۶»

---

(۱). اساس: ندارد به قياس نسخه آو و اتفاق نسخه‌ها تصحيح شد.

(۳- ۲). همه نسخه بدلها: يقول.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: کسى.

(۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

(۶). اساس: العجل به قياس با نسخه مل، تصحيح شد.

صفحه : ۱۹۵

اتى ابد«۱» من دون حدثان عهدها و جرّت عليه کلّ نافجة شمل

و قال صفيّة بنت عبد المطّلب فى جمع الابد:

و خالجت آباد الدّهور عليکم و اسماء لم تشعر بذلک ايّم

فلو کان زبر مشرکا لعذرته و لکنّ زبرا يزعم النّاس مسلم

و از جمله ادلّه بر آن که «ابد» هميشه نباشد آن است که: هميشه را جمع نکنند، و دگر مى‌گويد«۲»:

تأبّد الرّبع اذا مرّ عليه قطعة من الدّهر

قال لبيد:

منى تأبّد غولها فرجامها

و قال مزاحم العقيلى:

اتعرف بالعرين«۳» دارا تأبّدت من الحىّ و استقّت«۴» عليها العواصف

امّا خلود، هم بر عموم هميشگى نباشد و او نيز هم عبارت باشد از مدّتى زمان، قال الشّاعر:

الّا رمادا هادما دفعت«۵» عنه الرّياح خواليد سحم

اراد الاثافي» و اينكه ابيات در خالد و ابد براى آن گفته شد تا اگر در آيتى اصحاب وعيد به ظاهر آن تمسّك كنند، معلوم باشد كه ظاهر اينكه دو لفظ دليل هميشگى نمى‌كند در كلام عرب.

قوله: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا آباءَكُم وَ إِخوانَكُم أَولِياءَ- الايـة، مجاهـد گفت: اينكه آيت متّصل است به آن آيات كه پيش«۶» او هست كه در قصه عبّاس و طلحة بن شـيبه آمد، و آن كه ايشان هجرت نمى‌كردند. جويبر گفت از ضحّاك، از عبد اللّه عبّاس كه: چون خـداى تعالى فرمود مؤمنـان را كه هجرت كنى با رسول- عليه السّلام- و از مكّه به مـدينه شوى پيش«۷» فتـح مكّه و ايشان را فرمود كه: به ترك پدران و برادران و خويشان بگويى، چون ايشان كافران‌اند و بر دين شما نه‌اند.

---

(۱). اساس: ابدا به قياس نسخه آو، تصحيح شد. مل: اربد.

(۲). مل شعر.

(۳). آج: بالعزير.

(۴). مج: و استنّت.

(۵). آج: رفعت.

(۶). مل از.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج از.

صفحه : ۱۹۶

مسـلمانان گفتنـد: يا رسول اللّه؟ اگر ما را تبرّا مى‌بايـد كردن از كافران، پس ما را از پـدر و برادر و جمله خويشان تبرّا بايد كردن، و مالهاى ما و تجارتهاى ما تباه شود و سـراهاى ما ويران شود، خـداى تعالى اينكه آيت بفرسـتاد. كلبى گفت: از ابو صالـح از عبـد اللّه عبّاس كه: چون خـداى تعالى رسول را و مؤمنان را فرمود كه هجرت كننـد و از مكّه با مدينه شوند«۱»، مرد بيامدى و زن را و فرزند را و برادر را و خويشان را گفتى كه:

من به مـدينه مى‌روم، اگر با من بيايى و الّا چون من رفته باشم ميان من و شـما خويشـى نباشـد، و اگر پس از اينكه آن جا آيى من با شمـا التفـاتى نكنم. كس بودى كه رغبت كردى و هجرت كردى، و كس بودى كه گفتى: نيايم، و كس بودى كه در«۲» آويختى و گفتى: رهـا نكنم كه تو بروى، مرد آن جا باز ايسـتادى شـفقت بر اهل و عيال و هجرت رها كردى. خـداى تعالى اينكه آيت فرسـتاد [۶۳- ر].

مقاتل گفت: آيت در آن نه مرد آمد كه مرتد گشتند و از مدينه با مكّه شدند، خداى تعالى اينكه آيت فرستاد و نهى كرد مؤمنان را كه با ايشان دوستى كنند، گفت:

اى آنـان كه ايمـان آورده‌اى و بگرويـده‌اى؟ پـدرانتان را و فرزنـدانتان را به دوست مگيرى و بـا ايشان اختلاط و دوستى مكنى، اگر چنان باشد كه ايشان ايمان نيارند و اختيار كفر كنند بر ايمان.

و اسـتحباب، طلب محبّت باشد، و گفته‌اند: اسـتحب» به معنى احبـ‌است«۳»، وَ مَن يَتَوَلَّهُم مِنكُم و هر كه از شـما بـا ايشان موالات و دوستى كند و تولّا كند به ايشان، ظالم باشد.

آنگه گفت ايشـان را: بگـو اى محمّـد كه، اگر پـدرانتان و فرزنـدانتان و برادرانتـان و زنانتـان و خويشانتـان، و ابـو بكر عن عـاصم و يعقوب خواندنـد: «و عشيراتكم» به جمع، و دگر قرّاء بر واحد «عشـيرتكم». واو، فعليه باشد به معنى مفاعله از عشـره و معاشـرة، يعنى

همساز او باشد. و گفته‌اند: عشیره، جماعتی باشند که مرجع ایشان با یک عقد بود، کعقد العشرة، و العشر واحدة من العشرة، و العشرة المعاشرة، و العشیر

---

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج و.

(۲). آو، آج، بم، مل او. [.....]

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل چنان که استجاب و اجاب. اساس در اینکه جا عبارت «و تولّا کند به ایشان ظالم» را اضافه دارد. که زاید و مربوط به سطر بعدی است.

صفحه : ۱۹۷

الخلیط، و العشار النّوق اللّواتی [اتی]«۱» علی حملها عشرة اشهر«۲». و المعشر، الجماعة من النّاس، و جمعه معاشر، و اصل کلمه از جمع است و اجتماع. وَ أَموالٌ اقتَرَفتُمُوها و مالهایی که آن را کسب کرده‌ای. و القرف الکسب، و القرف القشر، و اصل اینکه است. آنگه مبالغت در کسب را قرف گویند، چنان که به زبان ما گویند:

فلان کس فلان کار را پوست می‌بکند چون مبالغت کند در کردن او آن کار را، و القرفة القشرة و القرف القذف ایضا. و مرجع او هم با قشر بود که از آن عبارت کنند به آن که پوستین او می‌درد. وَ تِجارَةٌ تَخشَونَ کَسادَها و تجارتی که از کساد آن ترسی، و کساد خلاف نفاق باشد، و اصل کساد وقوف باشد چنان که اصل نفاق خروج باشد. وَ مَساکِنُ تَرضَونَها، جمع مسکن باشد، و آن سرای نشست بود که شما آن را بپسندی. أَحَبَّ إِلَیکُم، نصب او بر خبر «کان» است و جمله تا اینکه جا تمام است، یعنی اگر اینکه چیزها که بر شمرد از خویشان و مال و تجارت و خانه بنزدیک شما دوست‌تر است از خدای و رسول و جهاد کردن و غزات در راه دین او، فَتَرَبَّصُوا توقف کنی و انتظار. و «فا»، برای جزای شرط آمد که جزای شرط چون به امر باز آید از «فا» چاره نباشد. حَتّی یَأتِیَ اللّهُ بِأَمرِهِ تا خدای تعالی کاری که خواهد کردن بکند. مجاهد گفت: مراد بِأَمرِهِ، اینکه جا فتح مکّه است، و حسن بصری گفت: مراد عقوبتی است عاجل یا آجل، و اینکه امر اینکه جا لا محال فعل است. قول نیست، و آن که مراد می‌شناسد از او بی‌قراین دلیل کند بر آن که اینکه لفظ حقیقت است در فعل چنان که در قول. و چون درست شد که حقیقت به ظاهر استعمال دانند، اینکه لفظ در فعل مستعمل«۳» و شایعتر است از آن که در قول در قرآن و اشعار و کلام عرب. وَ اللّهُ لا یَهدِی القَومَ الفاسِقِینَ و خدای تعالی راه ننماید به بهشت به دلیل آن که ایشان را به ایمان راه نموده است، فی قوله: وَ أَمّا ثَمُودُ فَهَدَیناهُم فَاستَحَبُّوا العَمی عَلَی الهُدی«۴».

قوله: لَقَد نَصَرَکُمُ اللّهُ فِی مَواطِنَ کَثِیرَةٍ، آنگه حق تعالی در تذکیر نعمت خود گرفت بر ایشان، گفت: و خدای تعالی شما را نصرت کرد و یاری داد در بسیار

---

(۱). اساس: ندارد به قیاس نسخه آو، و اتّفاق نسخه‌ها افزوده شد.

(۲). اساس: اسهم به قیاس با نسخه آو و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۳). همه نسخه بدلها تر.

(۴). سوره فصّلت (۴۱) آیه ۱۷.

صفحه : ۱۹۸

جایها. وَ یَومَ حُنَینٍ، و نصب او بر فعلی مقدّر باشد که فعل حاصل بر او دلیل است، و التّقدیر: و نصرکم ایضا یوم حنین. و روا بود که

محذوف، اذکروا باشد، یعنی یاد کنی روز حنین- و آن نام وادی است میان مکّه و طایف- و اینکه قول قتاده است، و عروهٔ بن الزّبیر گفت: وادی است در پهلوی ذی المجاز، و برای آن صرف کرد آن را که نام وادی است میان مکّه و طایف، و اگر تأویل کنند علی البقعهٔ تا علمیّت و تأنیث در او باشد صرف نباید کردن آن را چنان که شاعر گفت:

نصروا نبیّهم و شدّوا ازره بحنین یوم تواکل الابطال

[۶۳- پ]

و قصّه حنین، علی ما ذکره المفسّرون- چنان که مفسّران گفتند- به الفاظ مختلف و معانی متّفق آن بود که: چون رسول- علیه السّلام- فتح مکّه بکرد در ماه رمضان- چند روز از او مانده- آنگه از مکّه بیرون آمد و روی به حنین نهاد برای قتال هوازن. قتاده گفت: آن روز دوازده هزار مرد با رسول بودند از مهاجر و انصار و دو هزار مرد از جمله طلقاء«۱». مقاتل گفت: یازده هزار و پانصد بودند. کلبی گفت: ده هزار بودند و از آن بیشتر، جمع که آن روز بود هرگز نبود، و مشرکان چهار هزار مرد بودند از هوازن و ثقیف- و رئیس هوازن مالک بن عوف النّصری بود، و رئیس ثقیف کنانهٔ بن عبد یا لیل بن عمرو بن عمرو الثّقفی- چون به یکدیگر رسیدند، ابو بکر گفت:

چون جمع لشکر رسول چنان دید«۲»، گفت: لن نغلب الیوم من قلّهٔ ما را امروز غلبه نکنند از اندکی. و گفتند: اینکه سخن رسول- علیه و آله السّلام- گفت، و گفتند: مردی گفت نام او سلمهٔ بن سلامهٔ«۳». گویند: چون رسول- علیه و آله السّلام- اینکه بشنید خوش نیامد او را، و ذلک قوله: وَ یَومَ حُنَینٍ إِذ أَعجَبَتکُم کَثرَتُکُم فَلَم تُغنِ عَنکُم شَیئاً. آنگه کارزار«۴» درآویختند. مسلمانان بر مشرکان زدند و ایشان را ببردند«۵» و پراگنده کردند و به غنیمت مشغول شدند، مشرکان گفتند یکدیگر را: ای«۶» حماهٔ السّوء ای حمایت داران بد کجا می‌روی و زنان در دست ایشان رها می‌کنی! رجعت کردند و باز آمدند- و قوم به غنیمت مشغول بودند مستعدّ نبودند- بر مسلمانان زدند و ایشان را آمدند- و قوم به غنیمت مشغول بودند مستعدّ نبودند- بر مسلمانان زدند و ایشان را

---

(۱). آو، آج، بم، لب: طالقان.

(۲). آو، آج، بم، لب: دیدند.

(۳). آو، آج، بم، لب: سلام.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل: به کارزار.

(۵). مل و هزیمت.

(۶). همه نسخه بدلها: یا .

صفحه : ۱۹۹

ببردند. قتاده گفت: سبب هزیمت از طلقاء«۱» بود. کلبی گفت: آن روز با پیغامبر سیصد [مرد]«۲» بیش نماندند، باقی به هزیمت شدند. بیشتر راویان روایت کردند که:

جمله لشکر هزیمت شدند و با رسول- علیه السّلام- کس نماند الّا ده کس، نه از بنی هاشم و دهم ایشان أیمن بن أمّ أیمن- مردی انصاری- او را بکشتند و آن نه مرد ملازمت کردند با رسول- علیه السّلام- آنگه که جماعتی بنزدیک او آمدند و آن نه مرد که با رسول- علیه السّلام- بایستادند از بنی هاشم، امیر المؤمنین علی بود در پیش رسول و عبّاس بن عبد المطّلب [بر راست رسول بود و فضل بن العبّاس بر چپش بود و ابو سفیان بن الحارث بن عبد المطّلب]«۳» از پس پشتش بود و نوفل بن الحارث بود و ربیعهٔ بن

الحارث و عبد اللّه بن الزّبیر بن عبد المطّلب، و عتبه و معتّب- پسران ابو لهب- اینکه نه مرد پیرامون رسول بودند گرد او در آمده و دیگران جمله گریخته بودند، و در اینکه معنی مالک بن عبادهٔ العانقی«۴» گوید اینکه روز:

لم یواس النّبیّ غیر بنی ها شم عند السّیوف یوم حنین

هرب النّاس غیر تسعهٔ«۵» رهط فهم یهتفون بالنّاس أین

ثمّ قاموا مع النّبیّ علی المو ت فأتوا زینا لنا غیر شین

و ثوی امین الامین«۶» من القو م شهیدا فاعتاض قرّهٔ عین

و عبّاس بن عبد المطّلب- رحمهٔ اللّه علیه- گفت هم در اینکه مقام:

نصرنا رسول اللّه فی الحرب تسعهٔ و قد فرّ من قد فرّ منه فاقشعوا

و قولی اذا ما الفضل کرّ بسیفه«۷» علی القوم اخری یا بنیّ فترجع«۸» و عاشرنا لاقی الحمام بنفسه لما ناله فی اللّه لا یتوجّع«۹» یعنی ایمن بن امّ ایمن. چون رسول- علیه السّلام- دید که قوم هزیمت شدند، عبّاس را گفت: آوازی در اینان ده، و عبّاس مردی جهوریّ بلند آواز بود. و از بلندی آواز او آن بود که روایت ---------------------------------- (۱). آو، آج، بم، لب: طالقان. (۳- ۲). اساس: ندارد به قیاس نسخه آو، و اتّفاق نسخ افزوده شد. (۴). آو، آج، بم: العالقی مل، مج، لب: العاتقی. [.....] (۵). مل من. (۶). آو، آج، بم: ذا الایمن. (۷). اساس: بنفسه به قیاس با نسخه آو و اکثر نسخ تصحیح شد. (۸). مج: فیرجع. (۹). اساس: تتوجّع به قیاس با نسخه آو، و اتّفاق. دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۲۰۰ کردند، روزی در مکّه غارتی بود عبّاس آواز برداشت گفت: وا صباحاه؟ هیچ«۱» آبستن نبود که آواز او بشنید و الّا«۲» کودک بینداخت. عبّاس«۳» ندا کرد با رفع صوت: یا اهل بیعهٔ الشّجرهٔ؟ یا اصحاب سورهٔ البقرهٔ، الی اینکه تفرّون اذکروا العهد الّذی عاهدکم علیه رسول اللّه، گفت: یا اهل بیعهٔ شجره و ای اصحاب سورهٔ البقره کجا می‌گریزی! [۶۴- ر]، [یاد کنی]«۴» آن عهد که رسول خدای با شما کرد. و اینکه هزیمت در شب بود و رسول- علیه السّلام- در میان وادی بود و مشرکان از شعاب و جنبات و مضایق وادی کمین بگشاده بودند و به تیغ و نیزه و تیر و عمود به دنبال مسلمانان در نهاده و می‌زدند و می‌کشتند و می‌فگندند. رسول- علیه السّلام- در آن شب تاریک به نیمه روی باز نگرید چندانی نور از روی او بتافت که همه وادی روشن شد، پنداشتی ماه برآمد در شب بدر و [به]«۵» آوازی بلند مسلمانان را گفت: اینکه ما عاهدتم اللّه علیه کجا شد آن عهد که با خدای کردی«۶»؟ همه قوم را اینکه حدیث بشنوانید، هیچ کس نبود که آواز رسول بشنید و او روی در هزیمت نهاده بود، الّا روی باز پس کرد و با دشمن در کارزار آمد«۷». راوی خبر گوید: مردی می‌آمد از هوازن بر شتری سرخ موی نشسته و رایتی سیاه به دست گرفته بر سر نیزه‌ای دراز کرده در پیش قوم ایستاده، چون ظفری یافتی از مسلمانی«۸» و فرصتی، به سر او در افتادی«۹» و بزدی«۱۰» و بکشتی و بیفگندی، و چون فرصت نیافتی رایت بیفراشتی و جماعتی در دنبال او فتادندی و به قفای هزیمتیان می‌رفتندی، و او را اینکه بیت می‌گفت: انا ابو جرول لا براح حتّی نبیح القوم او نباح امیر المؤمنین«۱۱»- علیه السّلام- آهنگ او کرد به دنبال او برسید ضربتی زد او را بر ---------------------------------- (۱). مل زنی. (۲). مل: در حال. (۳). مل چون رسول- علیه السّلام- فرموده بود. (۵- ۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۶). آو، آج، بم، لب خدای تعالی. (۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج:

ایستاد. (۸). آو، آج، بم: بر مسلمانان لب: از مسلمانان. (۹). آو، آج، بم، لب: در شدی. (۱۰). آو، آج، بم او را. [.....]
(۱۱). آج، مل، لب علی.

صفحه : ۲۰۱ شتر آمد شتر بیفتاد و مرد بر زمین آمد، تیغی زد او را و به دوزخ رسانید او را، آنگه گفت- علیه السّلام: قد علم القوم لدی الصّباح انّی فی الهیجاء ذو نصاح سبب هزیمت مشرکان به کشتن ابو جرول بود و مسلمانان با هم افتادند وصف برکشیدند و روی به دشمن کردند، و رسول- علیه السّلام- گفت: «۱» اللّهمّ انّک [ا]« ذقت اوّل قریش نکالا_ فاذق آخرهم نوالا ، بار خدایا اوّل قریش را نکال چشانیدی آخرشان را نوال و عطا بچشان. زهری گفت، چنین رسید به من که شیبة بن عثمان گفت: در آن وقت که رسول- علیه السّلام- تنها باز ماندی و تنی چند با او بودند، من خواستم که او را بکشم به عوض برادرم طلحة بن عثمان و پدرم عثمان بن طلحه- که ایشان را در احد علی کشته بود. حق تعالی رسول را از اینکه خبر داد، برگردید و روی با من کرد و دست بر سینه من نهاد و مرا گفت: یا شیبة اعیذک باللّه ممّا هممت به پناه با خدای می‌دهم از آنچه همّت کردی، به آن، گفت: مرا دست بلرزه افتاد و دانستم که خدای تعالی او را اطّلاع داد بر سرّ دل من. در روی رسول نگریدم، به چشم من چنان آمد که پنداشتم از جان و چشمم دوست‌تر است، گفتم: اشهد ان لا اله الّا اللّه و انّک رسول اللّه و ان اللّه قد اطلعک علی ما فی نفسی. محمّد بن اسحاق گفت، من براء بن عازب را پرسیدم، گفتم: روز حنین رسول- علیه السّلام- به هزیمت برفت! گفت: لا_و اللّه، که رسول- علیه السّلام- هرگز به هزیمت نرفت و لکن«۲» قوم به هزیمت شدند و عبّاس آواز در ایشان داد و باز آمدند و کارزار در پیوستند از سری«۳». رسول- علیه السّلام- در رکاب بر پای خاست و گفت: الان حمی الوطیس اکنون تنور گرم شد یعنی کارزار، و گفت آنگه: ۴» ازانا النّبیّ لا کذب« انا إبن عبد المطّلب و پاره خاک و ریگ برگرفت و در روی مشرکان انداخت و گفت: شاهت الوجوه زشت باد اینکه رویها، هزیمت گرفتند و حدّتشان کند شد و شوکتشان بشکست. یزید بن عامر گفت: من در جمله مشرکان بودم، پنداشتی که هیچ کس از ما ------------------------------ (۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۲). همه نسخه بدلها، بجز مل چون. (۳). آو، آج، بم، لب: از سر مل: از شتری. (۴). اساس: اکذب به قیاس نسخه آو تصحیح شد.

صفحه : ۲۰۲ نماند و الّا از آن خاکی که رسول بینداخت پاره‌ای به چشم او رسید و پنداشتی کور شد. سعید جبیر گفت: اینکه روز خدای تعالی پنج هزار فریشته را به مدد فرستاد. حسن گفت: هشت هزار بودند. عطا گفت: شانزده هزار بودند. سعید بن المسیّب گفت: یکی از جمله مشرکان مرا حکایت کرد که، روز حنین چون ما را ملاقات افتاد [۶۴- پ]

با مسلمانان، بر ایشان زدیم و ایشان را پراگنده می‌کردیم تا بنزدیک خداوند شتر سپید رسیدیم یعنی رسول- علیه السّلام. پیرامون او مردانی را دیدیم نکو روی، سپید جامه. چون ما را دیدند گفتند: شاهت الوجوه، و به دنبال ما در نهادند«۱» و ما را هزیمت کردند. راوی خبر گوید که مردی از جمله ایشان مرا گفت: آن مردان نکو روی سپید جامه بر اسپان ابلق که با ما کارزار می‌کردند کجا رفتند ما«۲» به دست ایشان کشته شدیم. من رسول را گفتم: یا رسول اللّه؟ ما ایشان را ندیدیم که«۳» بودند! گفت: فریشتگان بودند، و ذلک قوله: وَ أَنزَلَ جُنُوداً لَم تَرَوها. راوی خبر گوید: چون امیر المؤمنین جرول«۴» را بکشت و کافران دل شکسته شدند، در گرفت و می‌کشت تا چهل مرد را بکشت. از آن جا مشرکان هزیمت شدند و مسلمانان تیغ در نهادند و از مشرکان می‌کشتند تا روز نیک برآمد. منادی رسول- علیه السّلام- ندا کرد که رسول- علیه السّلام- می‌فرماید که: اسیران را مکشی. مردم دست بداشتند. و در ایّام فتح مکّه، بنی هذیل مردی را به جاسوسی فرستادند او را إبن الاکوع گفتند، او را روز حنین [اسیر]«۵» گرفتند. عمر خطّاب بگذشت او را دید، انصاری را گفت: دانی تا اینکه کیست! اینکه، آن است که ایّام فتح جاسوس بود بر ما، بکش اینکه دشمن خدای را انصاری او را بکشت. رسول را از آن خشم آمد و گفت: نشنیدی منادی من که ندا می‌کرد هیچ اسیر را مکشی! مردی دیگر را بکشتند نام او جمیل بن معمر، رسول کس فرستاد و گفت: نه من گفته‌ام که اسیران را مکشی! چرا کشتی اینکه اسیران را! [گفتند:]«۶» ما به قول عمر کشتیم و از آن عذر خواستند و ------------------------------ (۱). آو، آج، بم: در

افتادند. (۲). اساس: تا به قیاس نسخه آو و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد. (۳). مل ایشان. (۶- ۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۴). همه نسخه بدلها: ابو جرول.

صفحه : ۲۰۳ مشرکان از آن جا بگریختند و به اوطاس آمدند. رسول- علیه السّلام- مردی را نامزد کرد از اشعریان نام او ابو عامر گفتند، و لشکری به او داد تا برفت و ایشان را بپراگند و امیرشان بگریخت«۱» و از آن جا اسیر بسیار آوردند، و اینکه مرد را که ابو عامر نام بود بکشتند و امیر مشرکان که مالک بن عوف النّصری بود به طایف گریخت و آن جا در حصن شد. رسول- علیه السّلام- بر اثر ایشان به طایف شد و طایف را حصار داد«۲» و شوّال تا سر«۳» کارزار کرد. چون ذو القعده درآمد که ماه حرام بود باز ایستاد، از آن جا بازگردید و به منزلی آمد که آن را جعرانه گویند، و آن جا احرام گرفت به عمره. و سبی و مال و غنایم حنین و اوطاس قسمت کرد و نصیبی تمام داد مؤلّفة قلوبهم را، چون ابو سفیان حرب را و عکرمه ابو جهل را و صفوان امیّه را و حارث بن هشام را و سهیل بن عمرو را و زهیر بن«۴» امیّه را و عبد اللّه بن ابی امیّه را و معاویة بن ابی سفیان را و هشام بن المغیره را و اقرع بن حابس را و عیینة بن حصن«۵» را، و امثال اینان را هر یکی را از پنجاه شتر تا صد بداد و انصاریان را نصیبی اندک داد از چهار و پنج و مانند اینکه. انصاریان را سخت آمد و در آن گفتی«۶» بکردند، یکی گفت: ایمن شد در ماش هیچ روی نمی‌یابد، و یکی گفت: غنیمت به قوم خود داد همه و ما را محروم کرد، و یکی گفت: تیغ ما زدیم«۷»، غنیمت کافران بردند، و عبّاس بن مرداس السّلمیّ در اینکه معنی گفت: أ تجعل نهبی و نهب العبید بین عیینة و الاقرع فما کان حصن و لا حابس یفوقان مرداس«۸» فی مجمع و ما کنت دون امرئ منهما و من تضع الیوم لا یرفع اینکه حدیث به رسول- علیه السّلام- رسید، بفرمود تا ندا کردند که: رسول- علیه السّلام- می‌فرماید تا انصاریان مجتمع شوند و جایی بنشینند و کسی دیگر با ایشان نباشد که از ایشان نبود. ایشان مجتمع شدند و بنشستند و رسول- علیه السّلام- ------------------------------ (۱). آو، آج، بم: امیرانشان بگریختند. (۲). آج، لب: کرد.

(۳). مل: تمامت مج: تا به سر آو، آج، بم، لب ماه. (۴). لب ابی. [.....]

(۵). اساس: حصین به قیاس نسخه آو و ضبط اکثر نسخ تصحیح شد. (۶). مل: گفتگوی. (۷). همه نسخه بدلها، بجز مل و. (۸). اساس و همه نسخه بدلها: جدّی، با توجه به ضبط همین بیت در ص ۲۷۶ همین مجلّد و دیگر منابع تصحیح شد.

صفحه : ۲۰۴ بیامد و علی با او بود تا در میان ایشان بنشست. آنگه گفت: شما را چیزی بپرسم جواب دهی مرا! گفتند: بگو ای رسول اللّه؟ گفت: نه شما ضالّ بودی، خدای تعالی شما را به من هدایت داد! گفتند: بلی و للّه المنّة و لرسوله. گفت: نه شما بر کناره دوزخ [۶۵- ر]

بودی، خدای تعالی شما را به من برهانید! گفتند: بلی و للّه المنّة و لرسوله. گفت: نه شما اندک بودی، خدای تعالی شما را به من بسیار بکرد! گفتند بلی و للّه المنّة و لرسوله. گفت: نه شما دشمنان یکدیگر بودی، خدای تعالی میان دلهای شما الفت داد به من! گفتند: بلی و للّه المنّة و لرسوله. آنگه خاموش شد ساعتی، آنگه گفت: جواب بدهی مرا به آنچه نزدیک شماست. گفتند: جواب دادیم به آنچه دانستیم و سپاس داری کردیم و گفتیم که: منّت و فضل خدای راست و آنگه تو را رسول- علیه السّلام- گفت: اگر خواهی تا جواب دهی توانی گفتن: و انت قد کنت جئتنا طریدا فاویناک و کنت خائفا فامّنّاک و مکذّبا فصدّقناک و تو نیز به ما آمدی و قوم تو، تو را برانده بودند ما تو را با خود گرفتیم و خایف بودی، ما ایمنت کردیم، و تو را دروغزن داشتند ما تو را به راست«۱» داشتیم. انصاریان که اینکه بشنیدند، دست در گریه و زاری بردند و برخاستند و دست و پای رسول«۲» بوسه دادند و گفتند: ای رسول اللّه؟ تن و جان ما فدای تو باد و هر مال که ما را هست به حکم تو است؟ اگر خواهی بر قوم خود تفرقه کن و جوانان ما که اینکه سخن گفتند، برای آن گفتند که پنداشتند که آن را برای وضع قدر ایشان است، اکنون عذر می‌خواهند و استغفار می‌کنند، برای ایشان استغفار کن. رسول- علیه السّلام- گفت: اللّهمّ اغفر للانصار و لابناء الانصار و لابناء ابناء الانصار یا رب بیامرز انصاریان را و فرزندان ایشان را و فرزندزادگان ایشان«۳» را ۴» یا معشر الانصار اما ترضون ان ینصرف النّاس بالشّاء و

النّعم [و]» ترجعون انتم و فی سهمکم رسول اللّه راضی نباشی که مردمان برگردند و نصیب ایشان گوسپند و شتر بود و در نصیب شما رسول خدای باشد گفتند: بلی؟ رضینا باللّه و عنه و برسوله و عنه ما به خدای و پیغامبر راضی‌ایم و از خدای و پیغامبر راضی‌ایم. رسول گفت: الانصار کرشی و عیبتی لو سلک النّاس وادیا و سلک الانصار شعبا لسلکت شعب الانصار انصاریان صاحب سرّ من‌اند و ------------------------------ (۱). آو، آج، بم، لب گویی. (۲). آو، آج، بم، لب: او را. (۳). آو، آج، بم، لب: فرزندان انصار. (۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

صفحه : ۲۰۵ خواصّ من‌اند و اگر مردمان به یک وادی فرو شوند و انصار به راهی فرو شوند من به راه انصار فرو شوم. آنگه عبّاس مرداس را پیش خواند و گفت تو گفته‌ای: أ تجعل نهبی و نهب العبید بین الاقرع و عیینهٔ ابو بکر گفت: یا رسول اللّه؟ بابی انت و امّی لست بشاعر مادر و پدر من فدای تو باد شاعر نه‌ای، او نه چنین گفته است، گفت: چگونه گفته است! گفت: بین عیینهٔ و الاقرع آنگه علی را گفت: یا علیّ قم فاقطع لسانه برخیز و زبان اینکه ببر. عبّاس گفت: و اللّه که اینکه کلمه بر من سخت‌تر آمد که آن روز که دشمنان ما پس«۱» ما آمدند در سرای ما علی دست من گرفت و مرا ببرد، و اگر من دانستمی که کسی باشد که مرا از او بستاند فریاد خواستمی از او، و لکن دانستم که کسی نباشد که پای در پیش او نهد. چون مرا پاره‌ای ببرد من گفتم: یا علی؟ زبان مرا بخواهی بریدن! گفت: مرا آنچه فرموده‌اند در حقّ تو بخواهم کردن و هر ساعت که مرا بیشتر بردی من گفتمی: یا علی؟ زبان من بخواهی بریدن! او جواب دادی که: آنچه مرا گفته‌اند در حقّ تو بخواهم کردن. مرا آورد تا بنزدیک شتر غنیمت، آنگه مرا گفت: رسول«۲» تو را چند«۳» فرموده است از شترا من گفتم: چهار، گفت: اکنون برو از چهار تا به صد«۴» بشمار که تو راست. من گفتم: یا علی؟ رسول خدای به زبان برید من اینکه خواست! گفت: آری؟ گفتم: بابی انتم و امّی ما اکرمکم و اعلمکم و احلمکم«۵» پدر و مادر من فدای شما باد، چه کریمی و حلیمی«۶» و عالمی؟ آنگه گفتم: مرا مشورت کن تا چه صواب باشد مرا! گفت: صواب در آن باشد که چون رسول- علیه السّلام- تو را چهار داد و از اهل چهار«۷» کرد، تو نیز چهار بستانی و از اهل آن باشی، یعنی انصاریان را چندین داد و مهاجر را هم مثل اینکه داد. زهری گفت که، سعید بن المسیّب گفت: اینکه روز شش هزار برده بیاوردند. ------------------------------ (۱). همه نسخه بدلها: به سر. (۲). مل علیه السلام مرا فرموده که از شتران من چهار به تو دهم. رسول- علیه السّلام- چهار گفت، اکنون برو ... (۳). اساس: چه به قیاس آو، و اکثر نسخ تصحیح شد. (۴). همه نسخه بدلها، بجز مج: پانصد. (۵). آو، آج، بم: احکمکم. (۶). آو، آج، بم: حکیمی. [.....]

(۷). مل، مج: جهاد.

صفحه : ۲۰۶ انس گفت رسول- علیه السّلام- گفت: [۶۵- پ]

هر کس که برده‌ای دارد که آبستن است با او نزدیکی نکند، و هر چه آبستن نیست خویشتن از او دور دارد تا آنگه که استبرا کند او را به حیضی، آنگه جماعتی از هوازن بیامدند و به طوع اسلام«۱» آوردند و گفتند: یا رسول اللّه؟ تو بهتر و کریمتر هر چه در جهانی و زنان و فرزندان ما و مالهای ما برگرفتی و بیاوردی و ما امروز مسلمانیم«۲»، بفرمای تا با ما دهند. رسول- علیه السّلام- گفت: آن غنیمت است، و لکن از طریق مسامحت زنان و فرزندان خواهی که با شما دهم یا مال! گفتند: یا رسول اللّه؟ ما بر حسب«۳» نگزینیم، بفرمای تا زنان و فرزندان ما را با ما دهند. رسول- علیه السّلام- گفت: هر چه در نصیب من افتاد و نصیب اهل البیت من، و جمله بنی هاشم، من با ایشان دادم، کیست که مرا موافقت کندا! جمله گفتند: ما موافقت کنیم، و هر چه در دست ایشان بود از زنان و فرزندان ایشان همه باز جای دادند. رسول- علیه السّلام- گفت: اینکه قرض است بر من تا جای دیگر غنیمتی افتد، من آن را عوض بدهم و هر که نخواهد که رها کند حقّ خویش، از هر زنی پنجاه اشتر فدا بستاند. گفتند: یا رسول اللّه؟ ما راضی شدیم و فدا نخواهیم. رسول- علیه السّلام- مرد را بفرستاد«۴» تا به در خیمه‌ها بگردید و اینکه بگفت و از همه رضا بستد، و همه رد کردند مگر صفوان بن امیّهٔ که او زنی داشت و آن زن از او بارداشت، به علّت حمل با ایشان نداد. راوی خبر گوید که: چون رسول- علیه

السّلام- غنایم چنین ببخشید، مردی بیامد دراز، گندم گون، پشت دو تا بکرده، بر روی و پیشانی او اثر سجده بود، گفت: بدیدم که چه کردی به اینکه غنایم! گفت: چه کردم! گفت: عدل نکردی«۵». رسول را خشم آمد، گفت: ویلک؟ چون عدل بنزدیک من نبود، بنزدیک که بود؟ مسلمانان گفتند: یا رسول اللّه؟ دستور باش تا گردنش بزنیم«۶»، گفت: دعوه فانّه سیکون له اتباع یمرقون من الدّین کما یمرق السّهم من الرّمیّهٔ یقتلهم اللّه علی ید احب الخلق الیه، گفت: رها کنی که باشد که او را اتباعی باشند که از دین بیرون شوند چنان که تیر از نشانه بشود، و خدای تعالی ایشان -------------------------------- (۱). آج، لب: ایمان. (۲). آو، آج، بم، لب: مسلمانانیم. (۳). همه نسخه بدلها: هیچ. (۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: مرد بفرستاد. (۵). اساس: کردی به قیاس نسخه آو، و اتفاق نسخ تصحیح شد، اساس نیز به صورت استفهام انکاری بدور از معنی نیست. (۶). مل رسول علیه السّلام.

صفحه : ۲۰۷ را بر دست مردی بکشد که از همه خلقان او را دوست‌تر دارد«۱»، بر دست امیر المؤمنین علی کشته شد در نهروان در جمله خوارج، قوله: إِذ أَعجَبَتکُم کَثرَتُکُم، یقال: اعجبه کذا اذا«۲» اسرّه تعجّب او را«۳» فلان چیز [یعنی]«۴» چنان خرّم شد به او که متعجب شد از او و عجب آمد او را از آن، یعنی شما به بسیاری خود بنازیدی و عجب کردی و بزرگ آمد شما را بسیاری شما [آنگه حق تعالی خواست که با ایشان نماید که کثرت از ایشان غنا نکند، فتح]«۵» و ظفر ایشان [را]«۶» نه به کثرت بود، و انّما خدای تعالی دهد، گفت: فَلَم تُغنِ عَنکُم شَیئاً و آن کثرت از شما هیچ کفایتی نکرد و سود نداشت، یقال: هذا الامر لا یغنی عنک شیئا، ای لا ینفعک شیئا، قال اللّه تعالی: ما أَغنی عَنِّی مالِیَه«۷»، و قال تعالی: إِنَّهُم لَن یُغنُوا عَنکَ مِنَ اللّهِ شَیئاً«۸». وَ ضاقَت عَلَیکُمُ الأَرضُ بِما رَحُبَت، «ما» مصدری است، و «با» بمعنی مع، ای مع رحبها و زمین بر شما تنگ شد با فراخیش. ثُمَّ وَلَّیتُم مُدبِرِینَ و آنگه پشت بدادی، و مفعول از کلام محذوف است، کأنّه قال: ولّیتم أدبارکم، و لکن بیفگند برای آن که «مدبرین» خواست گفت«۹»، و نصب «مدبرین» بر حال است. ثُمَّ أَنزَلَ اللّهُ سَکِینَتَهُ عَلی رَسُولِهِ وَ عَلَی المُؤمِنِینَ پس خدای تعالی سکینه بر ایشان فرو فرستاد، یعنی پس از آن که به هزیمت برفتند و رسول را تنها رها کردند، خدای تعالی سکینه، یعنی رحمتی که ایشان به آن ساکن شدند و ثبات قدم یافتند. و گفتند: مراد طمأنینه و ساکنی است و امنی است از خوف. حسن گفت: سکینه، وقار باشد، قال الشّاعر: للّه قبر غالها ماذا یجن ن لقد أجنّ سکینهٔ و وقارا و خدای تعالی اینکه سکینه و وقار بگفت که بر رسول فرو فرستادم و بر مؤمنان، و اگر حمل کنند بر آن جماعت اندک که به هزیمت نرفتند و از خدمت رسول جدا نشدند بعید نباشد. وَ أَنزَلَ جُنُوداً لَم تَرَوها [۶۶- ر] و فرو فرستاد لشکرهایی که شما -------------------------------- (۱). مل عاقبت. (۲). اساس: اذ به قیاس نسخه آو، تصحیح شد. (۳). آو، آج، بم: تعجّب آورد. (۶- ۵- ۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۷). سوره حاقّه (۶۹) آیه ۲۸. (۸). سوره جاثیه (۴۵) آیه ۱۹. (۹). همه نسخه بدلها: گفتن. [.....]

صفحه : ۲۰۸ ندیدی ایشان را. و «جند»، لشکر گرد کرده باشد، و «اجناد»، جمع قلیلش باشد، و «جنود» جمع کثیرش. جبّائی گفت: روز حنین فریشتگان به مدد تشجیع و تقویت دل آمدند، و کارزار نکردند الّا روز بدر. وَ عَذَّبَ الَّذِینَ کَفَرُوا و عذاب کرد کافران را به قتل و اسر و سلب اموال و إذلال و صغار. آنگه گفت: اینکه جمله جزا و پاداشت کافران باشد. ثُمَّ یَتُوبُ اللّهُ مِن بَعدِ ذلِکَ عَلی مَن یَشاءُ پس خدای تعالی توبه بپذیرد بر آن که خواهد از جمله مؤمنان تائبان. در اینکه دو قول گفتند، یکی آن که: مراد آن است که، توبه مؤمنان بپذیرفت«۱» از آن که رسول را رها کردند و بگریختند، و ما بیان کردیم که فرار از زحف، معصیت باشد، از او توبه کردن واجب باشد. و قولی دگر آن است که: توبه از«۲» کافران بپذیرفت«۳» که از کفر توبه کردند پس از کارزار حنین، و اینکه که گفت: عَلی مَن یَشاءُ، دلیل آن می‌کند که قبول توبه بر خدای تعالی واجب نیست، چه آنچه واجب بود موقوف نبود بر مشیّت، چنان که ثواب بر طاعت و اعواض آلام در هیچ جای موقوف نیست بر مشیّت از آن جا که واجب است. وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ و خدای«۴»

آمرزنـده و بخشاینده است، و ذکر غفور و رحیم، عند قبول توبه هم به دلیل آن باشد که قبول توبه بر خدای واجب نباشد، بل به آن متفضّل است. [قوله تعالی]«۵»:

[سوره التوبة (۹): آیات ۲۸ تا ۳۷]

[اشاره]

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ فَلا یَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ بَعْدَ عامِهِمْ هذا وَ إِنْ خِفْتُمْ عَیْلَةً فَسَوْفَ یُغْنِیکُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (۲۸) قاتِلُوا الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لا بِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَ لا یُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لا یَدِینُونَ دِینَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ حَتَّی یُعْطُوا الْجِزْیَةَ عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صاغِرُونَ (۲۹) وَ قالَتِ الْیَهُودُ عُزَیْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَ قالَتِ النَّصاری الْمَسِیحُ ابْنُ اللَّهِ ذلِکَ قَوْلُهُمْ بِأَفْواهِهِمْ یُضاهِؤُنَ قَوْلَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّی یُؤْفَکُونَ (۳۰) اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ الْمَسِیحَ ابْنَ مَرْیَمَ وَ ما أُمِرُوا إِلاَّ لِیَعْبُدُوا إِلهاً واحِداً لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ سُبْحانَهُ عَمَّا یُشْرِکُونَ (۳۱) یُرِیدُونَ أَنْ یُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ یَأْبَی اللَّهُ إِلاَّ أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ (۳۲) هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ (۳۳) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ کَثِیراً مِنَ الْأَحْبارِ وَ الرُّهْبانِ لَیَأْکُلُونَ أَمْوالَ النَّاسِ بِالْباطِلِ وَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ وَ الَّذِینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لا یُنْفِقُونَها فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِیمٍ (۳۴) یَوْمَ یُحْمی عَلَیْها فِی نارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوی بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هذا ما کَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِکُمْ فَذُوقُوا ما کُنْتُمْ تَکْنِزُونَ (۳۵) إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فِی کِتابِ اللَّهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ فَلا تَظْلِمُوا فِیهِنَّ أَنْفُسَکُمْ وَ قاتِلُوا الْمُشْرِکِینَ کَافَّةً کَما یُقاتِلُونَکُمْ کَافَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِینَ (۳۶) إِنَّمَا النَّسِیءُ زِیادَةٌ فِی الْکُفْرِ یُضَلُّ بِهِ الَّذِینَ کَفَرُوا یُحِلُّونَهُ عاماً وَ یُحَرِّمُونَهُ عاماً لِیُواطِؤُا عِدَّةَ ما حَرَّمَ اللَّهُ فَیُحِلُّوا ما حَرَّمَ اللَّهُ زُیِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمالِهِمْ وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ (۳۷)

[ترجمه]

ای آنان که بگرویـده‌ای بدرستی که مشـرکان پلیداند. نزدیک مه آیند«۶» به مسـجد حرام پس از سه سـال ایشـان اینکه سال، و اگر می‌ترسـید شـما از درویشی، پس زود بود که بی‌نیاز کند شما را خدای تعالی از فضل خویش اگر خواهد، بدرستی که خدای- عزّ و جلّ- داناست و با حکمت«۷». ________________________________ (۱). مج: بپذیرفت. (۲). همه نسخه بدلها، بجز مل: آن. (۳). آو، بم، مل، مج: بپذیرفت. (۴). همه نسخه بدلها تعالی. (۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۶). آج، لب: نزدیکی نکنید. (۷). آو، بم، مج: محکم کار آج، لب: درست کار درست گفتار.

صفحه : ۲۰۹ [۶۶- پ]

کارزار کنیـد با آنان که بنگرویده‌انـد به خدای تعالی و نه به روز واپسین، و حرام ندارند آنچه حرام کرد خدای و پیغامبرش، و دین ندارنـد دین حق و راستی از آن که«۱» دادنـدشان کتاب توریت تا بدهنـد گزیت از دست، و ایشان در آن حال خواران«۲» باشند. و گفتنـد جهودان که، عزیز پسر خـداست، و گفتند ترسایان«۳»: عیسـی بن مریم پسـر خـدای است، آن گفتـار ایشان است به دهنهای ایشان مانندگی می‌کنند گفتار آنان که کافر شدند از پیش، بکشاد ایشان را خدای که از کجا مصروف می‌شوند از حق«۴». [۶۷- ر] گرفتند عالمشان«۵» را و زاهدشان«۶» را خدایان بجز«۷» خدای و عیسـی پسـر مریم را و نفرمودند ایشان را مگر تا بپرسـتند خدای را یکی، نیست خـدای مگر او پاک است او از آنچه بت را همباز«۸» او می‌گویند«۹». می‌خواهند که بنشانند«۱۰» نور خدای به دهنهای

ایشان و ابا می‌کنند خدای تعالی مگر آن که تمام گرداند نورش را و اگر کراهیت دارند کافران. اوست آن که بفرستاد پیغامبر خویش را- علیه السّلام- به راه راست و دین راست تا غلبه دهد او را بر دینها همه و اگر چه نخواهند مشرکان. ------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها: از آنان که. (۲). آو، بم، مج: ذلیل آج، لب: بر صفت خواری. (۳). اساس: ترساان ترسایان. (۴). اساس: که چگونه دروغ می‌گویند ایشان با توجه به ترجمه نسخه آج، تصحیح شد آو، بم: دروغ می‌گردانند. (۵). آو، بم، مج: عالمانشان. (۶). آو، بم، مج: زاهدانشان. (۷). آو، بم: از جز. [.....]

(۸). آو، بم، مج: انباز. (۹). آو، بم، مج: می‌گیرند. (۱۰). آج، لب: فرو نشانند.

صفحه : ۲۱۰ [۶۷- پ]

ای آنان که بگرویده‌ای به درستی که بسیاری از دانشمندان جهودان و زاهدان ترساان«۱» می‌خورند خواسته‌های مردمان به ناحق و باز می‌دارند از ره خدای، و آنان که گنج می‌نهند زر و سیم و نفقه نمی‌کنند وی را«۲» در راه خدای«۳»، مژده ده ایشان را به عذابی دردناک. روزی که گرم گردانند«۴» بر آن در آتش دوزخ، داغ کنند به آن پیشانیهاشان و پهلوهاشان و پشتهایشان، اینکه آن گنج است که نهادی«۵» برای خود، پس بچشی آنچه نهاده بودی گنج. [۶۸- ر]

عدد«۶» ماهها نزدیک خدای دوازده ماه است در کتاب خدای آن روز که آفرید آسمانها و زمین از آن، چهار ماه حرام«۷». اینکه است دین راست ظلم مکنی در اینکه ماهها بر خود و کارزار کنید با مشرکان جمله چنان که کارزار می‌کنند با شما جمله، و بدانید که خدای با پرهیزگاران است. بدرستی که تأخیر کردن«۸» ماه حرام با ماههای دیگر افزونی است در کفر، گمراه می‌شوند بدان آنان که کافر شدند، حلال می‌گردانند آن را سالی، و حرام می‌کنند او را سالی تا موافق باشند«۹» عدد آنچه حرام کرد خدای، پس حلال ------------------------------- (۱). ترساان/ ترسایان. (۲). همه نسخه بدلها: آن را. (۳). آج، لب پس. (۴). بم، مج: بتابند. (۵). آو، بم: می‌نهادی. (۶). آج، لب: بدرستی که عدد. (۷). آج، لب رجب، ذو القعده، ذو الحجّه و محرّم. (۸). آو، مج: باز پس داشتن. (۹). آو، بم، مج: آید.

صفحه : ۲۱۱ کنند آنچه حرام کرد خدای، بیاراستند ایشان را بدی کردارهای ایشان، و خدای راه ننماید گروه کافران را. قوله: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ«۱»، حق تعالی به اینکه آیت با مؤمنان خطاب کرد و اعلام کرد ایشان را که: مشرکان پلیداند، آنان که با خدای انباز گویند. و نجس، مصدر است و عرب اسم را به مصدر وصف کنند برای مبالغت، فقالوا: رجل صوم و عدل و فطر و رضا، ای عادل و صائم و مفطر و مرضیّ. و چون وصف به مصدر باشد واحد و تثنیه و جمع و تذکیر و تأنیث به یک لفظ باشد، یقال: رجل نجس به فتح الجیم، و رجلان نجس و رجال نجس و امرأة نجس و امرأتان نجس و نساء نجس. امّا چون نجس گویند که وصف باشد به کسر «جیم» تثنیه و جمع [۶۸- پ]

و تذکیر و تانیث مراعات باید کردن. امّا نجس به کسر «نون» و اسکان «جیم» مفرد نگویند الا با رجس به یک جای، یقال: هذا رجس نجس. پس در اینکه لفظ چهار لغت است: نجس، و اینکه لفظ قرآن است و نجس و اینکه اسم و صفت است. و کذلک: نجس ککبد و کبد و کرش و کرش و کذب و کذب و ضحک و ضحک. و نجس بضمّ الجیم، کندس و یقظ«۲» و جنب. و در معنی او خلاف کردند ابو عبیده و ضحّاک گفتند: قذر«۳». إبن الانباری گفت: خبیث. عبد اللّه عبّاس گفت: ما المشرکون الّا رجس خنزیر أو کلب. خلاف است میان ما و فقها در آن که کافر نجس العین است یا نجس الحکم. نزدیک شافعی و دیگر فقها آن است که کافر نجس الحکم است، چون جنب و حائض. و نزدیک ما چنان است که کافر نجس العین و نجس الحکم است. و آیت به ظاهر دلیل آن می‌کند که نجس العین است، و هیچ مانع نیست از آن که گویند هم نجس العین است و هم نجس الحکم، برای آن که میان ایشان تنافیی نیست که مانع باشد من الجمع بینهما. و مراد ما به نجس العین آن است که: هر چه کافر آن را مماسّه کند پلید شود و پلیدی او متعدّی باشد، و اگر نجاست او مقصور بودی علی الحکم دون العین تعدّی نکردی چنان که [جنابت]«۴» از جنب و

حکم حیض از حائض. پس معلوم شد که کافر به خلاف جنب و حائض است، و مراد به آن که ------------------------------------ (۱). آو، آج، بم: لب الایۀ. (۲). آو، آج، بم: نطف. [.....]
(۳). آو، آج، بم، مل، مج: جدر لب: حذر. (۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

صفحه : ۲۱۲ نجس الحکم است آن است که: به ایمان حکم نجاست از او زایل شود، پس او از یک وجه [کالکلب و الخنزیر است، و البول و الغایط فی تعدّی النّجاسۀ. و از یک وجه]«۱» کالجنب و الحائض [است. و فرقی دیگر آن است که: نجس العین با آب پاک نشود کالبول و الغایط و الکلب و الخنزیر، و نجس الحکم به آب پاک شود کالجنب و الحایض و غیرهما.]«۲» و حدیث عبد اللّه عبّاس صحّت قول ماست. و مذهب ما آن است که: حکم جهودان و ترسایان و سایر اصناف کفّار، حکم مشرکان است. در اینکه مسأله هر چه ایشان دست بر او نهند و از دو خایه«۳» یکی تر باشد و اگر خشک باشد، یرش«۴» بالماء«۵» رشّا آب بر او باید زدن و در اوّل به آب بباید شستن، [و اگر کسی مصافحه کند با ایشان و دست یکی تر باشد، بباید شستن]«۶» و اگر خشک باشد به خاک بباید مالیدن. حسن بصری گفت: من صافح مشرکا فلیتوضّأ، و اخبار بسیار است بر اینکه اصحاب ما را، و اینکه آن است که: بر اینکه اخبار مخالفان نیز موافقت کردند. فَلا یَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ نهی غایب است نباید تا پیرامن«۷» مسجد الحرام گردند. بعضی فقها گفتند اینکه نهی است از دخول مسجد حرام چنان که گفت: وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ«۸» بَعْدَ عامِهِمْ هذا پس از امسال، بعضی گفتند: مراد آن سالی است که رسول حجّۀ الوداع کرد، و درست آن است که: آن سال خواست که امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- سورت براءت بر ایشان خواند و عهد ایشان بینداخت، و آن سال نهم بود از هجرت. و آیت عام است در سایر اصناف کفّار که ایشان را در هیچ مسجد نشاید شدن و مسلمانان باید تا رها نکنند ایشان را و ------------------------------------
(۲- ۱). اساس: ندارد از آج افزوده شد. (۳). همه نسخه بدلها: دوگانه. (۴). اساس: یرد به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۵). آو، آج، بم: الماء. (۹- ۶). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۷). آو، بم: پرامن. (۸). سوره بقره (۲) آیه ۳۵.

صفحه : ۲۱۳ تمکین نکنند از دخول مساجد، و همچنین است دیگر مسجدها که نه مسجد الحرام است. و ابدا نشاید ایشان را پس از نزول آیت، و آن سال در هیچ مسجد شدن الّا پس از آن که ایمان آرند. و اینکه مذهب اهل البیت است و قول جابر عبد اللّه انصاری و قتاده و عمر عبد العزیز و جز ایشان. وَ إِنْ خِفْتُمْ عَیْلَةً، ای فقرا«۱» و اگر ترسی از درویشی. و العیلۀ و العالۀ، الفقر، و عال الرّجل اذا افتقر و اعال اذا کثر«۲» عیاله، قال الشّاعر: فلا یدری الفقیر متی غناه و لا یدری الغنیّ متی یعیل مفسّران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که: مشرکان آمدندی از راههای دور و انواع متاع و طعام آوردندی، چون خدای تعالی اینکه آیت فرستاد گفتند: یا رسول اللّه؟ ما رنجور شویم«۳» چون ایشان نیابند و طعام بر ما تنگ شود و تجارت منقطع شود، و بازار کاسد و مرافق و منافع ما فایت شود. [۶۹- ر]

خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: اگر چنان است که شما از درویشی می‌ترسی، خدای شما را از فضل و رحمت و نعمت خود مستغنی کند. و در مصحف عبد اللّه مسعود چنین است: و ان خفتم عائلۀ، ای خصلۀ تعول علیکم، ای تشقّ علیکم. عکرمه گفت: خدای تعالی ایشان را توانگر کرد به بارانهای پیاپی تاخیرها«۴» و نباتها بسیار شد. مقاتل گفت: سبب توانگریشان ان بود که: اهل جزیره«۵» و صنعا و جرش ایمان آوردند، و از یمن طعام می‌آوردند بر پشت چهارپای«۶». کلبی گفت: خدای تعالی در زمین تباله و جرش خصبی و فراخیی بداد که اهل مکّه از آن توانگر شدند. ضحّاک گفت: خدای تعالی ایشان را توانگر کرد به جزیت اهل ذمّت، و قوله: [إِنْ شاءَ]«۷» اگر خواهد به مشیّت باز بست برای دو کار یکی آن که: بعضی بودند از ایشان که به آن وقت و آن خیر نرسیدند، دگر آن که: تا مکلّفان با خدای فزع کنند و با او گریزند و امید در او بندند، کما قال تعالی: لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللّهُ«۸». ------------------------------------ (۱). اساس: قهرا، که با خطی متفاوت اصلاح شده است آو، بم: مقرا مل، مج، لب: فقرا. (۲). آو، بم: اذا اکثر. (۳). آو، بم: شدیم. (۴). آو، آج، بم، مل: چیزها. (۵). همه نسخه بدلها: جدّه. [.....]

(۶). آو، آج، بم، لب: چهار پایان. (۷). اساس: ندارد به قیاس نسخه آو، اتفاق نسخه‌ها افزوده شد. (۸). سوره فتح (۴۸) آیه ۲۷.

صفحه : ۲۱۴ إِنَّ اللّهَ عَلِیمٌ حَکِیمٌ خدای عالم است به مصالح شما در تکلیف«۱»، و حکیم است در منع مشرکان از مسجد الحرام. قوله: قاتِلُوا الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللّهِ، حق تعالی در اینکه آیت رسول را- علیه السّلام- و مسلمانان را فرمود که: با اهل کتاب از جهودان و ترسایان قتال کنید. مجاهد گفت: اینکه آیت آنگه آمد که رسول را فرمودند که: به غزات«۲» روم رو. رسول- علیه السّلام- بعد نزول اینکه آیت به غزات«۳» تبوک شد. کلبی گفت: در بنی قریظه و بنی النّضیر آمد آیت. رسول- علیه السّلام- به قتال ایشان رفت، ایشان مصالحه کردند و آن اوّل جزیتی«۴» بود در اسلام و اوّل ذلّی بود که به اهل کتاب رسید. حق تعالی به اینکه آیت وصف کرد جهودان و ترسایان را به آن که، ایشان به خدای ایمان ندارند، اگر چه خدای گویانند، خدای دانان«۵» نه‌اند برای آن که خدای را فرزند روا می‌دارند و آن که در حقّ خدای اینکه روا دارد به خدای ایمان ندارد. و نیز گفت: به قیامت ایمان ندارند، و اگر چه ایشان معتقد اینکه چیزها باشند مؤمن نباشند، برای آن که اعتقاد آنگه ایمان باشد که علم باشد و از سر دلیل بود و اینکه موافق مذهب ماست در حقّ همه مقلّدان و معتقدان باطل. و دگر وصف آن است که: ایشان آنچه خدای و رسول حرام کرد ایشان رحام ندارند برای آن که به شرع رسول ما که ناسخ شرایع است ایمان ندارند. وَ لا یَدِینُونَ دِینَ الْحَقِّ و ایشان دین حق ندارند، و اینکه آیت دلیل است بر آن که جهودی و ترسایی حق نیست و باطل است. بعضی دگر مفسّران گفتند: حق، در آیت نام خدای است- جلّ جلاله- که از نامهای خدای یکی حق است، یعنی که: ایشان دین خدای ندارند و معنی نزدیک است به یکدیگر. و اقسام دین گفته‌ایم، و اصل او طاعت باشد، قال الشّاعر: لئن حللت بواد یا بنی«۶» اسد فی دین عمرو و حالت بیننا فدک ای، فی طاعهٔ عمرو. مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ «من» تبیین راست از آنان که ایشان را کتاب دادند، برای آن که اینکه اوصاف که گفت جامع است سایر کفّار را، ------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها: تکالیف. (۳- ۲). همه نسخه بدلها: غزای. (۴). بم: حربی. (۵). آو، بم: دانایان. (۶). کذا: در همه نسخه بدلها: ضبط مصراع، در منابع لغت: بجّو فی بنی.

صفحه : ۲۱۵ و آنگه به «من» بیان کرد که اهل کتاب‌اند. حَتّی، انتهای غایت را باشد، گفت: با ایشان قتال می‌کنید«۱» تا آنگه که جزیت بدهند. حکم اهل کتاب و اهل ذمّت آن است که: اوّل ایشان را دعوت کنند، اگر قبول کنند فهو المراد، مسلمانانند و برادران مااند، و اگر قبول نکنند جزیت بر ایشان عرضه کنند، و شرایط ذمّت اگر قبول کنند بر آن قرار دهند ایشان را، و اگر قبول نکنند با ایشان کارزار کنند تا آنگه که ایمان آرند یا جزیت بپذیرند. و در آیت، دلیل است بر آن که: قتال اهل کتاب حلال است، بل واجب است چون جزیت قبول نکنند تا آنگه که جزیت بدهند از دست خود به پیغامبر و امام. وَ هُمْ صاغِرُونَ «واو» حال راست در آن حال که ذلیل و صاغر باشند. و جزیه فعله من الجزاء لنوع من الخراج علی کفرهم. و فعله، هیأت را باشد، کالجلسهٔ [۶۹- پ]، و المشیهٔ و الرّکبهٔ«۲». و برای آن گفت: عَنْ یَدٍ، تا بدانند که ایشان می‌دهند و از ایشان نمی ستانند به کره. و عَن تعلّق دارد به محذوفی، و التّقدیر: اخراجا عن الید. ابو علی گفت: معنی آن است که: باید که به دست خود دهند و روا نباشد که در اینکه معنی نایب فرو دارند«۳» تا مذلّت و صغارشان پیدا شود. و بعضی دگر گفتند، معنی آن است که: عن نقد، چنان که گویند: بعت هذا یدا بید، ای نقدا. و بعضی دگر گفتند: عن ید لکم علیهم از دست نعمتی که شما را باشد بر ایشان به قبول جزیه و تبقیت«۴» ایشان. و مغربی گفت: [به معنی قهر است]«۵»، عن قهر و غلبهٔ، و اینکه قول زجّاج است. و «صغار»، مذلّتی باشد که قدر صاحبش صغیر«۶» بکند. و گفته‌اند، معنی «صغار» در آیت آن است که: حالت جزیت دادن باید تا بر پای ایستاده باشند به مقام مذلّت، و آن کس که می‌گیرد نشسته باشد بر مرتبه خود. قتیبی گفت: عرب چیزی که مبتدا دهند نه بر سبیل مجازات، آن را اعطاه عن ید خوانند. بنزدیک ما جزیه از سه گروه گیرند: از جهودان و ترسایان و گبرکان. و امّا صابیان بنزدیک ما از ایشان جزیت نگیرند، و حکم ایشان حکم دیگر کفّار باشد، و ابو سعید«۷» اصطخری من اصحاب الشّافعی هم اینکه گفت، و جمله فقها خلاف کردند. ------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها: می‌کنند. (۲). آج: الکربهٔ. (۳). آو، آج، بم، لب: فرا دارند. (۴). آج:

سلیقه. (۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۶). مل: حقیر. [.....]

(۷). اساس: ابو سعد به قیاس نسخه آو و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

صفحه : ۲۱۶ و امّا در گبرکان، خلاف کردند علما در آن که ایشان اهل کتاب‌اند یا نه. بعضی گفتند: اهل کتاب نه‌اند، و لکن حکم ایشان در اعطای جزیت حکم اهل کتاب باشد. و شافعی را در او دو قول است یکی آن که: ایشان را کتاب نبود، و یکی آن که: ایشان را کتاب بود، خدای تعالی باز گرفت از ایشان. و ابو حنیفه بر آن است که: ایشان را کتاب نبود، و از امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- روایت کردند که: ایشان را پیغامبری بود و کتابی، پیغامبر را بکشتند و کتاب بسوختند. و جزیت را بنزدیک ما حدّی محدود نیست، بل امام چندان که مصلحت داند بر ایشان نهد امّا بر سرشان و امّا بر زمینشان، و جمع نکنند میان هر دو. و ثوری موافقت کرد ما را در آن که حدّی محدود نیست آن را، و شافعی گفت: چون دیناری بدهد از او قبول کنند سواء اگر توانگر بود و اگر درویش و اگر متوسّط. و مالك گفت: کمتر از چهار دینار نباشد بر آنان که زر دهند، و اگر درم دهند، چهل و هشت درم. ابو حنیفه گفت: جزیت درویش«۱» دوازده درم باشد، و جزیت متوسّط بیست و چهار درم، و جزیت توانگر چهل و هشت درم. امّا آن کس که او مالی ندارد و کسی نباشد او را، بر او جزیت نیست، و ابو حنیفه هم اینکه گفت. و شافعی را در او دو قول است: چون سال برگردد و جزیت واجب شود بر ذمّی، آن که بمیرد یا اسلام آرد، ابو حنیفه گفت: جزیت بیفتد، و شافعی گفت: نیوفتد. و بنزدیک ما به اسلام بیوفتد و به مرگ بنیوفتد، و مذهب مالك هم چنین است روا نباشد که هیچ ذمّی را رها کنند که در حرم شود«۲» به هیچ حال نه برای کاری نه به رهگذر«۳»، و شافعی هم اینکه گفت، و ابو حنیفه گفت: روا باشد چون محتاج باشند یا مجتاز«۴». اگر اهل ذمّت از دینی به دینی انتقال کند چنان که جهود باشد ترسا شود یا گبر باشد جهود شود او را بر آن جزیت رها کنند، ابو حنیفه هم اینکه گفت. و شافعی را دو قول است اهل ذمّت مادام تا بر شرایط ذمّت باشند از آن که اظهار نکاح محرّمات نکنند و شرب خمر و زنا و ربا ایشان بر ذمّت باشند جزیت قبول کنند از ایشان و اگر اظهار چیزی از اینکه معنی کنند از ذمّت بیرون باشند و قتال ایشان حلال شود، و اگر چیزی کنند که در شرع ما یا شرع ایشان موجب ------------------------------

--- (۱). آو، بم: دروش. (۲). آو، آج، بم، مج: شوند. (۳). آو، آج، بم، لب: رهگذری. (۴). آج، بم: مختار.

صفحه : ۲۱۷ حدّ باشد حدّ بزند امام ایشان را«۱» تمام. و جمله فقها خلاف کردند و گفتند: بر ایشان حدّ نباشد تعزیر باشد. از دیوانه مطبق«۲» جزیت نستانند، و اگر وقتی باشد و وقتی نباشد حکم اغلب را باشد، و ابو حنیفه هم اینکه گفت. و شافعی گفت: جزیت از او ساقط باشد علی کلّ حال از شیوخ و رهبان«۳» و اصحاب صوامع جزیت نستانند. و شافعی را در او دو قول است: روا باشد اهل ذمّت را که [۷۰- ر]

دستار بر سر نهد«۴» و ردا بر دوش و شافعی هم اینکه گفت، و ابو حنیفه و احمد حنبل گفتند: رها نکنند ایشان را تا ممیّز«۵» باشند. اگر گویند: چه گوی در جزیت اهل کتاب، طاعت است یا معصیت! اگر معصیت است خدای نشاید تا معصیت فرماید، و اگر طاعت است ایشان را باید تا بدان مستحقّ ثواب باشند جواب گوییم: امّا ستدن امام طاعت است، و امّا دادن ایشان نه طاعت است نه معصیت، بل بر سبیل فدیه و دفع قتل است از نفس خود. و جزیت، از جزا مشتق است، و جزا را وصف نکنند به آن که طاعت است یا معصیت. قوله: وَ قالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ، عاصم خواند و کسائی و عبد الوارث«۶» عن ابی عمرو: «عزیز» به تنوین، و باقی قرّاء بی تنوین. امّا آنان که بی‌تنوین خواندند، سه وجه گفتند: اینکه قراءت را یکی آن که: إبن، اینکه جا صفتی است میان دو اسم علم افتاده و چون چنین باشد تنوین نباید در او تا فرق بود میان او چون صفت و یا خبر باشد، یقال: جاءنی زید بن عمرو، و رأیت زید بن عمرو، و مررت بزید بن عمرو، و گفت خبر محذوف است از کلام، تقدیر آن است: عزیر إبن اللّه، معبودنا او نبیّنا. وجه دوم آن است که: اسم لا- ینصرف است برای آن که علم است و اعجمی، و تصغیر را جاری مجرای نا«۷» مصغّر کرد، تنوین از او بستد به علّت«۸» منع صرف. وجه سوم آن است که: تنوین برای جمع ساکنین بیفگند«۹» بر سبیل تشبیه به حرف لین چنان که در قاض و داع

کردنـد، و علی هذا [قراءهٔ من قرأ: قُل هُوَ اللّه أَحَدٌ، اللّه ------------------------------- (۱). آو، آج، بم امّا. (۲). مل: مطق. (۳). آو، بم: رهابین. (۴). همه نسخه بدلها: نهند. (۵). مج: مهین. (۶). آو، آج، بم، لب: عبد الرزّاق مل: عبد الورّاق. (۷). آو، بم، مل: ما مج: یا آج: تا. (۸). اساس: علم به قیاس نسخه آو، تصحیح شد. (۹). آج: بیفگنند. [.....]

صفحه : ۲۱۸ الصَّمَدُ«۱»هذه ما «۳» و نعمان بن اوفی و شأس بن قیس و مالک بن الصّیف، و اینکه چنان باشـد که گویند: خوارج به تعـذیب اطفال گوینـد، و اینکـه مقالت از ایشـان گروهی گفتنـد که ایشـان را ازارقه گوینـد. عبیـد بن عمیر گفت: اینکه مقـالت از جهودان یک شـخص گفت نام او فنحاص بن عازورا، و او آن بود که گفت: انّ اللّه فقیر و نحن اغنیاء. و سبب آن که جهودان اینکه گفتند، آن بود که: عطیّهٔ العوفی گفت از عبد اللّه عبّاس که: عزیر، از جمله اکابر و بزرگان بنی اسرایل بود، و بعضـی گفتند: پیغامبر بود و توریت در میان قوم بود و از عزّت او را جای او تابوت بود. و مردم بعضـی یاد داشـتند چون به معصیت مشغول شدند و ظلم و عـدوان پیشه گرفتند، خدای تابوت از میان ایشان برگرفت. چون فساد زیادت کردند خدای تعالی- توریت از دلهاشان برگرفت و از یاد ایشان برفت. مدّتی بر اینکه بر آمد، ایشان پشیمان شدند و آن عقوبتی شناختند -------------------------------- (۱). سوره اخلاص (۱۱۲) آیات ۱ و ۲. (۲). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۳). آو، آج، بم: یشکر.

صفحه : ۲۱۹ توبه کردنـد، و فزع کردند با عزیر، و عزیر دعا کرد و تضـرّع کرد و از خدای تعالی درخواست تا توریت [با]«۱» یاد او دهد. خدای تعالی دعای او اجابت کرد و نوری در دل او نهاد، توریت یاد او آورد«۲» جمله. او، بیامد و قوم را بشارت داد که خدای تعـالی توریت بـا یاد من داد و توریت خوانـدن گرفت و بر ایشان می‌خوانـد، ایشان بهری اعتماد کردنـد و بهری نکردنـد تا آنگه که خـدای تعالی تابوت با ایشان داد، آنچه از او نوشـته و یاد گرفته بودنـد با آن نسـخه که در تابوت بود مقابله کردند، حرفی زیادت و نقصان نبود، [۷۰- پ]

گفتند: اینکه تخصیص عزیر را برای آن بود که او پسـر خدای است،- تعالی عمّا یقول الظّالمون علوّا کبیرا«۳». و سدّی گفت، سبب آن بود که: چون عمالقه بر بنی اسـرایل مسلّط شدنـد و ایشان را می‌کشـتند و می‌رنجانیدنـد، ایشان بگریختنـد و متواری شدند و در عالم پراگنده شدند و نسختهای توریت که داشتند در کوهها پنهان کردند، و عزیر نیز بگریخت و در بعضی کوهها خدای را عبادت می‌کرد و از کـوه فرو نیامـدی الا- روز عیـد. روزی از روزهـای عیـد فرود آمـد، زنی را دیـد بر سـر گـوری ایستاده و می‌گفـت: وا مطعماه«۴» وا کاسیاه؟ و عزیر در دعا و تضـرّع بسیار می‌گفت: بار خدایا؟ بنی اسرایل را بی‌عالم رها کردی، عزیر فراز شد و آن زن را وعـظ کرد و گفت: از خـدای بترس- و گمـان چنـان برد که آن گور شوهر اوست- یـا زن؟ تو چنان دانی که روزی تو به دست شـوهرت بـود، روزی تو بر خـدای است، تو را و شوهرت را و جمله خلاـیق را. زن گفت: چنـان که می‌دانی«۵» که روزی از خـدای است و همه جهان را روزی او می‌دهـد و هیـچ خلق را بی‌روزی رها نکند، نمی‌دانی که علم عالمان ازوست و بنو اسـرایل را بی‌عالم رها نکنـد! عزیر گفت: راست گفتی، و لکن تو کیستی! گفت: من دنیاام آمـده‌ام تا تو را بشارتی دهم بدان که از نمازگاه تو چشـمه آب پدید خواهد آمدن و درختی بر کنار آن چشمه بخواهد رستن، تو از میوه آن درخت بخور و از آن چشمه آب باز خور و از آن جا وضو کن و دو رکعت نماز بکن که خدای تو را چیزی«۶» خواهـد دادن. چون از آن جا برفت و با نمازگاه خود رفت بر دگر -- ------------------------------ (۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۲). آو، آج، بم: داد. (۳). محتمل است اشاره مفسّر به سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۴۳ (... تَعالی عَمّا یَقُولُونَ عُلُوًّا کَبِیراً. (۴). اساس: وا معظماه به قیاس نسخه آو، تصحیح شد. (۵). آو، آج، بم: لب: چون می‌دانی. (۶). لب: خیری.

صفحه : ۲۲۰ روز چشـمه آب از جای سـجده او بر دمیـد و درختی پیدا شد، او از آن میوه بخورد و از آن آب باز خورد، چون نگاه کرد پیری می‌آمـد، بر او فراز آمـد و او را گفت: دهن بـاز کن، او دهن بـاز کرد، چیزی در دهن او نهاد و گفت: فرو بر. او فرو برد.

آنگه او را گفت: در اینکه چشمه رو و هم اینکه جا در برو«۱» تا به قومت رسی. همچنان کرد و در آن چشمه آب برفت. چندان که بیشتر می‌رفت علمش زیادت می‌شد تا به قوم خود رسید و جمله توریت یادش آمده بود، قوم را گفت: بروی و قلمی چند بیاری«۲». برفتند و چند قلم بیاوردند. او هر انگشتی را قلمی بربست و به جمله قلمها توریت نوشتن گرفت تا جمله برنوشت. ایشان چون آن دیدند، برفتند و آن نسختهای توریت که در کوهها پنهان کرده بودند بیاوردند و معارضه کردند با آن که او نوشته بود«۳»، یک«۴» حرف تفاوت نبود، گفتند: توریت به اینکه بزرگی و مشکلی مقدور کس نبود که یاد گیرد و علم آن در دل او بماند«۵»، اینکه خصوصیّت برای آن است که عزیر پسر خدای است. کلبی گفت: برای آن گفتند که چون بخت نصّر، بیت المقدس ویران«۶» بکرد و بنی اسرایل را بکشت و آواره کرد، گفت: در میان شما کیست که توریت داند! گفتند: عزیر، برفتند و او را بیاوردند- و او کودکی بود کوچک- بخت نصّر باور نداشت که او با صغر سنّش توریت را یاد دارد، چون عزیر برفت از آن جا و از کار او آن بود که خدای تعالی از او حکایت کرد در سوره البقرة: أَو كَالَّذِی مَرَّ عَلی قَریَةٍ«۷»هذه ما «۴»: عیسی پسر خداست. بعضی دگر گفتند: برای آن گفتند اینکه که، او را مادر و پدر نبود، خدای را به پدر او کردند از جهل و کفرشان- تعالی عن ذلک«۵». ذلِكَ قَولُهُم بِأَفواهِهِم، حق تعالی در اینکه آیت، گفت، جهودان گفتند: عزیر پسر خدای است، و ترسایان گفتند: عیسی پسر خدای است، اینکه حکایت است از ایشان. آنگه گفت: ذلِكَ قَولُهُم بِأَفواهِهِم اینکه سخن است که ایشان می‌گویند«۶» به دهنهاشان، و اینکه کنایت باشد از قولی که آن را اصلی نباشد، چنان که یکی از ما گوید: فلان از سر زبان چیزی می‌گوید و حدیثی از دهن به در«۷» می‌اندازد. و عرب هر کجا حدیثی باشد که آن را حقیقتی نبود، به دهن باز بندند«۸» چنان که گفت: یَقُولُونَ بِأَفواهِهِم ما لَیسَ فِی قُلُوبِهِم«۹»، و قوله: یَقُولُونَ بِأَلسِنَتِهِم ما لَیسَ فِی قُلُوبِهِم ...«۱۰»، و قوله: كَبُرَت كَلِمَةً تَخرُجُ مِن أَفواهِهِم إِن یَقُولُونَ إِلّا كَذِباً«۱۱». قوله: یُضاهِؤُنَ قَولَ الَّذِینَ كَفَرُوا مِن قَبلُ، مانندگی می‌کنند در اینکه سخن با کافرانی که پیش از اینکه بودند. و مضاهات، مشابهت باشد، یقال: ضاهاه و باهاه و باراه، اذا شابهه و عارضه، و منه: امرأة ضهیاء الّتی«۱۲» لم تحض لأنّها تشبه الرّجال. و ------------------

------------------ (۱). همه نسخه بدلها، بجز مج: انسی. (۲). آو، آج، بم، لب سه مقالت. (۳). آو، آج، بم، لب: کشش. (۴). همه نسخه بدلها: گفتند. (۵). همه نسخه بدلها، بجز مل علوّا کبیرا. (۶). مل خاک. (۷). آج، لب: بیرون آو، بم: برون. (۸). آو، آج، بم، لب: ببندند. (۹). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۶۷. (۱۰). سوره فتح (۴۸) آیه ۱۱. (۱۱). سوره کهف (۱۸) آیه ۵. [.....]
(۱۲). مج، لب: للّتی.

صفحه : ۲۲۳ عاصم خواند: یضاهئون، به همز«۱». و بر اینکه قراءت ضاهأته باشد، و بر قراءت عامّه [قرّا]«۲» ضاهیته. قَولَ الَّذِینَ كَفَرُوا مِن قَبلُ، قتاده و سدّی گفتند مراد آن است که: ترسایان [۷۱- پ]

در اینکه قول مشابهت می‌کنند با جهودان که گفتند: عُزَیرٌ ابنُ اللّهِ. مجاهد گفت: جهودان و ترسایان مضاهات می‌کنند در اینکه قول با قول مشرکان که گفتند: فریشتگان دختران خدای‌اند. حسن بصری گفت: وجه شبه کفر است، یعنی اینان به اینکه گفتار کافر شدند، چنان که دگر کافران به مقالات کفر کافر شدند. و اینکه چنان است که مشرکان را [گفت]«۳»: كَذلِكَ قالَ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم مِثلَ قَولِهِم تَشابَهَت قُلُوبُهُم ...«۴»، قتیبی گفت، مراد آن است که: جهودان و ترسایان عصر«۵» رسول همان گفتند که اسلاف ایشان که پیش از اینکه بودند قاتَلَهُمُ اللّهُ، عبد اللّه عبّاس گفت: لعنهم اللّه، قال ابان بن تغلب: قاتلها اللّه تلحانی و قد علمت انّی لنفسی افسادی و اصلاحی و إبن جریج گفت: قتلهم اللّه خدای بکشا [د]«۶» ایشان را. بعضی دگر گفتند: ایشان در اینکه گفتار چون مقاتل و مخاصمانند خدای را- جلّ جلاله، خدای نیز مقاتل ایشان باد و به خصم ایشان. أَنّی یُؤفَكُونَ چگونه می‌برگردانند ایشان را به افک و دروغ، و اینکه بر سبیل تعجّب و مبالغت می‌فرماید، و جای تعجّب آن است که با چندین ادلّه قاهره و حجج ظاهره، چگونه از حقّ می‌برگردند. و أَنّی بر سه معنی است در کلام عرب: به معنی «کیف» «اینکه» و «متی»، و اینکه جا مراد «کیف» است، قال الشّاعر: نّی المّ بک الخیال یطیف و قال الکمیت: نّی و من اینکه نابک«۷» الطّرب قوله: اتَّخَذُوا أَحبارَهُم وَ رُهبانَهُم أَرباباً مِن دُونِ اللّهِ، «احبار»،

جمع حبر ------------------------------------ (۱). آج، لب: همزه. (۶- ۳). اساس: نـدارد از آو، افزوده شد. (۴- ۲). سوره بقره (۲) آیه ۱۱۸. (۵). اساس عصـمت به قیاس نسـخه آو، و اتّفاق نسخ تصـحیح شد. (۷). اسـاس: ابک آو، آج، بم: انّک با توجه به معنی بیت و به قیاس با چاپ مرحوم شعرانی تصحیح شد.

صفحه : ۲۲۴ باشـد، و حبر، عالمی بود که صـناعت او تحبیر و تحسـین اشـیا باشد. و «احسان»، به معنی علم اسـتعمال می‌کنند، عرب یقولون: فلان یحسن کذا، چون نیک داند. و «رهبان» جمع راهب باشد، و آن زاهد ترسایان را گویند. و اشـتقاق او از رهبت باشد، و آن خوف بود. حق تعالی به مذمّت و منقصت جهودان و ترسایان اینکه آیت فرستاد و گفت: ایشان، اعنی جهودان و ترسایان عالمان و زاهـدان خود را خـدایان گرفته‌اند. به قول ایشان حرام حلال می‌دارند و حلال حرام. مصـعب بن سـعد«۱» روایت کرد از عـدیّ بن حاتم [که]«۲» گفت: من ترسا بودم و بنزدیک رسول آمدم و صـلیبی از زر در گردن داشتم، مرا گفت: یا عدیّ! اینکه بت از گردن بیرون کن. من از گردن بر آوردم و بینـداختم. آنگه رسـول- علیه السّـلام- سـورت براءت خوانـدن گرفت به اینکه آیت رسـید که: اتَّخَذُوا أَحبارَهُم وَ رُهبانَهُم أَرباباً مِن دُونِ اللّهِ، می‌گفتم: ما ایشان را نپرستیم«۳». گفت: نه«۴»، به قول ایشان حرام به حلال می‌داری و حلال حرام! گفتم: آری. گفت: اینکه عبـادت ایشـان بود احبـار و رهبـان را. وماننـد اینکه روایت کردنـد از بـاقر و صادق- علیهما السّلام. عطا گفت از ابـو البختریّ در اینکه آیت که: ایشـان عبـادت نکردنـد احبـار و رهبـان را به معنی نمـاز و روزه، و لکن قبول [قول]«۵» ایشـان کردنـد در حلال و حرام بی حجّتی. ربیع گفت، ابو العالیه را گفتم: اینکه ربوبیّت احبار و رهبان چگونه بود! گفت: در توریت و انجیل احکام حلال و حرام دیدند، گفتند: ما سبق نبریم علما و احبارمان را، آن کنیم که ایشان گویند. ایشان به خلاف توریت و انجیل بگفتنـدی، از ایشان قبول کردنـدی، و ذلک قوله: نَبَذَ فَرِیقٌ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ کِتابَ اللّهِ وَراءَ ظُهُورِهِم کَأَنَّهُم لا یَعلَمُونَ«۶». بعضـی اهل معانی گفتنـد: معنی آن است که: اتّخـذوهم کالارباب فی وجوب الطّاعهٔ ایشان را چون خدایان گرفته‌اند در وجوب طـاعت، چنان که گفت: ------------------------------------ (۱). آو، بم: سعید. (۵- ۲). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۳). آو، بم: نپرستدیم آج، لب: نپرستیدیم. (۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: تو. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۱۰۱.

صفحه : ۲۲۵ حَتّی إِذا جَعَلَهُ ناراً ...«۱»، ای کالنّار، و قال عبـد اللّه بن المبارک: و هل بدّل الدّین الّا الملوک و احبار سوء و رهبانها وَ المَسِیحَ ابنَ مَریَمَ و نیز عیسی مریم را، فی قولهم: إِنَّ اللّهَ ثالِثُ ثَلاثَهٍٔ ...«۲»، «واو»، عطف است بر احبار و رهبان: وَ ما أُمِرُوا إِلّا لِیَعبُدُوا إِلهاً واحِداً و نفرمودند ایشان را که پرسـتند مگر یک خدای را. حق تعالی به اینکه کلمه رد کرد بر ایشان و اعتقاد ایشان در عیسی و رهبان و احبار، آنچه در حقّ خدای تعالی واجب باشد. لا إِلهَ إِلّا هُوَ نیست بجز او خدایی که سزاوار عبادت باشد، و او را توان [۷۲- ر]

پرستیـدن. سُبحانَهُ منزّه است او از آن که با او انباز گیرنـد. یُرِیـدُونَ أَن یُطفِؤُا نُورَ اللّهِ بِأَفواهِهِم می‌خواهنـد تا نور خـدای بنشاننـد و تاریک کننـد به دهنهاشان، و اینکه مثلی است، یعنی می‌خواهنـد تا دین خـدای باطل کنند به گفتار بی حجّت. کلبی گفت: مراد آن است که، قرآن را تکـذیب می‌کننـد به زبان و قبول نمی‌کننـد. عبـد اللّه عبّاس گفت: مراد جهودان و ترسایان‌انـد که می‌خواهنـد نام الهیّت و سـمت عبـادت بر احبـار و رهبـان نهنـد، و نور خـدای که توحیـد اوست و اصـل دین او بنشاننـد به اقوال باطـل که بر من«۳» می‌گویند. ضـحّاک گفت: تمنّای مرگ رسول ما می‌کنند و هلاک دین او. بعضی اهل معانی گفتند: اینکه بر طریق مثل است، یعنی ایشان در تمنّای محال که کردنـد که به گفتار بی حجّت دین خدای باطل کنند، با کسـی مانند که خواهد که نور آفتاب به باد دهن بنشانـد، چنـان که یکی از مـا چراغ بنشانـد به بـاد دهن. یعنی می‌پندارنـد که اینکه دینی است که به گفتـار ایشـان باطل شـود چون چراغی ضـعیف که به بـادی از دهن کشـته شود. و سـدّی گفت: نور خـدای اسلام است. و حسن گفت: قرآن است، و بعضـی دگر گفتند: دلیل و برهان است، و وجه تشبیه آن است که: به او راه یابند چنان که به نور و روشـنایی. وَ یَأبَی اللّهُ إِلّا أَن یُتِمَّ نُورَهُ و خدای تعالی امتناع کرده است و نمی‌خواهـد که باشد الّا تمامی نور او. ایشان می‌خواهند که بنشانند و خدای من‌خواهد تا تمام کند، و مراد

خدای به وجود اولیتر از مراد ایشان. و «ابا»، منع باشد و امتناع، قال الشّاعر: -------------------------------- (۱). سوره کهف (۱۸) آیه ۹۶. (۲). سوره مائده (۵) آیه ۷۳. (۳). آج، لب، مل، مج، به دهن. [.....]

صفحه : ۲۲۶ و ان ارادوا ظلمنا ابینا و فلان یأبی الظّلم، ای یمنع، و فلان أبیّ اذا کان مانعا من الظّلم. وَ لَو کَرِهَ الکافِرُونَ و اگر چه کافران آن را کارهند و نمی‌خواهند که دین خدای ظاهر باشد. آنگه گفت: هُوَ الَّذِی او آن خداست که پیغامبرش را، یعنی محمّد را- صلّی اللّه علیه و آله- بفرستاد بِالهُدی، عبد اللّه عبّاس گفت: به قرآن، و بعضی دگر گفتند: به بیان ادلّه و حجج و بیّنات، وَ دِینِ الحَقِّ دین مسلمانی. لِیُظهِرَهُ تا ظاهر گرداند آن را و ظفر دهد اینکه دین را بر همه دینها و اگر چه مشرکان کاره باشند آن را. امّا معنی آیت، مفسّران در او خلاف کردند عبد اللّه عبّاس گفت: «ها» راجع است با رسول- علیه السّلام- و معنی آن است که: لیطلعه علی شرائع الاسلام تا او را بر شرایع اسلام مطّلع گرداند تا هیچ بر او پوشیده نماند. دیگر مفسّران گفتند: «ها» راجع است با دین حق. ابو هریره و ضحّاک گفتند: معنی آن است که، تا دین حق را اظهار کند بر همه دینها و اینکه عند نزول عیسی باشد از آسمان، و سدّی گفت: عند خروج مهدی باشد- علیه السّلام- که همه دینها یکی شود و هیچ کس نماند که نه در اسلام آید امّا به طوع و امّا به کره، یا گردن نهد جزیت را، و اینکه دو روایت متقارب است برای آن که نزول عیسی از آسمان با خروج مهدی به یک جای باشد، چنان که در اخبار مخالف و مؤالف آمده است، و اینکه قول روایت کرده است از باقر و صادق و جمله اهل البیت- علیهم السّلام. کلبی گفت: تأویل اینکه آیت پدید نیامد [ه است]«۱» و هنوز خواهد بودن، و قیامت بر نخیزد تا بنباشد. مقداد اسود روایت کرد از رسول- علیه السّلام- که او گفت: ۲» لا یبقی علی ظهر الارض بیت وبر و لا مدر الّا ادخله اللّه کلمهٔ الاسلام امّا بعزّ عزیز او بذلّ ذلیل امّا ان یعزّهم فیجعلهم من اهله فیعزّوا به و امّا ان یذلّهم فیدینون« له ، گفت: بر پشت زمین«۳» خانه سفری و حضری بنماند«۴» و الّا خدای تعالی کلمه اسلام در او برد، امّا به عزّی عزیز یا به ذلّی ذلیل، امّا خدای تعالی ایشان را به توفیق اسلام عزیز کند تا به طوع ایمان آرند و از اهل اینکه شوند و به آن عزیز -------------------------------- (۱). اساس: ندارد از مل، افزوده شد. (۲). اساس: فدینون به قیاس با نسخه آو، و اتفاق نسخه‌بدلها تصحیح شد. (۳). همه نسخه بدلها هیچ. (۴). اساس: بنه ماند/ بنماند.

صفحه : ۲۲۷ گردند و امّا ذلیل کند ایشان را تا گردن نهند حق را به عنف. و ابو سلمه، روایت کند از عایشه که گفت، رسول- علیه السّلام- گفت: روزگار به سر نشود«۱» تا مردمان لات و عزّی نپرستند، گفت، من گفتم: یا رسول اللّه؟ [۷۲- پ]
من نپنداشتم که اینکه باشد پس از آن که خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد: لِیُظهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَو کَرِهَ المُشرِکُونَ، گفت: اینکه باشد مدّتی چندان که خدای خواهد، آنگه خدای تعالی بادی خوش بفرستد و هر کس را که در دل او مثقال ذرّه‌ای خیر باشد او را قبض کند تا نمانند الّا آنان که در دل ایشان خیری نباشد و مردم برگردند و با دین پدران شوند. بعضی دگر گفتند: معنی آن است تا اینکه دین را بر همه ادیان اظهار کند و قوّت و ظفر دهد به حجّت و دلیل، و حجّت اینکه دین ظاهرتر باشد و دلیل او روشنتر. بهری دگر گفتند: مراد اعزاز اسلام است، تا اسلام چنان عزیز کند که بر هیچ مسلمانی صغار و مذلّتی نرود چنان که بر اهل ذمّت می‌رود از هوان و بذل جزیت. بعضی دگر گفتند: تا اینکه دین را غلبه دهد بر ادیانی که پیرامن رسول بود از شرک و جهودی و ترسایی و دینها [ی]«۲» ایشان منسوخ و مقهور کند. و از صادق- علیه السّلام- روایت کردند که: تأویل آیت فرو نیامد هنوز و فرو نیاید تا مهدیّ امّت بیرون نیاید. قوله: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا، اینکه آیت خطاب است با مؤمنان، گفت: ای گرویدگان؟ بسیاری از احبار که علما [ی]«۳» جهودانند و رهبان که زاهد [ان]«۴» ترسایانند، می‌خورند مالهای مردمان به باطل و ناحق و ناواجب به رشوت گرفتن در حکمها و تحریف کتاب خدای می‌کنند بر مراد و هوای ایشان تا بر آن جعلی و طعمه‌ای بستانند اینکه قول حسن است و جبّائی: و بعضی اهل معانی گفتند: اکل اموال النّاس بالباطل، کنایت است از کسب از وجوه حرام. و مراد به اکل، تملّک است، برای آن که

غرض از تملّك اكل باشد. و وجهى ديگر آن است كه: براى آن اكل گفت كه آن مالها ثمن مأكول بود، پس مال را مأكول خواند چنان كه شاعر گفت: ذر الاكلين الماء لوما فما ارى ينالون خيرا بعد اكلهم الماء اى ثمن الماء. بعضى ديگر گفتند: آن خواست كه در سوره البقره گفت: ------------------------------- (۱). مل: چنان شود. (۴- ۳- ۲). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

صفحه : ۲۲۸ فَوَيلٌ لِلَّذِينَ يَكتُبُونَ الكِتابَ بِأَيدِيهِم«۱»- الاية به دست خود چيزى بستدند كه بر دل عامّه خوش آمدى، و گفتندى: اينكه توريت است و بر آن چيزى بستندى از عوامّ و سفله. وَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللّهِ و مردم را از راه خداى و دين او منع مى‌كنند، و رها نمى‌كنند تا مردمان در اسلام آيند، و غرض«۲» آيت منع مسلمانان است از صحبت و مجالست ايشان و تحذير از آن كه با ايشان مجالست كنند. آنگه گفت: وَ الَّذِينَ يَكنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الفِضَّةَ و آنان كه ايشان زر و سيم گنج نهند. محمّد بن ابراهيم بن عرفه- كه او را نفطويه خوانند- گفت: زر را براى آن ذهب خوانند كه ذاهب باشد و مقيم نبود. و سيم را براى آن فضّه خوانند كه منفضّ شود و متفرّق. و علما خلاف كردند در معنى كنز عبد اللّه عمر گفت: هر مال كه آن را زكات بدهند آن كنز نباشد و اگر چه در زير زمين بود. و«۳» آنچه آن را زكات نداده باشند آن كنز«۴» باشد، و اگر چه بر بالاى زمين بود و اينكه روايت است از عبد اللّه عبّاس و ضحّاك و سدّى. و جابر عبد اللّه انصارى گفت: چون زكات مال بدهى گنج نباشد و آنچه شرّ او بود«۵» به زكات از او بسود. سعيد بن المسيّب گفت: مردى به نزديك عمر خطّاب آمد«۶» و گفت: ملكى بفروخته‌ام بهاى آن چه كنم! گفت: برو نگاه‌دار در زير بسترت در زير زمين كن. گفت: پس نه گنج باشد! گفت: چون زكاتش داده باشى گنج نباشد. و از امير المؤمنين- عليه السّلام- روايت كردند كه: هر مال كه از چهار هزار درم بيفزايد آن گنج بود اگر زكاتش بدهى و اگر نه. ابو الجعد روايت كرد از ثوبان كه، رسول- صلّى اللّه عليه و آله- چون اينكه آيت فرود آمد گفت: ۷» تبّا للذّهب« تبّا للفضّة ؟ اينكه حديث سه بار تكرار كرد. اصحاب رسول را- صلّى اللّه عليه و آله- سخت آمد، گفتند: يا رسول اللّه؟ ما كدام مال [۷۳- ر]

بگيريم و سرمايه گيريم! گفت: لسانا ذاكرا و قلبا شاكرا و زوجة مؤمنة تعين احدكم على دينه زفانى«۸» ذاكر و دلى شاكر و زنى مؤمنه كه يكى از شما را«۹» بر دينش يار بود. أبو ذرّ غفارى- رحمة اللّه عليه- -------------------------------

(۱). سوره بقره (۲) آيه ۷۹. (۲). همه نسخه بدلها از. (۳). مل هر. (۴). بم: گنج. (۵). مل: شرا بوده. (۶). اساس رضى اللّه عنه. (۷). مل و. (۸). زفافى/ زمانى. [.....]

(۹). آو، آج، بم، مل: كه آن شما را.

صفحه : ۲۲۹ روايت كرد، گفت: بنزديك رسول شدم- عليه السّلام- و او در سايه كعبه نشسته بود- چون نزديك او رسيدم، گفت: هم الاخسرون اعمالا ايشان به عمل زيانكارتراند. مرا سخت آمد، ترسيدم و گفتم مگر از من حادثه‌اى آمده است؟ گفتم: يا رسول اللّه؟ كيستند ايشان! گفت: ۱» الاكثرون الّا من قال بالمال هكذا و هكذا« عن يمينه و شماله و خلفه و قليل ما هم گفت: بيشترين مردمان الّا آن كس كه مال خود از جوانب خرج مى‌كند در رضاى خداى- عزّ و جلّ- از چپ و راست و پس، و ايشان اندك باشند. قتاده گفت كه ما را روايت كردند از أبو ذر و ابو هريره كه: هر كه مال كه صاحبش بند بر آن زند از زر و سيم، آن گنج باشد تا آنگه كه بردارد«۲» آن را. شريح روايت كرد از أبو ذرّ الغفارى- رحمة اللّه عليه- كه گفت: هر كه او ده هزار درم بگذارد آن«۳» داغ گردانند براى او. و ابو هريره گفت: هر كه او ده هزار درم رها كند، آن را صفايح گردانند و او را به آن عذاب كنند تا خداى تعالى از حكومت خلقان بپردازد. عمّار ياسر گفت: قوم عيسى- عليه السّلام- مائده خواستند، چون مائده‌شان آمد كافر شدند به آن و قوم صالح، ناقه خواستند چون بدادندشان كافر شدند بدان و شما را نهى كردند از آن كه زر و سيم گنج نهى و منتهى«۴» نشدى، گنج مى‌نهى. مردى گفت: گنج مى‌نهيم! گفت: بلى، و براى آن يكديگر را مى‌كشى. شعبه گفت: ابو هريره شمشيرى داشت كه نعل آن سيم بود، أبو ذرّ غفارى او را از آن نهى كرد و فرمود: تا سيم از او بر گرفت و گفت، از رسول- عليه السّلام-

شنیدم که: هر که او سیمی رها کند داغ کنند او را بدان روز قیامت. شهر بن حوشب روایت کرد از ابو امامه که: مردی از اصحاب صفّه فرمان یافت: در جامه او دیناری یافتند، پیغامبر- علیه السّلام- گفت: کیّهٔ اینکه داغی است او را. دیگری فرمان یافت، در جامه او دو دینار یافتند، رسول- علیه السّلام- گفت: کیّتان دو داغ است اینکه دو دینار او را، و قول اوّل به صواب نزدیکتر است برای آن که وعید بر منع زکات است نه بر جمع مال از وجه حلال، و دلیل بر اینکه، قول رسول است- علیه السّلام- که گفت: من ادّی زکوهٔ ماله فقد ادّی ------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج و هکذا. (۲). آو، آج، بم، مج، لب: بپردازد. (۳). همه نسخه بدلها: او بمیرد و زر و سیم بسیار رها کند آن را. (۴). آو، آج، بم: منهی. ۱»

صفحه : ۲۳۰ اللهالحقّ الّذی علیه» فی ذلک و من زاد فهو خیر له گفت: هر که زکات مال بدهد آن حق که بر اوست داده باشد، و آن کس که بیفزاید بر زکات، او را بهتر بود. رسول- علیه السّلام- گفت: ۲»۳» نعم« المال« الصّالح للرّجل الصّالح نیک چیزی است مال نیک، مرد نیک را. دگر آن که عبد اللّه عمر را پرسیدند از اینکه آیت، گفت: هر که زر و سیم گنج نهد و زکاتش ندهد وای بر او؟ و هر که زکات بدهد، بر او باکی نیست. آنگه گفت: من باک ندارم از آن که مرا به وزن کوه احد زر باشد و من عدد آن دانم و زکاتش بدهم و در طاعت خدای صرف کنم. و کنز، در کلام عرب مالی باشد مجموع بر هم نهاده، اگر در زیر زمین بود و اگر بر بالای زمین دلیل است«۴» بر قول شاعر: لا درّ درّی ان اطعمت نازلهم قرف«۵» الحتّی و عند [ی]«۶» البرّ مکنوز ای مجموع و الحتیّ سویق المقل. و در شاذّ یحیی بن یعمر خواند: «یکنزون» بضمّ النّون، و جمله قرّاء به کسر خواندند، و اینکه هر دو لغت است. و مثله: یعکفون و یعرشون«۷» در آن که به ضم و کسر روا باشد، و «اکتناز» اجتماع باشد، و جوز مکتنز آن بود که مغز در او بسیار بود. وَ لا یُنفِقُونَها فِی سَبِیلِ اللّهِ و آن را به نفقه نکنند [در راه خدای]«۸»، و برای آن گفت: یُنفِقُونَها- و مذکور در پیش دو است از زر و سیم- و ینفقونهما نگفت تا ضمیر عاید باشد با هر دو برای چند«۹» وجه را: قطرب گفت: «ها» عاید است با کنوز و اموال و اعیان [۷۳- پ]

زر و سیم، و اینکه رجوع ضمیر باشد با معنی برای آن که زرها و سیم‌های بسیار در دست مردمان بسیار گنجها باشد. وجهی دیگر آن است که گفتند: «ها» راجع است با زکات، و معنی انفاق، اخراج باشد، علی ما بیّناه فیما تقدّم- و زکات از آن [بیرون]«۱۰» نکنند که ------------------------------- (۱). اساس: نعما به قیاس با نسخه آو و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). اساس و به قیاس با نسخه آو، حذف شد. (۳). مل، مج: بالمال. (۴). همه نسخه بدلها: دلیلش. (۵). اساس: فرق به قیاس با چاپ مرحوم شعرانی و مآخذ و منابع شعر و لغت، تصحیح شد. (۱۰- ۸- ۶). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۷). آو، آج، بم، لب: یعکفون. (۹). آو، آج، بم: سه.

صفحه : ۲۳۱ آنچه وعید به آن تعلّق دارد منع زکات است«۱» نه جمع مال، و اینکه وجهی لطیف است، المعنی: و لا یخرجون الزّکوهٔ بل یمنعونها. وجهی دیگر آن است که، فرّاء گفت: ضمیر با فضّه برد و اکتفا کرد به یکی دیگر، چنان که گفت: وَ إِذا رَأَوا تِجارَةً أَو لَهواً انفَضُّوا إِلَیها ...«۲» و لم یقل: الیهما، و چنان که گفت: وَ استَعِینُوا بِالصَّبرِ وَ الصَّلاةِ وَ إِنَّها لَکَبِیرَةٌ ...«۳» و لم یقل: و انّهما، و مثله قول الشّاعر: نحن بما عندنا و انت بما عندک راض و الرّأی مختلف و لم یقل: راضیان او راضون، و قال آخر: رمانی بامر کنت منه و والدی بریئا و من جول الطّویّ رمانی و لم یقل: بریئین، و قال آخر: انّ شرخ الشّباب و الشّعر الاس ود ما لم یعاص کان جنونا و لم یقل: ما لم یعاصیا. اگر گویند: ضمیر چرا با فضّه برد دون ذهب، گوییم: ایشان را فی ردّ الضّمیر الی احد المذکورین دو طریق است: یکی آن که، ردّ کنند الی اقرب المذکورین، چنان که در آیت ما هست که فضّه به ضمیر نزدیکتر است از آن که ذهب، وَ لا یُنفِقُونَها یعنی الفضّهٔ. و امّا آن که ردّ به آن کنند که نظر به او باشد، کقوله: وَ إِذا رَأَوا تِجارَةً أَو لَهواً ...«۴» نظر در آن جا و همّت«۵» به تجارت بود. و «لهو» کار کمترینه مردمان بود، و قوله: بِالصَّبرِ وَ الصَّلاةِ وَ إِنَّها ...«۶» هم اقرب المذکورین است و هم اهمّ است. إبن الانباری گفت: برای آن با فضّه برد که فضّه عامتر باشد و بیشتر. فَبَشِّرهُم بِعَذابٍ أَلِیمٍ بشارت ده ایشان را به عذابی مولم. و

بشارت گفت در جای انذار بر سبیل توسّع و مجاز برای آن که هر دو پیدا شود بر بشره اثر آن و اینکه [را]«۷» شرح دادیم. یَومَ یُحمی عَلَیها فِی نارِ جَهَنَّمَ عامل در نصب «یوم»، عذاب«۸» باشد، ای بشّرهم بان یعذّبوا بها یوم القیمهٔ، گفت: بشارت ده ایشان را به عذاب در روزی که اینکه سیمها و زرهای ایشان بتابند در آتش دوزخ. و «ها» رواست که راجع بود با -------------------

-------------- (۱). اساس: الش (!) به قیاس با نسخه آو و اتفاق نسخ تصحیح شد. [.....]

(۴- ۲). سوره جمعه (۶۲) آیه ۱۱. (۳). سوره بقره (۲) آیه ۴۵. (۵). آو، آج، بم، لب: همه. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۴۵. (۷). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۸). همه نسخه بدلها، بجز مج: فبشّرهم.

صفحه : ۲۳۲ کنوز و اعیان اموال یا با فضّه بر آن اقوال که گفتیم، یقال: حمی الحدید فی النّار و احمیته انا احماء و برای آن گفت: عَلَیها و فیها نگفت، که در زیر آتش کنند و آتش بر سر آن کنند. فَتُکوی بِها جِباهُهُم داغ کنند به آن پیشانیهای ایشان. و «کیّ»، داغ کردن«۱» باشد، یقال: کوی«۲» یکویه کیّا. و مکواهٔ«۳»، داغ باشد که آلت کیّ بود، قال الشّاعر فی المثل: لعیر یضرط و المکواهٔ فی النّار در مثل هست که: اخر الدّاء الکیّ و روایت دیگر: آخر الدّواء الکیّ آخر درد داغ باشد، یعنی آخر درد بدان انجامد که لا بد داغ باید نهادن. اینکه مثل در آن جا گویند که: مدارا و رفق سود ندارد، گویند: داغ باید تا درد بر دارد، که آخر درد داغ باشد. و معنی روایت دیگر آن است که: آخر دارو داغ بود، یعنی تا به دیگر داروها دوا توان کرد«۴» به داغ نباید کردن که داغ آنگه کنند که از همه داروها«۵» فرو مانند. اینکه مثل آن جا زنند که گویند: تا ممکن باشد مدارا باید کردن، چون ضرورت شود ادّاء به درشتی و ایذا کند، آنگه آن پیش باید گرفت، چنان که شاعر گفت در اینکه معنی: و قارب اذا ما لم یکن لک حیلهٔ و صمّم«۶» اذا ایقنت انّک عاقر حق تعالی گفت: روزی خواهد بودن که آن زر و سیم ایشان داغها کنند و بر پیشانیهای ایشان کنند«۷» و بر پهلوهاشان و پشتهاشان. عبد اللّه مسعود را از اینکه آیت پرسیدند، گفت: و اللّه که اینکه دینارها و درمها که داغ کنند هیچ بر جای یکدیگر ننهند، و لکن خدای تعالی پوستهای ایشان فراخ کند تا یک دینار و یک«۸» درم را داغگاهی باشد علی حدهٔ. ابو بکر ورّاق را پرسیدند که: چرا تخصیص کرد پیشانی و پهلو و پشت! گفت: برای آن که اوّل چون سایل را بینند گره بر پیشانی زنند آنگه پهلو [۷۴- ر]

از او در گردانند، آنگه پشت بر او کنند. محمّد بن علی التّرمذیّ گفت: برای آن که به شادی گشاده پیشانی باشند و پهلو آور و قوی پشت. احنف بن قیس گفت: به مدینه آمدم در میان حلقه نشسته بودم، از قریش ------------------------------

--- (۱). آو، آج، بم، لب: به داغ کردن. (۲). همه نسخه بدلها: گواه. (۳). همه نسخه بدلها: و المکواهٔ. (۴). آو، آج، بم: توان کردن. (۵). همه نسخه بدلها: دوا. (۶). آج: تمّم. (۷). همه نسخه بدلها، بجز آج: پیشانیهاشان نهند. (۸). همه نسخه بدلها، بجز مج: هر یک دینار را و هر یک. [.....]

صفحه : ۲۳۳ مردی را دیدم خشن جامه، درشت خوی«۱»، درشت اندام که بیامد و آن جا بایستاد«۲» و گفت: بشارت باد آنان را که از شما مال جمع کنند و بر هم نهند که حق تعالی فردای قیامت از آن داغی سازد که چون بر پستان مرد نهند به کتفش بیرون آید، و چون بر کتفش نهند به پیشانیش«۳» بیرون آید، و به آن داغ، پیشانی و پهلو و پشت ایشان داغ کنند، گفت: آن همه قوم سر در پیش افگندند و کس با او نگاه نکرد و او را جوابی نداد، او از ایشان برگردید و برفت و به بر ستونی«۴» بنشست، من نزد او فرا شدم گفتم: ای شیخ؟ اینکه سخن که تو گفتی اینکه قوم را خوش نیامد، گفت: ایشان عاقل نیستند، من پرسیدم که: اینکه مرد کیست! گفتند: اینکه أبو ذرّ غفاری [است]«۵». هذا ما کَنَزتُم لِأَنفُسِکُم و اینکه از جمله آن جایهاست که قول از او حذف کردند، و التّقدیر: یقال لهم: هذا ما کَنَزتُم لِأَنفُسِکُم اینکه آن گنج است که برای خود نهادی، بچشی آن گنج که نهادی؟ و مانند اینکه در قرآن بسیار است از حذف قول از کلام. علما خلاف کردند در آن که آیت در حقّ که آمد! زید بن اسلم گفت: عبد اللّه عمر را از اینکه آیت

پرسیدند«۶» گفت: اینکه پیش از آن بود که آیت زکات آمد، چون خدای تعالی آیت زکات بفرستاد، زکات را به طهر اموال کرد. مجاهد گفت از عبد اللّه عبّاس که: چون اینکه آیت آمد و مسلمانان بشنیدند، سخت آمد بر مسلمانان و گفتند: چگونه توان کردن که یکی از ما برای فرزندان ضعیف کوچک چیزکی بنهد که ایشان را مرجعی باشد! آنگه پیش رسول آمدند و گفتند: یا رسول اللّه؟ اینکه آیت بر ما سخت می‌آید. رسول- علیه السّلام- گفت: ندانی که خدای تعالی زکات واجب نکرد الّا برای آن که مالهای شما پاکیزه کند به آن، چون زکات داده باشی آن باقی پاکیزه است، و مواریث فرض کرد در مالهای شما که باز ماند. آنگه گفت: خبر دهم شما را به بهترین کنزی که مرد نهد«۷» خود را! گفتند: بلی یا رسول اللّه؟ گفت: زنی«۸» صالح که چون در او نگرد شاد شود، و چون کاریش فرماید طاعتش دارد، و چون غایب شود از او حفظ الغیب او کند. بعضی صحابه گفتند: آیت در حقّ اهل کتاب ----------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها: روی. (۲). آو، بم: بیستاد. (۳). همه نسخه بدلها، بجز مل: پستانش. (۴). آو، آج، بم: استون. (۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: پرسیدم. (۷). همه نسخه بدلها: بنهد. (۸). آو، آج، بم، لب: زن.

صفحه : ۲۳۴ آمد خاصّه. سدّی گفت: در«۱» مانعان زکات آمد از اهل قبله. ضحّاک گفت: عامّ است در مسلمانان و مشرکان هر کس که مالی حلال به دست آرد و حقّ خدای از آن جا بندهد آن گنج باشد و اگر چه اندکی بود و بر بالای زمین باشد. و آنچه حقّ خدای از آن بدهد«۲» آن گنج نباشد و اگر چه بسیار بود و در زیر زمین بود. زید بن وهب گفت: به ربذه بگذشتم أبو ذرّ غفاری را دیدم آن جا، او را گفتم: یا با ذرّ«۳»؟ تو را به اینکه منزل چه فرود آورد! گفت: به شام بودم مرا با معاویه گفتاگوی رفت«۴» در اینکه آیت، او گفت: آیت در اهل کتاب است. من گفتم: آیت در تو است و امثال تو و از آن جا با مدینه آمدم، نامه‌ای به عثمان بنوشت به شکایت من، مردم روی در من نهادند به ملامت، پنداشتی مرا ندیده‌اند هرگز، من به شکایت به عثمان برفتم«۵» گفت: مردمان اینکه شهر را با تو خوش نیست، تو را از اینکه جا بباید رفتن. مدینه رها کردم و اینکه جا آمدم. و بعضی دگر گفتند: آیت مختصّ است به مانعان زکات، و دلیل اینکه قول آن است که عبد العزیز روایت کرد از سهیل از پدرش از ابو هریره از رسول- صلّی اللّه علیه [و آله]«۶»- که او گفت: هیچ صاحب کنزی نباشد که او زکات مال بندهد و الّا آن زر و سیم او در آتش دوزخ بتابند و به صحیفها«۷» کنند و به آن پیشانی و پهلو و پشت او داغ کنند تا خدای تعالی کار بندگان بگزارد در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال باشد از سالهای شما. چون خدای تعالی کار بندگان گزارده باشد و حساب ایشان فصل کرده، آنگه بنگرد«۸» تا مرد اهل چیست. اگر اهل بهشت بود به بهشتش برند، و اگر اهل دوزخ باشد به دوزخش برند و اگر مرد صاحب شتر باشد و زکات نداده بود خدای تعالی بفرماید تا او را بر آن صحرا بر روی افگنند [۷۴- پ]

و آن شتران بر سر او بروند«۹» هر گاه که آخرشان بگذرد اوّلشان باز آید تا آنگه که خدای تعالی حکم«۱۰» فصل کند میان اهل موقف در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال بود از سالهای شما. و آن که صاحب گوسپند«۱۱» بود، او را بیارند و در آن صحرا بر روی افگنند و آن گوسپندان او ----------------------------------- (۱). مل شأن. (۲). آو، آج، بم، لب: آن جا بدهند. (۳). آو، آج، بم، لب: اباذر. (۴). آو، آج، بم، لب: گفت و گویی برفت. (۵). همه نسخه بدلها: رفتم. (۶). اساس: ندارد از مج، افزوده شد. [.....]

(۷). مل: صفحتها. (۸). مل، مج: بنگرند. (۹). آو، آج، بم، لب: می‌روند. (۱۰). مل کرده مج: حساب. (۱۱). آج، مل، لب: گوسفند.

صفحه : ۲۳۵ را به پای و لگد و سرو«۱» می‌زنند تا آنگه که خدای تعالی حساب فصل کند میان خلقان در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال باشد، و ندانم با«۲» حدیث گاو«۳» گفت یا نگفت. ثوبان روایت کرد که رسول- صلّی اللّه علیه«۴»- گفت: هر که او کنزی بنهد و زکات آن نداده باشد، حق تعالی از آن گنج او ماری آفریند که او را دو نقط«۵» سیاه باشد بر بالای چشم تا با او می‌رود، هر کجا که او می‌رود گوید: ویلک؟ تو کیستی که ملازم من شده‌ای! گوید: من آن گنج‌ام که تو نهادی، با توام تا تو را

خرد بشکستن و فرو بردن. آنکه بیازد و دستش در دهان گیرد و بشکند و فرو برد و همچنین اندامش یک یک تا همه اندامش فرو برد. قوله تعالی: إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثنا عَشَرَ شَهراً فِی کِتابِ اللَّهِ- الایه، حق تعالی در اینکه آیت گفت: عدد ماههای سال دوازده است. جمله قرّا «عشر» خوانند«۶» به فتح «عین»«۷» مگر ابو جعفر که او خواند: اثنا عشر به سکون «عین»، و نهروانی از او روایت کرد حذف «الف»، تا جمع ساکنین نباشد «اثنعشر». و نصب شَهراً بر تمیز است بعد تمام الاسم، و آن از یازده«۸» باشد تا نود و نه، و معنی تمام است. اینکه جا آن است«۹» که اسم و [در]«۱۰» تقدیر تنوین«۱۱» است برای آن که تقدیر آن است [که]«۱۲» اثنان و عشر چون ترکیب کردند بنا کردند و در اصل منوّن بوده است. و تمام اسم به چهار چیز باشد: اضافت و تنوین و نون تثنیه و نون جمع، چه هر یکی از اینکه چهار چون در اسمی افتد منع کند او را از آن که اضافت کنند او را، چه اینکه چیزها با اضافت به یک جای ممکن نباشد. و آن دوازده ماه، مراد ماههای تازیان است، و هی: المحرّم و صفر، شهر ربیع الاوّل و شهر ربیع الاخر، جمادی الاولی، جمادی الاخرهٔ، رجب، شعبان، شهر ---------------------------------- (۱). آج، لب: سروی. (۲). آو، آج، بم، مل، لب: که. (۳). مج: گاف/ گاو. (۴). مج و سلّم. (۵). مل، مج: نقطه. (۶). آو، آج، بم، لب: خواندند. (۷). به فتح «عین»، مراد به عین الفعل است. (۸). اساس زیاده، با توجه به آط تصحیح شد. (۹). آو، آج، بم: و معنی تمام است آن جاست مل: و معنی تمام اینکه جا آن است. [.....]

(۱۲- ۱۰). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۱۱). آو، آج، بم، مل: نون تثنیه.

صفحه : ۲۳۶ رمضان، شوّال، ذو القعده، ذو الحجّهٔ. اما محرّم را برای آن محرّم خوانند که: عرب حرام داشت در آن ماه قتال کردن«۱». و صفر را برای آن صفر خوانند که: مکّه در اینکه ماه خالی بودی از مردمان. و گفتند: برای آن که در اینکه ماه وبایی پدید آمد که ایشان را رویها زرد شد، و ابو عبیده گفت: برای آتش صفر خوانند که: در اینکه ماه مشکهای ایشان از شیر خالی شدی. و اینکه دو ماه را برای آن ربیع خوانند که: در اینکه ماهها نبات زمین بسیار شدی، و گفتند، برای آن ربیع خوانند که: ارتبعوا«۲» فی مساکنهم، ای اقاموا. و دو ماه را جمادی برای آن خوانند که: آب در او بیفسردی. و رجب را برای آن [رجب]«۳» خوانند که: ایشان را ترجیب و تعظیم کردندی، و یقال: رجبته و رجّبته، ای عظّمته به تخفیف و تشدید، قال الکمیت: و لا غیرهم ابغی لنفسی جنّهٔ و لا غیرهم ممّن اجلّ و ارجب [و یروی: ارجب]«۴» و گفته‌اند: برای آن رجب خوانند او را که: در اینکه ماه قتال نکردندی من قولهم: رجل ارجب اذا کان اقطع لا یمکنه العمل. «ارجب»، دست بریده باشد که کاری نتوان کردن«۵». و در خبر آورده‌اند که: رسول- علیه السّلام- را پرسیدند از رجب، گفت: نام جویی است در بهشت از شیر سپیدتر و از انگبین شیرینتر. هر که روزی از اینکه ماه روزه دارد، خدای تعالی او را از آن جوی آب دهد. و شعبان را برای آن شعبان خوانند«۶» که: قبایل در اینکه ماه منشعب«۷» و متفرّق شدی. و انس روایت کرد که، رسول- علیه السّلام- گفت: برای آن که اینکه ماه را شعبان خوانند که حسنات در او منشعب«۸» شود. و هم از رسول- علیه السّلام- روایت کردند که گفت: برای آن که ارزاق مؤمنان در او منشعب شود. و اختلاف اقوال در ماه رمضان برفته است در سورهٔ البقره، [۷۵- ر]، و از جمله اقوال یکی آن است که: اشتقاق او از «رمضاء» است، و آن ریگ گرم باشد. و ---------------------------------- (۱). اساس: حرام کردن، به قیاس نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها، تصحیح شد. (۲). اساس: اربعوا به قیاس با نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد. (۴- ۳). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۷- ۵). آو، آج، بم، لب: نتواند کرد. (۶). همه نسخه بدلها: خواندند. (۸). آج، لب: متشعّب.

صفحه : ۲۳۷ قولی دیگر آن که: ترمض الذّنوب، ای تحرقها و گناهان«۱» را بسوزد. و یکی آن که نامی است از نامهای خدای تعالی، برای آن شهر با او مقرون کنند. و شوّال را برای آن«۲» خواندند که شتران آبستن«۳» در اینکه ماه شیر ایشان با بالا شدی، و گفتند برای آن که: شتران دنبال برداشتندی در رفتن، و اینکه کنایت باشد از سفر ایشان. و ذو القعده برای آن که قعود کردندی از قتال و کارزار، و ذو الحجّه«۴» برای آن که در اینکه ماه حج کردندی. بعضی بلغای عرب را پرسیدند که: اینکه ماهها را چرا به

اینکه نامها خواندند! گفت: لأنّ العرب اذا رأت السّادات قد تركوا العادات و حرّموا الغارات قالوا: محرّم. و اذا ضعفت اركانهم و مرضت ابدانهم و اصفرّت الوانهم قالوا: صفر. و اذا زهرت البساتين و ظهرت الرّياحين و ارتبعت«۵» المساكين قالوا: ربيعان. و اذا قلّ النّماء و امسكت السّماء و جمد الماء، قالوا: جماديان«۶». و اذا ماجت البحار و جرت الانهار و ترجّبت الاشجار قالوا: رجب. و اذا تفرّقت الوصايل و تباينت الحبايل و تشعّبت القبايل، قالوا: شعبان. و اذا دفئت الفضاء و حميت الرّمضاء، قالوا: رمضان. و اذا انقشع السّحاب و كثر التّراب و انشالت من الابل الاذناب قالوا: شوّال. و اذا رأوا عامّة التّجار قعدوا عن الاسفار، قالوا: ذو القعده. و اذا قصدوا نحو الحجّ، مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ«۷»، و اسمعوا ضجيج العجّ و اظهروا علامات الثّجّ«۸» قالوا: ذو الحجّة. و اینکه فصل را برای آن به تازی نوشتم تا سجع«۹» تباه نشود و معنی به آن نزدیک است که به پارسی گفتیم. و برای آن سال را بر دوازده ماه نهاد«۱۰» عرب که: عجم نیز [سال بر]«۱۱» دوازده ماه نهاده بودند به نزول شمس به اینکه دوازده برج، پس قیاسا علی ذلک ایشان نیز سال بر -------
---------------------------- (۱). مج: گناهانشان. (۲). همه نسخه بدلها، بجز مج شوّال. (۴- ۳). همه نسخه بدلها، بجز مج را. (۵). آو، بم: و ارتعت آج: و اربعت. (۶). اساس: جماداان به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۷). مأخوذ از سوره حج (۲۲) آیه ۲۷. [.....]

(۸). همه نسخه بدلها: الشّج. (۹). همه نسخه بدلها: سجعش. (۱۰). همه نسخه بدلها: نهادند. (۱۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

صفحه : ۲۳۸ دوازده ماه نهادند جز که«۱» ماههای عجم بر آفتاب باشد و ماههای عرب بر هلال ماه که نو می‌شود، قال اللّه تعالی: الشَّمسُ وَ القَمَرُ بِحُسبانٍ«۲». و اشتقاق شهر از شهرت کار اوست در آنچه مردم محتاج باشند در آن به او در محاسبات و معاملاتشان و محلّ دیونشان و حجّ و روزه و عباداتی که محتاج باشند در آن به ماه. فِي كِتابِ اللّهِ در کتاب خدای. گفتند: در لوح محفوظ، و گفتند: در قضای و حکمی که کرد آن روز که آسمان و زمین آفرید، و گفتند: در کتابهایی که بر پیغامبران فرو فرستاد. يَومَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ آن روز که آسمان و زمین [آفرید]«۳» تعلّق دارد به عند اللّه، یعنی اینکه حکم بنزدیک خدای آن روز تقریر افتاد که، خدای تعالی آسمان و زمین آفرید، و عامل در او آن معنی است که: در عِندَ اللّهِ هست از استقرار ای، استقرّ هذا الحكم عند اللّه يَومَ و او عمل کرده است در هر دو ظرف، ظرف مکان و ظرف زمان. مِنها أَربَعَةٌ حُرُمٌ از آن، یعنی ماهها چهار«۴» حرام‌اند. واحد فرد و ثلثهٔ سرد یکی تنها و آن: رجب است. و سه پیوسته و آن: ذو القعده و ذو الحجّه و محرّم است. و برای آن حرام خواند«۵» آن را [که حرام کرد آن را]«۶»، برای حرمتش، و گفتند: برای آن حرام خواند اینکه ماهها را که انتهاک حرمات در اینکه ماههای«۷» عظیمتر بود، و عرب اینکه ماهها را حرمت داشتندی و تعظیم کردندی تا اگر مرد قاتل پدر و برادر خود را دیدی در اینکه ماه، او را تعرّض نکردی«۸» از حرمت اینکه ماهها. و قولی آن است که: رجب را، از اینکه ماههای حرام، برای آن اصمّ خوانند که در او آواز سلاح نشنیدندی. در جاهلیّت چندین حرمت بود اینکه ماهها را، و چون اسلام آمد اینکه ماهها را جز حرمت و فضیلت نیفزود، و علی الخصوص ماه رجب که حق تعالی از ماههای اینکه چهار ماه برگزید، و از چهار ماه، ماه رجب برگزید. و ابو سعید خدری روایت کرد از رسول- علیه السّلام- که گفت: الا انّ رجبا شهر اللّه الاصمّ و انّما سمّی الاصمّ لانفراده من الاشهر الحرم. و ابو رجاء العطاردیّ گفت: اینکه ماه را در جاهلیّت منصل [۷۵- پ]
الاسنّة و مضر الاسنّة گفتندی، هیچ آهنی بر رمحی رها نکردندی و الّا بگرفتندی«۹». -------------------------------
-- (۱). آج، مل، لب: چرا که. (۲). سوره الرّحمن (۵۵) آیه ۵. (۶- ۳). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۴). همه نسخه بدلها ماه. (۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: خواندند. (۷). همه نسخه بدلها: ماهها. (۸). همه نسخه بدلها: نرسانیدی. (۹). مل: برگرفتندی مج: نگرفتندی.

صفحه : ۲۳۹ و اخبار در فضل رجب و روزه او و قیام«۱» شبهای او بی‌اندازه است، منها از آن جمله آنچه روایت کردند از حسین- علیه السّلام«۲»- که گفت: هر آن که یک روز از رجب روزه دارد، خدای صد هزار حسنه«۳» بنویسد او را، و هر که دو روز روزه

دارد، صد هزار گناه از او بسترد، و هر که سه روز روزه دارد، صد هزار درجه ترفيع کند او را. و هر که پنج روز از او روزه دارد«۴»، هفت در دوزخ بر او ببندند«۵» و هشت در بهشت بر او بگشايند«۶» تا به هر کدام [در]«۷» که خواهد در بهشت رود و هر که نيمه رجب روزه دارد منادی ندا کند که: کردار با سر گير که آنچه گذشت بيامرزيدند تو را. و صادق- عليه السّلام- گفت: هر که او يک روز از رجب روزه دارد خدای از او خشنود شود و هر که دو روز از اينکه ماه روزه دارد، خدای از او خشنود شود و او را خشنود کند و هر که سه روز روزه دارد از اينکه ماه، خدای از او خشنود شود و او را خشنود کند و خصمانش ر«۸» خشنود کند و هر که هفت روز روزه دارد، هفت در آسمان برای روح او بگشايند تا به ملکوت اعلی رسد و هر که هشت روز روزه دارد، هشت در بهشت بر او بگشايند و هر که پانزده روز روزه دارد، خدای تعالی جمله حاجات او را روا کند«۹» الّا حاجتی که در [آن]«۱۰» مأثمی«۱۱» [خواهد]«۱۲» يا در قطيعت رحمی. و صادق- عليه السّلام- گفت: هر که او يک روز روزه دارد«۱۳» در رجب در اوّلش بهشت واجب شود او را. و هر که يک روز در ميانه او روزه«۱۴» دارد شفاعت او قبول کند در مثل عدد ربيعه و مضر و هر که روزی روزه دارد از آخر اينکه ماه، خدای تعالی او را از جمله پادشاهان بهشت کند و شفاعت او قبول کند در جمله خويشان او. و امير المؤمنين- عليه السّلام- گفت: هر که او روزی از رجب روزه دارد از اوّل يا ميانه يا آخر، خدای تعالی گناه گذشته و آينده او بيامرزد و رسول- عليه السّلام- گفت: هر که او ------------------------------- (۱). مج در. (۲). همه نسخه بدلها، بجز مج و مل: حسين بن علی- عليهما السّلام. [.....]

(۳). مل به برکت آن روز. (۴). مل خدای تعالی. (۵). مل: ببندد. (۶). مل: بگشايد. (۱۲- ۱۰- ۷). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۸). همه نسخه بدلها، بجز مل از او. (۹). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: قبول کند. (۱۱). اساس: مأثم به قياس نسخه آو و اتفاق نسخ، تصحيح شد. (۱۳). همه نسخه بدلها: از. (۱۴). همه نسخه بدلها، بجز مل: ميانه اينکه ماه روزه مل: در ميانش روزه.

صفحه : ۲۴۰ يک روز از رجب روزه دارد«۱»، خدای تعالی ديواری پديد آرد ميان او و ميان دوزخ عرض و کثافت او چندان که«۲» از مشرق تا به مغرب، و روزه يک ماهه«۳» بنويسد او را، و وجبت له الجنّة البتّة، و بهشت واجب شود او را به قطع [و در فضايل رجب کتابهای مفرد کردهاند و اينکه قدر کفايت است اينکه جا. ذلِکَ الدِّينُ الْقَيِّمُ ای]«۴» الحساب المستقيم. «دين» به معانی مختلف آمد، از وجوه [او]«۵» يکی: حساب است و منه قوله- عليه السّلام: الکيّس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت ای حاسب نفسه، ای عجب، عدد ماهها که صلاح معاش تو به او متعلّق است، خدای تعالی با تو نگذاشت گفت: عند اللّه فی کتاب اللّه عدد امامان که صلاح معاد و دين تو با اوست با تو گذارد! اگر اينکه عدد که عدد شهور است، من عند اللّه و فی کتاب اللّه است عدد آن ماههای دين اولی و احری«۶» که از نزديک او باشد و در کتاب او باشد آنچه اينکه عدد است و مثل اينکه عدد است و به منزلت از امامت فروتر است، از نزديک اوست عدد نقيبان بنی اسرايل مفوّض به بعث اوست: وَ بَعَثْنا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيباً ...«۷»، و اگر چشمه‌های«۸» آب بود که بر دست موسی- عليه السّلام- ظاهر شد، فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتا عَشْرَةَ عَيْناً ...«۹» به فرمان او خرق عادت از جهت او. و اگر نجات موسی و قومش را راههای دريا بود، هم دوازده از لطيف«۱۰» صنع او و کمال فضل او آنچه نجات و خلاص بهترين امّت به آن باشد [و صلاح معاد و معاش به او منوط بود، همانا با رای تو نگذارند تا آن بر تو باشد و]«۱۱» از کتاب تو خوانند آنچه«۱۲» برای تو باشد نه برای تو باشد به صلاحديد من باشد«۱۳». اينکه دوازده ماه، از او چهار حرام کرد. از اينکه دوازده امام، چهار را به يک نام برآورد، چنان که آن را نام در حرامی يکی است، و ذلک قوله- عليه السّلام: الائمّة من بعدی اثنا عشر اوّلهم علیّ و رابعهم علیّ و ثامنهم علیّ و عاشرهم علیّ و آخرهم مهدیّ گفت: [۷۶- ر]

امامان از پس من دوازده‌اند ------------------------------- (۱). آو، آج، بم، لب از اول يا ميانه يا آخر. (۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: چنان که. (۳). همه نسخه بدلها: ساله. (۱۱- ۵- ۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. [.....]

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل: اخوی. (۷). سوره مائده (۵) آيه ۱۲. (۸). اساس: چشمها/ چشمه‌ها. (۹). سوره توبه (۲) آيه ۶۰.

(۱۰). همه نسخه بـدلها، بجز مل و مج: لطف. (۱۲). مل، خلاص و نجات برای دین من باشـد، به صـلاح دین من باشـد. (۱۳). آو، آج، بم، لب، مج: آنچه برای دین من باشد، به صلاح دین من باشد.

صفحه : ۲۴۱ اوّلشـان: علی، و او مرتضـی است. و چهارمشـان: علی، و آن سـیّد عباد و اصـفیاست. و هشـتمشان: علی، و آن علیّ بن موسـی الرّضا است. و دهمشان: علیّ بن محمّـد التّقی«۱» که او زین اتقیاست. و آخرشان مهـدی، که باز پسین خلفاست. چون عـدد تمام کردی اطلاق کن و بر خوان و: ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ اینکه دین قویم و صراط مستقیم است، فَلا تَظْلِمُوا فِیهِنَّ أَنْفُسَکُم در او دو قول گفتنـد یکی آن که: ضـمیر راجع است بـا چهار ماه حرام، و تخصـیص او برای حرمت اوست که امتناع از ظلم اگر چه همیشه واجب است تأکیدش در اینکه ماه ماههای حرام چهارگانه بیشتر است. دگر آن که: او قریبتر است، و ردّ الکنایهٔ الی اقرب المذکورین اولیتر باشـد. و قولی دگر آن است که: بـا جمله ماههـا می‌شود برای عمومش را گفتنـد، اینکه اولیتر است برای آن که چون بر اینکه حمل کننـد چهار ماه در دوازده باشـد، و چون بر چهار حمل کنند، هشت ماه از او خارج بود«۲»، و مفسّـران بیشتر بر قول اوّلند. حق تعالی گفت: در اینکه ماهها بر خود ظلم مکنیـد«۳». در او دو قول است یکی آن که: هیـچ گناه مکنید«۴» که هر گاه که کنی ظلم بر خود باشد از آن جا که اضـرار به خود باشد. و قول«۵» دیگر آن است که: بر یکـدیگر ظلم مکنیـد که هر ظلم که بر برادرت کنی بر خود کرده باشـی که جنس یکی است، (و المؤمنون کنفس واحـدهٔ). وَ قـاتِلُوا الْمُشـرِکِینَ و بـا مشـرکان کارزار کنی، کَافَّةً ای جمیعا عامّهٔ مؤتلفین مجتمعین علی وجه یکفّ بعضـکم بعضا و یزاحم بعضکم بعضا. و اشتقاقه من الکفّ الّذی هو المنع، برای آن که چون جمله باشند [و]«۶» مجتمع، مزدحم باشند. و چون مزدحم باشند«۷» میان ایشان مکافّت و مدافعت و ممانعت بود. کَما یُقاتِلُونَکُم کَافَّةً چنان که ایشان با شما کارزار می‌کنند مجتمع کلمهٔ واحدهٔ«۸»، بی اختلافی و تکاسـلی که هست و از ایشان کمتر مباشی اگر بیشتر نباشی، و نصب هر دو بر حال است. وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُتَّقِینَ و بدانی که خدای تعالی با متّقیان است و پرهیزگاران. و علما خلاف کردند در آن که قتال ماههای حرام، حرام است هنوز یا منسوخ ------------------------------- (۱). آج، بم، لب: النّقی. (۲). همه نسخه بدلها: باشد. (۴- ۳). آو، آج، بم، لب: مکنی/ مکنید. (۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: قولی. (۶). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۷). اساس: باشد به قیاس نسخه آو، تصحیح شد. (۸). آج: کلمه واحده. [.....]

صفحه : ۲۴۲ شد قتاده و عطاء خراسانی«۱» گفتنـد: قتال در ماههای حرام حرام است، کاری عظیم بود، لقوله: قُل قِتالٌ فِیهِ کَبِیرٌ ...«۲» پس منسوخ شـد بقوله: فَاقْتُلُوا الْمُشـرِکِینَ حَیثُ وَجَدتُمُوهُم ...«۳» و بقوله: وَ قـاتِلُوا الْمُشـرِکِینَ کَـافَّةً. زهری گفت: حرام بود قتال در ماههای حرام تا خدای تعالی سورت براءت بفرسـتاد منسوخ کرد آن را. ابو اسـحاق گفت از سـفیان ثوری پرسیدم، گفت: اوّل حرام بود، اکنون منسوخ است و حجّت آورد به آن که رسول- علیه السّـلام- قتال کرد با هوازن به حنین«۴» و با ثقیف به طایف در شوّال و بعضـی ذو القعـده. إبن جریـج گفت: عطـاء بن ابی ربـاح را پرسـیدم که: اینکه حکم منسوخ هست یـا نه! یعنی قتـال در مـاه حرام. سوگند خورد که منسوخ نیست و بر حکم خود است. و درست آن است که منسوخ نیست، برای آن که دلیلی قاطع نیست بر نسخ او و اینکـه آیتهـا کـه آورد، در او دلیـل نسـخ اینکـه حکم نیست برای آن که در او ذکر تـوقیت و تعیین نیست. و مقاتـل حیّان گفت: اینکه«۵» آیت ناسـخ است هر آیتی را که در او رخصـتی هست. قـوله تعـالی: إِنَّمَـا النَّسِیءُ زِیـادَةٌ فِی الْکُفرِ ابو جعفر و إبن فرج عن البزّی«۶» خواندنـد: انّما النّسیّ بالتّشدید، بی همز، قلب همز کرد«۷» «بـا» « یـا »، پس ادغـام کرد « یـا » در « یـا ». و باقی قرّاء، به همز خواندند. و بر هر دو قراءت وزن او فعیل باشد، و روا باشد که مصدر بود، کالحریق و السّعیر، و اینکه اسم مصدر بود. و گفتند: فعیل است به معنی مفعول، کالجریح و القتیل، ای الشّهر المؤخّر. شبلی«۸» روایت کرد از إبن کثیر: «نسـی» علی وزن «تسع»، و نسأ، تأخیر باشـد، یقـال: نسـأت الابل عن الحوض و نسأتها عن ظمئها یوما، او یومین اذا اخّرتها انسأها نسأ، و یقول: نسأ اللّه فی اجله و أنسأ [۷۶- پ]

اللّه اجله، و منه: النّسیئة لما یؤخّر ثمنها، و منه المنسأة العصا لأنّ بها تؤخّر. قال اللّه تعالی: تَأْكُلُ مِنسَأَتَه«۹». امّا معنی نسیء و ابتدای او، علما در او چند قول گفتند قتاده گفت: در جاهلیّت ------------------------------ (۱). آو: خوراسانی. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۷. (۳). سوره توبه (۹) آیه. (۴). مج: لب: خیبر. (۵). آو، آج، بم، آیت. (۶). مل: النّوفی. (۷). مج: کردند. (۸). آو، بم: شبل مل: سدّی. (۹). سوره سبأ (۳۴) آیه ۱۴.

صفحه : ۲۴۳ جماعتی کفّار در ماه حرام زیادتی کردند، یک سال منادی در موسم ندا کردی که: خدایان شما محرّم را حرام کردند، حرام دارید ان را. و دگر سال ندا کردی که: خدایان شما صفر را حرام کردند، حرام دارید آن را، و آن را صفرین خواندندی. و جماعتی علما و مفسّران گفتند«۱» بالفاظ مختلفهٔ و معان متّفقه که: عرب اینکه چهار ماه«۲» حرام داشتند از عهد ابراهیم و اسماعیل- علیهما السّلام- و کار عرب، حرب و غارت بودی، سخت می‌آمد بر ایشان که سه ماه پیوسته امساک کنند از حرب و غارت، گفتند: ما را کار اینکه است و ما به توالی اینکه ماههای پیاپی رنجور می‌شویم و نخواستند که استحلال کنند، به یک بار نسیئ کردند، اعنی تأخیر کردند ماه حرام را از محرّم با«۳» صفر، تا مدّتی بر اینکه بودند که: صفر حرام می‌داشتند و محرّم حلال، و آن را احد الصّفرین خواندند. و بعضی اهل تأویل قول رسول را- علیه السّلام- که گفت: لا صفر بر اینکه تفسیر داد، آنگه ایشان را حاجت افتاد که از صفر تأخیر کردند تا ربیع، و از آن ماه نیز تأخیر کردند تا بر«۴» دوازده ماه بگردیدند«۵»، تا چون اسلام در آمد به حسابی که ایشان نهاده بودند که هر سال یک ماه تأخیر کردندی ماه حرام با محرّم افتاده«۶» بود، و اینکه از پس روزگار دراز بود. مجاهد گفت: عرب هر دو سال حج در ماهی از ماههای حرام کردندی دو سال در ذو القعده و دو سال در ذو الحجّه و دو سال در محرّم و دو سال در صفر، اینکه نسیء ایشان بود تا اتّفاق چنان افتاد که آن سال که رسول- علیه السّلام- سورت براءت فرستاد، حج در ذو القعده کردند، پس سال دیگر که رسول- علیه السّلام- حجّهٔ الوداع کرد، حج با ذو الحجّه افتاده بود و خدای تعالی اینکه سورت فرستاد و نسیء حرام کرد. و رسول- علیه السّلام- در حجّهٔ الوداع خطبه کرد، و در آن جا گفت: ۷» الا انّ الزّمان قد استدار کهیئهٔ یوم خلق [اللّه]« السّموات و الارض السّنهٔ اثنا عشر شهرا منها اربعهٔ حرم ثلث متوالیات ذو القعدهٔ و ذو الحجّهٔ و المحرّم و رجب مضر الّذی بین جمادی و شعبان روزگار بگردید همچنان که آن روز که خدای تعالی آسمان و زمین آفرید، سال - ------------------------------ (۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: گفتندی. (۲). آج، لب را. (۳). آج، لب: تا. (۴). مل: هر. (۵). آو، آج، بم، مج، لب: بگردید مل: بکردند. [.....]

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مج: افتاد. (۷). اساس: ندارد به قیاس با نسخه مج، افزوده شد.

صفحه : ۲۴۴ دوازده ماه، از آن«۱» چهار ماه حرام است، سه پیاپی ذو القعده و ذو الحجّه و المحرّم، و رجب که مضر گویند آن را آن که بین جمادی و شعبان است، مراد آن بود که ماههای حرام با جای خود افتاد«۲»، و حج با ذو الحجّه افتاد و نسیء باطل شد. و خلاف کردند در آن که اوّل کسی که قتال کرد که بود! عبد اللّه عبّاس و قتاده و مجاهد و ضحّاک گفتند: اوّل کس که نسأ کرد، بنو مالک بن کنانه بود و از پس ایشان ابو ثمامه«۳»، جنادهٔ بن عوف بن امیّهٔ الکنانی هر سال به موسم در آمدی بر خری نشسته گفتی: انّی لا اعاب و لا اجاب و لا مردّ لما اقول انّا حرّمنا المحرّم و اخّرنا صفرا مرا عیب نکنند و جواب ندهند و آنچه من می‌گویم آن را مردّی نباشد، ما محرّم را حرام کردیم و صفر را تأخیر کردیم. سال دیگر بیامدی و گفتی: انّا حرّمنا صفرا و اخّرنا المحرّم ما صفر حرام کردیم و محرّم باز پس داشتیم. کلبی گفت: اوّل کس که اینکه کرد مردی بود از بنی کنانه، نام او نعیم بن ثعلبه، و او امیر بودی بر موسم، و وقت آن که عرب باز خواستندی گشتن خطبه کردی ایشان را و گفتی: لا مردّ لما امرت انا الّذی لا اعاب و لا اجاب، مشرکان گفتندی او را: لبّیک. آنگه از او در خواستندی تا نسأ کند یک ماه. او گفتی: امسال محرّم حرام است، ایشان سنانها از سر نیزه بکندندی و آهنها از بن نیزه بکندندی«۴» و تیغها با نیام کردندی تا محرّم بگذشتی، و اگر گفتی امسال صفر حرام است و محرّم حلال، سنانها با سر نیزه کردندی و سلاحها [۷۷- ر]

به دست گرفتنـدی و بنهادندی به دست«۵». و از پس نعیم بن ثعلبه، مردی بـود نـام او جنـادهٔ بن عوف، و او آن بود که رسول- علیه السّلام- او را دریـافت. جویـبر روایـت کرد از ضـحّاک از عبـد اللّه عبّاس که: اول کسـی که نسأ کرد عمرو بن یحیی بن قمعهٔ بن خندف«۶» بود. عبـد الرّحمن بن زیـد بن اسـلم گفت: مردی بود از بنی کنـانه که او را قلمّس گفتنـد در جـاهلیّت، و در جـاهلیّت«۷» اینکـه ماههـای حرام را عظیـم حرمت داشـتندی، چـون مهمّی پیش آمـدی و قتـال و قتلی و کـاری که در مـاه حرام عـادت نبـود که کردندی، اینکه قلمّس گفتیدی«۸»: من امسال ماه حرام با صفر افکندم هما صفران -------------------------------- - (۱). همه نسخه بدلها جمله. (۲). همه نسخه بدلها: بجز مل و مج: با جایهای خود افتد. (۳). همه نسخه بدلها: بجز مل و مج: امامهٔ. (۴). آو، آج، بم، لب: بگرفتنـد. (۵). همه نسـخه بدلها: سلاحها به دست بنهادندی. (۶). آو، آج، بم: جنـدف مل، مج: جندب. (۷). آو، آج، بم: اهل عرب. (۸). همه نسخه بدلها: بجز مل: گفتی.

صفحه : ۲۴۵ امسال صـفر دو است، سال دیگر آن را قضا کنیم تا محرّم دو باشد، و شاعرشان گفت: منّا ناسـیء الشّهر القلمّس و قال الکمیت: و نحن النّاسئون علی معدّ شـهور الحـلّ نجعلها حراما فـذلک قوله: إِنَّمَا النَّسِیءُ زِیادَهٌ فِی الکُفرِ حق تعالی«۱» گفت: اینکه نسـیء که اینـان کردنـد زیـادتی است در کفر برای آن که کـافران کردنـد، و ایشـان خود کافر بودنـد، به اینکه که کردنـد کفرشان بیفزود. یُضَـلُّ بِهِ الَّذِینَ کَفَرُوا کوفیـان خواندنـد الّا ابو بکر «یضـلّ» به ضمّ « یا » و فتـح «ضاد» علی ما لم یسمّ فاعله، و یعقوب خواند «یضلّ» به ضمّ « یا » و کسـر «ضاد» و باقی قرّاء خواندنـد: «یضلّ» به فتح « یا » و کسـر «ضاد» من الثّلاثی، گفت: به اینکه نسأ و تأخیر، کـافران ضـالّ و گمراه باشـند یا گمراه بکننـد ایشان را. یُحِلُّونَهُ عاماً وَ یُحَرِّمُونَهُ عاماً، سالی حلال دارنـد و سالی حرام- چنان که بیان کردیم- به حلال می‌کنند آنچه خدای به حرام کرد یعنی محرّم که ایشان حلال می‌کنند با دگر ماه می‌افگنند یا با دگر سال، لِیُواطِؤُا ای، لیوافقـوا تـا مراعـات کننـد عـدد ماههـای حرام را کـه چهـار اسـت، و اگر چـه در تعیین، تغییر و تبـدیل می‌کننـد [زُیِّنَ لَهُم سُوءُ أَعمالِهِم]«۲» بیاراسـته‌اند برای ایشان اعمال بدشان. در مزیّن، خلاف کردند بهری گفتند: شـیطان بود، و بهری گفتند: رؤسا و مهتران ایشان بودند، و بهری گفتند: از روی شـهوت بود. وَ اللّهُ لا یَهدِی القَومَ الکافِرِینَ، و خدای تعالی هدایت نکند و ندهد و راه ننماید به بهشت کافران را. [قوله تعالی]«۳»

[سوره التوبهٔ (۹): آیات ۳۸ تا ۵۷]

[اشاره]

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ما لَکُم إِذا قِیلَ لَکُمُ انفِرُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ اثّاقَلتُم إِلَی الأَرضِ أَ رَضِیتُم بِالحَیاةِ الـدُّنیا مِنَ الآخِرَةِ فَما مَتاعُ الحَیاةِ الـدُّنیا فِی الآخِرَةِ إِلاّ قَلِیلٌ (۳۸) إِلاّ تَنفِرُوا یُعَـذِّبکُم عَـذاباً أَلِیماً وَ یَستَبدِل قَوماً غَیرَکُم وَ لا تَضُرُّوهُ شَیئاً وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ (۳۹) إِلاّ تَنصُرُوهُ فَقَد نَصَرَهُ اللّهُ إِذ أَخرَجَهُ الَّذِینَ کَفَرُوا ثانِیَ اثنَینِ إِذ هُما فِی الغارِ إِذ یَقُولُ لِصاحِبِهِ لا تَحزَن إِنَّ اللّهَ مَعَنا فَأَنزَلَ اللّهُ سَکِینَتَهُ عَلَیهِ وَ أَیَّدَهُ بِجُنُودٍ لَم تَرَوها وَ جَعَلَ کَلِمَةَ الَّذِینَ کَفَرُوا السُّفلی وَ کَلِمَةُ اللّهِ هِیَ العُلیا وَ اللّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ (۴۰) انفِرُوا خِفافاً وَ ثِقالاً وَ جاهِدُوا بِأَموالِکُم وَ أَنفُسِکُم فِی سَبِیلِ اللّهِ ذلِکُم خَیرٌ لَکُم إِن کُنتُم تَعلَمُونَ (۴۱) لَو کانَ عَرَضاً قَرِیباً وَ سَفَراً قاصِداً لاتَّبَعُوکَ وَ لکِن بَعُدَت عَلَیهِمُ الشُّقَّةُ وَ سَیَحلِفُونَ بِاللّهِ لَوِ استَطَعنا لَخَرَجنا مَعَکُم یُهلِکُونَ أَنفُسَهُم وَ اللّهُ یَعلَمُ إِنَّهُم لَکاذِبُونَ (۴۲) عَفَا اللّهُ عَنکَ لِمَ أَذِنتَ لَهُم حَتّی یَتَبَیَّنَ لَکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ تَعلَمَ الکاذِبِینَ (۴۳) لا یَستَأذِنُکَ الَّذِینَ یُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ أَن یُجاهِدُوا بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم وَ اللّهُ عَلِیمٌ بِالمُتَّقِینَ (۴۴) إِنَّما یَستَأذِنُکَ الَّذِینَ لا یُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ وَ ارتابَت قُلُوبُهُم فَهُم فِی رَیبِهِم یَتَرَدَّدُونَ (۴۵) وَ لَو أَرادُوا الخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَ لکِن کَرِهَ اللّهُ انبِعاثَهُم فَثَبَّطَهُم وَ قِیلَ اقعُدُوا مَعَ القاعِدِینَ (۴۶) لَو خَرَجُوا فِیکُم ما زادُوکُم إِلاّ خَبالاً وَ لَأَوضَعُوا

خِلالَکُم یَبغُونَکُمُ الفِتنَةَ وَ فِیکُم سَمّاعُونَ لَهُم وَ اللّهُ عَلِیمٌ بِالظّالِمِینَ (۴۷) لَقَدِ ابتَغَوُا الفِتنَةَ مِن قَبلُ وَ قَلَّبُوا لَکَ الأُمُورَ حَتّی جاءَ الحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمرُ اللّهِ وَ هُم کارِهُونَ (۴۸) وَ مِنهُم مَن یَقُولُ ائذَن لِی وَ لا تَفتِنِّی أَلا فِی الفِتنَةِ سَقَطُوا وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَةٌ بِالکافِرِینَ (۴۹) إِن تُصِبکَ حَسَنَةٌ تَسُؤهُم وَ إِن تُصِبکَ مُصِیبَةٌ یَقُولُوا قَد أَخَذنا أَمرَنا مِن قَبلُ وَ یَتَوَلَّوا وَ هُم فَرِحُونَ (۵۰) قُل لَن یُصِیبَنا إِلّا ما کَتَبَ اللّهُ لَنا هُوَ مَولانا وَ عَلَی اللّهِ فَلیَتَوَکَّلِ المُؤمِنُونَ (۵۱) قُل هَل تَرَبَّصُونَ بِنا إِلّا إِحدَی الحُسنَیَینِ وَ نَحنُ نَتَرَبَّصُ بِکُم أَن یُصِیبَکُمُ اللّهُ بِعَذابٍ مِن عِندِهِ أَو بِأَیدِینا فَتَرَبَّصُوا إِنّا مَعَکُم مُتَرَبِّصُونَ (۵۲) قُل أَنفِقُوا طَوعاً أَو کَرهاً لَن یُتَقَبَّلَ مِنکُم إِنَّکُم کُنتُم قَوماً فاسِقِینَ (۵۳) وَ ما مَنَعَهُم أَن تُقبَلَ مِنهُم نَفَقاتُهُم إِلّا أَنَّهُم کَفَرُوا بِاللّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ لا یَأتُونَ الصَّلاةَ إِلّا وَ هُم کُسالی وَ لا یُنفِقُونَ إِلّا وَ هُم کارِهُونَ (۵۴) فَلا تُعجِبکَ أَموالُهُم وَ لا أَولادُهُم إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ لِیُعَذِّبَهُم بِها فِی الحَیاةِ الدُّنیا وَ تَزهَقَ أَنفُسُهُم وَ هُم کافِرُونَ (۵۵) وَ یَحلِفُونَ بِاللّهِ إِنَّهُم لَمِنکُم وَ ما هُم مِنکُم وَ لکِنَّهُم قَومٌ یَفرَقُونَ (۵۶) لَو یَجِدُونَ مَلجَأً أَو مَغاراتٍ أَو مُدَّخَلاً لَوَلَّوا إِلَیهِ وَ هُم یَجمَحُونَ (۵۷) [۷۷- پ]

[ترجمه]

ای آنان که بگرویده‌ای؟ چه بوده است شما را چون گویند شما را بیرون آیی در راه خدای گران شوی«۴» در زمین، خشنود شدی به ----------------------------------- (۱). آو، آج، بم، لب در اینکه آیت. (۲). اساس: ندارد به قیاس با نسخه آو و معنی عبارت از قرآن مجید افزوده شد. (۳). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۴). آج، لب: گرانی نمایید. [.....]

صفحه : ۲۴۶ زندگانی دنیا از آخرت، نیست«۱» برخورداری به زندگانی دنیا در آخرت مگر اندکی. اگر بنروی، عذاب کند شما را عذابی دردناک، و بدل گیرد«۲» گروهی جز شما و زیان مکنی«۳» او را چیزی، و خدای بر هر چیزی تواناست. [۷۸- ر]

اگر یاری نکنی او را، بدرستی که یاری داد«۴» او را خدای، چون بیرون کردند او را آنان که کافر شدند دوم دو«۵» چون بودند در غار چون می‌گفت رفیقش را اندوه مدار که خدای با ماست، فرو فرستاد خدای سکونش«۶» بر وی و قوّت کرد او را به لشکرها که شما ندیدی آن را، و کرد سخن آنان که کافر شدند فروتر«۷»، و سخن خدای آن است که برتر است و خدای عزیز و حکیم است. بیرون شوی سبک و گران و جهاد کنی به مالتان و جانهاتان در راه خدای، آن بهتر است شما را اگر دانی. اگر بودی مالی نزدیک و سفری میانه از پس تو بیامدندی و لکن دور شد بر ایشان راه دور و سوگند خورند به خدای اگر توانیم بیرون آییم«۸» با شما، به هلاک می‌کنند جانهاشان و خدای داند که ایشان دروغزن‌اند. [۷۸- پ]

عفو کناد خدای از تو، چرا«۹» دستوری دادی«۱۰» ایشان را تا پیدا شود تو را آنان. ----------------------------------- (۱). آج، لب: پس نیست. (۲). آج، لب: عوض آرد. (۳). آج، لب: گزند نرسانید. (۴). اساس: یاری کند به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد. (۵). آج، لب: یکی از دو تن. (۶). آج، لب: آرامش خود را. (۷). آج، لب: زیرتر. (۸). آج، لب: اگر توانستیمی هر آینه بیرون آمدیمی. (۹). آو، بم: چون. (۱۰). آج، لب تو.

صفحه : ۲۴۷ که راست گفتند و بدانی دروغزنان را. دستوری نخواهند از تو آنان که ایمان آوردند به خدای و روز باز پسین که جهاد کنند به مالهاشان و تنهاشان، و خدای داناست به پرهیزگاران. [بدرستی که]«۱» دستوری خواهند از تو آنان که ایمان ندارند به خدای و روز قیامت، به شک افتاد«۲» دلهاشان، ایشان در شکّشان می‌آیند و می‌شوند. [۷۹- ر]

و اگر خواهند رفتن«۳» بساختند برای او سازی، و لکن نخواست خدای برخاستن«۴» ایشان، گران بکرد ایشان را و گفتند: بنشینی با نشستگان. اگر بیرون آیند«۵» با شما نیفزایند«۶» شما را مگر فساد و بشتابند«۷» در میان شما، طلب می‌کنند برای شما فتنه و در شما جاسوسند ایشان را، و خدای داناست به ظالمان. طلب کردند فتنه پیش از اینکه و برگردانیدند برای تو کارها تا آمد حق و پیدا شد فرمان خدای و ایشان ناخواهنده باشند. و از ایشان کس هست که گوید دستوری ده مرا و به فتنه میفگن مرا، الا در فتنه افتادند، و

دوزخ گرد بر آمده«۸» است به کافران. [۷۹- پ]

اگر به تو رسد نیکویی دژم بکند ایشان را و اگر به تو رسد ------------------------------ (۱). اساس: ندارد از آج، افزوده شد. (۲). آج، لب: به گمان است. (۳). آج، لب: خواستندی بیرون را. (۴). آج، لب: خروج. [.....]

(۵). آج، لب: بیرون آمدندی. (۶). آج، لب: نفزودندی. (۷). آج، لب: به شتاب راندندی شتران را. (۸). آج، لب: گرد در آینده.

صفحه : ۲۴۸ مصیبتی گویند فرا گرفتیم کار ما از پیش و بر گردند و ایشان بطرکنان«۱» باشند. بگو نرسد به ما الّا آنچه نوشته باشد خدای ما را، اوست بار خدای«۲» ما، و بر خدای توکّل کنند مؤمنان. بگو گوش می‌داری«۳» به ما مگر یکی از دو نیکویی و ما گوش می‌داریم«۴» به شما آنچه برساند شما را خدای به عذاب از نزدیک او یا به دستهای ما، گوش داری«۵» که ما با شما گوش می‌داریم«۶». بگو نفقه کنی به رغبت یا به کراهت، نپذیرد«۷» از شما که شما بودی گروهی فاسقان. [۸۰- ر]

و چه منع کرد ایشان را که بپذیرند از ایشان نفقاتشان الّا آن است که ایشان کافر شدند به خدای و به رسولش، و نیایند به نماز الّا و ایشان کسلان باشند«۸» و نفقه نکنند الّا و ایشان کاره باشند. به عجب میاراد«۹» تو را مالهاشان و نه فرزندانشان«۱۰»، می‌خواهد خدای که عذاب کند ایشان را به آن در زندگانی دنیا و باطل شود جانهاشان و ایشان کافر [انند]«۱۱». و سوگند می‌خورند به خدای که ایشان از شمااند، و نیستند ایشان از شما و لکن ایشان ------------------------------ (۱). آج، لب: شادان.

(۲). آو، بم، مج: خداوند آج، لب: خداوندگار. (۴- ۳). آج، لب: چشم می‌دارید. (۵). آج، لب: چشم دارید. (۶). آج، لب: چشم دارندگانیم. (۷). آج، لب: هرگز قبول کرده نشود. (۸). آج، لب: با کسل‌اند. (۹). آج، لب: پس باید که به شگفت نیاورد. (۱۰). آج، لب بدرستی که. (۱۱). اساس: ندارد از مج، افزوده شد. [.....]

صفحه : ۲۴۹ گروهی‌اند که ترسند«۱». اگر یابند پناهگاهی یا جایی که فرو شوند یا جایی که در او شوند برگردند بر او«۲» و ایشان سرکشی می‌کنند [۸۰- پ]. قوله تعالی یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ما لَکُم إِذا قِیلَ لَکُمُ انفِرُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ- الایه، حق تعالی در اینکه آیت خطاب کرد با مؤمنان و توبیخ کرد ایشان را بر تثاقلی«۳» و تکاسلی که نمودند [از جهاد]«۴». چون رسول- علیه السّلام- به حرب تبوک خواست رفتن، از حرب طایف برگشته بود و مردم پاره‌ای رنجور بودند و روزگار تنگی و عسرت بود، و در آن زمین«۵» قحطی بود و وقت دخل نزدیک بود و میوه‌ها«۶» برآمده بود«۷» مردم را دل نمی‌داد که وطن رها کنند و به غزات روند به تبوک تقاعدی«۸» و تکاسلی کردند. رسول- علیه السّلام- کم بودی که به جایی خواستی رفتن که اظهار کردی الّا کنایت«۹» کردی و خواستی تا مردمان احوال او ندانند تا او ناگاه به سر دشمن رود، مگر غزوه تبوک که رسول- علیه السّلام- تصریح می‌کرد تا مردم ساز تمام بکنند، چه راه دور بود و دشمن بسیار. مردم از اینکه اسباب تهاون«۱۰» می‌کردند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت ایشان را: ای گرویدگان؟ [ما لَکُم]«۱۱» چه بوده است شما را! [و]«۱۲» «ما» استفهامی است، و اینکه کلمت عتاب است، صورت استفهام دارد و معنی تقریع و توبیخ است چون گویند شما را: انفِرُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ النّفر، ضدّ الهدوء، یقال: نفر الی العدوّ و نفر الی الثّغر و ینفر نفرا«۱۳» و نفیرا. و «نفر» جز در مکروه نباشد تشبیها بنفور البهیمهٔ عمّا تخاف او بنفار الطّبع عمّا یکره، و نفرت الدّابّهٔ تنفر نفورا و نفارا، و نفر الحاجّ من منی ینفر نفرا. و «نفر» هم مصدر باشد و هم جماعت که از آن جا بیایند، کالرّکب و الشّرب للرّاکبین و الشّاربین. فِی سَبِیلِ اللّهِ ای فی الجهاد، ------------------------------ (۱). همه نسخه بدلها: بجز مل: می‌ترسند.

(۲). آو، بم: بدون مج: با او. (۳). آج، لب: تغافل. (۱۲- ۱۱- ۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: زمان. (۶). اساس: میوها/ میوه‌ها. (۷). مل و مج: به برآمده بود. (۸). آو، آج، بم، لب: تقاعد. (۹). مج و توریت. (۱۰). اساس: تهاونه به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد آو، بم: تهاقب. (۱۳). آو، آج، بم نفورا.

صفحه : ۲۵۰ و جهاد را برای آن راه خدای خوانند که راه دین خدای به او آسان شود، و اینکه لفظ، اعنی فِی سَبِیلِ اللّهِ، کنایتی

معروف است از جهاد. اثّاقَلتُم، اصله تثاقلتم، «تا» را اسکان کردند و در «ثا» ادغام کردند و همزه وصل در آوردند لیعمد«۱» اللّسان علیها«۲» فی النّطق فصار اثّا قلتم، و کذلک قوله: ادّا رکوا«۳» و اطیّرنا«۴» و ازّینت، و قال الشّاعر: تولی الضّجیع اذا ما استافها«۵» خصرا عذب المذاق اذا ما اتّابع القبل ای، تتابع. و تثاقل، اظهار ثقل باشد در نفس، کالتّمارض، و التّغافل، و مثله، التّباطی، و وجهی از وجوه تفاعل اینکه باشد، و خلافه«۶» التّسرّع. و در معنی او دو قول گفتند یکی آن که: به زمین خود مقام کردی و اختیار رفتن نکردی، و یکی آن که: برای آن که وقت میوه و دخل بود، رغبت نکردی«۷» و تنعّم کردی، کقوله: ... أَخلَدَ إِلَی الأَرضِ ...«۸»، آنگه بر سبیل ملامت گفت ایشان را که: راضی شدی به حیات دنیا از نعیم آخرت، و «من» بدل راست. آنگه ذمّ دنیا کرد، گفت: فَما مَتاعُ الحَیاةِ الدُّنیا فِی الآخِرَةِ، «ما»، نفی راست نیست زندگانی سرای دنیا در جنب آخرت و اضافت با او الّا اندکی. آنگه تهدید کرد ایشان را و وعید [و]«۹» زجر نمود، گفت: اگر بنروی«۱۰»، عذاب کنند شما را عذابی سخت به درد آرنده، و شما را ببرد و به جای شما قومی را بیارد جز شما، و شما با او هیچ مضرّت نتوانی کردن و هیچ گزند نتوانی رسانیدن. در «ها»«۱۱» خلاف کردند بعضی گفتند: راجع است با نام خدای- جلّ جلاله، و بهری گفتند: راجع است با رسول- علیه السّلام- و «الّا» در آیت «ان لا» بوده است، «نون» در «لام» ادغام کردهاند و «نون» جمع به جزم «ان» بیوفتاده است. و یُعَذِّبکُم و یَستَبدِل و لا یضرّکم، همه جزای شرط است، و آنگه گفت: خدای بر همه چیز«۱۲» قادر است، بر عذاب شما و استبدال شما و نصرت رسولش بی‌شما. ------------------------------

------ (۱). مج: لیعتمد. (۲). آو، آج، بم: الیها. (۳). آو، آج، بم، لب: ادراک. [.....]

(۴). آو، آج، بم: اطّیر. (۵). آو، آج، بم: ما استابها. (۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: و هو خلاف. (۷). آج، لب: نکردندی. (۸). سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۶. (۹). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۱۰). اساس: بنه روی/ نبروی. (۱۱). چاپ شعرانی لا تضرّوه. (۱۲). اج، لب: چیزی.

صفحه : ۲۵۱ آنگه حالی یاد ایشان آورد [و گفت:]«۱» او را با نصرت من به نصرت شما چه«۲» حاجت است، اگر شما او را نصرت نکنی، خدای- جلّ جلاله- نصرت کرد او را شب غار. إِذ أَخرَجَهُ الَّذِینَ کَفَرُوا آنگه که کافران او را از مکّه بیرون کردند. چنان که قصه آن برفت فی قوله: وَ إِذ یَمکُرُ بِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِیُثبِتُوکَ أَو یَقتُلُوکَ أَو یُخرِجُوکَ«۳». ثانِیَ اثنَینِ دوم دو، و نصب او بر حال است، یقال: خرجنا ثانی اثنین و خرجت احد اثنین و ثالث ثلاثة و رابع اربعة و ثانی ثلاثة و ثالث اربعة، اینکه هر دو گونه گویند، اوّل بر تقدیر آن که: او دوم است صاحبش را چون به یک جان باشند، و وجه دوم آن که: او دوم یکی باشد، و اینکه خود [۸۱- ر] حقیقت است. و خلاف نیست که آن دو کس که در غار بودند: رسول بود- صلّی اللّه علیه و آله- و ابو بکر«۴». إِذ هُما فِی الغارِ، «اذ» ظرف الماضی من الزّمان. آنگه [که]«۵» ایشان هر دو در غار بودند، إِذ یَقُولُ لِصاحِبِهِ آنگه می‌گفت صاحبش را- یعنی ابو بکر را- و صاحب رفیق است اینکه جا: لا تَحزَن اندوه مدار که خدای با ماست به معنی نصرت. و گفته‌اند: حزن او ترس و خوف بود، و گفتند: چون او با پیغامبر بود، او می‌گفت: یا رسول اللّه؟ اگر مرا بکشند، من یک مردم و اگر- و العیاذ باللّه- تو را مکروهی رسد، امّت هلاک شوند. انس مالک روایت کرد که، ابو بکر گفت: یا رسول اللّه؟ اگر اینان یک تن در پای خود نگرد، ما را ببینند. رسول گفت: هیچ اندیشه مدار که خدای با ماست. مجاهد گفت: رسول- علیه السّلام- در غار سه روز بماند. عروه گفت: ابو بکر را گوسپندی چند بود، عامر بن فهیره نماز شام آن گوسفندان«۶» با در آن غار راندی و ایشان از شیر آن گوسپندان می‌خوردند. و قتاده گفت: عبد الرّحمن بن ابی بکر بامداد و شبانگاه طعامی با آن جا آوردی پوشیده، چون خواستند تا بروند دو شتر بیاورد«۷» تا یکی رسول بر نشست و یکی ابو بکر، و چون برفتند چهار کس بودند: رسول بود و ------------------------------

(۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۲). اساس: چی/ چه. (۳). سوره انفال (۸) آیه ۳۰. (۴). اساس رضی اللّه عنه. (۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. [.....]

(۶). آو، گوسپند مج: گوسپندان. (۷). همه نسخه بدلها، بجز مج: بیاوردند.

صفحه : ۲۵۲ ابو بکر صدّیق و عامر بن فهیر [ه]«۱» و عبد اللّه بن اریقط اللّیثی. زهری گوید«۲»: چون رسول- علیه السّلام- در غار رفت- و نام آن غار ثور بود- حق تعالی بر در آن غار ثمام برویانید و عنکبوت را الهام داد تا آن جا خانه کرد، از کرد«۳» او کبوتر«۴» بیامد و آن جا خایه نهاد. چون سراقهٔ بن مالک آن جا رسید- و او پی گیری هول بود- گفت: تا اینکه جا پی است از اینکه جا یا به آسمان رفته است یا به زمین فرو شده است یا در اینکه غار رفته است، و در غار رفتن مصوّر نیست برای آن که خانه عنکبوت بر جای است و دریده شده نیست و خایه کبوتر شکسته شده نیست و ثمام را پای بر نهاده نیست. راوی خبر گوید که: چون ابو بکر را حزنی می‌بود، رسول- علیه السّلام- او را تسلّی می‌داد و می‌گفت: ما ایشان را می‌بینیم و ایشان ما را نمی‌بینند. آنگه یکی از ایشان خواست تا اراقتی کند، روی به غار کرد رسول- علیه السّلام- روی بگردانید و گفت: یا ابا بکر؟ دیدی«۵» اگر ما را دیدندی اینکه نکردندی و رسول- علیه السّلام- دعا می‌کرد«۶»: اللّهمّ اعم ابصارهم عنّا بار خدایا؟ چشمهایشان کور گردان از ما. حق تعالی شرّ ایشان صرف کرد از رسول- علیه السّلام- و همه کوه«۷» می‌گردیدند و در غار نشدند. محمّد بن سیرین گوید که: جماعتی در عهد عمر خطّاب«۸» به حضور او سخنی می‌گفتند که در آن سخن، تفضیلی می‌دادند عمر را بر ابو بکر. عمر گفت: غرض از اینکه سخن آن است که، مرا تفضیل می‌دهی بر ابو بکر؟ و اللّه که آن [یک]«۹» شب از«۱۰» ابو بکر که شب غار بود که او در صحبت رسول بود بهتر بود از همه عمر عمر، و یک روز از او بهتر بود از آل عمر. او آن شب با رسول به غار رفت، گاه در پیش رسول بودی«۱۱»، گاه باز پس استادی، رسول- علیه السّلام- او را گفت: یا ابا بکر؟ چرا ساعتی -------------------

------------ (۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۲). مج: گفت. (۴- ۳). همه نسخه بدلها، بجز مج: کرا و کبوتر مج: از کرا کبوتر. (۵). مل که ما را نمی‌بینند. (۶). مل، مج که. (۷). همه نسخه بدلها، بجز مج: کور. (۸). اساس رضی اللّه عنه. (۹). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۱۰). اساس: که به قیاس با نسخه آو، و اتّفاق نسخه‌ها تصحیح شد. (۱۱). همه نسخه بدلها: بجز مج و.

صفحه : ۲۵۳ از پیش بروی و ساعتی باز پس استی«۱»! گفت: آن ساعت«۲» که از پیش بروم اندیشه کنم که نبادا که کسی در اینکه راه کمین کرده باشد«۳»، تا اگر از کمین بیرون آید یا چیزی بیندازد بر من آید، بر تو نیاید یا مرا گیرد. و چون باز پس ایستم«۴» اندیشه‌ام آن باشد که«۵» اگر کسی به دنبال ما بیاید به من رسد و من سپر تو باشم. چون به غار رسید، رسول- علیه السّلام- خواست تا در غار رود، رها نکرد گفت: یا رسول اللّه؟ بر جای باش تا من بنگرم نباید که کسی کمین کرده باشد. در غار رفت و گرداگرد برگردید«۶» و بنگرید چون کسی را نیافت، رسول را گفت: درآی. آنگه عمر گفت: آن شب از ابو بکر به بود که همه عمر آل عمر«۷». و در اینکه شب ابو بکر صدّیق«۸» اینکه ابیات می‌گفت: قال النّبیّ و لم اجزع فوقّرنی و نحن فی سدف من ظلمهٔ الغار لا تخش شیئا فانّ اللّه ثالثنا و قد تکفّل لی منه باظهار و انّما کید من یخشی بوادره کید الشّیاطین قد کادت لکفّار«۹» و اللّه مهلکهم طرّا بما صنعوا و جاعل المنتهی منهم الی النّار [۱۸- پ]

فَأَنزَلَ اللّهُ سَکِینَتَهُ عَلَیهِ خدای تعالی سکینه و وقار و طمأنینه خود به رسول- علیه السّلام- فرستاد«۱۰». اینکه قول بیشتر مفسّران است، و قول بعضی آن است که: ضمیر عاید است با ابو بکر، برای آن که سکینه از رسول- علیه السّلام- جدا نبود هرگز، و دگر آن که: خوف و حزن ابو بکر را بود نه رسول را، او به سکینه محتاجتر بود. و دگر مفسّران گفتند: ضمیر عاید است با«۱۱» رسول- علیه السّلام- برای آن که جمله کنایات که در«۱۲» آیت هست«۱۳» همه راجع است با رسول، من قوله تعالی: إِلّا تَنصُرُوهُ فَقَد نَصَرَهُ اللّهُ إِذ أَخرَجَهُ الَّذِینَ کَفَرُوا ثانِیَ اثنَینِ إِذ هُما فِی الغارِ إِذ یَقُولُ ------------------------------------ (۱). همه نسخه بدلها: ایستی. (۲). لب: ساعتی. [.....]

(۳). لب: بود. (۴). آج، لب: آیم. (۵). آو، آج، بم، لب: اندیشه کنم که. (۶). آو، آج، بم، لب: گرد غار بر آمد. (۷). اساس: آل عمره به قیاس با نسخه آو و اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). اساس رضی اللّه عنه. (۹). اساس: الکفّار به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد مل: بکفّار. (۱۰). آو، آج، بم، لب: فرو فرستاد. (۱۱). آو، آج: بر. (۱۲). آو، آج، بم، لب جمله. (۱۳). مل: در او هست.

صفحه : ۲۵۴ لِصاحِبِهِ ...، چون در اینکه چهار جای کنایت راجع با رسول است در آن جا همچنان باید که باشد، دگر آن که: خدای تعالی در مثل اینکه آیت تصریح کرد به سکینه«۱» بر رسول- علیه السّلام- فی قوله: ثُمَّ أَنْزَلَ اللّهُ سَکِینَتَهُ عَلی رَسُولِهِ وَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ وَ أَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها ...«۲»، بلا خلاف اینکه ضمیر عاید جز با رسول- علیه السّلام- نیست، چون کنایات از اوّل آیت تا به آخر همه راجع با رسول است- علیه السّلام- آن یکی از میانه نباید که راجع باشد با جز رسول، آنگه گفت: وَ أَیَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْها و قوّت [داد]«۳» او را به لشکرهایی که شما ندیدی ایشان را، یعنی فریشتگان. وَ جَعَلَ کَلِمَةَ الَّذِینَ کَفَرُوا السُّفْلی وَ کَلِمَةُ اللّهِ هِیَ الْعُلْیا و کلمت آنان که کافر بودند فروتر کرد و کلمت خدای است که بلندتر است، و کلمت کنایت است از شأن و کار. حق تعالی گفت: من کار کافران فرو نهادم و سافل و مقهور و مغلوب کردم. و کلمت خدای، یعنی دین او و شرع رسول او همیشه بلند بوده است. و کَلِمَةُ اللّهِ، مرفوع است به ابتدا، و العُلیا، خبر اوست، و هِیَ فصل است بنزدیک بصریان. و کوفیان عماد خوانند اینکه را. عبد اللّه عبّاس گفت: کلمه کفّار کفر است و شرک، و کلمه خدای تعالی کلمه ایمان است، گفتن: لا اله الّا اللّه. وَ اللّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ و خدای تعالی عزیز است او را به نصرت کس حاجت نیست، و رسول را نه از سر«۴» عجز به غار فرستاد، بل از جهت حکمت. انْفِرُوا خِفافاً وَ ثِقالًا، ابو الضّحی گفت: اوّل آیت از سورت براءت که فرود آمد اینکه آیت بود. مجاهد گفت: سبب نزول آیت آن بود که: [چون]«۵» رسول- علیه السّلام- صحابه را استنفار کرد به جهاد، تعلّل کردند و گفتند: در میان ما ثقلاء و خداوندان صنعت و حاجت و اشتغال بسیارند و پراگنده روزگار، خدای

[تعالی]«۶» اینکه آیت فرستاد، گفت: به هر حال اگر خفیفی و اگر ثقیلی«۷»، نفر«۸» باید کردن و به جهاد برون باید آمدن، و گفت: اینکه نه عذر باشد. مفسّران خلاف کردند در معنی خفاف و ثقال انس و ضحّاک و مجاهد و قتاده ----------------------------------- (۱). آو، آج، بم، لب: سکینه را. (۲). سوره توبه (۹) آیه ۲۶. (۶- ۵- ۳). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. [.....]

(۴). آو، آج، بم، لب: بهر. (۷). همه نسخه بدلها: ثقیل. (۸). آج: نصر.

صفحه : ۲۵۵ و عکرمه و شمر بن«۱» عطیّه و مقاتل بن حیّان گفتند: شیوخا و شبابا اگر پیری و اگر جوان. و حسن گفت: اگر مشغولی و اگر نه. ابو صالح گفت: خفافا من المال او ثقالا منه اگر از مال سبکی و اگر گران، یعنی اگر درویشی و اگر توانگر. إبن زید گفت: مراد به ثقال، خداوندان حرفت و صنعت‌اند که ایشان را گران آید«۲» از سر کار خود برفتن و آنان که بیکار باشند سبک باشند. عبد اللّه عبّاس گفت: اگر بنشاطی و اگر نه ای. عطیّه گفت: رکبانا و مشاة اگر سواری و اگر پیاده. مرّة الهمدانی گفت: اگر اصحّاء و مرضی اگر تندرستی و اگر بیمار. یمان گفت: عزّابا و متأهّلین اگر عزبی و اگر متأهّل. و بعضی دگر گفتند: اگر گرانی از سلاح و اگر سلاح نداری. و گفته‌اند: خفافا، بی‌اندیشه و ثقالا و اندیشه کرده. و گفته‌اند: خفافا، بی‌حاشیه و ثقالا با حاشیه. و خفاف، جمع خفیف«۳» باشد. و ثقال جمع ثقیل باشد. و فعال، جمع«۴» فعیلی که به معنی فاعل بود قیاسی مطرّد است، و نصب ایشان بر حال است. گفت: بهر حال که هستی از اینکه حالات بروی و انگیخته شوی. وَ جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فِی سَبِیلِ اللّهِ و در ره خدای به جان و مال جهاد کنی، [نه]«۵» که مال بذل کنی و به جان بخل کنی. ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ اینکه بهتر باشد یعنی جهاد شما اگر دانی. انس روایت کند که: [۸۲- ر]

ابو طلحه اینکه سورت می‌خواند، به اینکه آیت رسید فرزندان خود را گفت: یا بنیّ جهّزونی جهّزونی مرا به ساز بکنی و ببجاری. پسران او را گفتند: تو با رسول غزا کردی و با ابو بکر و عمر جهاد کردی و اکنون پیر شدی ما از تو نیابت می‌داریم، گفت: نه مرا ساز کنی تا بروم. او را ساز کردند به غزات دریا برفت و در کشتی بمرد و هفت روز در کشتی مرده بود نهاده که راه نیافتند به خشک که او را دفن کنند، و او را هیچ تغیّری«۶» نبود پس از هفت روز به ساحل رسیدند و او را دفن کردند. زهری گفت: سعید بن المسیّب به غزا رفت و یک چشم«۷» او برفته بود، او را گفتند: اینکه بر تو نیست که تو مردی پیری، و بر تو نیست جهاد کردن. گفت: ----------------------------------- (۱). آو، آج، بم: شهر بن مج: شم بن. (۲). آو، آج، بم، لب: آمد. (۳).

مج: خفیفه. (۴). همه نسخه بدلها: در جمع. (۵). اساس و دیگر نسخه بدلها: ندارد از چاپ شعرانی، افزوده شد. (۶). همه نسخه بدلها، بجز آو، لب: تغییری. (۷). آو، آج، بم، لب: و او را یک چشم.

صفحه : ۲۵۶ نه، مرا نیز بفرموده‌اند به اینکه آیت که: انفِرُوا خِفافاً [وَ ثِقالًا]«۱» اگر چه کارزار نتوانم کردن سواد مسلمانان بسیار کنم و متاعشان نگاه دارم. آنگه در آنان که از غزات تبوک باز پس ایستادند از جمله منافقان خدای تعالی اینکه آیت انزله کرد: لَو کانَ عَرَضاً قَرِیباً، اسم «کان» مضمر است، ای لو کان ما تدعوهم الیه عرضا قریبا اگر اینکه که تو دعوت می‌کنی ایشان را با آن عرضی بودی نزدیک، یعنی غنیمتی عاجل. و عرض، مال دنیا باشد برای آنش عرض خوانند که سریع الزّوال باشد، کالعرض الّذی لا یبقی بقاء الاجسام. وَ سَفَراً قاصِداً و سفری میانه. و القاصد هیهنا ذو قصد، من باب تامر و لابن. و قصد، میانه کارها باشد، نه اسراف و نه تقصیر، یعنی اگر راهی بودی نه دور. لَاتَّبَعُوکَ متابعت کردندی تو را و با تو در خدمت تو بیامدندی. وَ لکِن بَعُدَت عَلَیهِمُ الشُّقَّةُ و لکن راه و مسافت بر ایشان دور است. و اهل لغت گفتند: شقّه راهی باشد دور که یشقّ رکوبها علی صاحبها، از مشقّت گرفته باشد بر خداوندش مشقّت باشد سلوک آن راه. وَ سَیَحلِفُونَ بِاللّهِ، اینکه «سین» استقبال است، خدای تعالی گفت پیش از آن که ایشان آمدند و سوگند خوردند که: اینکه بازماندگان خواهند آمدن تا سوگند خورند که اگر ما توانستمانی آمدن بیامدمانی با تو، و اینکه خبر بود از غیب، و مخبر بر وجه خبر آمد، و اینکه بر سبیل معجز بود، همچنین بود [ایشان]«۲» آمدند و سوگند خوردند که: ما اگر توانستیمانی«۳» بیامدمانی با شما. حق تعالی گفت: یُهلِکُونَ أَنفُسَهُم خود را هلاک می‌کنند به اینکه تخلّف که می‌کنند و دروغ که می‌گویند و سوگند دروغ می‌خورند. وَ اللّهُ یَعلَمُ إِنَّهُم لَکاذِبُونَ و خدای داند که ایشان دروغ می‌گویند. در خبر می‌آید که: چون رسول- صلّی اللّه علیه و آله- عزم غزات تبوک کرد- و آن مسافتی بود دور تا به حدّ روم- منافقان طمع کردند که چون رسول- علیه السّلام- برود و صحابه و لشکر بروند و مدینه خالی ماند، ایشان نکایتی کنند و بر خانه رسول و صحابه زنند و چیزی که یابند ببرند و زنان و کودکان را برده کنند. خدای تعالی جبریل را فرستاد و از اینکه حال رسول را- علیه السّلام- خبر داد. رسول- علیه السّلام- گفت: پس چه رای است و چه باید کردن! جبریل گفت: خدایت سلام می‌کند و ------------------------------

------ (۱). اساس: ندارد به قیاس با متن قرآن مجید و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۲). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۳). آج، مل، مج، لب: توانستمانی.

صفحه : ۲۵۷ می‌گوید در اینکه غزات که می‌روی تیغ نمی‌باید زدن، بل صلحی باشد میان تو و ایشان. فرمان من آن است که علی را بر جای خود بداری و محراب و منبر به او سپاری تا هم اینکه«۱» را نیابت کند هم مدینه را حمایت کند، و نیز بدانند که چون با حیات تو صلاحیت نیابت تو و ولایت عهد تو او دارد پس از وفات تو اولی و احری که او باشد که آن را بشاید. رسول- علیه السّلام- علی را بر جای خود بنشاند و مدینه به او سپرد. منافقان چون آن دیدند، بدانستند که کید ایشان باطل شد. چون رسول- علیه السّلام- از مدینه یک منزل برفت، زبان طعن در علی دراز کردند و گفتند: الا انّ محمّدا قد قلی علیّا الا تراه قد خلّفه مع النّساء و الصّبیان محمّد، علی را ببرید«۲»، نبینی که او را با زنان و کودکان رها کرد. امیر المؤمنین- علیه السّلام- اینکه بشنید، سخت آمد او را، برخاست و برنشست و سلاح در پوشید و شمشیر حمایل کرد [۸۲- پ]

و از پس رسول- علیه السّلام- برفت. نماز دیگر به او رسید، و رسول- علیه السّلام- از خیمه بیرون آمده بود و به ره نگاه می‌کرد، در نگرید علی را بشناخت، گفت: آری؟ شمایل علی، شمایل علی می‌بینم. چون نزدیک رسید، رسول گفت: یا علیّ ما حملک علی الخروج چه حمل کرد تو را بر آن که از مدینه بیرون آمدی! گفت: طعنه منافقان و آن که چنین گفتند. رسول- علیه السّلام- گفت: یا علیّ اما ترضی بانّک وزیری و وصیّی و خلیفتی و قاضی دینی و منجز وعدی لحمک لحمی و دمک دمی و انت منّی بمنزلهٔ هرون من موسی الّا انّه لا نبیّ بعدی گفت: راضی نباشی به آن که تو وزیر منی و وصیّ منی و خلیفت منی و قاضی دین منی و منجز وعد منی، گوشتت گوشت من است و خونت خون من است، و تو را از من آن منزلت است که هارون را از موسی، الّا آن که از پس من

پیغامبر نیست. امیر المؤمنین گفت: رضیت رضیت رضیت، راضی شدم- آنگه برگردید و اینکه بیتها می‌گفت: ۳» الا باعد اللّه اهل النّفاق و اهل الاراجیف و الباطل یقولون لی قد قلاک الرّسول فخلّاک فی الخالف الخاذل و ما ذاک الّا لأنّ النّبیّ جفاک و ما کان بالفاعل فسرت و سیفی علی عاتقی الی الرّاحم الحاکم« الفاضل -------------------------------- (۱). آو، آج، بم، مل: دین. [.....]

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مج: به دشمن گرفت. (۳). آج: العالم. ۱»۲»

صفحه : ۲۵۸ اللهفلمّا رآنی هفا قلبه و قال مقال الاخ السّائل امّ إبن عمّی« فأنبأته بارجاف ذی الحسد الدّاغل فقال اخی انت من دونهم کهرون« موسی و لم یأتل آنگه حق تعالی رسول را گفت: عَفَا اللّه عَنکَ لِمَ أَذِنتَ لَهُم بعضی گفتند: خبر دادن است [و اذن]«۳» و دستوری رسول ایشان را گناهی صغیره بود. خدای تعالی گفت: عفو بکرد تو را خدای تا چرا دستور دادی ایشان را! و درست آن است که: کلام وارد است مورد تعطّف و تلطّف و الافتتاح بالدّعاء، چنان که یکی از ما گوید: عفا اللّه عنک یا عافاک اللّه و غفر اللّه لک و رحمک اللّه لم فعلت کذا و الّا تفعل کذا، و اینکه هیچ خبر«۴» نیست، و همه دعاست در آن حال که اینکه می‌گوید باشد که بر دل او گذر نکند که آن را که به اینکه کلام خطاب می‌کند گناهی هست یا نیست، و غرضش از اینکه اکرام و الطاف باشد، که گفتیم. آنگه حق تعالی بیان کرد که چرا ایشان را دستوری دادی دستوری نبایست دادن، گفت: حَتّی یَتَبَیَّنَ لَکَ الَّذِینَ صَدَقُوا تا پیدا شود تو را آنان که راست گویند از آنان که نگویند، چه اینکه فعل و مانند اینکه صورت امتحان دارد، به او«۵» صادق در دعوی پیدا شود از کاذب. جماعتی منافقان که ایشان را اعتقادی درست نبود با یکدیگر«۶» گفتند: چه مهمّ است ما را برخاستن و به ثغر روم رفتن در موافقت محمّد! آنگاه اگر چنان باشد که دست ایشان را بود یکی از ما جان به کناره نیاورد، تدبیر آن است که، هر یکی بهانه‌ای نهیم و علّتی جوییم که به آن تعلّل تخلّف کنیم و نرویم. آنگه می‌آمدند و دستوری می‌خواستند و می‌گفتند: ما ساز نداریم و برگی نکرده‌ایم و عدّتی نیست ما را. اگر ما را دستور باشی«۷» تا روزی چند مقام کنیم و برگی بسازیم و از پس تو بیاییم. حق تعالی از نهان نفاق ایشان رسول را- علیه السّلام- خبر داد و گفت: لا یَستَأذِنُکَ الَّذِینَ یُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ أَن یُجاهِدُوا بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم دستوری نخواهند آنان که به خدای و قیامت ایمان -------------------------------- (۱). اساس و دیگر نسخه بدلها: لی به قیاس با چاپ شعرانی، تصحیح شد. (۲). اساس: کهرون من به قیاس با نسخه آو، و با توجه به وزن بیت، لفظ «من» حذف شد. (۳). اساس: ندارد به قیاس با نسخه مل، افزوده شد. (۴). آج: چیز. (۵). آو، آج، بم: تا. (۶). مل: اعتقادی درست با یکدیگر بود. (۷). آج، بم، لب: دستور باشد.

صفحه : ۲۵۹ دارند در آن که جهاد کنند به مالها و جانهاشان، برای آن که چون بینند که تو جهاد می‌کنی و ساز رفتن به جنگ دشمنان خدای، و ایشان دانند که آن بر ایشان واجب است، به دستوری خواستن چه حاجت باشد؟ پس اگر دستوری خواستن در آمدن نه کار مؤمنان باشد دستوری خواستن در نیامدن چگونه کار مؤمنان بود؟ آنگه حق تعالی گفت: اینکه اشراط و اعلام برای تو می‌باید تا اینان را بشناسی و الّا من به احوال ایشان جمله و تفصیل و نهان و آشکارا و نیک و بد علمم. وَ اللّهُ عَلِیمٌ بِالمُتَّقِینَ [۸۳- ر] و خدای عالم است به متّقیان و پرهیزگاران که کیست که«۱» تقوی دارد و کیست که ندارد. آنگه گفت: دستوری در اینکه معنی آنان خواهند که، به خدای و قیامت ایمان ندارند و دل ایشان شاک و مرتاب باشد، ایشان در شکّ و عمیا متردّد باشند و متحیّر، و اینکه صفت منافقان است چنان که در دگر آیت گفت ایشان را: مُذَبذَبِینَ بَینَ ذلِکَ لا إِلی هؤُلاءِ وَ لا إِلی هؤُلاءِ ...«۲»، و رسول- علیه السّلام- گفت: مثل المنافق کمثل الشّاة العائرة بین الغنمین. و آیت، دلیل است بر بطلان قول اصحاب معارف که گویند: معارف جمله ضروری است، و خدای تعالی اینان را وصف کرد به آن که دلهای ایشان شاک است، و ایشان در شکّ متردّدانند. و اینکه صفت عالم به علم ضروری نباشد. آنگه حق تعالی گفت: اگر اینان در اوّل بر عزم بیرون آمدن بودندی، ساز او کرده بودندی. ساز ناکردن، دلیل آن بوده است که اینان بر عزم خروج نبوده‌اند و در دل نداشتند که بیرون آیند. وَ لکِن کَرِهَ اللّهُ انبِعاثَهُم انبعاث، مطاوع

بعث باشد، يقال: بعثه فانبعث، و آن انطلاق باشد به سرعت، و لكن خداى نخواست كه ايشان از جاى برخيزند. اگر گويند از اينكه آيت دليل آن مى‌كند كه خداى تعالى كاره باشد بعضى چيزها را كه فرمايد براى آن كه ايشان مأمور بودند به انبعاث، و خداى گفت: وَ لكِن كَرِهَ اللّهُ انبِعاثَهُم جواب گوييم: خداى تعالى كاره نبود انبعاث ايشان را بر وجه مأمور، و كاره بود آن را بر وجه معلوم، كه خداى را معلوم بود كه ايشان اگر برون شوند جز فساد و تخليط و تضريب نكنند ميان مسلمانان و القاء شر و فتنه، و هيچ خيرى و راحتى نيايد«۳» از ايشان چنان كه در آيت ديگر گفت: لَو خَرَجُوا فِيكُم ما زادُوكُم إِلّا خَبالًا، -- (۱). همه نسخه بدلها در دل. (۲). سوره نساء (۴) آيه ۱۴۳. (۳). آو، آج، بم: نباشد.

صفحه : ۲۶۰ لا- جرم چون چنين بود، فَثَبَّطَهُم خداى ايشان را مثبّط و گران بكرد. و التّثبيط، ضدّ الاسراع و الحثّ« تا آنچه در دل داشتند از خبال و فساد بكنند«۱». وَ قِيلَ اقعُدُوا مَعَ القاعِدِينَ و گفتند ايشان را كه: بنشينى با نشستگان. در اينكه دو قول گفتند يكى آن كه: [اينكه]«۲» گويندگان اصحابان ايشان بودند كه ايشان را نهى كردند از آن كه با پيغامبر- عليه السّلام و الصّلوة- برون شوند. دگر آن كه: گويند اينكه قول رسول باشد- عليه السّلام- بر وجه تهديد نه بر وجه امر«۳»، و اگر اينكه با خداى نسبت كنند هم بر وجه تهديد و وعيد باشد، كما قال الشّاعر: اقعد فانّك انت الطّاعم الكاسى و اينكه بر سبيل توبيخ و تقريع مى‌گويد«۴» نه آن كه امر مى‌كنند«۵» مخاطب را به قعود. مَعَ القاعِدِينَ اى مع النّساء و الصّبيان و الزّمنى و المرضى با زنان و كودكان و بيماران و مبتلايان. محمّد بن اسحاق گفت: آنان كه اينكه دستورى خواستند، رؤسا و اشراف منافقان بودند، چون: عبد اللّه [بن]«۶» ابىّ سلول و جند بن قيس و رفاعة بن التّابوت و اوس بن قبطى، و كذلك ذكره مجاهد. آنگه حق تعالى آفت و فساد نيّت ايشان باز گفت، و گفت: همان به باشد كه نيايند با شما، چه اگر بيايند جز خبال و فساد نيفزايند شما را. و خبال، فساد باشد و مرگ باشد و اضطراب امر باشد. وَ لَأَوضَعُوا خِلالَكُم و در ميان شما اسراع كنند، و اينكه كنايت باشد از نميمه و سعى به فساد، قال الشّاعر: ارانا موضعين لامر غيب و نسحر بالطّعام و بالشّراب«۷» يقال: اوضع اذا اسرع و وضع لغة فيه، قال الشّاعر: يا ليتنى فيها جذع اخب فيها واضع يَبغُونَكُمُ الفِتنَةَ اى يبغون لكم«۸» الفتنة. و قال«۹» ايضا: بغيته الخير و الشّرّ، اى له -- (۱). مج، لب: نكنند. (۶- ۲). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. [.....]

(۳). اساس: زجر به قياس با نسخه آو، تصحيح شد. (۴). همه نسخه بدلها: مى‌گويند. (۵). همه نسخه بدلها: مى‌كنند. (۷). اساس: الشّراب، به قياس با نسخه آو، تصحيح شد. (۸). اساس: بكم به قياس با نسخه آو، تصحيح شد. (۹). همه نسخه بدلها: يقال.

صفحه : ۲۶۱ براى شما طلب فتنه مى‌كنند. ضحّاك گفت: فتنه، كفر است اينكه جا و كلبى گفت: فساد و شر و نميمه است. وَ فِيكُم سَمّاعُونَ لَهُم و در ميان شما جاسوسانند از ايشان. و گفتند: مراد آن است كه، در ميان شما اتباعند ايشان را سميع و مطيع كه از ايشان بشنوند و كار بندند. وَ اللّهُ عَلِيمٌ بِالظّالِمِينَ، راوى خبر گويد: سبب نزول آيت آن بود كه: چون رسول- عليه السّلام- لشكرگاه بزد- بثنيّة الوداع- عبد اللّه ابى«۱» لشكرگاه خود با جمع«۲» منافقان [۸۳- پ]

به ذى حدّه بزد- فروتر از ثنيّة الوداع- و لشكر او كم از لشكر رسول نبودند- چون رسول- عليه السّلام- از آن منزل برگرفت و پيشتر شد«۳»، ايشان برنخاستند و با رسول برنفتند«۴»، رسول- عليه السّلام- دلتنگ شد. خداى تعالى اينكه آيت فرستاد به تسلّى رسول. لَقَدِ ابتَغَوُا الفِتنَةَ مِن قَبلُ آنگه حق تعالى گفت: اينكه هميشه كار ايشان بوده است، پيش از اينكه مطلب فتنه شما كردند و آن كه شما را از دين خداى و از جهاد باز دارند به انواع مكر و حيلت و خديعت، چنان كه عبد اللّه أبىّ كرد روز احد- و فصل آن«۵» برفت. وَ قَلَّبُوا لَكَ الأُمُورَ و كارها برگردانيدند و زير و زبر كردند، حَتّى جاءَ الحَقُّ تا حق آمد، يعنى نصرت و ظفر، وَ ظَهَرَ أَمرُ اللّهِ و كار خداى پيدا شد، يعنى دين خداى و قوّت مسلمانى. وَ هُم كارِهُونَ و ايشان كاره بودند آن«۶» را. وَ مِنهُم مَن يَقُولُ ائذَن لِى وَ لا تَفتِنِّى آنگه گفت: از ايشان، يعنى از منافقان بعضى هستند و «من»، نكره موصوفه است، و آيت در جدّ بن قيس آمد- و او از رؤوس منافقان يكى بود- كه چون رسول- عليه السّلام- به غزات«۷» تبوك خواست رفتن، او را گفت: «۸»۹» يا ابا وهب هل لك فى جهاد«

بنی الاصفر تتّخذ منهم سراری» و وصفاء افتد تو را که با بنی الاصفر کارزار کنی، يعنی روميان و از ايشان سرّيّت و وصيفتان آری! و روميان را برای آن بنو الاصـفر خواندنـد که، حبشه بر روم غالب شدنـد و از ---------------------------------- (۱). آو، آج، بم، مل، مج: عبد اللّه أبی سلول. (۲). آج، لب: جميع. (۳). آو، آج، بم، مج، لب: پيش شد مل: پيش رفت. (۴). اساس: بنه رفتند/ بنرفتند. (۵). آو، آج، بم: و قصّه آن مل: و ذکر قصّه آن در پيش برفت. (۶). همه نسخه بدلها، بجز مل: آنان را. (۷). آو، آج، بم، لب: غزای. (۸). اساس: جلاد به قياس با نسخه آو، تصحيح شد. [.....]

(۹). اساس: سواری به قياس با نسخه مج، تصحيح شد.

صفحه : ۲۶۲ ايشـان برده آوردنـد و فرزنـدان آمـد ايشـان را از حبشه. پس سواد حبشه و بيـاض روم بر ايشـان جمع شـد زرد بام«۱» بودند. چون رسول- عليه السّلام- او را اينكه گفت، او جواب داد و گفت: يا رسول اللّه؟ قوم من دانند که من به زنان مولع باشم«۲» و می‌ترسم که نبايد که زنان روميان را ببينم، از ايشان نشـكيبم؟ مرا به فتنه«۳» بد ميفكن و دستور باش«۴» مرا تا بنشينم. رسول- عليه السّلام- روی از او بگردانيـد و به خشم او را گفت: دسـتوری دادم هر كجا خواهی رو خدای تعالی اينكه آيت فرسـتاد، و گفت: از ايشـان بعضـی هسـتند که می‌گوينـد: ائـذَن لِي دسـتوری ده مرا و مرا در فتنه ميفگن، يعنی به زنـان روم. قتـاده گفت: لا تفتنی، ای لا تؤثمنی«۵» مرا در اثم و حرج و گناه ميفگن. أَلا فِي الفِتنَةِ سَقَطُوا ايشان در فتنه افتادنـد، يعنی در كفر. فتنه دوم«۶» كفر است، حق تعـالی گفت: بر سبيـل تعجّب: اينكه نيك مرد را نگر که می‌ترسـد که در حرج نظر روميان افتـد، و آن خود در دريای كفر غرق«۷» شده است، آن را فتنه می‌شناسد، و كفر را«۸» فتنه نمی‌شناسد. وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالكافِرِينَ و دوزخ به كافران محيط است و گرد بر آمده. چون اينكه آيت آمد، رسول- عليه السّلام- بنو سـلمه را گفت: من سيّدكم يا بنی سلمة! سيّد شما كيست يا بنی سلمه! گفتند: جدّ بن قيس است، جز آن است که او بخيل و بد دل است. رسول- عليه السّلام- گفت: و ایّ داء ادوی من البخل و كدام درد است بی‌درمانتر از بخل! بل سيّدكم الفتی الابيض الجعد بشر بن البراء بن معرور بل سيّد شما اينكه جوان سخیّ كريم است بشر بن براء بن معرور. حسّان بن ثابت الانصاری در اينكه معنی گفت: و قال رسول اللّه و القول لا حق بمن قال منّا من تعدّون سيّدا فقلنا له جـدّ بن قيس«۹» علی الّذی نبخّله فينا و ان كان انكدا ---------------------------------- (۱). مل: زردفام. (۲). آو، آج، بم، لب: نباشم. (۳). لب: در فتنه. (۴). آج، لب: دستوری باش. (۵). اسـاس مرا در فتنه ميفگن، يعنی به زنان روم. قتاده گفت به قياس با نسـخه آو و ديگر نسـخه بـدلها زايد می‌نمايد و تكراری، لذا از متن حذف شد. (۶). آو، آج، بـم: روم. (۷). آو، آج، بـم: غرقه. (۸). اساس: واو به قياس با نسخه آو، تصحيح شد. (۹). اساس: جند بن قيس به قياس با نسخه آو، تصحيح شد.

صفحه : ۲۶۳ فقال [و]«۱» ایّ الدّاء ادوی من الّذی رميتم بها«۲» جدّا و عالا بها يدا و سوّد بشـر بن البراء لجوده و حقّ لبشر ذی النّدی ان يسوّدا اذا ما اتاه الوفد انفد«۳» ماله و قال خذوه انّه عائد غدا قوله: إِن تُصِبكَ حَسَنَةٌ تَسُؤهُم آنگه وصف كرد افعال و نيّت ايشان را در حقّ مؤمنان، گفت: اگر خيری و نعمتی و نصرتی [۸۴- ر]

و غنيمتی به تو رسد دلتنگ شوند به خير شـما دژم باشـند، و اگر مصيبتی رسد به تو از قتلی و وهنی و هزيمتی، گويند، ما كار خود بكرده‌ايم و حذر«۴» خود فرا گرفته‌ايم«۵» و حزم و احتياط بكرده‌ايم که اينكه جا حاضـر نيامده‌ايم و به خانه بنشـستيم. وَ يَتَوَلَّوا وَ هُم فَرِحُونَ و برگردنـد شـادی كنـان. «واو» حـال است و جمله از مبتـدا و خبر در محلّ حـال. آنگه حق تعـالی گفت: بگو ايشـان را ای محمّـد؟ قُل لَن يُصِيبَنا به ما نرسـد الّا آنچه خدای نبشته«۶» باشـد ما را. و در مصـحف عبد اللّه [مسعود]«۷» چنين است: قـل هل«۸» يصيبنا الّا ما كتب اللّه لنا«۹»، يعنی كتب اللّه لنـا فی اللّـوح المحفـوظ. آن که در لوح محفوظ برای مـا بنوشت. حسن بصـری گفت: معنی آن است که، كار ما مهمل نيست، بل راجع است با مـدبّری حكيم که كار ما به تـدبير و حكمت اوست. آنچه خواهـد بودن از نيك و بد، در لوح محفوظ بنويسد تا اعلام باشد فريشـتگان را و لطف و اعتبار. قولی دگر جبّائی گفت و زجّاج: معنی آن است که، إِلّا ما كَتَبَ اللّهُ لَنا فی عاقبة الأمر من النّصـر و الظّفر نرسد به ما الّا آنچه خدای نوشـته باشد برای ما در عاقبت كار از نصرت و ظفر، و

اینکه بر سبیل تسلّی و تشفّی باشد. هُوَ مَولانا او خداوند ماست و مدبّر کار ما و ما بندگان اوییم. قولی دیگر آن است که: او متولّی حیاطت و حراست ماست و دفع مضرّت او کند از ما. وَ عَلَی اللّهِ فَلیَتَوَکَّلِ المُؤمِنُونَ و بر خدای باید تا توکّل کنند مؤمنان، نه بر نصرت و نجدت«۱۰» منافقان. ------------------------------- (۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۲). اساس و دیگر نسخه بدلها: به. (۳). اساس: انهب به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۴). مل: جزای. [.....]

(۵). مل، مج: ها گرفته‌ایم. (۶). لب: نوشته. (۷). اساس: ندارد از آج، افزوده شد. (۸). اساس: لن، با توجّه به نسخه آج تصحیح شد.

(۹). آج، مج، لب بگو ای محمّد رسد به ما، بر سبیل استفهام و معنی جحد، یعنی نرسد. و هر دو قراءت به معنی یکی است. (۱۰). مل: یاری.

صفحه : ۲۶۴ آنگه گفت: بگو ای محمّد؟ قُل هَل تَرَبَّصُونَ بِنا إِلّا إِحدَی الحُسنَیَینِ شما انتظار می‌کنی به ما الّا یک کار نیکو از دو کار«۱»: امّا ظفر و غنیمت، و امّا قتل و شهادت، برای آن که حال کارزار کننده«۲» از اینکه دو بیرون نباشد، یا دست او را باشد یا بر او بود. گفت: اگر دست ما را باشد یک حسنی«۳» است که ظفر باشد و غنیمت، و اگر دست بر ما باشد و ما کشته شویم، نه ما را بهشت و درجه شهادت خواهد بودن؟ ابو هریره روایت کرد از رسول- علیه السّلام- که او گفت که: خدای ضمان کرده است آن را که در سبیل او شود«۴» از سر ایمان به خدای و رسول که، یا شهادت روزی کند او را یا باز گرداند او را با اهل و خانه [خود]«۵»، آمرزیده«۶»، با مغفرت و ظفر و غنیمت. هذا معنی قوله: إِلّا إِحدَی الحُسنَیَینِ. و لکن ما نیز متربّصیم و منتظر به شما«۷» احدی السّوءتین از دو بدی یکی، امّا عذاب خدای تعالی در قیامت اگر از تیغ ما بجهند، ای بِأَیدِینا یا به دست ما کشته شوند. و گفتند: مراد به عذاب من عنده، انواع عذاب است که به امّت سلف رسید از صواعق و جز آن، أَو بِأَیدِینا یا به دست ما، یعنی شما آن نفاق که در دل داری اظهار کنی تا خون شما ما را حلال گردد و به دست ما کشته شوی. اکنون شما انتظار کنی آن را که شیطان وعده داد شما را از غرور و اباطیل و وهن اسلام به مرگ رسول- علیه السّلام- که ما نیز بر سر انتظاریم وعده‌های خدای را در اظهار دین او و نصرت رسول او. قُل أَنفِقُوا طَوعاً أَو کَرهاً آنگه گفت: شما مال نفقه می‌کنی«۸» بطوع و رغبت یا بکراهت، که از شما هیچ مقبول نخواهد بودن«۹» برای آن که شما فاسقانی، یعنی کافرانی، و چون اعتقاد درست ندارید، عمل بی‌ایمان و اعتقاد هیچ نفع نکند، یعنی که آفت ردّ صدقات و نفقات شما، و آن که به موقع قبول نمی‌افتد همه نه آن است که به کره نفقه می‌کنی که اگر هر چه در زمین مال است بطوع و رغبت خرج کنی از شما مقبول نباشد، برای آن که ایمان نداری. --------------------------------

- (۱). آو، آج، بم، لب را. (۲). آو، آج، بم، لب: قتال کننده. (۳). مل: حسنت. (۴). همه نسخه بدلها: بیرون شود. (۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۶). مل: زنده. (۷). مل: شما را. (۸). مج: نفقه کنید. [.....]

(۹). مل إِنَّکُم کُنتُم قَوماً فاسِقِینَ

صفحه : ۲۶۵ آنگه اینکه علّت مهمل و پوشیده رها نکرد تا بیان کرد که چرا نفقات ایشان به موقع قبول نمی‌افتد، گفت: وَ ما مَنَعَهُم و «ما»، روا باشد که نفی را باشد و معنی آن بود که: هیچ منع نیست از قبول صدقات ایشان الّا آن که ایشان کافرند به خدای و پیغامبر. و روا باشد که استفهامی بود، و معنی آن باشد که: چه منع می‌کند ایشان را از آن که صدقات ایشان به موقع قبول افتد الّا کفرشان به خدای و پیغامبر. و نافع و عاصم و حمزه و کسائی و خلف خواندند: ان یقبل به « یا »، برای آن که فعل مقدّم است [۸۴-پ]. باقی قرّاء [به «تا»]«۱»، برای تأنیث لفظ صدقات. آنگه خبر داد از سرّ ایشان، [گفت: وَ لا یَأتُونَ الصَّلاةَ إِلّا وَ هُم کُسالی اینکه اتیان نه آمدن است، از آن باب است که عرب گوید: اتیت الامر اذا فعلته]«۲» و آنگه [گفت:]«۳» اینکه نماز که ایشان می‌کنند نه بطوع و طبع می‌کنند، گفت: نماز نکنند و الّا ایشان کسلان باشند. «واو»، حال راست و جمله در محلّ نصب بر حال و اینکه علامت نفاق باشد. در خبر است که مردی بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول اللّه؟ من می‌ترسم که نباید که من منافق باشم. رسول- علیه السّلام- گفت: یا هذا که تنها باشی هیچ نماز کنی! گفت: آری. گفت: برو که منافق نه‌ای. و در تاریخ هست که بعضی

زنديقان«۴» را ديدند كه نماز نيكو مى‌كرد، او را گفتند: اينكه چيست كه مى‌كنى! و اينكه مباين طريقت تو است، گفت: «عادة البلد و رياضة الجسد و حماية الاهل و الولد. وَ لا يُنفِقُونَ إِلّا وَ هُم كارِهُونَ و هيچ نفقه نكنند الّا و ايشان كاره باشند آن را. و «واو» نيز حال است. آنگه گفت: يا محمّد؟ فلا تعجبك به عجب ميارد تو را مالهاى ايشان و نه فرزندان ايشان، آن نه براى كرامت ايشان است، إِنَّما يُرِيدُ اللّهُ خداى مى‌خواهد كه ايشان را بر«۵» مال و فرزندان در دنيا عذاب كند: در اينكه چند قول گفتند عبد اللّه عبّاس و قتاده و مجاهد و سدّى گفتند: در آيت تقديم و تاخيرى هست، و تقدير آن است كه: فلا تعجبك اموالهم و لا اولادهم فى الحيوة الدّنيا إِنَّما يُرِيدُ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِها فى الاخرة، گفت: به عجب«۶» ميارد تو را مالها و فرزندان اينكه كافران در دنيا. خداى ---------------------------------- (۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۳- ۲). اساس: ندارد از آج، افزوده شد. (۴). آو، آج، بم، لب: زنادقه. (۵). همه نسخه بدلها: به اينكه. (۶). آو، آج، مج: تعجّب.

صفحه : ۲۶۶ مى‌خواهد تا ايشان را در قيامت به آن عذاب كند. بر اينكه قول، حياة دنيا، ظرف«۱» اموال و اولاد باشد، نه ظرف عذاب. و مثله فى التّقديم و التأخير، قوله: فَأَلقِه إِلَيهِم ثُمَّ تَوَلَّ عَنهُم فَانظُر ما ذا يَرجِعُونَ«۲»، و التّقدير: فالقه اليهم فانظر ماذا يرجعون ثمّ تولّ عنهم، براى آن كه اگر بيامده«۳» باشد«۴» از آن جا ندانند كه ايشان چه جواب دهند. و اينكه اختيار فرّاء است. وجهى ديگر إبن زيد گفت: خداى مى‌خواهد تا ايشان را در دنيا به آن عذاب كند از جمع آن و حفظ آن و مصائب در آن و حرمان از انتفاع«۵» به آن، يعنى ايشان چو پاسبانان‌اند آن مال را و ايشان را به آن انتفاع«۶» نيست از بخل و لؤم و خساست طبعشان«۷». وجه سهام«۸» جبّائى گفت، معنى آن است كه: خداى تعالى مى‌خواهد تا به مال و فرزندان ايشان، ايشان را عذاب كند تا عند كارزار شما مال غنيمت شما شود و فرزندان سبى و غارت شما، منفعت آن شما را بود و در دست ايشان از آن جز حسرت«۹» نماند. وجه چهارم، بلخى و زجّاج گفتند، معنى آن است كه: اينكه مال و فرزندان وبال‌اند بر ايشان، براى آن كه خداى تكليف كرده است ايشان را كه مال به خرج كنند و فرزندان را رها كنند تا به جهاد روند، آنگه مى‌بايد كردن ايشان را اينكه معنى، شاؤا، ام ابوا اگر خواهند و اگر نه، چه اگر نكنند مستحق كشتن شوند، پس اينكه انفاق بر ايشان غرامت است و حسرت و نيز ايمان ندارند به ثواب آخرت تا ايشان را تسلّى بودى. وجه پنجم آن است كه: خداى تعالى اينكه مال و فرزندان بداد ايشان را تا ايشان ممتّع شدند«۱۰» به آن روزى چند آنگه ايشان را از سر آن به مرگ برد«۱۱» تا حسرت ايشان ---------------------------------- (۱). آو، آج، بم به. (۲). سوره نمل (۲۷) آيه ۲۸. (۳). مل، مج: نيامده. (۴). اساس: باشند به قياس با نسخه آو، تصحيح شد. (۵). آج: انقطاع. (۶). آج: انقطاعى. (۷). مج اينكه عذابى باشد ايشان را كه مشقّت كسب و حفظ بر ايشان باشد و انتفاع ديگران يابند. (۸). آو، بم: سيم آج، مل، مج، لب: سيوم. [.....]

(۹). مل و ندامت. (۱۰). آو، آج، بم: شوند. (۱۱). آو، آج، بم، مل، مج: ببرد.

صفحه : ۲۶۷ عظيمتر باشد از حسرت آنان كه آن ندارند. آنگه ايشان را اميد مآل«۱» و عاقبت نباشد، كه اينكه اميد مؤمنان را بود. و نصب فعل مضارع به اضمار «ان» است. قوله: وَ تَزهَقَ أَنفُسُهُم [وَ هُم كافِرُونَ]«۲» و جانهاشان هلاك شود و ايشان كافر. «واو»، حال راست، و الزّهق«۳» الهلاك و البطلان، قال اللّه تعالى: وَ قُل جاءَ الحَقُّ وَ زَهَقَ الباطِلُ«۴» اى، بطل الباطل. ابو على گفت: خداى مى‌خواهد كه ايشان را با خود رها كند و مخذول گرداند عقوبة على كفرهم المتقدّم. قوله: وَ يَحلِفُونَ بِاللّهِ آنگه حق تعالى ناپاك دارى ايشان و جرأت ايشان بر خداى باز گفت، گفت: سوگند مى‌خورند به خداى تعالى كه ايشان از شمااند، مى‌گويند: ما از شماايم و بر دين شماايم، و حق تعالى تكذيب ايشان مى‌كند و مى‌گويد: دروغ مى‌گويند، وَ ما هُم مِنكُم كه ايشان از شما نه‌اند«۵»، و لكن [۸۵- ر]

گروهى‌اند كه از شما مى‌ترسند، اينكه براى خوف«۶» مى‌گويند، الفرق، الخوف، و رجل فروقة، اى جبان، و الهاء للمبالغة. آنگه گفت: لَو يَجِدُونَ مَلجَأً اگر اينكه منافقان حرزى و پناهى يافتندى، أو مَغاراتٍ جمع مغارة، و يا غارى در كوهى، و آن جايى باشد كه

بـدو فرو شونـد من غار الماء، و غارت عینه غورا، و الغور الارض المنخفضـة، و النّجـد خلافه. و عبد الرّحمن عوف در شاذّ خواند: او مغـارات، به ضمّ «میم» او به مفعل کرده است من اغار، ای موضع غور«۷»، قال الشّاعر: فعـدّ طلابها و تعدّ عنها بحرف قد تغیر اذا تبوع أو مُـدَّخَلًا موضع دخول مفتعل باشـد از دخول تا جایی که در او شدنـدی. مجاهد گفت: محرزا. قتاده گفت: سـربا. کلبی گفت: نفقا کنفق الیربوع. ضـحّاک گفت: مـأوی یـأوی الیه. حسن گفت: وجهـا یتوجّه الیه، اینکه جمله متقـارب است از روی معنی. إبن کیسان گفت: مـدّخلا، ای دخلاء دوسـتانی اندرونی که ایشان را ------------------------------------ (۱). اساس: مااال/ مآل. (۲). اساس: ندارد به قیاس با قرآن مجید و نسـخه مل، افزوده شد. (۳). همه نسـخه بدلها، بجز مل: و الزّهوق. (۴). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸۱. (۵). مل و لکنّهم قوم یفرقون. (۶). اساس: خود به قیاس با نسـخه آو، تصحیح شد. (۷). اساس: غرور به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

صفحه : ۲۶۸ حمایت کنند. لَوَلَّوا إِلَیهِ روی بدو نهادندی و عدول کردندی با او. [وَ هُم]«۱»

[سوره التوبة (۹): آیات ۵۸ تا ۷۰]

[اشاره]

وَ مِنهُم مَن یَلمِزُکَ فِی الصَّدَقـاتِ فَإِن أُعطُوا مِنهـا رَضُوا وَ إِن لَم یُعطَوا مِنهـا إِذا هُم یَسـخَطُونَ (۵۸) وَ لَو أَنَّهُم رَضُوا مـا آتـاهُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ قالُوا حَسبُنَا اللّهُ سَیُؤتِینَا اللّهُ مِن فَضلِهِ وَ رَسُولُهُ إِنّا إِلَی اللّهِ راغِبُونَ (۵۹) إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلفُقَراءِ وَ المَساکِینِ وَ العامِلِینَ عَلَیها وَ المُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُم وَ فِی الرِّقابِ وَ الغارِمِینَ وَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ ابنِ السَّبِیلِ فَرِیضَةً مِنَ اللّهِ وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (۶۰) وَ مِنهُمُ الَّذِینَ یُؤذُونَ النَّبِیَّ وَ یَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُل أُذُنُ خَیرٍ لَکُم یُؤمِنُ بِاللّهِ وَ یُؤمِنُ لِلمُؤمِنِینَ وَ رَحمَةٌ لِلَّذِینَ آمَنُوا مِنکُم وَ الَّذِینَ یُؤذُونَ رَسُولَ اللّهِ لَهُم عَذابٌ أَلِیمٌ (۶۱) یَحلِفُونَ بِاللّهِ لَکُم لِیُرضُوکُم وَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَن یُرضُوهُ إِن کانُوا مُؤمِنِینَ (۶۲) أَ لَم یَعلَمُوا أَنَّهُ مَن یُحادِدِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِداً فِیها ذلِکَ الخِزیُ العَظِیمُ (۶۳) یَحذَرُ المُنافِقُونَ أَن تُنَزَّلَ عَلَیهِم سُورَةٌ تُنَبِّئُهُم بِما فِی قُلُوبِهِم قُلِ استَهزِؤُا إِنَّ اللّهَ مُخرِجٌ ما تَحذَرُونَ (۶۴) وَ لَئِن سَأَلتَهُم لَیَقُولُنَّ إِنَّما کُنّا نَخُوضُ وَ نَلعَبُ قُل أَ بِاللّهِ وَ آیاتِهِ وَ رَسُولِهِ کُنتُم تَستَهزِؤُنَ (۶۵) لا تَعتَذِرُوا قَد کَفَرتُم بَعدَ إِیمانِکُم إِن نَعفُ عَن طائِفَةٍ مِنکُم نُعَذِّب طائِفَةً بِأَنَّهُم کانُوا مُجرِمِینَ (۶۶) المُنافِقُونَ وَ المُنافِقاتُ بَعضُهُم مِن بَعضٍ یَأمُرُونَ بِالمُنکَرِ وَ یَنهَونَ عَنِ المَعرُوفِ وَ یَقبِضُونَ أَیدِیَهُم نَسُوا اللّهَ فَنَسِیَهُم إِنَّ المُنافِقِینَ هُمُ الفاسِقُونَ (۶۷) وَعَدَ اللّهُ المُنافِقِینَ وَ المُنافِقاتِ وَ الکُفّارَ نارَ جَهَنَّمَ خالِدِینَ فِیها هِیَ حَسبُهُم وَ لَعَنَهُمُ اللّهُ وَ لَهُم عَذابٌ مُقِیمٌ (۶۸) کَالَّذِینَ مِن قَبلِکُم کـانُوا أَشَدَّ مِنکُم قُوَّةً وَ أَکثَرَ أَموالاً وَ أَولاداً فَاستَمتَعُوا بِخَلاقِهِم فَاستَمتَعتُم بِخَلاقِکُم کَمَا استَمتَعَ الَّذِینَ مِن قَبلِکُم بِخَلاقِهِم وَ خُضتُم کَالَّذِی خاضُوا أُولئِکَ حَبِطَت أَعمالُهُم فِی الدُّنیا وَ الآخِرَةِ وَ أُولئِکَ هُمُ الخاسِرُونَ (۶۹) أَ لَم یَأتِهِم نَبَأُ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم قَومِ نُوحٍ وَ عادٍ وَ ثَمُودَ وَ قَومِ إِبراهِیمَ وَ أَصحابِ مَدیَنَ وَ المُؤتَفِکاتِ أَتَتهُم رُسُلُهُم بِالبَیِّناتِ فَما کانَ اللّهُ لِیَظلِمَهُم وَ لکِن کانُوا أَنفُسَهُم یَظلِمُونَ (۷۰)

[ترجمه]

و از ایشان کسی هست که عیب می‌کند تو را در زکات اگر بدهندش از آن خشنود شود و اگر ندهندش از آن چون«۳» ایشان خشم می‌گیرند. [۸۵- پ]

و اگر ایشان راضـی شونـد بـدانچه داده باشـد ایشان را خـدای و پیغامبر او، و گویند: بس است ما را خدای- عزّ و جل- زود بود که

بدهد ما را خدای از فضل خویش و پیغامبر او، که ما به خدای رغبت می‌کنیم«۴». زکات درویشان راست و آنان که فروتر باشند از ایشان و کارداران بر آن و آنان که دلهای ایشان به دست آرند و در بردگان«۵» و وامداران و در راه خدای و برگذری«۶» فریضه‌ای«۷» از خدای، و خدای داناست و محکم کار. و از ایشان آنانند که می‌رنجانند رسول را و می‌گویند: او گوشی«۸» است، بگو گوش نیک است«۹» شما را ایمان دارد به خدای و [باور]«۱۰» دارد مؤمنان را، و رحمتی است آنان را که مؤمن شدند از شما [و آنان که]«۱۱» می‌رنجانند رسول خدای را ایشان ------------------------------- (۱). اساس: ندارد به قیاس با قرآن مجید و نسخه آو، افزوده شد. (۲). آو، آج، بم، الشّاعر لب: الشّاعر و هو مهلهل. (۳). مج: چون بگیری. (۴). آو، آج، بم: رغبت کنندگانیم. [.....]

(۵). آو، بم: بستگان. (۶). آو، آج، بم، مج، لب: رهگذری. (۷). مج: فریضه است. (۸). آج: تصدیق کننده است هر چیزی را که می‌شنود. (۹). آج، آب: او شنونده به نیکی است. (۱۱- ۱۰). اساس: ندارد از مج، افزوده شد.

صفحه : ۲۶۹ را عذابی دردمند بود [۸۶- ر]. سوگند می‌خورند به خدای شما را تا خشنود کنند شما را، و خدای و پیغامبرش سزاوارتر که خشنود کنند او را که«۱» هستند«۲» مؤمنان. نمی‌دانند که هر که ممانعت کند با خدای و پیغامبرش، او را بود آتش دوزخ، جاوید باشد در آن جا آن هلاکت«۳» بزرگ. می‌ترسند منافقان که فرو فرستند«۴» بر ایشان سورتی که خبر دهد ایشان را بدانچه در دلهای ایشان است، بگو افسوس دارید«۵» که خدای بیرون آرنده«۶» آنچه ترسید از آن. [۸۶- پ]

و اگر بپرسی ایشان را، گویند که ما بودیم می‌فروشدیم«۷» و بازی [می‌کنیم]«۸» بگو [ای به خدای]«۹» و آیتهای او و پیغامبر او بودی شما افسوس می‌داشتی. «۱۰»«۱۱» عذر مخواهید بدرستی که کافر شدی پس از ایمان شما اگر عفو کنیم«۱۲» از گروهی از شما عذاب کنیم«۱۳» گروهی به آن که ایشان بودند گناهکاران. ------------------------------- (۱). آو، لب: اگر. (۲). آج، لب: هستید. (۳). آو، بم: مج: هلاکی است. (۴). آج، لب: فرو فرستاده شود. (۵). آو، بم: فسوس می‌داری. (۶). آج، لب: ظاهر کننده است. (۷). آج، لب: شروع می‌کردیم. (۸). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. [.....]

(۹). اساس: ندارد از آج، افزوده شد. (۱۰). اساس: یعف به قیاس با قرآن مجید تصحیح شد. (۱۱). اساس: تعذّب به قیاس با قرآن مجید، تصحیح شد. (۱۲). اساس: عفو کنند به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد. (۱۳). اساس: کنند به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

صفحه : ۲۷۰ مردان منافق و زنان منافق برخی از ایشان از برخی می‌فرمایند به زشتی و منکر و نهی می‌کنند از معروف و فرو گرفته‌اند«۱» دستهاشان، فراموش کردند خدای را فراموش کرد ایشان را، منافقان ایشانند فاسقان. [۸۷- ر]

نوید داد خدای مردان و زنان منافق را و کافران را آتش دوزخ همیشه باشند در آن، آن بس است ایشان را و نفرین کرد ایشان را خدای و ایشان راست عذابی مقیم«۲». چنان که بودند از پیش شما بودند سخت تر از شما به قوّت. و بیشتر به خواسته و فرزندان برخوردار شدند به بهره ایشان و برخوردار شدی شما به نصیب شما چنان که برخوردار شدند آنان که از پیش شما بودند به نصیب خود، و در شدید«۳» چنان که در شدند«۴» ایشان راست باطل کارهای ایشان در دنیا و در آخرت و ایشانند زیانکاران. [۸۷- پ]

نه آمد«۵» به ایشان خبر آنان که از پیش ایشان بودند گروه نوح و عاد و قوم صالح و گروه ابراهیم و خداوندان شهر مدین و زمینهای برگردیده«۶»؟ آوردندشان«۷» پیغامبران به حجّتها، نکرد خدای بر ایشان هیچ ظلمی و لکن آنان بر خود ستم کردند. ------------------------------- (۱). آج، لب: فراهم می‌آورند. (۲). آج، لب: ایستاده. (۳). آو، بم: فرو شوی. (۴). آو، بم: فرو شدند. (۵). آج، لب: ای نیاید آو: بیامد. (۶). آو، بم: برگشته. (۷). آو، بم: آمدند به ایشان.

صفحه : ۲۷۱ قوله تعالی: وَ مِنهُم مَن یَلمِزُکَ فِی الصَّدَقاتِ- الایه، حق تعالی گفت: وَ مِنهُم از ایشان، یعنی از منافقان مَن یَلمِزُکَ، «من» نکره موصوفه است، و التّقدیر: رجل او انسان کس هست که عیب می‌کند تو را در صدقات. ابو سعید خدری گفت و عبد اللّه

عبّاس که: رسول- علیه السّلام- غنائم هوازن قسمت می‌کرد، مردی برخاست که او را إبن ذی الخویصر [ه]«۱» گفتند از بنی تمیم نام او حرقوص بن زهیر و او سر خوارج بود، گفت: عدل کن ای رسول اللّه؟ رسول- علیه السّلام- گفت: ویلك اگر من عدل نکنم در جهان، که عدل کند؟ یکی از صحابه گفت: دستور باش«۲» تا او را بکشم«۳» یا رسول اللّه؟ رسول- علیه السّلام- گفت: رها کن که او را اصحابی باشند که یکی از شما نماز و روزه خود در جنب نماز و روزه ایشان هیچ ندارد، و لکن از دین چنان به در آیند«۴» که تیر از نشانه. آنگه در پرّ آن تیر نگرند هیچ نباشد و در چوبش نگرند هیچ نباشد و در نصل و پیکانش نگرند هیچ نباشد، و در پی او نگرند هیچ نباشد، و اینکه جمله کنایت است از آن که ایشان را«۵» دینی و اعتقادی نباشد. سر ایشان مردی باشد که او را در جای یک دست پاره‌ای گوشت دارد چون پستان زنان«۶». بیرون آیند در وقت فترتی، چون ایشان بیرون آیند بکشید ایشان را. پس بکشید و پس بکشید ایشان را«۷». بترین خلقان باشند و ایشان را بهترین خلقان بکشند. ابو سعید خدری گوید: گوای«۸» دهم و سوگند خورم که اینکه از رسول- علیه السّلام- شنیدم و سوگند خورم که با امیر المؤمنین علی بودم در نهروان که اینان را بکشت، یعنی خارجیان را. و آنگه اینکه مرد را طلب می‌کرد و می‌گفت: و اللّه ما کذبت و ما کذبت به خدای که من دروغ نگفتم و با من دروغ نگفتند، تا او را از زیر کشتگان بیرون کشیدند هم بر آن نشان که رسول- علیه السّلام«۹»- گفته بود، و امیر المؤمنین او را گردن بزد. خدای تعالی اینکه آیت در او فرستاد. کلبی گفت: آیت در منافقان آمد، که چون رسول- علیه السّلام- قسمتی می‌کرد،

-- (۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۲). همه نسخه بدلها: رها کن. [.....]

(۳). همه نسخه بدلها: تا گردنش بزنم. (۴). آو، بم: به درانـد. (۵). همه نسخه بدلها هیچ. (۶). آو، بم برون. (۷). همه نسخه بدلها که. (۸). آج، مج، لب: گواهی. (۹). آو، آج، بم، لب داده بود و.

صفحه : ۲۷۲ منافقی نام او ابو الجوّاظ گفت: اینکه قسمت نه به سویّت کردی؟ خدای تعالی: اینکه آیت بفرستاد. یعقوب خواند: «یلمزك» به ضمّ «المیم» و باقی قرّاء به کسر «میم»، و هر دو لغت است، یقال: لمزه، یلمزه و یلمزه [۸۸- ر]

اذا عابه. و لمز، عیبی باشد بر وجه پوشیدگی، و همز و لمز و غمز، قریب المعنی‌اند، و هر سه لغت«۱» در مستقبل او ضمّ و کسر آمده است، قال الشّاعر: اذا لقیتك تبدی لی مکاشرهٔ و ان تغیّبت کنت الهامز اللّمزهٔ قال رؤبه: قاربت بین عنقی و جمزی فی ظلّ عصری باطلی و لمزی منه قوله: وَیلٌ لِکُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ«۲». مجاهد گفت: یَلمِزُكَ تو را می‌آزماید«۳». عطا گفت: غیبت می‌کند«۴» تو را. قتاده گفت: طعن می‌زند تو«۵» را. إبن زید گفت: اینکه قوم که اینکه گفتند، منافقان بودند چون رسول- علیه السّلام- قسمت صدقات کردی ایشان را توقّع بودی که رسول- علیه السّلام- چیزی بدیشان دهد و رسول- علیه السّلام- ندادی، که ایشان اهل آن نبودند، ایشان را سخت آمدی طعن زدندی و گفتندی که: محمّد چیزی که می‌دهد به هوا می‌دهد و به آنان می‌دهد که دلش خواهد. خدای تعالی، اینکه آیت بفرستاد در ایشان، و گفت: بعضی از اینکه منافقان آنند«۶» که قسمت صدقات بر تو عیب می‌کنند و در آن بر تو طعن می‌زنند، اگرشان چیزی بدهی راضی شوند، و اگر ندهی خشم کنند و نمی‌دانند که شرایطی هست استحقاق صدقه را: اوّل، ایمان است«۷»، آنگه صلاح است و ظاهر ستری، و آنگه درویشی است. ایشان کافر و فاسق و توانگر بودند و چشم صدقه می‌داشتند. و خلاف کردند در آن توانگری«۸» که باز«۹» آن صدقه حرام باشد بعضی گفتند: هر کس که او نصابی دارد که بر آن زکات واجب بود بیست دینار یا دویست -- (۱). آو، آج، بم، لب را. (۲). سوره همزه (۱۰۴) آیه ۱. (۳). آو، آج، بم، مل، لب: می‌آزمانید. (۴). همه نسخه بدلها: می‌کنند. (۵). آو، آج، بم، مل: می‌زنند بر تو. (۶). آج، لب: آنان‌اند. (۷). همه نسخه بدلها و. [.....]

(۸). آو: تونگری. (۹). همه نسخه بدلها: با.

صفحه : ۲۷۳ درم، زکات بدو نشاید داد«۱». بعضی دیگر گفتند: هر که او را مادّتی باشد از دخلی یا کشتی«۲» اگر مالك نصاب باشد یا نباشد، صدقه حرام است او را. و بنزدیک ما، هر که«۳» هفتصد درم دارد و بدان تصرّف نداند کرد«۴»، زکات بدو شاید

دادن. و آن که هفتاد درم دارد و تصرّف داند کرد«۵»، زکات بدو نشاید داد«۶». آنگه گفت: اگر ایشان [به حکم قضای خدا رضا دادندی، ایشان را به بودی، گفت: وَ لَو أَنَّهُم رَضُوا و اگر ایشان]«۷» رضا دادندی و خرسند بودندی بدانچه خدای تعالی و پیغامبر- علیه السّلام- بدیشان دادی«۸»، و گفتندی: حَسبُنَا اللّه‌ما را خدای بس است، و از سر حسن اعتقاد و وثاقت بر خدای گفتندی: سَیُؤتِینَا اللّه مِن فَضلِهِ خدای تعالی ما را خود از فضل و رحمت روزی بدهد، و نیز رسولش که ما رغبت کرده‌ایم و امید بسته در او، آنگه جواب «لو»«۹» بیفگند لدلالهٔ الکلام علیه و اقتضائه له، برای آن که کلام بر او دلیل می‌کند و تقاضای او می‌کند، و التّقدیر: لکان خیرا لهم، ایشان را به بودی اگر چنین کردندی و چنین گفتندی. آنگه گفت: من قسمت صدقات و زکات پیدا کنم و مستحقّان«۱۰» را معیّن گردانم تا هر کس طمع نکند، گفت: إِنَّمَا و بیان کردیم که اینکه لفظ برای اثبات چیز«۱۱» باشد و نفی ما سواه، یعنی زکات اینان راست لا ـ غیر. الصَّدَقاتُ به اتّفاق مراد بدین صدقات اینکه جا زکات است، و اینکه دو لفظ متداخلند، زکات به معنی صدقه آمد، و صدقه به معنی زکات. حق تعالی گفت: صدقات نیست مگر فقرا و مساکین را. و خلاف کردند در معنی فقیر و مسکین و فرق میان ایشان عبد اللّه عبّاس و حسن بصری و جابر بن یزید و زهری و مجاهد گفتند: فقیر آن باشد که او سؤال نکند. و مسکین آن باشد که او سؤال کند. و ابو هریره روایت کرد که، رسول- علیه السّلام- گفت: مسکین نه آن باشد که او را یک لقمه یا دو لقمه نان باز گرداند، یا یک خرما یا دو خرما، و لکن مسکین آن باشد که او را غنایی و کفافی نباشد که بدان مستغنی -------------------------------- (۶- ۱). مل، مج، لب: دادن. (۲). مج: کسبی. (۳). آو، بم، مل، مج، لب: آن کس که. (۵- ۴). همه نسخه بدلها: کردن. (۷). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۸). آج، لب: دادندی. (۹). همه نسخه بدلها، بجز لب: او. (۱۰). همه نسخه بدلها آن. (۱۱). لب: چیزی آو، آج، مل، مج: خیر.

صفحه : ۲۷۴ باشد از مردمان و از مردمان سؤال نتواند کردن و نداند کردن. قتاده گفت: فقیر مرد«۱» زمن محتاج باشد، و مسکین محتاج تندرست باشد. و بعضی اهل لغت گفتند: فقیر آن باشد که چیزی ندارد، و مسکین آن باشد که او را چیزکی بود و لکن کفایت نبود او را بدان. بعضی دگر بر عکس اینکه گفتند، و قومی گفتند: هر دو به یک معنی باشد، قال الشّاعر: امّا الفقیر الّذی کانت حلوبته وفق العیال فلم یترک له سبد اینکه بیت دلیل آن می‌کند که فقیر آن باشد که او را بلغه‌ای«۲» از عیش بود، و حجّت آنان که گفتند اینکه صفت مسکین است، قوله تعالی: أَمَّا السَّفِینَهُ [۸۸- پ]

فَکانَت لِمَساکِینَ ...«۳»، و کشتی دریای مبلغی ارزد، خدای تعالی صاحب آن را مسکین می‌خواند. ضحّاک و ابراهیم نخعی گفتند: فقرا، درویشانی بودند که هجرت کردند، و مسکین درویشی بود که نه مهاجر بود. عکرمه گفت: فقیر از مسلمانان باشد و مسکین از اهل ذمّت. فرّاء گفت: فقرا، اهل صفّه بودند که ایشان را مأوی و منزلی نبود، و مسکین آنان بودند که ایشان را جای بود. و محمّد بن مسلمه«۴» به عکس اینکه گفت، فقیر آن باشد که او را مسکنی بود که در او بنشیند و کسی که او را خدمت کند و او را احتیاجی باشد، و هر محتاجی«۵» را فقیر خوانند، نبینی که خدای تعالی می‌گوید:أن به یا أَیُّهَا النّاس ُأَنتُم ُالفُقَراءُ إِلَی اللّهِ ...«۶»، و مسکین آن باشد که اینکه هیچ نباشد او را، نبینی که خدای تعالی چگونه تحریص کرد بر اطعام او، چند جای گفت: عَلی طَعامِ المِسکِینِ«۷»، و طعام کفّارات گفت بدو دهید و هیچ حاجت عظیمتر از حاجت به سدّ جوعت نباشد، و مرد منقطع الحیله را مسکین خوانند، من قوله- علیه السّلام:٨» مسکین مسکین رجل لا زوجهٔ له و مسکینهٔ مسکینهٔ امرأهٔ لا زوج« لها، و فی الحدیث «مساکین اهل النّار» و قال الشّاعر: مساکین اهل الحب حتّی قبورهم علیها تراب الذّل بین المقابر --------------------------------

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مج: مردی. (۲). آو، آج، بم: بلغتی. (۳). سوره کهف (۱۸) آیه ۷۹. [.....]

(۴). آو، آج، مل: محمّد بن مسلم. (۵). مج: و نیز محتاج. (۶). سوره ملائکه (۳۵) آیه ۱۵. (۷). سوره حاقّه (۶۹) آیه ۳۴ سوره فجر (۸۹) آیه ۱۸ سوره ماعون (۱۰۷) آیه ۳. (۸). اساس: زوجه به قیاس نسخه آو، تصحیح شد.

صفحه : ۲۷۵ و فقیر، فعیل باشد به معنی مفعول، یعنی مفقور، و هو مکسور فقار الظّهر من قولهم: فقره [اذا اصاب فقرا ظهره. و اصل

فقير پشت شكسته باشد، و مسكين، مفعيل باشد من السّكون]«۱»، پندارى كه از حركت نشاط ساكن است، و سخت ساكن است. وَ العامِلِينَ عَلَيها و آنان كه بر آن عمل مى‌كنند، يعنى آنان كه سعى كنند در آن و جبايت كنند و آن بستانند و جمع كنند ايشان را نصيبى باشد. و در مقدار سهم او خلاف كردند مجاهد گفت و ضحّاك: ثمّ آنچه حاصل باشد او را دهند، و مقدار سهم او خلاف كردند مجاهد گفت و ضحّاك: ثمّ آنچه حاصل باشد او را دهند، و عبد اللّه بن عمر«۲» گفت و حسن و إبن زيد كه: بر قدر عمل دهند او را مزد، و اينكه مذهب شافعى است و ابو ثور و روايت عبد اللّه عبّاس و عمر خطّاب و حذيفة بن اليمان و عطا و ابراهيم و سعيد جبير است. و قول صادق و باقر«۳»، آن است كه: مفوّض باشد به امام با آنچه صلاح داند بدهد و همچنين قول مالك«۴» است و فقهاى اهل عراق. وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُم خلاف است«۵» در او، قتاده گفت: جماعتى بودند از عرب كه رسول- عليه السّلام- دل ايشان را به مال«۶» نرم مى‌كرد و استمالت مى‌كرد ايشان را تا باشد كه ايمان آرند. مفضّل بن عبد اللّه گفت: زهرى را پرسيدم از الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُم گفت: آنان بودند كه اسلام آوردند از جهودان و ترساان، گفتم: و اگر چه توانگر باشد! گفت: و اگر چه توانگر باشند. عبد اللّه عبّاس گفت: قومى بودند قريب العهد به اسلام، آمدندى بر رسول و از رسول چيزى خواستندى، اگر چيزى بدادى ايشان را، گفتندى: اينكه دينى نيك است؟ بر آن مقام كردندى، و اگر ندادى بركشتندى. إبن كيسان گفت: جماعتى بودند از«۷» شجاعان از جمله كافران، رسول- عليه السّلام«۸»- ايشان را در خواست تا بديشان با ديگر قوم كارزار كند، حق تعالى ايشان را [نصيبى نهاد]«۹». كلبى گفت: جماعتى بودند از اشراف قبايل عرب كه روز ------------------------------- (۹- ۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۲). همه نسخه بدلها، بجز مل: عبد اللّه بن عمرو. (۳). آو، آج، بم، لب عليهم السّلام. (۴). همه نسخه بدلها: و اينكه مذهب مالك. (۵). همه نسخه بدلها: خلاف كردند. (۶). آو، آج، بم، مل، لب: ايشان بر ايمان. (۷). مل اشراف. (۸). مل روز حنين.

صفحه : ۲۷۶ حنين رسول- عليه السّلام- نصيب او فراز غنيمت بديشان داد- چنان كه برفت آن قصّه در ذكر حرب حنين- و آن كه عبّاس بن مرداس السّلمى گفت، و اينكه ابيات رفته است و لكن در اينكه روايت زيادتى هست، [براى آن باز گفتم]«۱»: أ تجعل نهبى و نهب العبيد بين عيينة و الاقرع فما كان حصن و لا حابس يفوقان مرداس فى مجمع و قد كنت فى الحرب ذا تدرء فلم اعط شيئا و لم امنع الّا افائل [لى]«۲» اعطيتها عديد قوائمها الاربع و كانت نهابا تلافيتها بكرّى على النّاس بالاجرع و ايقاظى اليوم«۳» لم يرقدوا اذا هجع النّاس لم اهجع و ما كنت دون امرئ منهما و من تضع اليوم«۴» لا يرفع رسول- عليه السّلام- عبّاس بن مرداس را صد اشتر فرمود«۵» و حكيم بن حزام را هفتاد. حكيم [إبن حزام]«۶» گفت: يا رسول اللّه؟ چرا در حقّ من تقصير افتاد! بفرمود تا ده ديگر«۷» بدادند، آنگه ده ديگر، آنگه ده ديگر تا تمام صد اشتر«۸». گفت: يا رسول اللّه؟ مرا اينكه بهتر است يا آن كه اوّل تو دادى! [۸۹- ر]

گفت: آن كه اوّل من دادم. گفت: و اللّه كه جز آن نستانم و سى شتر رد كرد. راوى خبر گويد: مات و هو اكثر مالا، چون بمرد مالى عظيم بماند او را. راوى خبر گويد، صفوان بن اميّه گفت كه: رسول- عليه السّلام- مرا عطا مى‌داد و در همه جهان از او دشمنتر نبود بر دل من تا چندانى مرا كه از او دوست‌تر بر روى زمين كس را نداشتم، فهذا معنى قوله: وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُم. خلاف كردند در آن كه مؤلّفة قلوبهم«۹» در عهد رسول بود«۱۰» يا در هر عهدى باشند. شعبى و حسن بصرى گفتند: اينكه در عهد رسول بود، پس از رسول نبودند ايشان، و اينكه معنى در عهد ابو بكر منقطع شد، و اينكه مذهب فقهاى عراق است ابو حنيفه و اصحابش و إبن ابى ليلى و إبن شبرمه. و بيشتر اهل علم گفتند: الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُم در همه عهد ------------------------------- (۶- ۲- ۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. [.....]

(۳). آو، آج، بم، مل، مج، لب: القوم. (۴). اساس: تخفض اليوم، آو، بم، مج، مل: يخفض القوم آج: يحفظن القوم با توجه به ضبط همين بيت در ص ۲۰۳ همين مجلد و ديگر منابع بيت، تصحيح شد. (۵). آو، آج، بم: بيفزود. (۷). همه نسخه بدلها: ديگرش. (۸).

همه نسخه بدلها: شد. (۹). آو، آج، بم، لب: مؤلّفه قلوب. (۱۰). مل، مج، لب: بودند.

صفحه : ۲۷۷ [باشند]«۱»، جز که موقوف باشد بر جهاد و وجود امامی عادل نزدیک ما، و ابو علی جبّائی همین گفت. و به مذهب شافعی آن است که، ایشان بر دو ضرب‌اند: مشرکانند و مسلمانان، امّا مشرکان ساقطند، و امّا مسلمانان سهم ایشان بر جای است. و ابو ثور موافقت کرد ما را در اینکه مسأله. وَ فِي الرِّقابِ، المعنی و فی فکّ الرّقاب علی حذف المضاف و اقامهٔ المضاف الیه مقامه، و سهمی صرف کنند در فکّ رقاب. آنگه در آن خلاف کردند، بیشتر فقها گفتند: مکاتبان باشند که خویشتن باز خریده باشند و از بهای خود بعضی داده یا نداده سهمی از زکات بر ایشان صرف کنند تا گردن خود آزاد کنند از بندگی، و اینکه مذهب شافعی است و لیث بن سعد. و روایت کردند که: یک روز ابو موسی اشعری بر منبر خطبه می‌کرد، مکاتبی بر- پای خواست و گفت: حثّ النّاس علیّ مردمان را بگوی تا در حقّ من سعی کنند. او گفت: اینکه غلام مکاتب است و می‌خواهد تا خود را باز خرد، او را یاری دهید بر آن. مردم زرّ و جامه و انگشتری«۲» بسیار در او انداختند. ابو موسی گفت: جمع کنی، جمع کردند و پیش او بردند. او بهای غلام بداد از آن جا و باقی صرف کرد هم در«۳» بهای بردگان و آزادشان کرد. عبد اللّه عبّاس گفت و حسن بصری: مراد به رقاب، بندگانند، سهمی از زکات به ایشان دهند و بردگان خرند و آزاد کنند، و اینکه مذهب مالک است و احمد و اسحاق و ابو ثور و ابو عبید. سعید جبیر و ابراهیم نخعی گفتند: از سهم رقاب برده تمام نخرند«۴»، و لکن بعضی از بهای او بدهند تا مکاتب شود و از باقی بهای مکاتبی بدهند تا آزاد شود، و اینکه مذهب ابو حنیفه است و ابو یوسف. و محمّد زهری گفت: سهم رقاب به دو نیمه باید کردن: یک نیمه در بهای [مکاتبان کنند و یک نیمه در بهای]«۵» بندگان که مسلمان باشند و نماز کن. و مذهب ما آن است که: امام یا نایب او یا آن که صاحب مال باشد در وقتی که امام متصرّف نباشد«۶»، مخیّر است اگر خواهد اینکه سهم [جمله]«۷» در فکّ رقاب کند از بردگان و مکاتبان اگر بر جمع خواهد«۸» اگر بر -------------------------------- (۷- ۵- ۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۲). لب: انگشترین آو، بم: انگشتر. (۳). مج: بر. (۴). اساس: خرند به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۶). اساس: باشد به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۸). آج، لب: خواهند.

صفحه : ۲۷۸ انفراد، و لفظ صالح است هر دو را و جامع هر دو فایده را، اینکه سهم به بندگانی و مکاتبانی دهند که در رنج باشند و گردن ایشان آزاد کنند. وَ الْغارِمِينَ و وام داران به شرط آن که وام که ستده باشند در معصیت و اسراف صرف نکرده باشند، و اینکه قول قتاده است. مجاهد گفت: غارم آن باشد که غرامت زده شده باشد از آن وجه که یا خانه‌اش سوخته باشد یا مالش سیل ببرده باشد، یا وام گرفته باشد برای عیال. و باقر- علیه السّلام- گفت: غارمان آنان باشند که، وام ستده باشند و صرف کرده نه بر معصیت، امام از بیت المال«۱» وام ایشان بگزارد. إبن زید گفت: غارم، صاحب غرامت باشد از هر چه باشد. شافعی گفت: غارمان دو نوع باشند یکی آن که وامی ستده باشد و در مصلحت خود و عیال صرف کرده نه بر وجه اسراف و معصیت، آنگه قضا نتواند کردن و عاجز باشد از آن. و صنفی دیگر آنان باشند که، وامی ستده باشند و در دینی«۲» و غرامتی و اصلاح ذات البینی و معروفی صرف کرده، و ایشان را متاعی باشد [۸۹- پ]

که اگر بفروشند احوال ایشان مختل«۳» شود، اینکه هر دو گروه را از اینکه سهم نصیب کنند. و شرط هر دو قول آن است که: وام که ستده باشند در معصیت صرف نکرده باشند. و اصل غرامت، خسران و نقصان بود، و منه الحدیث فی الرّهن: «۴ له غنیمته» و علیه غرمه «۵»، و عذاب را از اینکه جا «غرام» خوانند، قال اللّه تعالی: إِنَّ عَذابَها كانَ غَراماً«۶»، و الغرام، العشق لقولهم: فلان مغرم بالنّساء، ای مولع بهنّ. و غارم من باب تامر و لابن باشد، ای ذو غرامهٔ. وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، جهاد باشد و اصحاب او از غزات و مرابطان چون محتاج باشند و درویش، اگر درویش نباشد در او خلاف کردند مذهب ابو حنیفه و ابو یوسف و محمّد، آن است که: اگر محتاج و منقطع به نباشند، چیزی به ایشان نشاید دادن. و شافعی گفت و مالک و اسحاق و ابو ثور و ابو عبید: نصیبی از آن به غازیان رسد«۷» اگر توانگر باشند و اگر درویش، و مذهب ما هم چنین -------------------------------- (۱). آو، بم: بیت مال.

[.....]

(۲). آج، مج، لب: دیتی. (۳). آو، آج، بم، لب: مختلف. (۴). اساس: غنمه به قیاس با نسخه مل، تصحیح شد. (۵). آج: عزمته. (۶). سوره فرقان (۲۵) آیه ۶۵. (۷). همه نسخه بدلها: دهند.

صفحه : ۲۷۹ است که درویشی اعتبار نیست در غزات، قوله: وَ ابنِ السَّبِيلِ مسافر مجتاز«۱»، و هر که ملازم چیزی باشد او را إبن آن چیز گویند، چنان که مرغابی را إبن الماء گویند، و مرد کارزاری را إبن الحرب گویند، قال الشّاعر: انا إبن الحرب ربّتنی ولیدا الی ان شبت«۲» و اکتهلت لداتی نصیبی از زکات مرد غریب منقطع به را باشد و محتاج، و اگر چه در شهر خود خداوند مال بسیار باشد، اینکه قول مجاهد است و زهری، و مالک گفت و فقهای عراق«۳»- ابو حنیفه و اصحابش«۴»: حاجیان منقطع به باشند. شافعی گفت: کسانی باشند که به سفر خواهند شدن و برگ ندارند- سفری که نه معصیت باشد. و قتاده گفت: مهمان باشد. فَرِيضَةً مِنَ اللّهِ، نصب او بر حال است، من قوله: لِلفُقَراءِ، ای هذه الصّدقات ثابتهٔ کائنهٔ لهؤلاء المذکورین فَرِيضَةً مِنَ اللّهِ، امّا در عهد رسول- علیه السّلام- و نایبان او، شرط آن بود که پیش او برند تا او قسمت کند علی ما یری چنان که صلاح داند، و امّا عند غیبت امام و قصور ید امام«۵» از تصرّف، صاحب مال قسمت کند بر پنج قسمت، بنزدیک ما، فقرا و مساکین و رقاب و غارمین و إبن السّبیل، برای آن که عاملان ساقط شوند از آن جا که عاملان و جبات از قبل امام باشند، و چون امام ایشان را نصب نکرده باشد به اینکه کار، ایشان را نصیبی نباشد. وَ المُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُم، از توابع جهاد است، و جهاد را وجوبش بر وجود امام موقوف است، تا امام نباشد جهاد واجب نبود، و همچنین فِي سَبِيلِ اللّهِ که اسباب و آلات جهاد است. اما آن که نصیب هر یکی چند باشد، او مخیّر است خواهد جمله به یکی صنف دهد و خواهد به یکی شخص دهد و خواهد«۶» تفرقه کند«۷» میان ایشان بسویّت یا به تفاوت چنان که مصلحت بیند، جز که یک شرط معتبر است، و آن آن است که: کمتر از نصیب یک نصاب به یک کس ندهد، امّا نیم دینار اگر زر باشد -------------------------------- (۱). مل باشد. (۲). اساس: شئت به قیاس با نسخه چاپی مرحوم شعرانی، تصحیح شد. (۳). آو، آج، بم، لب: مجاهد است و زهری و مالک و فقهای عراق. (۴). آو، آج، بم، لب: ابو حنیفه و اصحابش گفتند. (۵). همه نسخه بدلها: او. (۶). مل: اگر خواهد. (۷). اساس: کنند با توجّه به اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۲۸۰ یا پنج درم اگر درم«۱» باشد پس از آن نصاب دوم عشر دیناری یا یک درم«۲». و مذهب شافعی آن است که: بر هفت قسمت بنهد که قسمت مؤلفهٔ قلوبهم«۳» ساقط است امروز، و یا بر شش قسمت اگر او تولّای قسمتش کند، آنگه اینکه شش قسمت هر مستحقّی را از اینکه اصناف«۴» نصیبی دهد و هیچ کس را از ایشان محروم نکند مادام تا در شهر یابد ایشان را. و از شهر خود به شهر دیگر نفرستد مادام تا در شهر خود مستحقّ یابد. و نصیب آنان که در شهر نیابد ایشان را صرف کند با«۵» آنان که در شهر باشند، و اینکه قول عمر عبد العزیز است و عکرمه و زهری. [وَ اللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ]«۶» و خدای تعالی عالم است به مصالح شما، و حکیم است در آنچه فرماید و ایجاب کند. آنگه با ذکر منافقان آمد، گفت: وَ مِنهُمُ از ایشان، یعنی از منافقان، الَّذِينَ يُؤذُونَ النَّبِيَّ آنان‌اند که می‌رنجانند پیغامبر را. مفسّران گفتند: آیت در حزام بن خالد آمد، و جلاس بن سوید، و ایاس بن قصیر، و مخشیّ بن خویلد، و سماک بن مرثد«۷»، و عبید بن هلال، و رفاعهٔ بن زید، و رفاعهٔ بن عبد المنذر و عبیدهٔ بن مالک که ایشان رسول را- علیه السّلام- رنجانیدندی [۹۰- ر]. وَ يَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ گفتند: او گوشی«۸» است. نافع، تنها خواند: هو اذن، به سکون الذّال، و باقی قرّاء به ضمّ «ذال»، و نافع اختیار تخفیف کرد، و تخفیف فعل الی فعل قیاسی مطّرد است، کعنق و عنق، و ظفر و ظفر، و خلق و خلق. مفسّران در معنی أُذُنٌ، در آیت خلاف کردند بعضی گفتند: اینکه جماعت منافقان رسول را ناسزا گفتندی، آنگه یکی از ایشان گفت: در غیبت او چنین چیزها مگوی«۹» که نباید که به سمع او رسد، در ما افتد. گفتند: ما اکنون هر چه خواهیم می‌گوییم اگر به او رسد برویم و عذر بخواهیم و انکار کنیم که او را از ما بشنود که او اذن است گوش است یعنی هر چه بگویند او را قبول کند، چون گوش که هر چه -------------------------------- (۱). آو، آج، بم، لب: سیم. [.....]

(۲). آو، آج، بـم، لـب و اللّه علیم حکیم. (۳). چاپ شعرانی مؤلّفهٔ قلوب. (۴). اسـاس: انصاف به قیاس با نسخه آو، و اتّفاق جمیع نسخه‌ها تصحیح شد. (۵). همه نسخه بدلها: بر. (۶). اساس: نـدارد از قرآن مجید، با توجّه به نسخه مل، افزوده شد. (۷). همه نسخه بدلها: سماک بن یزید. (۸). اساس: گوش به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۹). آو، آج، بم، مج، لب: مگویید.

صفحه : ۲۸۱ گویند بشـنود. محمّد بن اسحق بن یسار و جماعتی دیگر از مفسّران گفتند: آیت در مردی آمد از منافقان، نام او نبتل بن الحارث، و او مردی بود سیاه کالیـده موی، مویها در هوا شده، سرخ چشم مشوّه الخلق، دمیم الوجه«۱»، و او آن بـود که رسول- علیه السّلام- گفت: من اراد ان ینظر الی الشّیطان فلینظر الی نفیل بن الحارث گفت هر که او خواهـد که در شیطان«۲» نگرد، یعنی ابلیس، گو در نبتـل«۳» بن الحـارث نگر. و او حـدیث رسول- علیه السّلام- بـا منافقـان نقل کردی، او را گفتنـد: اینکه مکن که اگر محمّد بر اینکه واقف شود تو را ملامت رسد، گفت: انّما هو اذن سامعهٔ او مردی است شـنونده، قبول کننده، هر چه بگویند بشـنود و قبول کنـد، و اگر قبول نکند سوگند بخوریم«۴» تـا باور دارد. خـدای تعالی اینکه آیت بفرسـتاد و رسول را از گفتار ایشان خبر داد. خلیـل گفت: روا باشـد که، مرد را به جـارحه وصف کننـد، گوینـد: فلان عین ناظره، چون نیک بین باشـد، و اذن سامعه، چون همه حـدیثی بشـنود و قبول کنـد، چنان که ناب گوینـد شتر را چون به نه سال رسـد، برای آن که نابش، اعنی دندانش سـخت شود. و از اینکه لفظ فعل«۵» بر انگیختند، فقالوا: اذن لکذا یأذن اذنا، اذا استمع الیه، و منه قوله- علیه السّلام: لا یأذن اللّه لشیء کاذنه لنبیّ یتغنّی بالقران، و یروی: کاذنه لعبد یقرء القران، اذن له، آن باشد که گوش با او کرد، و قال الشّاعر: فی سـماع یأذن الشّیخ له و حدیث مثل ما ذیّ مشار و قال عدیّ: ایّها القلب تعلّل بددن انّ همّی فی سماع و أذن و قال الاعشی: صمّ اذا سمعوا خیرا«۶» ذکرت به و ان ذکرت بسوء عنـدهم اذنوا حق تعالی گفت: جواب ده ایشان را و بگو که: أُذُنُ خَیرٍ لَکُم بگو که: او گوش خیر است خیر نشـنود و قبول کند و شرّ قبول نکند. و قولی دیگر آن است که: او گوشـی است بهتر شما را، یعنی آن که او بشنود و تصدیق کند شما را به از آن باشد که چون بشـنود تکذیب کند و باور ندارد. یُؤمِنُ بِاللّهِ، ای یصغی الی الوحی فیصدّق، ------------------------------ --- (۳). اساس و نسخه بدلها: نفیل، با توجّه به مآخذ تاریخی و دیگر تفسیرها، تصحیح شد. (۱). همه نسخه بدلها: ذمیم الوجه. (۲). آو، آج، بم، لب: دیو. (۴). آو، آج، بم، لب: بخورم. (۵). اساس: فعیل به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۶). اساس: خیر به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. [.....]

صفحه : ۲۸۲ یعنی گوش بـا وحی خـدا کنـد و باور دارد آن را. وَ یُؤمِنُ لِلمُؤمِنِینَ و تصـدیق کنـد مؤمنان را دون منافقان. و گفتنـد: «لام»، مقحم«۱» است کقوله: رَدِفَ لَکُم ...«۲»، و المعنی ردفکم. و قوله: ... لِرَبِّهِم یَرهَبُونَ«۳»، ای یرهبون ربّهم. و بعضی دگر گفتند، معنی آن است که: یؤمن للمؤمنین من الامـان او مؤمنان را امن«۴» گردانـد. وَ رَحمَةٌ لِلَّذِینَ آمَنُوا مِنکُم، جمله قرّاء، رَحمَةٌ خواندند به رفع علی انّه خبر للمبتـدا عطفا علی قوله: أُذُنُ خَیرٍ لَکُم، ای هو اذن خیر و هو رحمـهٔ. و حمزه خواند: رحمهٔ، عطفا علی قوله: خیر، ای اذن خیر و رحمهٔ او رحمتی است مؤمنان را یا «۵» گوش رحمتی است مؤمنان را از شما. آنگه گفت: و آنان که رسول را ایذاء کنند و رنج نمایند، ایشان را عذابی الیم خواهد بودن، مولم، دردناک. یَحلِفُونَ بِاللّهِ لَکُم لِیُرضُوکُم، قتاده و سدّی گفتند: جماعتی منافقان، منهم جلاس بن سوید و ودیعهٔ بن ثابت«۶» رسول را ناسزا گفتند«۷»، و گفتند: اگر اینکه که محمّد می گوید حق است، پس ما از خر بتریم. کودکی انصاری بشـنید اینکه حـدیث، خشم گرفت و گفت: بلی همچنین است آنچه محمّـد می گوید حق است و شـما از خر بتری. بیامـد و رسول را خبر داد، رسول- علیه السّلام- ایشان را بخوانـد و از اینکه حال بپرسـید، انکار کردند و سوگند خوردند که اینکه غلام [۹۰- پ]

دروغ گفت. رسول- علیه السّلام- برای سوگند ایشان را باور داشت، غلام دلتنگ شد- و نام او عامر بن قیس بود- سر سوی آسمان کرد و گفت: اللّهمّ صـدّق الصّادق و کـذّب الکـاذب بـار خـدایا راست و دروغ اینکه حـدیث پیـدا کن تا معلوم شود که راست که

گفت و دروغ که گفت. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و آن کودک را راست گوی کرد. و منافقان را دروغزن. مقاتل و کلبی گفتند: آیت در جماعتی منافقان آمد که از غزات تبوک تخلّف کردند، چون مؤمنان باز آمدند تعلّل کردند و عذر خواستند و سوگند خوردند تا رضای ایشان بجویند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: اینکه منافقان سوگند می‌خورند برای آن تا شما را که صحابه رسول ارضاء«۸» کنند و خشنود گردانند. وَ اللّهُ وَ -------------------------------- (۱). آو، آج، بم: مفخم. (۲). سوره نمل (۲۷) آیه ۷۲. (۳). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۴. (۴). آج، مل، مج، لب: ایمن. (۵). مل: تا. (۶). آو، آج، بم: ردیعهٔ بن ثابت. (۷). مل: رسول را علیه السلام امین امی گفتند. (۸). مل: راضی.

صفحه : ۲۸۳ رَسُولُهُ أَحَقُّ و خدای و رسول سزاوارتراند به آن که ایشان را خشنود گردانند. و آنکه ردّ ضمیر به لفظ واحد کرد با آن که مذکور دو است: «و الله و رسوله احق ان یرضوهما» نگفت، برای چند وجه را یکی آن که: ضمیر رد کرد الی اقرب المذکورین و هو النّبی- علیه السّلام- برای آن که در ارضای رسول- علیه السّلام- ارضای خدا باشد- جلّ جلاله- پس حصول او متضمّن است به رضای باری- جلّ جلاله- همچنان است که، یرضوهما گفته. وجهی دیگر آن که: [ردّ]«۱» کنایت کرد الی کلّ واحد منهما کانّه قال: و اللّه احقّ ان یرضوه و الرّسول ایضا احقّ ان یرضوه، فاکتفی باحدهما عن الاخر. و وجه سهام«۲»، آن است که: تعظیما للّه تعالی، ضمیر نام او را ضمیر«۳» نکرد با ضمیر نام غیری، و اینکه جاری مجرای آن باشد که مردی می‌گفت به حضرت رسول- علیه السّلام: من اطاع اللّه و رسوله فقد فاز و من عصاهما فقد غوی. رسول- علیه السّلام- او را گفت: بئس الخطیب انت بد خطیبی تو؟ هلّا قلت و من عصی اللّه و رسوله و هر که در خدای و پیغامبر عاصی شود، مراد آن که چرا ضمیر نام خدای با ضمیر من بپیوستی؟ إِن کانُوا مُؤمِنِینَ اگر ایمان دارند. أَ لَم یَعلَمُوا نمی‌دانند اینکه منافقان که هر کس که محادّت و مضادّت کند با خدای و پیغامبر خدای. و محادّه، ممانعت باشد من الحدّ و هو المنع«۴»، و معنی مخالفت و عصیان است. و گفتند: محادّه، مجاوزهٔ الحدّ باشد، و قوله: أَ لَم یَعلَمُوا«۵»، مخرج او مخرج تقریع و تنبیه است استبطاء لعلمهم«۶» و تقریعا«۷» لهم علی جهلهم. فَأَنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ، چو«۸»، «فا» جواب شرط است، او را باشد بواجب و استحقاق آتش دوزخ و همیشه باشد [او در آن جا. ذلِکَ الخِزیُ العَظِیمُ]«۹» اینت خزی و عذابی عظیم، و عامل در «انّ» أَ لَم یَعلَمُوا باشد. و زجّاج گفت: اگر «انّ» به کسر گویند روا باشد در عربیّت بر استیناف جز آن که نخوانده‌اند. -------------------------------- (۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۲). آو، بم: سیم آج، مل، لب: سیوم. (۳). آج، مل، مج، لب: ضمّ. (۴). اساس: المعنی به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۵). اساس: تعلموا به قیاس با قرآن مجید و نسخه آو، تصحیح شد. (۶). آج: بعلمهم. [.....]
(۷). اساس: تفریقا به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۸). مل: چرا. (۹). اساس: ندارد از آج، افزوده شد.

صفحه : ۲۸۴ آنگه حق تعالی گفت از سرّ منافقان«۱»: [یَحذَرُ المُنافِقُونَ]«۲» می‌ترسند از آن که سورتی فرود آید به ایشان که در آن جا کشف سرّ و هتک ستر ایشان باشد، و خبر دهنده بود آن سورت از ضمیر دل ایشان. آنگه بر سبیل تهدید گفت: [بگوی]«۳» ای محمّد؟ اینکه منافقان را که شما استهزا می‌کنی که: خدای تعالی سرّ شما پوشیده نخواهد داشتن جز که بر صحرا نهد و آشکارا کند، و شما را از آنچه می‌ترسی در«۴» افتی. قتاده گفت: اینکه سورت را «فاضحه» گفتند، یعنی رسوا کننده، و «مثیره» از خاک بیرون آورنده، و «مبعثره»«۵» از گور بیرون آورنده از آن جایی که در او کشف اسرار است، فی قوله تعالی: إِنَّ اللّهَ مُخرِجٌ ما تَحذَرُونَ. إبن کیسان گفت: آیت در شأن دوازده کس آمد از منافقان که در شب بر راه رسول- علیه السّلام- کمین کردند بر عقبه در شبی تاریک تا رسول را- علیه السّلام- بکشند، بر اشترش«۶» برمانند تا او را بیفگند. و گفتند: بیست و هشت مرد بودند، با اینکه همه خایف بودند از آن که خدای تعالی رسول را خبر دهد و ایشان را رسوا کند، و رسول- علیه السّلام- بی خبر بود از اینکه حال تا جبریل آمد و رسول را خبر داد. رسول- علیه السّلام- امیر المؤمنین را گفت: تو امشب در پیش ناقه من برو، او بیامد و زمام ناقه به دست [۹۱- ر]

گرفت و به یک دست تیغ داشت و حذیفهٔ بن الیمان را فرمود تا سائق بود، چون به آن جا رسید که ایشان کمین کرده بودند، رسول- علیه السّلام- آواز داد یک یک را به نام: یا فلان؟ و یا فلان؟ چون ایشان بدانستند که، رسول- علیه السّلام- بر سرّ ایشان مطّلع شد، پیش دویدند. رسول گفت: چه حمل کرد شما را بر آن که ما را رها کردی و از پیش«۷» بیامدی! گفتند: ای رسول اللّه؟ اینکه جای«۸» است مخوف و کمین گاه دشمن، بیامدیم تا اینکه جایگاه بنگریم تا اگر دشمنی باشد او را برانیم و راه پاک کنیم. و رسول- علیه السّلام- گفت: خلاف اینکه است و خدای ------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها: حق تعالی از سرّ منافقان رسول را خبر داد و گفت: (۲). اساس: ندارد، با توجه به متن قرآن مجید از آج، افزوده شد. (۳). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۴). مل آن. (۵). آج، مج، لب: مشیره مل: منزه. (۶). آو، آج، بم، لب: یا شترش را مل، مج: به اشترش. (۷). آو، آج، بم، لب ما. (۸). مج: جایی.

صفحه : ۲۸۵ مرا خبر داد که: برای چه آمده‌ای و از سرّ بد و خبث نیّت شما مرا آگاه کرد. امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- گفت: یا رسول اللّه؟ دستور باشی«۱» تا همه را گردن بزنم. گفت: نخواهم که مردمان گویند که، محمّد قوم خود را و صحابه خود را می‌کشد، خدای تعالی کار ایشان مرا کفایت کند به دبیله. گفتند: یا رسول اللّه؟ دبیله چه باشد! گفت: درفشی از دوزخ که خدای بر دل ایشان زند تا جانشان از آن نیست شود. وَ لَئِن سَأَلتَهُم لَیَقُولُنَّ- الایه«۲». عبد اللّه عمر، و قتاده، و زید بن اسلم، و محمّد بن کعب، گفتند: مردی از جمله منافقان در غزات«۳» تبوک گفت: ما ندیده‌ایم از قرّای ما شکم بزرگتر و دروغزن‌تر و بد دل‌تر بنزدیک کارزار. یعنی اصحاب رسول. عوف بن مالک بشنید، بانگ برآورد و او را گفت: دروغ می‌گویی ای منافق. آنگه بیامد و رسول را خبر داد. آن مرد منافق بیامد و رسول- علیه السّلام- برنشسته بود و در رکاب رسول می‌رفت و عذر می‌خواست و می‌گفت: إِنَّما کُنّا نَخُوضُ وَ نَلعَبُ ما بازی می‌کردیم و بر سبیل هزل و مزاح سخنی می‌گفتیم، و قوله: نَخُوضُ ای نخوض فی الحدیث، یعنی ما در میان حدیث رفته بودیم، چون از هر جنسی حدیث رود عرب گویند«۴»: خاض فی الحدیث، و خاض فی الماء اذا دخل فیه و اینکه جا عبارت است از آن که هر گونه سخن می‌رفت. قُل أَ بِاللّهِ، و رسول- علیه السّلام- می‌گفت: أَ بِاللّهِ وَ آیاتِهِ وَ رَسُولِهِ کُنتُم تَستَهزِؤُنَ به خدای و کتاب خدای و رسول خدای استهزا می‌کردی«۵»؟ قتاده گفت: سبب نزول آیت آن بود که، در غزات تبوک جماعتی منافقان در پیش رسول می‌رفتند به مسافتی دور و با یکدیگر می‌گفتند: اینکه مرد گمان می‌برد که حصون شام و قصورش گشاده خواهد شدن، او را اینکه ظنّی خطا«۶» و تمنّایی محال، هیهات هیهات؟ دور است اینکه کار؟ خدای تعالی رسول را خبر داد از اینکه و از گفتار ایشان. رسول- علیه السّلام- گفت: بروی و باز داری ایشان را. برفتند و باز داشتندشان. رسول- علیه السّلام- گفت: چیزی گفتی«۷» در اینکه راه! گفتند: خیر. ------------------------------- (۱). آج، بم، لب: دستوری باشد. در موارد مشابه «دستور باش» به کار می‌برد. رک: واژه‌نامه. (۲). مج اگر بپرسی از ایشان. (۳). مل، مج: غزای. [.....]
(۴). آو، آج، بم، لب: گوید. (۵). مل: می‌کنید و تا غایت افسوس می‌داشتی. (۶). آو، آج، بم، لب: خطاست. (۷). همه نسخه بدلها: چه می‌گفتی/ چه می‌گفتید.

صفحه : ۲۸۶ گفت: دروغ می‌گویی، که چنین می‌گفتی«۱»، گفتند: یا رسول اللّه؟ إِنَّما کُنّا نَخُوضُ وَ نَلعَبُ ما در میانه حدیث و بازی بودیم. مجاهد گفت، مردی از منافقان با جماعتی هم از ایشان می‌گفت: نبینی اینکه محمّد را خبر می‌دهد که، ناقه فلان که گم شده است به فلان وادی است، او چه داند غیب می‌گوید. خدای تعالی رسول را خبر داد از گفتار ایشان بیامدند و عذر خواستند و گفتند: إِنَّما کُنّا نَخُوضُ وَ نَلعَبُ ما بازی می‌کردیم. و ضحّاک گفت: آیت در«۲» عبد اللّه ابیّ سلول آمد که به مسلمانان و به رسول استهزا کردیدی«۳» چون خدای تعالی خبر داد، گفتند: إِنَّما کُنّا نَخُوضُ وَ نَلعَبُ حق تعالی گفت: بگو اینکه منافقان را: لا تَعتَذِرُوا عذر خواهی که کافر شدی به اینکه گفتار پس از ایمانتان، یعنی اظهار شما ایمان را، برای آن که کفر کفر«۴» پس از ایمان درست نیاید بر اصل ما چنان که بیان کردیم پیش از اینکه، چه اگر چنین باشد مؤدّی بود با احباط، و معنی آن است که: مظهر کفر

شـدی پس از آن که مظهر ایمان بودی، یعنی کافر شـدی پس از آن که منافق بودی. إِن نَعف«۵» إِن نَعفـ عَن طائِفَةٍ مِنکَم و: نُعَذِّب طائِفَةً علی اضافة الفعل الی اللّه تعالی بلفظ الجمع تفخیما و تعظیما، اگر جماعتی را عفو کنیم، [۹۱- پ] جماعتی را عذاب کنیم. مفسّـران گفتند: مراد به طایفه اوّل، یک مرد است نام او مخشیّ بن حمیّر الاشجعیّ که هر وقت که ایشان از اینکه«۸» معنی چیزی گفتنـدی، بر ایشـان انکار کردی و معاونت نکردی ایشان را بر آن و مفارقت کردی از ایشان، چون اینکه آیت آمـد، پیش رسول آمـد و گفت: یـا رسول اللّه؟ خـدا دانـد که هر گه که آیتی آمـدی در شـأن منافقـان، من دانسـتمی که من از آن جمله‌ام، پوست من بر تن من بلرزیدی و دل من از آن -------------------------------- (۱). مل آن جماعت. (۲). مل در شأن. (۳). همه نسخه بدلها: کردی. (۴). کذا: اساس دیگر نسخه بدلها: کفر. (۵). اساس: یعف به قیاس با قرآن مجید و نسخه آج، تصحیح شد. (۶). اساس: یا به قیاس با نسخه مج، تصحیح شد. (۷). آو، آج، بم: دو لفظ و فتح و جزم علی الفعل. (۸). آو، آج، بم: در اینکه.

صفحه : ۲۸۷ بجستی«۱». بـار خـدایا؟ ایمـان آوردم، ایمانی درست. بار خـدایا؟ وفات من قتل کن در سبیل تو بر شـهادت، چنان که کس نگوید: منش شستم، و منش کفن کردم، و منش دفن کردم. روز یمامه‌اش بکشـتند و چندان که جستند او را نیافتند. و بعضی مفسّـران گفتنـد: معنی آیت آن است که: اگر بعضـی را عفو بکننـد به توبه، بعضـی را عـذاب کننـد به اصـرار ذلـک«۲» بِأَنَّهُم کانُوا مُجرِمِینَ اینکه برای آن است که ایشـان کـافران و منافقان‌انـد. [قوله تعالی: المُنافِقُونَ وَ المُنافِقاتـ بَعضُـ هُم مِن بَعضٍ یَأمُرُونَ بِالمُنکَرِ وَ یَنهَونَ عَنِ المَعرُوف]«۳»، آنگه گفت: منافقـان از یکدیگرنـد به منزلت یـک نفس، بهری به بهری«۴» تولّا کننـد، امر به منکر کنند و نهی کنند از معروف، بر عکس آن که در عقل و شرع واجب است. و معروف، عبارت باشد از: همه خیری و طاعتی و منکر، عبارت است از جمله معاصـی. وَ یَقبِضُونَ أَیدِیَهُم دست ببسـته‌اند از خیرات و صدقات، و اینکه عبارت است از بخل. و مرد بخیل را ممسک گویند و قابض الید و جعد الکفـ و کدّ«۵» الانامل، و سخیّ را منبسط الید«۶» و سبط البنان، الا تری الی قول الشّاعر: و کاتب حاسب ان رحت ملتمسا ما فی یـدیه اذا ما جئت مجتدیه اضاف تسـعین تقفوها ثلاثتها الی ثلاثة آلاف و تسع مائة نَسُوا اللّهَ فَنَسِیَهُم ای ترکوا طاعة اللّه فترک اللّه ثوابهم«۷» ایشان دست از اطاعت«۸» بداشـتند، خدای تعالی ایشان را از ثواب رها کرد. و وجهی دیگر آن اسـت که: ایشان خدای را فراموش کردند، خدای تعالی جزای ایشان از آن فراموشی بداد. وجهی دیگر آن است که: عاملهم معاملة النّاسی فعـل ایشـان بر حقیقت نسـیان باشـد، و فعل خـدای تعالی بر سبیل ازدواج. إِنَّ المُنافِقِینَ هُمُ الفاسِقُونَ که منافقان به حقیقت از فرمان خدای تعالی بیرون باشـند. آنگه گفت: [وَعَدَ اللّهُ المُنافِقِینَ وَ المُنافِقاتِ وَ الکُفّارَ نارَ جَهَنَّمَ خالِدِینَ -------------------------------- (۱). آو، آج، بم، لب: بخستی. (۲). مل: آن که. [.....] (۳). اساس: ندارد از مل، افزوده شد. (۴). آو، آج، بم: بهری، بهری را. (۵). آو، آج، بم: لدّ مل: کنز. (۶). آو، آج، بم، لب: مبسوط الید. (۷). آج، طاعته فترک ثوابهم. (۸). آو، آج، بم، لب خدای.

صفحه : ۲۸۸ فِیها]«۱» خـدای وعـده داد مردان و زنان منافق را و نیز کافران را که کفر آشـکارا دارنـد آتش دوزخ. و وعـده، متناول باشد خیر و شـرّ را، امّا وعید جز در شرّ نگویند. خالِدِینَ فِیها همیشه باشند آن جا، و نصب او بر حال است. هِیَ حَسبُهُم آن بس است ایشـان را یعنی دوزخ. وَ لَعَنَهُمُ اللّهُ و خـدای تعـالی لعنت کرد ایشـان را و از رحمت خود دور کرد. و لعن، طرد و ابعـاد باشـد. وَ لَهُم عَذابٌ مُقِیمٌ و ایشان را عـذابی باشد دایم. کَالَّذِینَ مِن قَبلِکُم، یعنی همان کرده‌ای که آنان که پیش شـما بودند از کفر و معصیت تا همان دیدی که ایشان دیدند که از پیش شـما بودند، جز که ایشان را قوّت بیش از شـما بود، و مال و فرزندان بیش از شـما داشـتند، ایشان ممتّع«۲» شدنـد و مغرور به نصیب خود از دنیـا، و شـما نیز هم مغرور و فریفته و ممتّع«۳» شدی به نصیـب شما چنان که ایشان ممتّع«۴» شدنـد که پیش شـما بودند به نصیـب ایشان از دنیا. و خلاق، نصیـب باشد. ابو هریره و حسن گفتند: بخلاقهم، ای بدینهم به دین و طریقتشان. وَ خُضتُم کَالَّذِی خاضُوا و خوض کردی در باطل چنان که ایشان خوض کردند در باطل و کفر و تکذیب رسولان

و استهزاء به مؤمنان. و «الّذی» به معنی الّذین است، جاری مجری «من» است که واحد را و جمع را بشاید، و مثله قوله: مَثَلُهُم کَمَثَلِ الَّذِی استَوقَدَ ناراً ...«۵»، ثمّ قال: ذَهَبَ اللّهُ بِنُورِهِم وَ تَرَکَهُم فِی ظُلُماتٍ لا یُبصِرُونَ و قال الشّاعر: و انّ الّذی حانت بفلج دماؤهم هم القوم کلّ القوم یا امّ خالد و بعضی دگر گفتند: «الّذی»، در آیت جاری مجری «ما» ی مصدریّه است، ای خضتم کخوضهم، و خوض کردی چنان که خوض ایشان. أُولئِکَ حَبِطَت أَعمالُهُم ایشان را [۹۲- ر]

عملهاشان باطل شد، یعنی واقع نشد به موقع خود چنان که عمل مؤمنان که بر آن ثوابی باشد. و مراد به حبوط عمل در دنیا آن است که: خدای تعالی افشای سرّ ایشان کرد تا عملی که ایشان می‌کنند که به آن حکم توان کردن بر ایمان و اسلام صاحبش. ایشان را آن نیست شود به اطلاع خدای تعالی پیغامبر را بر سرّ و نفاق ایشان. و امّا در آخرت آن است که، بر آن«۶» ثوابی نخواهد -------------------------------- (۱). اساس: ندارد از مل، افزوده شد. (۴- ۳- ۲). آو، آج، بم، لب: متمتّع. (۵). سوره بقره (۲) آیه ۱۷. (۶). آو، آج، لب: آن را.

صفحه : ۲۸۹ بودن. وَ أُولئِکَ هُمُ الخاسِرُونَ و ایشان زیانکاران باشند. ابو هریره روایت کرد از رسول- صلّی اللّه علیه و آله- که او گفت: لتأخذنّ کما اخذت الامم من قبلکم ذراعا بذراع و شبرا بشبر و باعا بباع حتّی لو انّ احدا من اولئک دخل جحر ضبّ لدخلتموه گفت: شما همان طریقت گیری که آنان که پیش شما بودند رش«۱» به رش«۲» و بدست به بدست، و ور به ور«۳» تا اگر [یکی]«۴» از ایشان در سوراخ سوسماری شده باشد شما نیز همچنان کنی. آنگه ابو هریره مصداق اینکه حدیث را گفت و اگر خواهی تا صحّت اینکه بدانی برخوانی قول خدای تعالی: کَالَّذِینَ مِن قَبلِکُم کانُوا أَشَدَّ مِنکُم قُوَّةً وَ أَکثَرَ أَموالًا وَ أَولاداً ... الایه. گفتند: یا رسول اللّه؟ چنان که پارسیان و رومیان و اهل کتاب! گفتند«۵»: نیستند اینکه مردمان مگر از جنس ایشان؟ عبد اللّه عبّاس گفت در اینکه آیت: ما اشبه اللّیلة بالبارحة گفت: اینکه بنی اسرائیل‌اند که ما را به ایشان تشبیه کردند. و عبد اللّه مسعود گفت: شما مانندترین مردمانی به بنی اسرائیل به سمت و هدی و طریقت، متابع عمل ایشانی چنان که پای نعل با پای نعلم ماند و پر تیر با پر تیر، الّا آن است که نمی‌دانم که شما گوساله می‌پرستی یا نه؟ و حذیفة بن الیمان گفت: منافقان شما بترند از منافقان عهد رسول، گفتیم: چگونه! گفت: برای آن که ایشان نفاق پوشیده داشتند و شما انفاق آشکارا بکردی. أَ لَم یَأتِهِم نیامد به ایشان، یعنی همانا نرسید به ایشان یعنی به منافقان خبر آنان که پیش ایشان بودند. آنگه تفصیل«۶» داد آن جمله را، گفت: قوم نوح، مجرور بر بدل الّذین قوم نوح بودند«۷» که من ایشان را به طوفان غرق کردم و عاد و قوم هود که ایشان را به باد هلاک کردم، [و ثمود و قوم صالح که ایشان را به رجفه و صیحه هلاک کردم و قوم ابراهیم را- علیه السّلام- از نمرود و اتباعش که ایشان را به سراسک -------------------------------- (۲- ۱). همه نسخه بدلها: ارش. (۳). آو، آج، بم: بار به بار مل: ور به ود مج: و در هون. (۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۵). همه نسخه بدلها، بجز مل: گفت. [.....]

(۶). آو، آج، بم، مل، مج: تفضیل. (۷). اساس: گفت قوم بر بدل قوم نوح بودند به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

صفحه : ۲۹۰ هلاک کردم.]«۱» و مؤتفکات، یعنی زمینهای برگشته از شهرهای قوم لوط که من آن را برگردانیدم«۲» پیغامبرانشان به ایشان آمدند با معجزات. خدای تعالی بر ایشان ظلم نکرد، بل ایشان بر خویشتن ظلم کردند که کافر شدند در خداوند خود تا به جزای آن، خدای ایشان را هلاک کرد. پس خدای عدل کرده باشد و ایشان بر خویشتن ظلم به فعل آنچه به آن مستحقّ ضرر عقاب شدند. [قوله تعالی]«۳»:

[سوره التوبة (۹): آیات ۷۱ تا ۸۹]

[اشاره]

وَ المُؤمِنُونَ وَ المُؤمِناتُ بَعضُهُم أَولِياءُ بَعضٍ يَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ وَ يَنهَونَ عَنِ المُنكَرِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤتُونَ الزَّكاةَ وَ يُطِيعُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِكَ سَيَرحَمُهُمُ اللّهُ إِنَّ اللّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۷۱) وَعَدَ اللّهُ المُؤمِنِينَ وَ المُؤمِناتِ جَنّاتٍ تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِينَ فِيها وَ مَساكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنّاتِ عَدنٍ وَ رِضوانٌ مِنَ اللّهِ أَكبَرُ ذلِكَ هُوَ الفَوزُ العَظِيمُ (۷۲) يا أَيُّهَا النَّبِيُّ جاهِدِ الكُفّارَ وَ المُنافِقِينَ وَ اغلُظ عَلَيهِم وَ مَأواهُم جَهَنَّمُ وَ بِئسَ المَصِيرُ (۷۳) يَحلِفُونَ بِاللّهِ ما قالُوا وَ لَقَد قالُوا كَلِمَةَ الكُفرِ وَ كَفَرُوا بَعدَ إِسلامِهِم وَ هَمُّوا بِما لَم يَنالُوا وَ ما نَقَمُوا إِلاّ أَن أَغناهُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ مِن فَضلِهِ فَإِن يَتُوبُوا يَكُ خَيراً لَهُم وَ إِن يَتَوَلَّوا يُعَذِّبهُمُ اللّهُ عَذاباً أَلِيماً فِي الدُّنيا وَ الآخِرَةِ وَ ما لَهُم فِي الأَرضِ مِن وَلِيٍّ وَ لا نَصِيرٍ (۷۴) وَ مِنهُم مَن عاهَدَ اللّهَ لَئِن آتانا مِن فَضلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصّالِحِينَ (۷۵) فَلَمّا آتاهُم مِن فَضلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوا وَ هُم مُعرِضُونَ (۷۶) فَأَعقَبَهُم نِفاقاً فِي قُلُوبِهِم إِلى يَومِ يَلقَونَهُ بِما أَخلَفُوا اللّهَ ما وَعَدُوهُ وَ بِما كانُوا يَكذِبُونَ (۷۷) أَ لَم يَعلَمُوا أَنَّ اللّهَ يَعلَمُ سِرَّهُم وَ نَجواهُم وَ أَنَّ اللّهَ عَلاّمُ الغُيُوبِ (۷۸) الَّذِينَ يَلمِزُونَ المُطَّوِّعِينَ مِنَ المُؤمِنِينَ فِي الصَّدَقاتِ وَ الَّذِينَ لا يَجِدُونَ إِلاّ جُهدَهُم فَيَسخَرُونَ مِنهُم سَخِرَ اللّهُ مِنهُم وَ لَهُم عَذابٌ أَلِيمٌ (۷۹) استَغفِر لَهُم أَو لا تَستَغفِر لَهُم إِن تَستَغفِر لَهُم سَبعِينَ مَرَّةً فَلَن يَغفِرَ اللّهُ لَهُم ذلِكَ بِأَنَّهُم كَفَرُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اللّهُ لا يَهدِي القَومَ الفاسِقِينَ (۸۰) فَرِحَ المُخَلَّفُونَ بِمَقعَدِهِم خِلافَ رَسُولِ اللّهِ وَ كَرِهُوا أَن يُجاهِدُوا بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم فِي سَبِيلِ اللّهِ وَ قالُوا لا تَنفِرُوا فِي الحَرِّ قُل نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَو كانُوا يَفقَهُونَ (۸۱) فَليَضحَكُوا قَلِيلاً وَ ليَبكُوا كَثِيراً جَزاءً بِما كانُوا يَكسِبُونَ (۸۲) فَإِن رَجَعَكَ اللّهُ إِلى طائِفَةٍ مِنهُم فَاستَأذَنُوكَ لِلخُرُوجِ فَقُل لَن تَخرُجُوا مَعِيَ أَبَداً وَ لَن تُقاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُم رَضِيتُم بِالقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقعُدُوا مَعَ الخالِفِينَ (۸۳) وَ لا تُصَلِّ عَلى أَحَدٍ مِنهُم ماتَ أَبَداً وَ لا تَقُم عَلى قَبرِهِ إِنَّهُم كَفَرُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ ماتُوا وَ هُم فاسِقُونَ (۸۴) وَ لا تُعجِبكَ أَموالُهُم وَ أَولادُهُم إِنَّما يُرِيدُ اللّهُ أَن يُعَذِّبَهُم بِها فِي الدُّنيا وَ تَزهَقَ أَنفُسُهُم وَ هُم كافِرُونَ (۸۵) وَ إِذا أُنزِلَت سُورَةٌ أَن آمِنُوا بِاللّهِ وَ جاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ استَأذَنَكَ أُولُوا الطَّولِ مِنهُم وَ قالُوا ذَرنا نَكُن مَعَ القاعِدِينَ (۸۶) رَضُوا بِأَن يَكُونُوا مَعَ الخَوالِفِ وَ طُبِعَ عَلى قُلُوبِهِم فَهُم لا يَفقَهُونَ (۸۷) لكِنِ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جاهَدُوا بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم وَ أُولئِكَ لَهُمُ الخَيراتُ وَ أُولئِكَ هُمُ المُفلِحُونَ (۸۸) أَعَدَّ اللّهُ لَهُم جَنّاتٍ تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِينَ فِيها ذلِكَ الفَوزُ العَظِيمُ (۸۹) [۹۲- پ]

[ترجمه]

و مردان گرویده و زنان بهری دوستان بهری‌اند می‌فرمایند به نیکی و نهی می کنند از نابایست و به پای می‌دارند نماز و می دهند زکات و فرمان می‌برند خدای را و پیغامبرش را، ایشان آنانند [که]«۴» رحمت کند بر ایشان خدای که غالب و محکم کار است. و نوید داد خدای مردان مؤمن را و زنان مؤمنه را بهشتهایی که می‌رود از زیر آن جویهایی، همیشه باشند در وی و جایهای خوش در بهشتهای مقام و خشنودی، از خدای بزرگتر است، آن دستی«۵» و ظفری بزرگ است. ای پیغمبر جهاد کن با کافران و منافقان و درشتی کن بر ایشان، و جای ایشان دوزخ است و بد جای است آن [۹۳- ر]: --------------------------------

(۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد مل و اصحاب مدین و قوم شعیب که ایشان را به عذاب روز ظله هلاک کردم، و المؤتفکات اتتهم رسلهم بالبیّنات فما کان اللّه لیظلمهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون. (۲). مج اتتهم رسلهم. (۴- ۳). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۵). آو، بم: دستنی لب: پیروزی.

صفحه : ۲۹۱ سوگند می‌خورند به خدای که نگفتند و بگفتند«۱» سخن کفر و کافر شدند پس از«۲» اسلامشان، و همّت کردند به آنچه نرسند و چه انکار کردند مگر آن که توانگر بکرد ایشان را خدای و رسولش از فضل او، اگر توبه کنند بهتر باشد ایشان را، و اگر برگردند عذاب کند ایشان را خدای عذابی دردناک در دنیا و آخرت، و نباشد ایشان را در زمین از یاری و نه یاوری. و از

ایشان کس هست که عهد کرد با خدای، اگر بدهد ما را از فضل و روزی‌اش صدقه دهیم و از جمله نیکان باشیم. [۹۳- پ] چون بداد ایشان را از فضلش«۳»، بخل کردند به آن و برگردیدند و ایشان برگشته بودند. پیدا کردشان«۴» نفاق در دلهاشان تا آن روز که با پیش او شوند به آنچه خلاف کردند با خدای آنچه وعده دادند او را و به آنچه«۵» دروغ گفتند. نمی‌دانند که خدای داند سرّ ایشان و راز ایشان، و خدای دانای نهانیهاست«۶». آنان که عیب می‌کنند تفضّل کنندگان«۷» را از مؤمنان در صدقات و آنان که نه نیابند الّا طاقتشان فسوس می‌دارند«۸» از ایشان، فسوس می‌دارد«۹» خدای از ایشان، و ایشان راست عذابی دردمند. [۹۴- ر] آمرزش خواه برای ایشان یا مخواه آمرزش برای ایشان، گر آمرزش خواهی برای ایشان هفتاد بار ---------------------- ---------- (۱). آج، لب: و بحقیقت گفتند. (۲). اساس: با به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۳). آو، بم: روزی‌اش. (۴). آج، لب: پس از پی در آورد ایشان را. (۵). آو، بم بودند. (۶). آو، بم: پنهاهاست. (۷). آج، لب: متبرّعان. (۸). آو، بم: می‌کنند. [.....] (۹). آو، بم: کند.

صفحه : ۲۹۲ نیامرزد خدای ایشان را، اینکه برای آن است که ایشان کافر شدند به خدای و رسولش و خدای ننماید ره بهشت به گروه فاسقان. خرّم شدند باز پس گذاشتگان بنشستشان بر خلاف پیغامبر خدای و نخواستند که جهاد کنند به مالهاشان و جانهاشان در راه خدای، و گفتند: مروی در گرما، بگو که: آتش دوزخ سختر«۱» است از گرما اگر دانند«۲». بگو تا بخندند اندك و بگریند بسیار پاداشت به آنچه کرده بودند«۳». [۹۴- پ] اگر باز برد تو را خدای با«۴» گروهی از ایشان دستوری خواهند از تو بیرون شدن را بگو که بیرون میایی«۵» با من هرگز و کارزار مکنی با من با دشمنی، شما راضی شدی بنشستن نخست بار بنشینی با زنان و کودکان«۶». و نماز مکن بر«۷» یکی از ایشان که بمیرد هرگز، و مایست«۸» بر گور [ش]«۹» که ایشان کافرند به خدای و رسولش و بمردند و ایشان فاسق بودند. تعجّب میاراد تو را مالهای ایشان و فرزندان ایشان، می‌خواهد خدای که عذاب کند ایشان را به آن در دنیا و برود جانهاشان و ایشان کافراند [۹۵- ر]. ------ --------------------------- (۱). سختر/ سخت‌تر. (۲). اساس: دانید به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۳). مج از کردارها. (۴). آو، بم: وا/ با. (۵). آو، بم: برون نا آیی مج: بروید میایید. (۶). آج، بم، لب: بازماندگان. (۷). آو، بم: ور/ بر. (۸). اساس: مه ایست. (۹). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

صفحه : ۲۹۳ چون بفرستند سورتی که ایمان آری به خدای و جهاد کنی با رسول«۱» وی دستوری خواهند از تو خداوندان مال از ایشان و گویند رها کن ما را تا باشیم با نشستگان. راضی شدند به آن که باشند با بازماندگان و مهر نهادند بر دلهاشان، ایشان نمی‌دانند. لکن پیغامبر و آنان که بگرویدند با او جهاد کردند به مالهاشان و جانهاشان، ایشان را باشد نیکیها و ایشان ظفر یافتگان باشند. ساخته است«۲» خدای ایشان را بهشتهایی که می‌رود از زیر آن جویهای، جاویدان باشند در آن جا، آن ظفری است بزرگوار [۹۵- پ]. قوله: وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ- الآیه. قدیم- جلّ جلاله- بر عادت کریمش چون ذکر منافقان بکرد و اوصاف ایشان بگفت و سیرت و طریقت ایشان به خلقان نمود، عقیب«۳» آن ذکر مؤمنان کرد و صفت ایشان گفت و خلال«۴» خیر ایشان و طریقت پسندیده ایشان با خلقان باز گفت، وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ گفت: زنان و مردان مؤمنان بهری دوستان بهری‌اند، و بهری به بهری اولیتراند، اولیای مودّت‌اند و اولیای نصرت‌اند و اولیای ولایت‌اند، به یکدیگر تولّا کنند و از یکدیگر باشند، امر«۵» به معروف کنند و نهی منکر کنند و فرمان خدای و پیغامبر برند. جریر بن عبد اللّه گفت: از رسول- صلّی اللّه علیه و آله- شنیدم که [گفت]«۶»: مهاجر و انصاریان از من«۷» بهری اولیای بهری‌اند، امر معروف«۸» می‌کنند یعنی به ایمان و خیر و نهی منکر می‌کنند یعنی آنچه در شریعت و سنّت نشناسند. ابو العالیه گفت: -------------------------------- (۱). آو، بم: وا پیغامبرش. (۲). آو، بم: ببجارده است مج: بجارده است آج، لب: آماده کرده است. (۳). آو، آج، بم، لب: عقب. (۴). آو، آج، بم، مل: حلال. [.....]

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: و امر. (۶). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۷). همه نسخه بدلها، بجز مل: مهاجر و انصاریان من. (۸). مل: به معروف.

صفحه : ۲۹۴ هر کجا در قرآن امر معروف است آن دعوت است از کفر به ایمان، و هر کجا نهی منکر است منع است از عبادت اوثان و شیطان و فرایض نماز به جای آرند و واجبات زکات بگزارند و اوامر خدای و رسول را انقیاد نمایند. أُولئِكَ سَيَرحَمُهُمُ اللّهُ ایشان آنان باشند که خدای بر ایشان رحمت کند«۱»، که خدای عزیز است، هیچ چیز او را غالب نیاید، و حکیم است آنچه کند به حکمت و مصلحت کند. آنگه گفت: آنان که متحلّی باشند به اینکه حیلت و متّسم به اینکه سیما و اینکه نام و اینکه حکم دارند، خدای ایشان را وعده و نوید می‌دهد چه از مردان و چه از زنان، جَنّاتٍ و بهشتها که درختان آن زمین آن را بپوشیده باشد، در زیر آن درختان جویهای روان باشد، و ایشان در آن جا خالد و مخلّد و مؤبّد باشند، و نیز وعده می‌دهد ایشان را مسکنها و جایهای خوش. حسن بصری گوید از ابو هریره و عمران بن الحصین پرسیدم که: اینکه که خدای تعالی می‌گوید: وَ مَساكِنَ طَيِّبَةً در اینکه چیزی«۲» شنیدی«۳» از رسول- علیه السّلام! گفتند: علی الخبیر سقطت بر دانا«۴» فتادی، ما رسول را از اینکه پرسیدیم، گفت: کوشکی باشد در بهشت به یک پاره از لؤلؤ، در او هفتاد سرای باشد از یاقوت سرخ، در هر سرای هفتاد خانه از زمرّد سبز، در هر خانه هفتاد سریر و بر هر سریری هفتاد بستر از هر لونی بر هر بستری جفتی از حور العین، در هر خانه هفتاد [خوان نهاده، بر هر خوانی هفتاد لون طعام، در هر خانه هفتاد]«۵» وصیفت، حق تعالی بنده مؤمن را چندانی قوّت و شهوت و نهمت دهد که به یک بامداد بر همه بگردد از طعامها و فراشها. فِي جَنّاتِ عَدنٍ در بهشتهای مقام و جای ایستادن و خلود، یقال: عدن بالمکان اذا اقام به، و منه: المعدن، و قال الشّاعر: و ان تستضیفوا الی حکمه«۶» تضافوا الی راجح قد عدن و رسول- صلّی اللّه علیه و آله- گفت: عدن، بهشتی است خاصّ از بهشتهای خدای، هیچ چشم مثل آن ندیده است و بر خاطر هیچ بشر چنان نگذشته است. در آن جا نباشد جز سه گروه: پیغامبران و صدّیقان و شهیدان. حق تعالی گوید: خنک آن ---------------------------------- (۱). مل إِنَّ اللّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲). آو، آج، بم: خبری. (۳). مل: شنیدید/ شنیدی. (۴). مل: دانایان. (۵). اساس: ندارد از آج، افزوده شد. (۶). همه نسخه بدلها: حمله.

صفحه : ۲۹۵ را که در اینکه جا شود؟ عبد اللّه مسعود گفت: هی بطنان الجنّة، ای وسطها آن میانه بهشت است، آن جا که از آن به، جای نباشد. عبد اللّه عبّاس از کعب الاحبار پرسید که: جنّات عدن، چه باشد! گفت: عدن، به سریانی رز باشد و انواع انگور. عبد اللّه بن عمر«۱» گفت: جنّات عدن، عدن کوشکی است در بهشت پیرامن او بروج و مروج است، یعنی«۲» کوشکها و مرغزارها، او را پنج هزار در است، بر هر دری خیمه‌ای، در آن جا نشود الّا پیغامبری یا صدّیقی یا شهیدی. حسن بصری گفت: جنّات عدن، و ما ادریک ما جنّات عدن، کوشکی است از زر«۳»، در او نشود الّا به پیغامبری یا صدّیقی یا شهیدی یا حاکمی عدل«۴». ضحّاک گفت: عدن، شهرستان بهشت است و در آن جا پیغامبران و امامان و شهیدان باشند، و مردمان پیرامون ایشان باشند و بهشتها پیرامن آن باشد. عطاء بن السّایب گفت: عدن، جویی است [۹۶- ر]

در بهشت، درختان بر کنارهای او، و مقاتل و کلبی گفتند: عدن، بلندتر درجه است در بهشت، و چشمه تسنیم در اوست و بهشتها پیرامن آن است، و از آنگه«۵» که خدای تعالی آفرید«۶»، پوشیده است، کشف نفرمایند«۷» از او تا اهلش فرو نیایند«۸»، و اهل او، انبیا و صدّیقان و شهیدان و صالحان باشند«۹» و آنان که خدای خواهد، و فیها قصور الدّرّ و الیاقوت و در او کوشکهاست از درّ و یاقوت و زر. بادی خوش از زیر عرش می‌جهد«۱۰» بر پشته‌های«۱۱» مشک سپید، و آن را در آن کوشکها می‌برد. عطاء الخراسانی«۱۲» گفت، فی قوله: وَ مَساكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنّاتِ عَدنٍ«۱۳»، کوشکها ----------------------------------

(۱). اساس: عمرو به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۲). اساس: هیچ به قیاس با نسخه آو، و اتّفاق نسخه‌ها تصحیح شد. (۳). لب: رز. (۴). مل: بعدل مج: یا عادلی. [.....]

(۵). مل: و از آن وقت باز. (۶). همه نسخه بدلها، بجز مج: آفریده. (۷). آو، آج، بم، لب: نفرماید. (۸). آو، آج، بم، مج، لب: نیاید. (۹). آو، آج، بـم: از. (۱۰). مـل: و بـادی خـوش بجهـد از زیر عرش. (۱۱). اساس و دیگر نسـخه بدلها: پشـتها/ پشـته‌ها. (۱۲). آو: خورسانی آج، لب: الخوراسانی. (۱۳). اساس گفت به قرینه با نسخه آو، حذف شد.

صفحه : ۲۹۶ باشـد از زبرجد و درّ و یاقوت، بوی او می‌دهد از پانصد ساله راه، و جَنّاتِ عَدنٍ قصـبه بهشت است و سـقف آن عرش خـداست. وَ رِضوانٌ مِنَ اللّهِ أَکبَرُ و رضای خدای تعالی از ایشان، ایشان را از بهشت بهتر و مهتر باشد. ابو سـعید خدری، روایت کند از رسول- صـلّی اللّه علیه و آله- که گفت: چون اهـل بهشت در بهشت قرار گیرنـد، خـدای تعـالی گویـد: (یا اهل الجنهٔ)، ای اهل بهشت؟ ایشان گویند: لبّیک ربّنا و سـعدیک. گوید: (هل رضـیتم) راضـی شدی! گویند: ربّنا و ما لنا الا نرضـی بار خدایا؟ و چگونه راضـی نشویم، تو بـدادی ما را آنچه کسـی را نداده‌ای. حق تعالی گوید: من شـما را به از اینکه بدهم. گویند: بار خدایا؟ به از اینکه چه باشد! گوید: رضا و خشـنودی من از شـما. وَ رِضوانٌ مِنَ اللّهِ أَکبَرُ رضای که پس از آن هرگز سخط نبود. ذلِکَ هُوَ الفَوزُ العَظِیمُ اینکه ظفری بزرگ است. قـوله: یـا أَیُّهَـا النَّبِیُّ آنگه حـق تعـالی بـا رسـول خـود خطـاب کرد و گفت: ای پیغـامبر برکشیده«۱» رفیع المنزلهٔ«۲»؟ جهاد کن با کافران به تیغ و با منافقان. مفسّـِران در جهاد با منافقان خلاف کردند که چگونه باشد عبد اللّه مسعود گفت: جهاد با ایشان به دست باشد، اگر نتواند به زبان و اگر نتواند«۳» به دل، و بر وی به دل منکر و مبغض باشد ایشان را، و روی«۴» ترش دارد بر ایشان. عبـد اللّه عبّاس گفت: به زبان جفا کنـد ایشان را و رفق و مدارا نکند با ایشان. و ضـحّاک و إبن جریج گفتند: بتغلیظ الکلام، سـخن درشت گوید با ایشان. حسن و قتاده گفتند: باقامهٔ الحدود علیهم حدهای خدای بر ایشان براند. و روایتی دیگر از عبد اللّه عبّـاس آن است که: جهـاد منافقـان به وعـظ و تخویف باشـد و در قراءت اهـل البیت آمـده است: (جاهـد الکفـار بالمنـافقین) به منافقان با کافران جهاد کن. و جهاد و مجاهده به یک معنی باشد، و اشـتقاقه من الجهد الّذی هو المشـقّهٔ، و الجهد الطّاقهٔ. و مجاهده، ممارست کاری باشد سخت. وَ اغلُظ عَلَیهِم و درشت باش بر ایشان. و آن رفق و لطف و خوش خوی«۵» و زفان«۶» خوش که تو را با مؤمنان باشد، با ایشان مکن، درشت خوی و درشت سـخن و ترش روی باش بر ایشان، چه جای ایشان دوزخ است و آن --------

--------------------------- (۱). آو، آج، بم: برگزیـده. (۲). آو، آج، بـم، لب: رفیـع منزلت. (۳). مل، مـج: نتوانند. (۴). آو، آج، بم: به روی. (۵). همه نسخه بدلها: خوی خوش. [.....]

(۶). همه نسخه بدلها: زبان.

صفحه : ۲۹۷ بد جای«۱» است بازگشـتن را. و مأوی و مصـیر، هر دو یکی باشد من اوی الیه و صار الیه اذا رجع الیه. یَحلِفُونَ بِاللّهِ ما قالُوا مفسّـِران خلاف کردند در سـبب نزول آیت عبد اللّه عبّاس گفت: رسول- علیه السّـِلام- در سایه حجره نشسته بود، اصحابان«۲» را گفت: اینکه ساعت مردی به شـما آیـد و در شـما نگرد به چشم«۳» شـیطانی، چون بیاید با او هیچ سـخن مگوی. در ساعت مردی آمد«۴» ازرق چشم. رسول او را بخوانـد و گفت: چرا دشـنام می‌دهی مرا تو و اصـحابت! مرد برفت و اصـحابش را بیـاورد و سوگند خوردند که ما نگفتیم، خدای تعالی اینکه آیت فرسـتاد. ضـحّاک گفت: جماعتی منافقان با رسول- علیه السّلام- به غزات«۵» تبوک شدند، چون به خلوت با یکدیگر بنشسـتندی، رسول را- علیه السّـِلام- ناسزا گفتندی. روزی حذیفهٔ بن الیمان حدیث ایشان بشنید و نقل کرد با رسول- علیه السّـِلام، رسول ایشان را بخوانـد و ملامت کرد. ایشان سوگند خوردند که: نگفتند: خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: یَحلِفُونَ بِاللّهِ ما قالُوا. کلبی [۹۶- پ]

گفت و عروه و محمّد بن اسـحق که: آیت در جلاس بن سوید آمد، و سبب آن بود که: یک روز رسول- علیه السّلام- به«۶» تبوک خطبه‌ای کرد«۷»، و در آن جا ذکر منافقان کرد و ایشان را رجس خوانـد. اینکه جلاس گفت: اگر محمّد در اینکه که گوید راسـت می‌گوید، ما از خر بتریم«۸». جوانی انصاری بشـنید نام او عامر بن قیس، گفت: و اللّه که محمّد راست می‌گوید، و شما از خر بتری، و بیامـد و رسول را خبر داد. رسول- علیه السّـِلام- [او را بخوانـد و آن حـدیث مجاری«۹» رفت، او انکـار کرد. رسول علیه السّـِلام-

]«۱۰» گفت: سوگند خوری! گفت: بلی. آنگه هر دو را بنزدیک منبر آورد پس از آن که نماز دیگر گزارده بود. او سوگند خورد که عامر دروغ گفت، سوگندی مغلّظ به خدای. عامر نیز برخاست و سوگند خورد به خدای که، من -------------------------------- (۱). آو، بم، مج: جایی. (۲). همه نسخه بدلها، بجز مج: اصحاب. (۳). آج، لب: خشم. (۴). آو، بم، مل، لب: بیامد مج: برآمد. (۵). آو، آج، بم، لب: غزای. (۶). آو، آج، بم: در. (۷). آو، آج، بم، لب: می‌کرد. (۸). مل و کمتریم. (۹). بم: بخاری. مجاری/ مجارا، مجاراة (!). (۱۰). اساس: ندارد از آو، افزوده شد.

صفحه : ۲۹۸ راست گفتم و او دروغ گفت. آنگه دست برداشت و گفت: اللّهمّ انزل علی نبیّک الصّادق الصدق منّا، رسول- علیه السّلام- و مؤمنان گفتند: آمین. در حال جبریل آمد و اینکه آیت آورد: یَحلِفُونَ بِاللّهِ ما قالُوا وَ لَقَد قالُوا کَلِمَةَ الکُفرِ. رسول- علیه السّلام- اینکه آیت بر جلاس خواند. چون به ذکر توبه رسید که: فَإِن یَتُوبُوا یَکُ خَیراً لَهُم جلاس گفت: یا رسول اللّه؟ خدای تعالی در اینکه آیت توبه بر من عرض کرد، عامر راست گفت و من دروغ گفتم، و توبه کرد«۱» و اسلام آورد«۲»، و حسن اسلامه و توبته. قتاده گفت، سبب نزول آیت آن بود که: دو مرد با یکدیگر خصومت کردند، یکی غفاری و یکی جهینی«۳»، و جهینی«۴» از حلفای انصار بود، غفاری بر جهینی«۵» غلبه کرد. عبد اللّه بن ابیّ گفت: انصرو اخاکم فو اللّه ما مثلنا و مثل محمّد الّا کما یقال: سمّن کلبک یأکلک سگت را فربه کن تا تو را بخورد. آنگه گفت: لئن رجعنا الی المدینة لیخرجنّ الاعزّ منها الاذل» اینکه حدیث به رسول- علیه السّلام- نقل افتاد، رسول- علیه السّلام- عبد اللّه ابیّ را بخواند، گفت: اینکه سخنها تو گفته‌ای! سوگند خورد که: نگفته‌ام. خدای تعالی، اینکه آیت فرستاد. قدیم- جلّ جلاله- گفت: سوگند می‌خورند که نگفتند آن سخن که بر ایشان حوالت است، به اینکه سوگند دروغ که می‌خورند که نگفتند: کلمت کفر می‌گویند، که سوگند به دروغ از مؤمن فسق باشد، و از کافر و منافق کفر باشد که او اعتقاد ندارد. وَ هَمُّوا بِما لَم یَنالُوا و همّت کردند به چیزی که«۶» نرسند. مجاهد گفت: آن منافق که آن سخن گفته بود، چون بدانست که مؤمنی بشنید و نقل کند خواست تا او را بکشند تا نقل نکند. سدّی گفت: مراد آن بود که، گفتند: ما چون به«۷» مدینه رویم تاجی بپیراییم«۸» و بر سر عبد اللّه ابیّ نهیم، یعنی او را ریاست دهیم بر رغم رسول و مسلمانان. حق تعالی گفت: چیزی در دل دارند که به آن نرسند. کلبی گفت: آیت در پانزده کس آمد که عهد کردند که شب عقبه رسول را بکشند. چون رسول- علیه السّلام- مطّلع شد بر احوال ایشان، سوگند خوردند که ما از اینکه معنی هیچ نگفتیم و نسگالیدیم، آنگه گفت: در اینکه معنی همّت به چیزی کردند از کشتن رسول- علیه السّلام- که به آن -------------------------------- (۱). آو، آج، بم، لب: کردم. (۲). آو، آج، بم، لب: آوردم. (۵- ۴- ۳). چاپ مرحوم شعرانی جهنی. [.....]

(۶). آو، آج، بم، مل، لب آن. (۷). آو، آج، بم، لب: با. (۸). آج، مل، مج، لب: بپراییم.

صفحه : ۲۹۹ نرسند. عبد اللّه عبّاس گفت: مردی بود از قریش که همّت کرد که رسول را بکشد، نام او ابو الاسود، آنگه گفت: وَ ما نَقَمُوا، چه انکار کردند بر خدای و رسول الا آن که خدای تعالی ایشان را مستغنی کرد از فضل و کرمش. و سبب اینکه، آن بود که: مولای از آن جلاس را بکشتند، اعنی، پسر عمّی را. رسول- علیه السّلام- دیت او از قاتل بستد دوازده هزار درم، و به جلاس داد تا او توانگر شد پس از آن که درویش بود. کلبی گفت ایشان پیش از آن که رسول- علیه السّلام- به مدینه آمد، در سختی و جهد و رنج و درویشی بودند. خدای تعالی: ایشان را به غنایم و انفال غنی کرد، و اینکه از مثل مشهور است که گفت«۱»: اتّق شرّ من احسنت الیه از شرّ آن کس بترس که با او احسان کرده باشی. آنگه حق تعالی گفت: فَإِن یَتُوبُوا یَکُ خَیراً لَهُم اگر توبه کنند ایشان را به باشد که در دنیا از اینکه مذلّت و عار و سمت زشت برهند [۹۷- ر]

و در قیامت از عذاب دوزخ. وَ إِن یَتَوَلَّوا، و اگر برگردند و اعراض کنند از ایمان، خدای تعالی عذاب کند ایشان را در دنیا به قتل و خزی، و در آخرت به دوزخ، و ایشان را در زمین یاری و یاوری نباشد که ایشان را حمایت کند. قوله: وَ مِنهُم مَن عاهَدَ اللّهَ- الایه. ابو امامة الباهلیّ گفت: سبب نزول اینکه آیت آن بود که، ثعلبة بن حاطب الانصاری بیامد و رسول را- علیه السّلام- گفت: یا رسول

اللّه؟ خدای را دعا کن تا مرا مالی دهد. رسول- علیه السّلام- گفت: ویحک یا ثعلبهٔ؟ برو قناعت«۲» کن به اینکه که داری، که اندکی را که شکرش کنند به باشد از بسیاری که آن را شکر نکنند. روزی چند برفت، باز آمد، دگر باره گفت: یا رسول اللّه؟ از خدای بخواه«۳» تا مرا مالی بدهد، [رسول- علیه السّلام- گفت: تو را به من اقتدا نیست که اگر من بخواهم، به عزّ عزّ خدای که کوههای زمین زر و سیم شود برای من برفت، پس از آن باز آمد، گفت: یا رسول اللّه؟ از خدای تعالی بخواه تا مرا مالی بدهد]«۴» که من حقّ خدای از او بدهم و حقها بگزارم و به او صله رحم کنم. رسول- علیه السّلام- گفت: بار خدایا؟ ثعلبه را مالی بده، و ثعلبه گوسپندی چند داشت، خدای تعالی زیادت در او نهاد تا چنان که مورچه فزاید آن می‌فزود«۵»، چون ----------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها: گفتند. (۲). آو، آج، بم، مل، لب: برو و قناعت. (۳). همه نسخه بدلها: در خواه. (۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۵). مل: گوسفند او می‌فزود.

صفحه : ۳۰۰ مالش بسیار شد«۱»، خویشتن با تعهّد و مراعات«۲» مال داد«۳». پس از آن که پنج نماز در مسجد با رسول- علیه السّلام- کردی، چنان شد که جای«۴» بساخت بیرون از مدینه که گوسپندش«۵» آن جا بودی و نماز پیشین و دیگر با رسول می‌کردی و نماز بامداد و شام و خفتن آن جا کردی. گوسپند زیادت شد، پیشتر رفت و وادی دیگر بزرگ بود از مدینه دور، آن جا رفت و جای ساخت و هر پنج نماز از مسجد ببرد، و آن جا بماند و از مسجد و نماز جماعت و اقتدا به رسول- علیه السّلام- باز ماند، آدینه‌ها«۶» بیامدی و نماز آدینه به مسجد آوردی. چون مال بیشتر شد، از نماز آدینه نیز باز ماند و آن جا«۷» مقیم شد، و اگر کسی آن جا بگذشتی، احوال مدینه از او بپرسیدی. رسول- علیه السّلام- گفت: ثعلبه چه کرد! گفتند: یا رسول اللّه؟ ثعلبه چندان«۸» گوسپند دارد که در هیچ وادی نمی‌گنجد، به فلان وادی رفته است و آن جا جای ساخته و مقام کرده آن جا رسول- علیه السّلام- گفت: یا ویح ثعلبهٔ یا ویح ثعلبهٔ یا ویح ثعلبهٔ ای وای ثعلبه؟ سه راه«۹». چون خدای تعالی آیت صدقه فرو فرستاد، رسول- علیه السّلام- مردی را از جهینه بخواند و یکی را از بنی سلیم و برای ایشان احکام و اسنان«۱۰» صدقه بفرمود نوشتن، و گفت: بروی و از ثعلبه حقّ خدای بستانی، و به فلان مرد سلمی روی- و او شتر بسیار دارد- و از او نیز زکات بستانی. ایشان بیامدند و نامه رسول- علیه السّلام- بر ثعلبه خواندند و از او زکات خواستند، او گفت: اینکه جزیت چیست! اینکه نیست الّا مانند«۱۱» جزیتی، بروی به جای دگر که خواهی رفتن، تا چون باز آیی من رای خود ببینم. ایشان برفتند و بنزدیک آن مرد سلمی رفتند و نامه رسول بر او خواندند. او گفت: سمعا و طاعهٔ لامر اللّه و حکم رسول اللّه سمیع و مطیعم فرمان خدای را و فرمان رسول خدای را. آنگه در میان شتران افتاد و آنچه رسول نوشته بود از اسنان شتر بگزید خیار و بهترین آن. اینکه ساعیان گفتند: ما را نفرمودند که، خیار مال ستانیم، و انّما از ----------------------------------- (۱). آو، آج، بم، لب: زیادت شد. (۲). آو، آج، بم، لب: رعایت. (۳). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: داشت. (۴). آج، مل: جایی. (۵). مل: گوسفندانش. (۶). اساس: آدینها/ آدینه‌ها. [.....]

(۷). مل مقام کرد و. (۸). مل: چندانی. (۹). آو، آج، بم، لب: بار. (۱۰). مل: اسباب. (۱۱). آج خبر.

صفحه : ۳۰۱ عرض مال بده آنچه می‌دهی. گفت: حاشا که من جز خیار و گزیده مال به خدای و پیغامبر بدهم؟ ایشان آن بستدند و باز آمدند بنزدیک ثعلبه و گفتند: چه می‌دهی بده تا برویم. او دگر باره همان مقالت گفت«۱» که: اینکه جزیت است و مانند جزیت است، بروی جایهای دیگر و چون از همه پرداخته باشی با نزدیک من آیی. ایشان برفتند و صدقات بستدند و با نزدیک ثعلبه آمدند. او گفت: اینکه نامه مرا دهی که داری. نامه بستد و دگر باره بر خواند و گفت: اینکه جزیت است، شما بروی تا من رای خود در اینکه معنی ببینم، ایشان با پیش رسول آمدند و اینکه حال بگفتند. رسول- علیه السّلام- گفت: یا ویح ثعلبهٔ«۲»، یا ویح ثعلبهٔ«۳»؟ آنگه سلمی را دعا کرد به خیر، و خدای تعالی [در حقّ ثعلبه]«۴» اینکه آیت بفرستاد: وَ مِنهُم مَن عاهَدَ اللّهَ لَئِن آتانا مِن فَضلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَکُونَنَّ مِنَ الصّالِحِینَ. فَلَمّا آتاهُم مِن فَضلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوا وَ هُم مُعرِضُونَ. [۹۷- پ]

فَأَعقَبَهُم نِفاقاً فِی قُلُوبِهِم إِلی یَومِ یَلقَونَه بِما أَخلَفُوا اللّه ما وَعَدُوه وَ بِما کانُوا یَکذِبُونَ چون اینکه آیت«۵» در حقّ ثعلبه بیامد و رسول- علیه السّلام- بر صحابه خواند، مردی از خویشان ثعلبه حاضر بود، آن بشنید، برخاست و بنزدیک ثعلبه آمد و گفت: ویحک یا ثعلبه؟ خدای تعالی در حقّ تو سه آیت قرآن بفرستاد. ثعلبه برخاست و بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول اللّه؟ من صدقه بیارم چنان که فرمایی. رسول- علیه السّلام- گفت: بعد از آن که گفتی«۶» آنچه گفتی، خدای مرا فرموده است که: صدقه تو قبول نکنم. او برخاست و خاک بر سر کرد و فریاد کردن گرفت. رسول- علیه السّلام- گفت: اینکه آن است که من تو را گفتم و تو فرمان نبردی. او برخاست و بازگشت و با جای خود شد و رسول- علیه السّلام- در آن مدّت با جوار رحمت ایزدی شد و صدقه او قبول نکرد. در عهد ابو بکر بیامد و گفت: صدقه من قبول کن. گفت: رسول صدقه تو قبول نکرد، من نیز قبول نکنم. چون عمر به خلافت بنشست، بیامد و درخواست تا صدقه بیارد. عمر نیز قبول نکرد. [در عهد عثمان بیامد، ------------------------- --------- (۱). مج: مقالت کرد. (۲). مل سه بار گفت. (۳). همه نسخه بدلها، بجز مل ای وای ثعلبه. (۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۵). مل، مج، لب: آیات. (۶). آو، بم که اینکه جزیت است آج، لب اگر جزیت است.

صفحه : ۳۰۲ او نیز قبول نکرد]«۱»، و او در آخر عهد عثمان از دنیا برفت. عبد اللّه عبّاس و سعید و جبیر و قتاده گفتند: ثعلبه به مجلسی از مجالس انصار آمد و گفت: من شما را گواه می‌کنم که اگر خدای مرا مالی بدهد، من از او حقها بگزارم و صدقه دهم و صله رحم کنم«۲». او را پسر عمّی بود، مالی بسیار داشت فرمان یافت. و [آن مال]«۳» به او رها کرد. او به آنچه گفته بود وفا نکرد، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. مقاتل گفت: ثعلبه اینکه حدیث در مجمعی از انصار بکرد و اینکه عهد، گفت: با خدای عهد می‌کنم که اگر خدای مرا مالی دهد، من صدقه دهم از آن و در صلاح خرج کنم. کسی از خویشان عمر پسر عمّی«۴» را از آن او بکشت. رسول- علیه السّلام- دیت بستد و به او داد و او توانگر شد، و به عهد خدای وفا نکرد. حسن گفت: آیت در ثعلبه آمد و معتّب بن قشیر«۵»، گفت که: ایشان عهد بکردند، چون مال به دست آمد وفا نکردند. کلبی گفت: آیت در حاطب بن ابی بلتعه آمد که او را مالی به شام بود و مدّتی به آن بر آمد و به او نمی‌رسید. او عهد کرد با خدای تعالی که: اگر آن مال به او رسد، او صدقه دهد و خیرات کند. چون مال به او رسید، وفا نکرد بدانچه پذیرفته بود. حق تعالی آیت فرستاد. وَ مِنهُم و از ایشان، یعنی از منافقان. مَن عاهَدَ اللّهَ کس هست که عهد می‌کند با خدای. و عهد و نذر با خدای«۶» یکی باشد، و بنزدیک ما فرقی نباشد میان آن که کسی گوید: عاهدت اللّه، او نذرت اللّه فی کذا، در آن که وفا واجب بود، و اگر نکند بر او کفّارت واجب بود. خلاف است میان اصحاب ما که بعضی گفتند: نذر و عهد را اگر مطلق باشد و اگر مقیّد، وفا واجب بود، و سیّد- رحمهٔ اللّه علیه- گفت: عهد و نذر آنگه منعقد شود که مشروط بود چنان که: عاهدت اللّه ان«۷» کان کذا فعلت کذا با خدای عهد کردم که اگر چنین باشد، من چنین کنم، و نذرت اللّه ان افعل کذا ان قدمت من سفری او -------------------------------- (۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۲). آج، لب آنگه. (۳). اساس: ندارد از مل، افزوده شد. [.....]

(۴). آو، آج، بم: عم پسری. (۵). اساس: معتّب إبن قیس به قیاس نسخه آو، و اتّفاق نسخه‌ها تصحیح شد. (۶). آو، آج، بم، لب: هر دو. (۷). آج، مج، لب: لئن.

صفحه : ۳۰۳ وصلت الی اهلی، او برئت من مرضی نذر کردم که فلان کار کنم اگر با خانه شوم از اینکه سفر یا از اینکه بیماری به شوم. و للّه علیّ کذا ان کان کذا و اگر فلان کار بباشد، خدای را بر من فلان چیز است از روزه و صدقه و حج و مانند اینکه. اگر اینکه عهد و نذر را خلاف کند، بر او کفّارت باشد، برده‌ای آزاد کند یا شست«۱» مسکین«۲» را طعام دهد، یا دو ماه پیوسته روزه دارد. لَئِن آتانا مِن فَضلِه گفت: کس هست از اینکه منافقان که عهد می‌کند که: اگر خدای او را مالی دهد. و مراد به فضل، در آیت مال است. لَنَصَّدَّقَنَّ ما صدقه دهیم، و تقدیر آن است که: لنتصدّقن«۳»، آنگه «تا» در «صاد» ادغام کردند«۴» [لقرب المخرج، و بصریان گفتند: «تا» را «صاد» کرد، و «صاد» در «صاد» ادغام کرد]«۵» چنان که بیان کردیم در ادّارکوا«۶» و اثّاقلتم و اطّیرنا. وَ لَنَکُونَنَّ

مِنَ الصّالِحِينَ و از جمله صالحان باشيم. فَلَمّا آتاهُم مِن فَضلِهِ چون خداى تعالى بداد ايشان را آنچه خواسته بودند از مال، بَخِلُوا بِهِ [۹۸- ر]

بخل كردند به آنچه گفته بودند، قوله: بَخِلُوا بِهِ بخل، منع سايل باشد چيزى را كه خواهد براى مشقّت اعطا و در شرع عبارت است از: منع واجب، براى آن بخل، اسم ذمّ است و بخيل مذموم باشد. و بر ترك تفضّل«۷» كس را ذمّ نشايد كردن، امّا عرب كه اطلاق مى‌كنند بر آن كس«۸» كه طعام«۹» به مهمان ندهد«۱۰» و عطا به سايل و صله به شاعر. و زهير مى‌گويد: ان البخيل ملوم حيث كان و ل كنّ الجواد على علّاته هرم براى آن است كه ايشان اعتقاد كرده‌اند كه اينكه جمله واجب است، براى آن ذمّ مى‌كنند تارك او را. وَ تَوَلَّوا و برگرديد [اند]«۱۱» و پشت بركردند. وَ هُم مُعرِضُونَ «واو»، حال راست در آن حال كه اعراض كرده بودند. آنگه گفت: فَأَعقَبَهُم نِفاقاً، خلاف كردند در ضمير مستكنّ كه فاعل اعقب ---------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها: شصت. (۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: درويش. (۳). اساس: ليتصدّقنّ به قياس با نسخه آو، تصحيح شد. (۴). آو، آج، بم، لب: كرد. (۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۶). آو، آج، بم، مل، لب: اداى زكات. (۷). آو، آج، بم: تفضيل. (۸). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: بخل آن كس. (۹). كلمه «طعام» در اساس، مكرّر شده است. (۱۰). اساس: دهد به قياس با نسخه او، تصحيح شد. [.....]

(۱۱). اساس: ندارد به قياس با نسخه آو، و اتّفاق نسخه‌ها افزوده شد.

صفحه : ۳۰۴ چيست، مجاهد گفت: اعقبهم اللّه نفاقا، اى جازاهم، يقال: اعقبه اللّه- بطاعته كذا، اى اثابه و اعقبه بمعصية كذا، اى عاقبه به«۱». و قال النّابغة: فمن اطاع فاعقبه بطاعته كما اطاعك و ادلله على الرّشد آنگه معنى آن باشد كه: خداى تعالى اظهار نفاق كرد كه در دل ايشان بود و اعلام كرد رسول را- عليه السّلام- كه: ايشان بر كفر خواهند مردن و توبه نخواهند كردن، و آن را«۲» اعقاب«۳» و جزا براى آن خواند كه، به عقب آن فعل بود كه ايشان كردند از بخل و خلف وعد«۴». و نِفاقاً مفعول دوم است و ضمير «هم» مفعول اوّل. إِلى يَومِ يَلقَونَهُ تا آن روز كه ايشان را ملاقات باشد با خداى. و اينكه آيت ابطال مى‌كند تمسّك آنان را كه تعلّق كردند به آن كه «لقاء»، رؤيت باشد، براى آن كه خداى تعالى در حقّ منافقان اطلاق كرد، و گفت: تا آن روز كه ايشان را با خداى ملاقات باشد، و به اتّفاق، منافقان خداى را نبينند، پس معلوم شد از اينكه جا كه «لقاء»، ديدار نباشد. و تفسير اينكه لفظ«۵» آن جا كه آيد، بر حسب اقتضاى معنى يا بر ثواب كنند يا بر عقاب يا بر رجوع و صيرورت با خداى تعالى. و اينكه جا، معنى آن است كه: تا به آن روز كه با پيش خداى شوند و حاصل«۶» آيند جايى كه«۷» آن جا حكم جز او را نبود، و فرمان جز او را نباشد، و على هذا قوله- عليه السّلام: من احبّ لقاء اللّه احبّ اللّه لقاءه و من كره لقاء اللّه كره اللّه لقاءه هر كه لقاى خداى دوست دارد، خداى لقاى او دوست دارد [و هر كه لقاى خداى تعالى را دوست ندارد، خداى تعالى لقاى او را دوست ندارد.]«۸» و معنى آن است كه: هر كه خواهد و دوست دارد كه با جوار خداى و ثواب خداى شود، خداى خواهد كه او را با جوار و ثواب خود برد، و هر كه نخواهد كه با جوار خداى شود، خداى نخواهد كه او را با جوار و ثواب خود برد، چه اگر نه چنين باشد و لقاء را بر ديدار تفسير دهند، معنى آن باشد كه: هر كه كاره باشد ديدار خداى را، خداى كاره باشد ديدار او را، و خداى نتواند كردن كه او را نبيند با حصول ----- ------------------------------ (۱). آو، آج، بم: اى عاقبه. (۲). مل: ايشان را. (۳). مج، مل: عقاب. (۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: وعده. (۵). آو، آج، بم: الفاظ. (۶). آج: حاضر. (۷). مل، مج، لب در. (۸). اساس: ندارد از مل، افزوده شد.

صفحه : ۳۰۵ شرايط رؤيت. پس قديم را تعالى«۱» او را هميشه بايد ديدن به آن كه كاره باشد ديدار او را بر كراهت خود، و اينكه فاسد است. آنچه ادّا كند با اينكه«۲» هم فاسد باشد. و قولى ديگر آن است كه: ضمير فاعل در اعقب كه ضمير مرفوع مستكنّ بخل است، و المعنى: فاعقبهم بخلهم نفاقا، و معنى اعقاب، بر اينكه قول ايراث و تخليف باشد من قولهم: اعقبه اكل الطّين صفرة اللّون، اى اورثه ذلك. و اشتقاق او را از عقب و تعقيب باشد، يعنى آن بخل و خلف وعد«۳» ايشان را به آن جا رسانيد و به سر«۴» ايشان آورد

نفاقی در دلهای ایشان. و چون تحقیق کنی اینکه قول هم«۵» راجع باشد با معنی قول اوّل، برای آن که بخل نتواند کردن هم لا بد تفسیر بر آن باید دادن که، خدای تعالی عند بخل ایشان اینکه جزا داد ایشان را، یا باید گفتن: بخل ایشان، ایشان را ادّا به نفاق کرد تا از بخل منافق شدند. إِلی یَومِ یَلقَونَهُ بر اینکه قول ضمیر عاید باشد با بخل، و معنی جزا بر بخل تا آن روز که جزای بخل خود پیش آید ایشان را. و بر اینکه قول در آیت دو جایگاه مجاز باشد، و بر قول [۹۸- پ]

اوّل مجاز یک جای باشد در فَأَعقَبَهُم و در یَلقَونَهُ نباشد، و تقدیر حذف مضاف نباید کردن لأنّ التّقدیر علی هذا القول یلقون«۶» جزاء بخلهم و یصلون الیه فحذف الجزاء و اوقع«۷» اللّقاء«۸» علی البخل [پس قول اوّل اولیتر است- و اللّه اعلم بمراده من کلامه. بِما أَخلَفُوا اللّهَ ما وَعَدُوهُ اینکه «با» مجازات است به آنچه خلاف کردند وعده خدای را. و «ما» هر دو جای مصدریه است، ای باخلافهم وعد اللّه. و شاید که «ما» ی دوم موصوله باشد، بمعنی الّذی، ای الوعد الّذی وعدوه.]«۹» وَ بِما کانُوا یَکذِبُونَ اینکه «ما»، مصدریه است نیز، ای و بکذبهم«۱۰»، و به آن دروغ که گفتند. معبد بن ثابت گفت: اینکه معنی در دل داشتند و به زبان نگفتند، نبینی که حق تعالی گفت: أَ لَم یَعلَمُوا أَنَّ اللّهَ یَعلَمُ سِرَّهُم وَ نَجواهُم و نمی‌دانند ایشان که خدای تعالی داند سرّ ایشان! یعنی آنچه در دل دارند و با کس نگویند. وَ نَجواهُم و آنچه ------------------------------- (۱). مل: قدیم- جلّ جلاله. (۲). همه نسخه بدلها: به اینکه. (۳). آج، لب: وعده. (۴). مل، مج: پس. (۵). همه نسخه بدلها را. [.....]

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: یلقونه. (۷). آو، آج، بم: و وقع مل: واقع. (۸). اساس: القیا به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۹). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۱۰). مل: کذّبهم.

صفحه : ۳۰۶ به راز با یکدیگر گویند. و سرّ، اخفاء الحدیث فی النّفس«۱» باشد، و نجوی، القاء«۲» حدیث باشد الی من یأمن الافشاء من جهته، برای آن که اشتقاق او از نجات است«۳»، کانّ المناجی یعرف النّجاة من جانبه و یأمن الافشاء. و گفته‌اند سرّ و نجوی، یکی باشد و لکن تکرار کرد برای اختلاف لفظ، کقوله«۴»: هند اتی من دونها النّأی و البعد و قال ذو الرّمّه: لمیاء فی شفتیها حوّة لعس و فی اللّثات و فی انیابها شنب و اللّمی و اللّعس، سواد فی الشّفة. و گفته‌اند: سرّ نیز آن باشد که با کسی گوید، یقال: اسرّ الیه. قال [اللّه تعالی]«۵»: وَ إِذ أَسَرَّ النَّبِیُّ إِلی بَعضِ أَزواجِهِ حَدِیثاً ...«۶»، و یقال«۷»: سارّه مسارّة و سرارا و اسرّ فی نفسه اسرارا. وَ أَنَّ اللّهَ عَلّامُ الغُیُوبِ، و خدای تعالی عالم است به غیبها و نهانیها. و مورد آیت، مورد توبیخ و تقریع است، گفت: نمی‌دانند، یعنی آن که«۸» واجب است که بدانند. مسروق روایت کرد از عبد اللّه بن عمر«۹» که، رسول- صلّی اللّه علیه و آله- گفت: ۱۰» اربع من کنّ فیه فهو منافق و من کانت فیه خصلة [من هذه]« کانت فیه خصلة من النّفاق، اذا حدّث کذب، و اذا وعد اخلف، و اذا عاهد غدر، و اذا خصم فجر، گفت: چهار خصلت«۱۱» است که هر که را از اینکه چهار خصلت در او باشد، منافق باشد، و هر که را یک خصلت از اینکه خصال در او باشد، در او خصلتی از نفاق باشد: چون حدیث گوید«۱۲»، دروغ گوید، و چون وعده دهد خلاف کند، و چون عهد کند غدر کند، و چون دست یابد فجور کند. و حسن بصری روایت کند از رسول- علیه السّلام- که او گفت: ثلاث من کنّ ----- ------------------------------ (۱). آو، آج، بم: فی نفسه. (۲). همه نسخه بدلها، بجز مل و لب: نجوی اللّقاء الحدیث.

(۳). آو، آج، بم، مل: از آن جاست. (۴). مج شعر. (۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۶). سوره تحریم (۶۶) آیه ۳. (۷). اساس: قال به قیاس نسخه آو، و اتّفاق نسخه‌ها، تصحیح شد. (۸). آو، آج، بم، مج، لب: و معنی آن که مل: و سعی نمی‌کنند که آنچه. (۹). آو، آج، لب: عبد اللّه بن عمرو. [.....]

(۱۰). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۱۱). همه نسخه بدلها، بجز مل آن. (۱۲). همه نسخه بدلها: حدیث کند.

صفحه : ۳۰۷ الله فیه فهو منافق و ان صلّی و صام و زعم انّه مؤمن: اذا حدّث کذب، و اذا وعد اخلف، و اذا اؤتمن خان.} عبد اللّه مسعود گفت: اعتبروا«۱» المنافق بثلاث: اذا حدّث کذب، و اذا وعد اخلف، و اذا عاهد غدر، و تصدیق ذلک فی کتاب اللّه: وَ مِنهُم مَن عاهَدَ اللّهَ ... الی قوله: وَ بِما کانُوا یَکذِبُونَ. و اینکه حدیثها را ظاهر او موافق اصول نیست، لا بدّ تخصیص باید کردن او را یا

تأويل نهادن«۲». بكير بن معروف«۳» گفت از«۴» مقاتل حيّان، گفت: من«۵» بر قضاى سمرقند بودم، اينكه حديث خواندم [از]«۶» ابو سعيد مقبرى از ابو هريره، گفت، كه رسول- صلّى اللّه عليه و آله- گفت: ثلاث من كنّ فيه فهو منافق: اذا حدّث كذب، و اذا اؤتمن خان، و اذا وعد اخلف ، گفت: اينكه حديث بر من سخت آمد، و گفتم: كه باشد كه از اينكه خالى بود! و از اينكه حديث بر خود بترسيدم و بر جمله مردمان. قضا رها كردم و از سمرقند به بخارا آمدم و از علماى بخارا بپرسيدم، از ايشان فرجى نديدم. به مرو آمدم و از علماى مرو بپرسيدم، هيچ راحت نديدم. به نيشابور«۷» آمدم، هيچ فرج نديدم. شنيدم كه شهر بن حوشب به جرجان است، آن جا رفتم و اينكه حال بر او عرض كردم، از او بپرسيدم، مرا گفت: من هم چون تو از اينكه حديث خايفم، و لكن سعيد جبير به رى متوارى است، آن جا رو و آن جا طلب كن و از او بپرس باشد كه او در اينكه چيزى شنيده باشد كه تو را و مسلمانان را در آن فرجى باشد. گفت: به رى آمدم و سعيد جبير را طلب كردم و اينكه حديث بر او عرضه كردم و معنى خبر از او بپرسيدم، گفت: تو را بر حسن بصرى [۹۹- ر]

بايد رفتن كه در اينكه خبر چيزى نمى دانم گفت. برخاستم و به بصره رفتم. حسن بصرى را از اينكه حديث بپرسيدم، و قصّه با او بگفتم، گفت: رحم اللّه شهرا و سعيدا، از اينكه حديث نيمه‌اى«۸» به ايشان رسيد و نيمه‌اى«۹» نرسيد، و آن چنان بود كه: چون رسول- عليه السّلام- اينكه حديث بگفت، صحابه دل ----------------------------------- (۱). لب: اعتبر. (۲). مل: بايد نهادن. (۳). همه نسخه بدلها، بجز مج: بكر بن معروف. (۴). آو، آج، بم، لب: كه. (۵). مل: بكر بن معروف روايت كند كه از مقاتل شنيدم كه من. (۶). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۷). آو، آج، بم، لب: نشابور. (۹- ۸). آو، آج، بم، لب: نيمى.

صفحه : ۳۰۸ مشغول شدند و نيارستند تا از رسول- عليه السّلام- بپرسند. به حجره فاطمه- عليها السّلام- آمدند، و گفتند: يا بنت رسول اللّه؟ پدرت امروز حديثى گفت كه ما از آن سخت انديشناكيم، اكنون تفضّل كن و براى ما«۱» بپرس كه معنى آن خبر چيست! خاص است يا عام! مراد، بعضى مردمان‌اند يا جمله! فاطمه- عليها السّلام- بيامد و از رسول- عليه السّلام- بپرسيد، و اينكه حال بر او عرضه كرد و بگفت كه: صحابه سخت دل مشغول شده‌اند از اينكه حديث. رسول- عليه السّلام- سلمان را فرمود كه«۲» آواز داد كه: الصّلاة جامعة، تا مردم در مسجد جمع شدند. آنگه به منبر بر آمد و خطبه كرد، آنگه گفت: اى مردمان؟ من گفتم شما را كه سه خصلت هست كه هر كس را كه آن سه خصلت در او باشد منافق بود«۳»: در حديث دروغ گويد، و در امانت خيانت كند، و وعده را خلاف كند. به اينكه حديث شما را نخواستم، منافقان را خواستم امّا آنچه گفتم: اذا حدث كذب، در حديث دروغ گويد، منافقان را خواستم كه بنزديك من آمدند و گفتند: ما به تو ايمان داريم و به نبوّت تو مقرّيم، [من]«۴» ايشان را باور داشتم، خداى تعالى آيت فرستاد در حق ايشان: إِذا جاءَكَ الْمُنافِقُونَ قالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقِينَ لَكاذِبُونَ«۵». امّا آنچه گفتم: اذا اوتمن خان چون امينش دارند خيانت كند، آن امانت نماز است. و شرايط دين، ايشان در آن خيانت كردند و خداى تعالى در«۶» ايشان بفرستاد: إِنَّ الْمُنافِقِينَ يُخادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خادِعُهُمْ وَ إِذا قامُوا إِلَى الصَّلاةِ قامُوا كُسالى يُراؤُنَ النَّاسَ وَ لا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا«۷». و قال: فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ الَّذِينَ هُمْ يُراؤُنَ«۸». و امّا آنچه گفتم«۹»: اذا وعد اخلف، آن بود كه ثعلبة بن مالك بيامد و گفت: يا رسول اللّه؟ انّ لى غنيمات، و انّى لمولع«۱۰» بالسّائمة من گوسپندكى چند دارم و من مولع باشم به چهارپاى، دعا كن خداى را تا مرا ----------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها، بجز مل و مج اينكه حديث. (۲). همه نسخه بدلها: تا. (۳). مل و آن سه كدام‌اند. اول آن كه. [.....]

(۴). اساس ندارد به قياس نسخه آو، و اتّفاق نسخه‌ها افزوده شد. (۵). سوره منافقون (۶۳) آيه ۱. (۶). مل شأن. (۷). سوره نساء (۴) آيه ۱۴۲. (۸). سوره ماعون (۱۰۷) آيات ۴ و ۵ و ۶. (۹). آو، آج، لب: گفتيم. (۱۰). آو، آج، بم: مولع مل: لى مولع.

صفحه : ۳۰۹ بركه‌اى«۱» دهد كه من حقّ خداى و حقهاى ديگر بواجبى بگزارم. من دعا كردم، خداى او را گوسپندى بى‌مر داد. چون وقت صدقه آمد، كس فرستادم، بخل كرد و وعده خلاف كرد. خداى تعالى اينكه آيت فرستاد: وَ مِنْهُمْ مَنْ عاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتانا

مِن فَضلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَکُونَنَّ مِنَ الصّالِحِینَ. فَلَمّا آتاهُم، الی قوله: وَ بِما کانُوا یَکذِبُونَ. صحابه رسول دل خوش شدند و مالی عظیم به صدقه دادند. و اینکه خبر بر وجهی دگر روایت کردند محمّد بن محرم گفت، از حسن بصری شنیدم که گفت، رسول- صلّی اللّه علیه و آله گفت: ثلاث من کنّ فیه فهو منافق و ان صام و صلّی و زعم انّه مسلم اذا وعد اخلف، و اذا حدّث کذب، و اذا اؤتمن خان، من گفتم: یا ابا سعید؟ اگر کسی را بر من دینی باشد و تقاضا کند مرا و من ترسم که مرا محبوس کند و رنجور شوم، گویم: سر ماه تو را گسیل کنم، آنگه وفا نتوانم کردن منافق باشم! گفت: اینکه حدیث چنین آمد. آنگه گفت، عبد اللّه بن عمر«۲» گفت: پدرم را چون وفات نزدیک آمد، وصایت کرد و گفت: دختر مرا به فلان دهی که من او را وعده داده‌ام، نخواهم که وعده را خلاف کنم که پس با پیش خدای شوم به ثلثی نفاق. گفتم: یا ابا سعید؟ و مردی باشد که ثلثی از او منافق بود و دو ثلث مؤمن! گفت: حدیث چنین آمد. من از آن جا به حج رفتم، عطاء بن ابی رباح را دیدم، اینکه قصّه با او بگفتم و آنچه میان ما رفت«۳». مرا گفت: چرا حسن را نگفتی! چه گوی در برادران یوسف! نه پدر را وعده دادند در حقّ یوسف و خلاف کردند، و با او حدیث کردند و دروغ گفتند، و پدر ایشان را امین کرد [و]«۴» خیانت کردند، منافق بودند! نه یک روایت آن است که ایشان پیغامبر بودند و پدر و جدّ [۹۹- پ]

ایشان پیغامبر بود! من گفتم: یا محمّد؟ پس مرا معنی اینکه حدیث بگو و اینکه مشکل حل کن. گفت: جابر«۵» عبد اللّه انصاری روایت کرد که: رسول- علیه السّلام- اینکه حدیث در حقّ منافقان گفت که: با رسول حدیث کردند و دروغ گفتند، و رسول ایشان را بر بعضی اسرار امین کرد، خیانت کردند و او را وعده دادند که با او جهاد کنند، خلاف کردند. و گفت: ابو سفیان از مکّه بیرون آمد، جبریل رسول را خبر داد که ابو سفیان به ------------------------------ (۱). آو، آج، بم، لب: برکتی. (۲). اساس: عمرو به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۳). همه نسخه بدلها: رفته بود. (۴). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۵). آج، بم، مل، لب: جابر بن.

صفحه : ۳۱۰ فلان منزل فرود آمد، لشکر به سر او فرست. رسول- علیه السّلام- بگفت با صحابه، و گفت: پوشیده داری. منافقان نامه نوشتند و او را اعلام کردند. خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَخُونُوا اللّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَماناتِکُم ...«۱»، و اینکه آیت نیز بفرستاد در منافقان: وَ مِنهُم مَن عاهَدَ اللّهَ لَئِن آتانا مِن فَضلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ الی قوله: وَ بِما کانُوا یَکذِبُونَ. چون حسن را بینی از منش سلام برسان و بگوی که: اصل اینکه حدیث اینکه است. گفت: چون بنزدیک حسن رسیدم، گفتم: یا ابا سعید؟ برادرت عطا تو را سلام می‌کند و اینکه حدیث با او بگفتم. حسن دست من گرفت و مرا به اصحاب خود نمود و گفت: یا اهل العراق؟ عاجز«۲» آمدی از آن که چنان باشی که اینکه مرد حدیثی شنید از ما که او را موافق نیامد، صبر نداشت تا برخاست و رحلت کرد و اصل و معنی آن حدیث به دست آورد. عطا«۳» راست گفت، اصل اینکه حدیث در منافقان است و ممکن باشد که شبهه‌ای که حسن را افتاد در آن که فاسق منافق است اصل او از اینکه حدیث بوده باشد. و نیز ممکن است اینکه حدیث را تأویل کردن از وجهی دگر، و آن چنان باشد که گویند: ممتنع نبود که رسول- علیه السّلام- به اینکه حدیث آن خواست که هر که اینکه سه خصلت را کار بندد با اعتقاد«۴» جواز و حسن، او منافق بود. قوله تعالی: الَّذِینَ یَلمِزُونَ المُطَّوِّعِینَ مِنَ المُؤمِنِینَ فِی الصَّدَقاتِ مفسّران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که، رسول- علیه السّلام- صحابه را حثّ کرد بر صدقات. عبد الرّحمن عوف آمد و چهار هزار درم آورد و گفت: یا رسول اللّه؟ من هشت هزار درم داشتم، چهار هزار برای عیال باز گرفتم و چهار هزار صدقه کردم. رسول- علیه السّلام- او را دعا کرد به برکه«۵»، گفت: بارک اللّه لکن فیما اعطیت و فیما امسکت، خدای تعالی او را چندان مال داد که چون او را وفات آمد ثمن مال او میان ایشان قسمت کردند صد و شست«۶» هزار درم برآمد هر زنی را هشتاد هزار درم برسید. و هم آن روز عاصم بن عدیّ بن العجلان بیامد و صد و شست«۷» وسق خرما بیاورد برای صدقه رسول- علیه السّلام- ببخشید. و مردی نام او ابو عقیل الانصاریّ بیامد و صاعی ------------------------------ (۱). سوره انفال (۸) آیه ۲۷. (۲). مل:

عاجز. [.....]

(۳). مل: عطاء بن ابی رباح. (۴). آو، آج، بم، لب: یا اعتقاد کند. (۵). مل: برکت. (۷- ۶). همه نسخه بدلها: شصت.

صفحه : ۳۱۱ خرما بیاورد و گفت: یا رسول اللّه؟ دی همه روز، کار کرده‌ام دو صاع خرما مرا دادند، یکی برای عیال باز گرفتم و یکی برای صدقه آوردم. رسول- علیه السّلام- گفت: برو بر سر خرمای صدقه کن. طعن زدند منافقان، و گفتند: عبد الرّحمن و عاصم آنچه دادند به ریا دادند، و خدای تعالی مستغنی است از صاعی خرما که ابو عقیل بیارد، و لکن خواست تا نام او در متصدّقان باشد، خدای تعالی آیت فرستاد: الَّذِینَ یَلمِزُونَ المُطَّوِّعِینَ مِنَ المُؤمِنِینَ فِی الصَّدَقاتِ، بیان کردیم که «لمز» چه باشد، و اختلاف اقوال در او. حق تعالی گفت: آنان که عیب کنند و غمز و چشم شکنند بر سبیل سخریّت بر آنان که تبرّع کنند از مؤمنان در صدقات. و اصل مطّوّعین، متطوّعین بوده است، «تا» در «طا» ادغام کرده‌اند لقرب المخرج چنان که در نظایر او برفت، یعنی عبد الرحمن و عاصم. وَ الَّذِینَ لا یَجِدُونَ إِلّا جُهدَهُم و آنان را نیز عیب کنند که ایشان جز طاقت خود نیابند و مال بسیار ندارند، یعنی ابو عقیل. و بعضی اهل لغت گفتند: جهد و جهد، هر دو لغت است، کالوجد و الوجد. و شعبی گفت: الجهد فی العمل، و الجهد فی القوت. و قتیبی گفت: الجهد الطّاقة، و الجهد المشقّة. فَیَسخَرُونَ مِنهُم فسوس می‌دارند از ایشان، [خدای از ایشان فسوس دارد، یعنی جزای سخریّت ایشان]«۱» بدهد. آنگه جزا به لفظ مجازی بر خواند برای ازدواج، کما قال تعالی: وَ جَزاءُ سَیِّئَةٍ سَیِّئَةٌ مِثلُها ...«۲»، و قوله: فَمَنِ [۱۰۰- ر]

اعتَدی عَلَیکُم فَاعتَدُوا عَلَیهِ بِمِثلِ مَا اعتَدی عَلَیکُم ...«۳»، و قولهم فی المثل: کما تدین تدان، و قول الشّاعر: نّاهم کما دانوا وَ لَهُم عَذابٌ أَلِیمٌ ایشان را عذابی مولم، موجع باشد. ابو الشّلیل، روایت کند که: مردی روزی بیامد و در قبیله ما بایستاد و گفت: حدّثنی ابی او عمّی، گفت: پدرم یا عمّم، مرا حدیث کرد که، رسول- علیه السّلام- گفت: هر که امروز صدقه‌ای دهد، من فردای قیامت برای او گوای«۴» دهم به آن، و گفت، پدرم گفت: من عمامه‌ای داشتم، خواستم تا از سر آن پاره‌ای بدرم و به صدقه بدهم، آنگه مرا از آن شرم آمد و بشریّت رها نکرد مرا، مردی بیامد که در همه بقیع از او درازتر نبود و از او -- (۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۲). سوره شوری (۴۲) آیه ۴۰. (۳). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۴. (۴). همه نسخه بدلها: گواهی.

صفحه : ۳۱۲ سیاهتر و کریه خلقتر و زمام ناقه‌ای آبستن به دست گرفته که از آن نکوتر ناقه‌ای نبود در همه بقیع، و گفت: یا رسول اللّه؟ اینکه ناقه و بچّه که در شکم دارد صدقه است. منافقان با یکدیگر گفتند: اینکه ابله را نگر که شتر«۱» چنین به صدقه می‌دهد؟ اینکه شتر به است از«۲» او. رسول- علیه السّلام- بشنید، گفت: لا بل او بهتر است از تو و هر چه جنس تو باشد، تا سه بار اینکه«۳» تکرار می‌کرد. خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد. آنگه گفت: استَغفِر لَهُم، صورت امر است و مراد تخییر و معنی نهی استغفار کن برای اینکه منافقان یا مکن، یعنی راست است استغفار تو برای ایشان و ترک«۴» استغفار. خواهی استغفار کن و خواهی مکن، چه اگر استغفار کنی برای ایشان مثلا- هفتاد بار که خدای تعالی ایشان را نیامرزد. و آیت وارد است مورد نومیدی دادن از مغفرت ایشان، و تخصیص هفتاد بار برای آن کرد که: اینکه عدد بنزدیک عرب غایتی مستقصی است. و گفته‌اند: برای آن که، او جمع هفت است، و هفت عدد اغلب خلق است چون آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها و اقالیم و اعضا. و در بعضی تفاسیر آمد که: تخصیص هفتاد بار برای آن کرد که، رسول- علیه السّلام- بر حمزه هفتاد تکبیر بکرد، حق تعالی گفت: اگر به عدد تکبیرات حمزه برای منافقان استغفار کنی که هم فایده‌ای نبود و ایشان را نیامرزند«۵». ضحّاک گفت: چون خدای تعالی اینکه آیت فرستاد رسول- علیه السّلام- گفت: بار خدایا؟ اگر استغفار بر هفتاد«۶» بیفزایم ایشان را نیامرزی«۷»! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: سَواءٌ عَلَیهِم أَستَغفَرتَ لَهُم أَم لَم تَستَغفِر لَهُم لَن یَغفِرَ اللّهُ لَهُم ...«۸»، و گفتند: آیت در عبد اللّه ابیّ سلول آمد که گفت: لا تُنفِقُوا عَلی مَن عِندَ رَسُولِ اللّهِ حَتّی یَنفَضُّوا ...«۹»، الی قوله: وَ لکِنَّ المُنافِقِینَ لا یَعلَمُونَ«۱۰». پس بیامد و گفت: استغفر لی یا رسول اللّه؟ برای من

استغفار کن. حق تعالی گفت: اگر خواهی استغفار کن یا مکن، که خدای تعالی نیامرزد اینکه منافقان را. ذلِکَ بِأَنَّهُم کَفَرُوا بِاللّهِ وَ ------------------------------ (۱). آو، آج، بم، لب: اشتری. (۲). مل: که. (۳). مل لفظ. (۴). آو، آج، بم، لب: ترکش. (۵). آو، آج، بم، لب: نیامرزم. (۶). آو: استغفاری هفتاد. [.....]

(۷). آو، آج، بم: بیامرزی. (۸). سوره منافقون (۶۳) آیه ۶. (۹). سوره منافقون (۶۳) آیه ۷. (۱۰). سوره منافقون (۶۳) آیه ۸.

صفحه : ۳۱۳ رَسُولِهِ برای آن که اینان به خدای و پیغامبر کافرند، و خدای تعالی هدایت نکند به ره بهشت فاسقان و منافقان و کافران را. قوله: فَرِحَ المُخَلَّفُونَ بِمَقعَدِهِم خِلافَ رَسُولِ اللّهِ، حق تعالی در اینکه آیت ذکر آنان کرد که ایشان در غزات تبوک از رسول- علیه السّلام- باز پس استادند، گفت: آن مخلّفان، باز پس گذاشتگان«۱»، شادمانه‌اند به خلاف و مخالفت رسول و اینکه قول قطرب و مؤرّج است، و نصب او بر مفعول له باشد، ابو عبیده گفت: بعد رسول اللّه و انشد قول الشّاعر: عقب الرّبیع«۲» خلافهم فکانّما بسط الشّواطب بینهنّ حصیرا ای، بعدهم. و دلیل اینکه قول قراءت عمر بن میمون است در شاذّ «خلف»، و نصب او بر ظرف است. وَ کَرِهُوا و نخواستند که جهاد کنند به مال و جانشان در سبیل خدای تعالی. و گفتند یکدیگر را که: در گرمای گرم بیرون مشوی، و غزای تبوک در فصل تابستان بود و گرمای عظیم بود، ایشان به گرما تعلّل کردند، خدای تعالی گفت: بگو که آتش دوزخ گرمتر است اگر با اینکه صبر نمی‌داری، با آن چگونه داری اگر در خود دانی. آنگه گفت: بگو اینکه منافقان را که، اندک خندی که بسیار خواهی گریستن در قیامت. و لفظ، لفظ امر غایب است و مراد نهی، یعنی مخندی و اگر«۳» جای تعجّب و خنده باشد هم اندک خندی، و قوله: وَ لَیَبکُوا«۴»، [۱۰۰- پ]

لفظ امر است و مراد خبر است از آینده، و المعنی: فسیبکون«۵» کثیرا. جَزاءً، و نصب او بر مفعول‌له است، یعنی بسیار خواهی گریستن چون عقاب خدای بینی و از آن سبب بگریی بسیار. و خنده، تفتّحی باشد که در روی و دهن پدید آید عند آن که عجبی«۶» بیند یا شنود یا فرحی. و گریه، تشنّجی باشد که در روی پیدا شود عند غمی با جریان آب«۷» چشم، و ------------------------------ (۱). مل: باز پس گشتگان. (۲). آو، بم: عفت الدّیار. (۳). مل چه. (۴). اساس: فلیبکوا به قیاس با قرآن مجید و نسخه مل، تصحیح شد. (۵). آو، آج، بم: سیکون مل، لب: فستکون. (۶). آو، آج، بم، لب: تعجّبی. (۷). مل از.

صفحه : ۳۱۴ از فعل ما نیست به دلالت آن که موقوف بر اختیار ما نیست، عند قصد و دواعی«۱» ما حاصل نیاید و عند کراهت و صوارف«۲» ما منتفی«۳» نشود، و چون چنین بود«۴» تکلیف متناول نبود آن را، و انّما نهی از اسباب خنده باشد از لهو و بطر و مانند آن. و قوله: جَزاءً دلیل آن می‌کند که وَ لَیَبکُوا«۵»، امری است به معنی خبر، چه اگر نه چنین باشد، «جزا» در اینکه جا«۶» معنی ندهد، یعنی بگریند«۷» عند معاینه عذاب«۸» بر گناهانی که کسب کرده باشند. قتاده روایت کرد از انس مالک، که رسول- صلّی اللّه علیه و آله«۹»- گفت: لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا و لبکیتم«۱۰» کثیرا، گفت«۱۱»: اگر آنچه من می‌دانم شما دانستمی«۱۲» اندک خندیدی و بسیار گریستی. قوله: فَإِن رَجَعَکَ اللّهُ إِلی طائِفَةٍ مِنهُم، رجع، هم لازم باشد و هم متعدّی مصدر لازم رجوع باشد، و مصدر متعدّی رجع باشد«۱۳»، یقال: رجعته فرجع. گفت: اگر چنان که خدای تعالی تو را با نزدیک گروهی از ایشان برد، و طائفه، جماعتی باشند که: یطوفون فی الامور، آنگه عام شد تا نشستگان را نیز طایفه خواندند«۱۴». آنگه ایشان از تو دستوری خواهند تا با تو به جهاد بیرون«۱۵» آیند. ایشان را تمکین مکن، بگو که: شما هرگز با من نروی و با من نیایی و هرگز با من جهاد نکنی با دشمنی، از دو وجه: یکی آن که، از شما اینکه نیاید که شما منافقی و اعتقاد وجوب جهاد نداری. و دگر آن که، چون من از شما اینکه دانم، شما را تمکین نکنم از اینکه معنی، چون چنین باشد تا شما باشی با من برون نیایی و جهاد نکنی با هیچ دشمن، چرا«۱۶»: إِنَّکُم رَضِیتُم ------------------------------ (۱). اساس داعی به قیاس نسخه آو، و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد. (۲). آو، بم، آج، لب: عند صوارف و کراهت. (۳). مل: منتهی. [.....]

(۴). آج، لب: باشد. (۵). اساس: فلیبکوا با توجه به قرآن مجید، تصحیح شد. (۶). آو، بم، آج، لب: آن جا. (۷). اساس: نگویند به

قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۸). آو، بم، آج، لب و. (۹). آو، بم، آج، لب، مل: علیه السلام. (۱۰). آو، بم: لیبکو. (۱۱). آو، بم، آج، مل: ندارد. (۱۲). آو، آج، بم، لب: دانستی مل: دانستانید. (۱۳). آو، بم، آج، لب، مل: ندارد. (۱۴). آو، بم، آج، لب، مل، مج: خوانند. (۱۵). آو، بم، آج، لب: برون. (۱۶). مل قوله تعالی.

صفحه : ۳۱۵ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ برای آن که شما راضی شدی نخست بار به نشستن«۱». بنشینی با خالفان«۲»، در او خلاف کردند بعضی گفتند: مع النّساء و الصّبیان با زنان و کودکان. و بعضی دگر گفتند: مع المرضی و الزّمنی با بیماران و زمنان. و بعضی گفتند: مع المتخلّفین«۳»، یقال: خلف و تخلّف«۴»، به معنی باز پس استادگان. قوله: وَ لا تُصَلِّ عَلی أَحَدٍ مِنهُم ماتَ أَبَداً، مفسّران گفتند به روایات مختلف که: سبب نزول آیات آن بود، که عبد اللّه ابیّ سلول در بیماری کس فرستاد و رسول را به بالین خود حاضر کرد. رسول- علیه السّلام- به بالین او شد و او را گفت: اهلکک حبّ الیهود دوستی جهودان تو را هلاک کرد. گفت: [یا رسول اللّه؟ من تو را تکلیف حاضر آمدن نکردم، من از تو استغفار خواستم، برای من استغفار کن]«۵» و مرا آرزوست که پیراهن خود در کفن من کنی و بر من نماز کنی. چون عبد اللّه ابیّ بمرد پسرش پیش رسول آمد و او را گفت: یا رسول اللّه؟ حاضر آی. رسول- علیه السّلام- او را گفت: نام تو چیست! گفت: الحباب بن عبد اللّه. گفت: نه، بل عبد اللّه بن عبد اللّه، انّ الحباب هو الشّیطان حباب، دیو است، تو عبد اللّه بن عبد اللّهی. آنگه رسول- علیه السّلام- برفت. دو روایت است: یکی آن است که، او را کفن کرد در پیراهن خود و نماز کرد بر او، و یک روایت آن است که، کفن نکرد در پیرهن خود، و لکن خواست تا برای«۶» او نماز کند، جبریل آمد و جامه رسول گرفت و او را با پس آورد و اینکه آیت بر او خواند: و لا تصلّ علی احد منهم مات ابدا و لا تقم علی قبره، گفت: بر هیچ کس از اینکه منافقان که بمیرند نماز مکن و بر سر گور او مایست«۷». و روایتی است که: رسول- علیه السّلام- خواست تا نماز کند بر او. عمر بن الخطّاب گفت: یا رسول اللّه؟ یاد داری که او فلان روز چه گفت، و فلان روز چه کرد! رسول را کردار و گفتار بد او یاد می‌داد، و رسول- علیه السّلام- تبسّم می‌کرد. چون بسیار بگفت، رسول گفت: یا عمر؟ چندین«۸» خواهی گفتن! خدای مرا مخیّر بکرد در استغفار ایشان، گفت: اگر خواهی استغفار کن برای ایشان، و خواهی ------------------------------

-- (۱). آج، لب پس. [.....]

(۲). آج، لب: مخالفان. (۳). مل: مستخلفین. (۴). آو، آج، بم: یخلف. (۵). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. (۶). همه نسخه بدلها: بر.

(۷). اساس: مه ایست/ مایست. (۸). همه نسخه بدلها: چند.

صفحه : ۳۱۶ [۱۰۱- ر]

مکن. و اگر من دانستمی که اگر استغفار برای ایشان بر هفتاد بیفزودمی، خدای ایشان را بیامرزیدی بیفزودمی، و آنگه نماز کرد بر او و دفن کرد او را، عقیب آن جبریل آمد و رسول را- علیه السّلام- از نماز بر منافقان نهی کرد و اینکه آیت آورد، و لا تصلّ علی احد منهم مات ابدا و لا تقم علی قبره یعنی به دفن او حاضر میای، من قولهم: قام فلان علی فلان اذا قام بامره. و در نماز مرده خلاف کردند، بعضی گفتند: نماز نیست، دعاست علی عرف اللّغة، برای آن که در او طهارت شرط نیست. و قراءت نیست علی خلاف بینهم، و رکوع و سجود نیست، و اینکه مذهب اهل البیت است، و بنزدیک اهل البیت قراءت مکروه است و اینکه مذهب ابو حنیفه است و ابو یوسف و محمّد و ثوری و مالک و اوزاعی. و شافعی گفت: لا بدّ است از قراءت الحمد، چه نماز به آن منعقد شود، گفت: اگر نماز بر مرده به روز کند به قراءت الحمد اخفاف کند، و اگر به شب باشد به قراءت الحمد جهر کند، حملا«۱» علی صلوات اللّیل و النّهار. و مذهب احمد. حنبل همین است. اما تکبیرات در او پنج است، بنزدیک ما یک تکبیر بکند و از پس او شهادتین بگوید، و دوم تکبیر بکند و از پس او صلات«۲» بر محمّد و آل محمّد بگوید، و سوم«۳» تکبیر بکند و دعا کند مؤمنین و مؤمنات را، و چهارم تکبیر بکند و دعا کند مرده را اگر مؤمن باشد و لعنت کند اگر منافق باشد، و تکبیر پنجم بکند و نماز به او ختم کند. و شافعی گفت: تکبیر اوّل بکند و الحمد بخواند، و دوم«۴» بکند و شهادتین و صلات«۵» و دعای مؤمنان بگوید، و تکبیر

سهام«۶» بکند و دعای مرده بگوید، و تکبیر چهارم بکند و سلام باز دهد. و به مذهب ما، سلام بازدادن نیست در نماز مرده. و جمله فقها در اینکه خلاف کردند و میان ایشان خلاف است که: سلام در او فریضه است یا سنّت. امّا طهارت در او شرط نیست، و اگر چه اولیتر طهارت باشد، و اگر تیمّم نکند نیز روا باشد، برای آن که او نماز نیست دعاست- چنان که گفتیم. و شافعی گفت: نماز است و بی طهارت درست نباشد و تا آب یابد، تیمّم درست نباشد در او. و باو حنیفه گفت: طهارت باید و اگر آب یابند، و اگر نیابند تیمّم روا بود. قوله: إِنَّهُم كَفَرُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ خارج است مخرج تعلیل برای آن که، ایشان به -- (۱). اساس: جملا به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. (۲). لب: صلوات. (۳). آو، بم: سیم مل، لب: سیوم. (۴). آج، مل، لب تکبیر. (۵). همه نسخه بدلها: صلوات. (۶). آو، بم: سیم مل، لب: سیوم.

صفحه : ۳۱۷ خدای و پیغامبر کافراند. وَ ماتُوا وَ هُم فاسِقُونَ و آنگه که مرده‌اند، بر فسق مرده‌اند، یعنی کفر، و در آیت دلیل است بر بطلان قول آنان که گفتند که: ایمان، اقرار به زبان و عمل به ارکان [باشد]«۱»، چه اگر چنین بودی منافقان را دو ثلث ایمان بودی، خدای تعالی نگفتی: إِنَّهُم كَفَرُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ، با آن که بنزدیک ایشان، ایمان زیادت و نقصان پذیرد. قوله: وَ لا تُعجِبكَ أَموالُهُم وَ أَولادُهُم- الایه. تفسیر مثل اینکه آیت برفت، وجهی ندارد اعادت کردن، امّا وجه حسن تکرار ابو علی گفت: ممتنع نباشد که«۲» اینکه دو آیت برای دو گروه از منافقان آمده باشد در دو وقت، و چون آیت وارد است مورد مذمّت نفاق و اهلش، و وعظ مؤمنان و تحذیر ایشان از آن که چشم دارند به مال و فرزندان، و غبطت کنند بر آن منافقان را، و معلوم است که آنچه چنین باشد از وعظ و تحذیر و تذکیر، تکرار در او نیکو باشد. وَ إِذا أُنزِلَت سُورَةٌ، حق تعالی گفت: چون سورتی فرو فرستد«۳» و در آن جا امر باشد به ایمان و ثبات بر ایمان، و امر باشد به جهاد کافران، آنان که توانگران و خداوندان طول و استطاعت و مال باشند دستوری خواهند از تو و گویند: ما را رها کن تا با نشستگان باشیم با آنان که اهل جهاد نباشند از زنان و کودکان و بیماران و پیران. رَضُوا بِأَن يَكُونُوا مَعَ الخَوالِفِ، گفت: راضی شده‌اند به آن که با خوالف باشند، و خوالف گفتند: زنان و کودکان و پیران و بیماران و خداوند عاهت باشند که به آن معذور باشند در تخلّف از جهاد. و خوالف، جمع خالفه باشد بر قیاس، و جمع خالف علی غیر قیاس فی حروف شاذّة غیر مقیسة، نحو: هالك و هوالك، و فارس و فوارس، و غارب لا علی الموج و غوارب [۱۰۱- پ]، وَ طُبِعَ«۴» بَل طَبَعَ اللّهُ عَلَيها بِكُفرِهِم -- (۱). اساس: ندارد از آو، افزوده شد. [.....]
(۲). آو، آج، لب اگر. (۳). آو، آج، بم، مج، لب: فرو فرستند. (۴). اساس و همه نسخه بدلها اللّه به قیاس با قرآن مجید و نظر بر مورد آیت، تصحیح شد.

صفحه : ۳۱۸ فَلا يُؤمِنُونَ إِلّا قَلِيلًا«۱». و اگر مانع بودی همه را مانع بودی. وجه دیگر آن که، معنی آن باشد که: ایشان از آن که ایمان در دل«۲» خود راه نمی‌دهند و هیچ اندیشه و نظر در ره معرفت ایزد- عزّ اسمه- و اعتقادات علم و عزم بر کارهای خیر و افعالی«۳» از طاعات که به دل توان کردن نمی‌کنند، به مثابت آنانند که بر دل مهر دارند، و اینکه بر سبیل مذمّت و ملامت گفت ایشان را و بر سبیل مبالغت و خبر دادن از آن که، ایشان در باب ایمان نیاوردن«۴» چون مختوم علی قلوبهم‌اند و نمی‌دانند. لكِنِ الرَّسُولُ و لکن رسول خدای و مؤمنان جهاد می‌کنند به مال و جان. وَ أُولئِكَ لَهُمُ الخَيراتُ ایشان را خیرات باشد، یعنی حسنات. مبرّد گفت: النّساء الحسان زنان نیکو هنرمند«۵» باشند، من قول الشّاعر: و لقد طعنت مجامع الرّبلات ربلات هند خيرة الملكات و اینکه واحد خیرات است، بیانه قوله: فِيهِنَّ خَيراتٌ حِسانٌ. وَ أُولئِكَ هُمُ المُفلِحُونَ«۶» و ایشان ظفر یافتگان به نجاح رسیدگان باشند و مراد یافتگان«۷». أَعَدَّ اللّهُ خدای تعالی برای ایشان معدّ کرده است و ببچارده«۸» بهشتهای که در او جویها می‌رود، یعنی زیر درختان او، و ایشان در آن جا مخلّد«۹» مؤبّد باشند، چنان که در خبر است که: حق تعالی چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند و اهل دوزخ در دوزخ، منادی را بفرماید تا ندا کند: یا اهل الجنّة خلود فلا موت ابدا و یا اهل النّار خلود فلا موت ابدا ای اهل بهشت؟ جاودانیی است شما را که با آن مرگ نباشد، و ای اهل دوزخ جاودانیی است شما را که با آن مرگ نباشد. ذلِكَ الفَوزُ العَظِيمُ آن،

رستگاری و ظفر«۱۰» و مراد یافتن بزرگوار است- جعلنا اللّه منهم بفضله و رحمته. تمّت المجلّدة التّاسعة [و یتلوه]«۱۱» المجلّدة العاشرة من المجلّدات العشرین. [۱۰۲- ر]. -------------------------------- (۱). سوره نساء (۴) آیه ۱۵۵. (۲). اساس: دخول به قیاس با نسخه آو، و اتّفاق جمیع نسخ، تصحیح شد. (۳). آج، افعال. (۴). آو: بیاوردن. (۵). مل: نیکوی بهرمند. (۶). سوره رحمن (۵۵) آیه ۷۰. (۷). مل باشند. (۸). آو، آج، مج: بیجارده. (۹). آو، آج و. (۱۰). آو، آج: ظفری. (۱۱). اساس: نا خواناست، به قیاس با نسخه آو، افزوده شد مج ان شاء اللّه تعالی آو، مج: فی العاشرة قوله تعالی: وَ جاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعرابِ [.....] [.....]

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی

همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
اصفهان
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹